ألا إنّ اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

عُمْدَةُ الْمَقَامَاتْ

از تصنيف منيف عمدة العرفاء الكاملين زبدة العلماء الراسخين قدوة اولياء الله
حضرت خواجه حاجى **محمد فضل الله** قدس الله تعالى سرّه حَسب ارشاد
فيض بُنياد شمس المعرفة واليقين بدر الملة والدّين حضرة خواجه
حاجى حافظ محمد حسن جان مدّ ظلّهم العالي

حسب ارشاد: منبع الجود والعطاء مجمع المتقين والعلماء مزين محافل الاصفياء
نجم العرفان الشائخ الشهيد **حضرة ضياء المشائخ محمد ابراهيم** بن عمر
المجدّدي الفاروقي الكابلي رحمة الله عليه

تاريخ تأليف ١٢٣٣ وتاريخ طبع اول ١٣٥٥ وتاريخ طبع ثانى ١٣٩٥ هـ. ق.
وفي استانبول به اهتمام حسين حلمى ايشيق ١٤١٧ هـ. ق.

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣٥	١٣٩٢	٢٠١٤

قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم (**خيركم من تعلّم القرآن وعلّمه**) وقال ايضا (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

ومن لم تتيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكّر كتبا من تأليفات عالم صالح وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم الارواسي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء السوء واعلم انّ علماء أهل السنة هم المحافظون الدين الإسلامي وأمّا علماء السوء هم جنود الشياطين(١)

(١) لاخير في تعلّم علم مالم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١ ص: ٣٦٦، ٣٦٧ والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩ من المجلّد الأوّل من المكتوبات للإمام الرّبّاني المجدّد للألف الثاني قدّس سرّه)

تنبيه: إنّ كلاّ من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لحاخاماها وكهنتها ودار النشر - **الحقيقة** - في استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإمحاء وازالة الاديان جميعا فاللبيب المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة الابدية وما من خدمة اجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشريّة

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

عُمْدَةُ الْمَقَامَاتْ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار

الحمد لله ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی خیر البشر وآله واصحابه الکرام کمال مسرت داریم وخدای بزرگ لا یزال را شکر گذاریم بما توفیق بخشید این کتاب پر از حسنات را بنام عمدة المقامات اثر محمد فضل الله سرهندی فاروقی را به مخلصان عرفان ومحبان بزرگان وپیروان پاکان ونیکان تقدیم میکنیم.

صاحب نظران آگاه اند که از سالیان مدید باین سو نسخه های چاپی عمدة المقامات نایاب شده بود وآن ده هزار نسخهٔ مطبوع را در طی زمان، خوانندگان اخلاص کیش در سراسر این ناحیهٔ جهان زینت کتابخانه ها ووسیله مطالعه ومراتبهٔ خودها ساختند چنانکه امروز هزاران شوقمند طلب قراءت صفحات گهربار این نامه ابرارند.

مقام واهمیت این کتاب مبارك در شناسائی تاریخ عرفان ما وروشن کردن صفحات عمدهٔ تاریخ فرهنگ افغنستان وکشورهای مجاور آن محل یقین است. در هر ورق وسطر آن مطلبی است که از آن اهل علم علاقمندان تاریخ ارباب ادب وثقافت وجویندگان احوال مردان راهِ حق از آن بر خوردار شوند.

از پروردگار بی همتا جلّ وعلا شأنه التماس داریم ملت خدا دوست افغانستان را در راهِ دوستی حق پایدار بدارد وخدمت مخلصان را بدرگاه بی نیازی خود مقبول کند. وهو مجیب الدعوات.

میزان ۱۳۵۵ هجری شمسی ۱۳۹۷ هجری قمری

حاجی بهادرخان ومحمد زکریا صاحب کتابخانهٔ نعمانی کتابفروشی کابل

بســـــم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة على محمد سيد المرسلين وعلى آله وصحبه نجوم الهداية في الدين وسلام على عباد الله الصّالحين.

در سال يكهزار وپنجاه وپنج هجرى قمرى «١٠٥٥» به نظر جماعه صاحب بصيرت عرفانى ودارای ذوقيات روحانى كتاب بنام «عمدة المقامات» رونق آنروز مجامع علمى وثقافتى گرديده بود اين اثر گرانبهای علم وادب كه تذكار احوال رهنمايان بزرگ روحانى يك سلسله خاصى تصوف را كه بنام طريقهٔ نقشبندى ويا بعبارت دلچسب برگزيدهٔ عارف ربانى مولى عبد الرّحمن الجامى الهروى رحمه الله صاحبان سلسلة الذهب مينامند مشتمل بوده وادبكده های عرفان بحيث يك وثيقهٔ مقدس معرفت مقام ارجمند را داراست كتاب مذكور كه بعد از اتمام ديباچهٔ از تذكار سيرت حضرت فخر كائنات خاتم النبيين عليه افضل الصلوات افتخار يافته وسپس بر حيات حضرات خلفاى راشدين واهل بيت طيبين وبعضى اصحاب طاهرين عليهم الرضوان في العالمين بطريق اختصار روشنى انداخته كه بيننده وخواننده را از صحت بيان وعبارت فصيح محظوظ نموده وبه تجليه قلب وقالب مطالعه كننده مى افزايد اتقانى را كه از طريق منقول عنه وارد است زياده بر زياده ارباب دانش را تسكين ميدهد مؤلّف اين مجموعه كه از علم وفضيلت تقوى وحظوظ روحانى بهرهٔ علمى وعملى را دارد از قلم توانای خويش به تذكار مشايخ نقشبندى پرداخته احوال متقدمين ومتأخرين اين سلسلهٔ عاليه را از نقطهٔ نگاه كيفيات معاشرتى وحيات علمى واجتماعى وروحانى به بهترين اسلوب ثقافت قرون وسطى كه در آنوقت بوده در معرض بيان وتبين آورده اند بلى:

زهر يك نقطه اش چون نافهٔ تر * شميم وصل جانان ميزند سر

تشنه گان آب زلال معرفت را سيراب واز روايح رايحه های قدسى عالم

علوی قلوب ولطایف روحانی طالبان سلوك وجذبه وصاحبان معارف سبحانی را تمکین بخشیده وبا اصباغ صیبغ انوار جبروتی وملکوتی منصبغ مینماید مؤلّف دانشمند وتوانا با جدیت تمام کیفیات معارف هر یك از مشایخ را که به اصول علم تصوف تعلق دارد از قریحه بقلم واز قلم به قرطاس سپرده عالم ربانی شیخ محمد فضل الله مجددی قندهاری رحمه الله در این تألیف عمده وبرگزیدهٔ خویش از مقامات عشره واز سر اربعه وواردات اسمانی وشئوناتی وصفاتی واز کیفیات فنا وبقا وعشق وتوجد هر کدام از مشایخ کبار سلسله نقشبندی مجددی به اساس مکتب وحدة الشهود ومکتب وحدة الوجود شرح وبسط عالمانه وعارفانه فرموده اند بلی:

توانا بود هر که را نابود

ناگفته نماند که شجرهٔ طیبه تصوف که اهل آن بار آورندهٔ تهذیبات اخلاق بوده وحافظه کرامت آدمیت است هم در حیات اجتماع وهم در زندگانی فردی واهل این ادبکدهٔ که معلمین اخلاق اند تمثیل آثار علیای مردمی را عقیدة وعلمًا عملاً وذوقًا میفرمایند بزرگترین شعبهٔ این علم حفظ نوامیس اخلاقی بوده بعقیدهٔ من عالم انسانیت در همه حال وتمام ازمنه های گذشته وحال وآینده احتیاج به مهذبات اخلاقی داشته هیچگاه بشر نمیتواند بدون حفظ این غریزه کرامت زندگانی نماید صلح واینست عمومی توده وبر قراری نوامیس حسنه اجتماعی وفردی بشر بدین عروة الوثقی برتر وابسته است فطرت سلیم بذات خود محتاج به اخلاق است بجا گفته شده:

آدمیست احترامی آدمی * با جز شو از مقام آدمی

دانایان راز وبار یافته گان معارف حضرت بی نیاز که از دبستان معرفت وحیا وحالا وذوقا علی حسب مراتبهم بهرور گردیده اند همه حرکات زیبای بشر در عالم سکون وتهذیب ظاهری وباطنی آورده ارمغان نیکو استادان روحانی است.

بشر گذشته وامروز وفردا مرهون احسان همین طبقه روحانی وعرفانی بوده. پر واضح است که ذکر شان سبب هدایت بنی نوع هم در حیات معاد وهم در حیات معاش میباشد:

خویش را صافی کن از اوصاف خویش * تا به بینی ذات پاك صاف خویش
بینی اندر دل علوم انبیاء * پیر کتاب وپیر مفید واوستا

دین مبین اسلام در همه جنبه های آدمیت پهلوی تقوی وتهذیب را لازم میداند واصول اساسی تصوف در اسلام همان است که از کلتور اسلام وباطن مقدس پیغمبر اسلام علیه افضل السّلام گرفته شده که مراد از آن حقایق علوم تنزیلی است مقصد از تصوف تهذیب نفس وتصفیهٔ آن از کدورات وظلمات وتخلیه از رزائل وصفات ناپسند وتجلیهٔ آن باوصاف جمیله وکمالات معنویه است پس پیروی از این مکتب روحانی از ضروریات فطرت آمده.

تا نگیری راضی صاحبدلی از کید گردون * خاطرات درین سرای شش جهت ایمن نگردد

صاحب کتاب عمدة المقامات شیخ محمد فضل الله مجددی قندهاری چنانچه از جنبهٔ علمی بر حالات مشایخ عظام نقشبندی روشنی انداخته واز پهلوی کیفات زیست با همی این برگزیدگان ربانی بحث خوب ومبسوط وسزاوار تمجید نموده که خواننده میتواند از حیات آنها ومسکن ایشان ومدفن این ذوات قدسی وآثار گرانبهای عرفانی شان وخدمات علیای آنها در حصه پیشرفت کلتور اسلامی واقف گردد. این کتاب که در سال ١٣٥٥ هجری وقمری بتوجه وهمت روحانی صاحب فضیلت ودارای معرفت حضرت محمد حسن جان مجددی رحمه الله المتوفی سنة ١٣٤٩ بطبع رسیده بود واهل ذوق وعلم وحال با عشق زاید الوصف که نمایندهٔ غرایز حسنه خاصان علم وعرفان است از هر گوشه وکنار ساحهٔ عرفان با ولوله وذوق ومحبت تامه این درجهٔ علمی را بدست آورده بودند بار دیگر ضرورت طبع آن محسوس گردیده لهذا دوستدار علم ومحب اصحاب تقوی

ومعرفت حاجی بهادرخان وفرزندش محمد زکریا مالکان دار الکتب نعمانی دفعه ثانی بطبع عمدة المقامات همت گماشتند جزاهما الله سبحانه خیر الجزاء امید است که در طباعت ثانوی توجه تامه بکار برند تا صحت املائی آن بطوریکه شایان اصول تحریر است مرتب گردد واز بارگاه خداوند توانا جلّ سلطانه برای ناشر این تذکار عمده روحانی پاداش نیك میخواهم:

نیست در جنت ارباب حقیقت جز حق * جنت اهل حقیقت به حقیقت اینست

والسلام علی من اتّبع الهدی

محمد ابراهیم مجددی ابن عمر عفی الله عنه

خانقاه مجددی کابل

در سنهٔ ۱٤۱۰ بکابل شهید میشد

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصلاة علی من هو رحمة للعالمین وعلی آله واولیائه اجمعین.

زلاف حمد ونعمت اولی است برخاك ادب خفتن

سجودی میتوان کردن درودی میتوان گفتن

بر ضمیر منیر ناظرین با تمکین واضح ولائح باد که کتابیکه درین وقت از انوار فیض آثار آن دیده ودل روشن وهمرنگ گلشن دارید کتابیست عزیز الوجود که مانند گنجینهٔ گران بابه تا این دلا از گوشه استتار بر منصهٔ اظهار وشهود نرسیده بود وغنچهٔ ناشگفتهٔ ازهار اسرارش رائحه بخش بوستان جهان نگردیده تشنه کان ما جرعهٔ جان فرای آب حیوانش در بادیه طلب خشك لب میبودند وشیفته گان جمال پری تمثالش پیوسته در انتظار رونمائی مصحف چهرهٔ دلربایش بیقرار میگشتند. فالحمد والمنة که جناب حضرت قبله مدّ ظلهم العالی توجه عالی باینطرف گماشتند ومؤنت مصارف کثیره طبع وکتابت بزد سه عالیه خویش

برداشتند. وفرمان واجب الاذعان بانصرام این امر مهتم بالشان درداند پس بتوفیق الهی عزّ اسمه راقم آثم در اهتمام وتصحیح آغاز نمود وتا اینکه شاهد مقصود رخ ننمود کمر همت که بر میان جان بسته بود نکشود. افسوس اینکه از ترکت از تحریف وتصحیف کاتبان آنچنان گردی از اغلاط برخاسته بود. ویرا آئینه مجلای عبارت کتاب نشسته که بی وقت نظر جاده پیما این راه دشوار گذار گشته بود وگل چینی این گلزار همیشه بهار از هجوم خارهای بیشمار هیچ گل چینی نمیتوانست کرد واز میانی رنگین تا معانی دلنشین پی نمیتوانست برد. پس بکوشش بلیغ هفت عدد نسخه های قلمی که جاهای متعدده معلوم داشتم جمع نمودم وبمقاله وتصحیح پرداختم وحق الوسع در این امر خطیر تقصیر نورزیدم وحواله کاتب نمودم اما چه قدر تأسف خوردم چون دیدم که او باز از بجهالت خویش اغلاط بیش از بیش کرده وبنوك پیکان قلم دلهای اهل نظر را ریش نموده. ناظرین عالی وقار عیارمایه علم واعتبارش ازین دریابند که در خاتمه جائیکه نامِ خود نوشته بود وقت تصحیح دومِ کتاب عزیز راقم اثم طترا بران لفظ «سراسر بی تمیز» افزود. لطف اینکه آنرا از منشای فطرتِ خویش ثبت فرمود واز بعضی تصحیحات ضروریه اغماض نمود چنانچه عنوانهای که بالای صفحات مستنراداست هم طبع زاد است که در بسا مواضع تعلق بمضمون کتاب ندارند ناظرین آنرا لغو پندارند واز فهرست وصحتنامه شامله مضمون مطلوب بر آرند وتصحیح کتاب کنند ممکن است که بعد زین نیز اغلاط مانده باشند اما از آشوب چشم با رسوم دیده نتوانستم چون بلاهور رسیدم کتاب را مطبوع یافتم این تلخ نوائی اگر چه ناموزون است آیا چه توان کرد که دل از دست تطاول شان پر خونست هر حال ع:

من بعجز وقصور معترفم

از صاحبدلان پاك نفس مأمول آنکه خدمتم را بدیدهٔ قبول خواهند دید وخط نسخ بر خردهایم خواهند کشید از انفاس قدسیه ایشان همت میخواهم که

دیده ام از بصارت ودل حسرت دیده ام از بصیرت منور باشد. ودامن مرا از گلهای نامتناهی افضال الهی پر، انه مجیب قدیر وبالاجابة جدیر.

دیگر اینکه احوال فرخنده مآل حضرت مصنف قدّس سرّه الاقدس ورفعت مرتبت شان چه در علوم ظاهریه وچه در کمالات ومقامات باطنیه خود از تصنیف لطیف شان عیان است، چه حاجت به بیان است. بالجمله آنکه مرجع علمای زمان وملاذ اولیاء دوران بودند وبفضل وکمال بیمثال خویش گوی سبقت ربودند وبه تذکار فیض آثار خویش نام بزرگان روشن فرمودند بلی ع:

شود ز آب گهر نام ابر نیسان سبز

پس اندازه علو شان وسموّ مکان حضرت ایشان خود محول بطبع سلیم ونظر مستقیم ناظرین است اما نبذی از سوانح حیات زیادة للبصیرة از انساب الانجاب حضرت قبله مدّ ظلهم العالی منقول است وبعضی از عزلیات عالیات که از جایهای مختلفه موصول گشته تحفظا عن الاضاعة ایراد میرود که این جواهر یارها از دست برد زمانه برباد نرود. والسلام خیر ختام محمد هاشم مجددی کان الله له مؤرخه یازدهم رمضان المعظم سنة ۱۳۵۵ ه. لاهور

مخفی نماند که از جمله فرزندان حضرت غلام نبی قدّس سرّه این دو برادر عینی یعنی حضرت محمد فضل الله وحضرت محمد ضیاء الحق امتیاز کلی داشتند سبب امتیاز حقیقة بمضمون کریمه (**ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ** * الحدید: ۲۱) است وبظاهر فرزندیت حضرت بی بی صاحبه کلان قدّس سرّها که بنت اخت حضرت قیوم جهان قدّس سرّه ودختر حضرت سید عطاء الله شاه بخاری است میباشد وحضرت بی بی صاحه خلیفه اعظم وجانشین اکرم حضرت قیوم جهان بودند بسا بشارات عالیات از زبان حق ترجمان حضرت قیوم جهان در حق حضرت بی بی صاحبه وارد شده است در عمده مذکور است وسفر آخرین حجاز نیز حضرت بی بی صاحبه بمعه هردو فرزندان خود همرکاب قیوم جهان وسر براه

قافله بودند چنانچه حضرت جد امجد قدّس سرّه در عمدة المقامات احوال کشف وکرامات ونقل اجازت نامهٔ ارشاد که حضرت قیوم جهان بی بی صاحبه را داده اند واحوال سفر حرمین الشریفین ورجوع بمزار پر انوار حضرت صفدر کرار رضی تعالی الله عنه بأمر حضرت سید الابرار صلّی الله علیه وسلّم وانتقال حضرت بی بی صاحبه در مزار شریف واقع ملكِ بلخ به تفصیل نوشته است الحاصل بعد رحلت حضرت بی بی صاحبه هردو برادر رجوع بوطن افغانستان کردند حضرت شاه ضیاء الحق قدّس سرّه در حدود کابل سکونت اختیار نمودند وحضرت ایشان صاحب ترجمه مسند نشین حضرت والد ماجد خود گردیدند تولد حضرت ایشان در قندهار سنة ١١٨٤ واقع شده بعد حصول علوم ظاهری برای اخذ نسبت بامر والد خود رجوع بحضرت قیوم جهان کردند تا حیات اوشان سفرا وحضرا در حضور مرشد خود ماندند واز حضرت ایشان اجازت نامهٔ ارشاد که عطا شده است نقل آن در عمده مسطور است کتاب عمدة المقامات تصنیف حضرت ایشان است در سفرهای حرمین الشریفین گذرشان بر بلاد شد وپوچستان وافتاد وخلق الله کثیر از انفاس مبارك ایشان فیضیاب شده اند که تا الیوم احفاد خلفاء ایشان در این بلاد بیرون از احصاء است حضرت ایشان در علوم ظاهر فرید دهر ووحید عصر بودند گاهیکه توجه بنظمی میفرمودند در غایت عذوبت ادا میفرمودند آخر بعمر پنجاه وچهار سالگی تقریبا در حدود سنة ١٢٣٨ هـ. هزارو دوصد وسی وهشت هم در قندهار رحلت فرمودند ودر جنب والد مکرم خود آسودند رحمه الله تعالی رحمة واسعة انتهی.

ربّ يسّر ولا تعسّر وتمّم بالخير

وبه

نستعين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أحمد الله العليّ العظيم واصلّي واسلّم على رسوله النّبي الكريم وعلى آله ذوي الفضائل الجسيم وخيار صحبه بالتخصيص وبواقيهم بالتّعميم عمده فصاحت عندليب زبان وزبدهٔ بلاغت طوطى بيان سپاس وستائش خالقى است كه خلقت انسان را بخلعت خلافت (**إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلأَرْضِ خَلِيفَةً** * البقرة: ٣٠) كسوت امتياز پوشانيده از سائر مخلوقات بشرافت بشارت (**لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلإِنْسَانَ فِي اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** * التين: ٤) بسابقهٔ مواهب وعنايات ممتاز گردانيد فرد:

گر بر تن من زبان شود هر موئى * يك شكر تو از هزار نتوانم كرد

جلوهٔ شاهد قصب قلم وحليهٔ عروس كلك رقم نعت سَيِّدِ الاوّلين والآخرين وقائل (**كنت نبيا وآدم بين الماء والطّين**) است كه باعث خلقت اطباق افلاك او وعلّت غائى اظهار ربوبيّت پاك وى است **رباعي:**

بصورتِ تو نگار وگرشنيده نشد * بقامتِ تو درين باغ سرو ديده نشد

ز كلك صنعتِ حق يا محمّد عربى * مثال ذات شريفِ تو آفريده نشد

صلوات الله تعالى وتسليماته عليه وعلى آله الطّيّبين وعترته الطّاهرين وخلفائه الرّاشدين واصحابه اجمعين. **قطعه:**

ابوبكر است چون عرش معظم * عمر باوستِ كرسى است همدم

نباشد كلك عثمان از قلم كم * علي بر نسخهٔ لوح هست اعلم

ببين كاين چار تن هستند با هم * بيك جسم او بيك روح وبيكدم

امّا بعد میگوید اضعف عباد الله القوی محمد الملقب بفضل الله السرهندی الفاروقيّ ابن العارف الولي شاه غلام نبي غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه كه این مختصریست نافع ومنتخبیست جامع در بیان احوال وآثار کبار واقوال واطوار اولو الایادی والابصار که آن اکابر دین وجلساء مسند یقین بحدّت بصیرت بل بسابقه موهبت وجود بشريت خودهارا باخته بواجب الوجود تعالى وتقدس در ساخته از اتّصاف خود منسلخ شده باخلاق واجبی جلّ وعلا متخلق گردیده اند واز ولادت ثانیه مولود وبانوار قدم مشهود شده اند کریمه (**اَوَ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ** * الأنعام: ١٢٢) مشعر ازانها است لهذا از اوج علي تنزيل شده بحضيض ادنى رجوع قهقرى نموده اند وبجهان جهان گم گشتگان بوادى هو او سرگردانان تیه اغوا سائق سبیل تحقیق وسابق جاده توفیق شده اند. **بيت:**

ازانکه در عالم چو رشد وتربیت * نیست ممکن غیر جذب جنسیت

لاجرم بوجود موهوب حقانی تحقیق یافته واسطهٔ وصول خلائق گردیده اند ودر این جزو زمان چون کیسهٔ ايّام از این جواهر نفیسه خالی وعاری مگر خال خالی وآن هم در قباب حضرت عزّت مثواری لهذا متعطشان زلال وصال ومتعلّقان سلسله اتصال تسکین خاطر بذکر این اکابر می جویند وبالوف تأسف میگویند **مثنوی:**

چونکه گل رفت وگلستان شد خراب * بُوىِ گل را از که جوئی از گلاب

ازان جمله کاتب این اوراق چونکه از صحبت کثیر البرکت حضرت قیوم جهان قطب دائرهٔ زمین وزمان مجدد مائة ثالث عشر سمی ابوالبشر علیه الصلوات والتسلیمات **ابيات لمؤلفه:**

آنکه مسجود ملائك بشده همنامش * نتوانم زادب تا بلب آرم نامش

وانکه کحل بصر اهل صفا گردیده * از سر عزّو شرف خاك رهِ اقدامش

عالمی را زخمار ابدی داد نجات * جُرعهٔ ساغر دریای طهور آشامش

خلعت قطبيّت وغوثيّت وقيّومی * از کمالِ کرم ایزد بنمو وانعامش

فضل چون حاصل جان اسم شریفش دارد * تا نیارد بزبان نیست بدل آرامش
شده آدم صفی الله چو نامِ نامیش * گشته عالم همه مملو زفیوض عامش
منکر او شود از درگهِ یزدان محروم * همچو ابلیس که شد از سبب هم نامش

شعر: لا یدرك الواصف المطری خصائصه * وان یك سابقا في كل ما وصفا

بقضیه ارتحال آن قبله ارباب کمال مهجور گردیده تسلّی ده خاطر حزین جز این ندید که ظلمت لیالی فراق را بیاد ایام وصال بمشغلی از بیان احوال او مشتعل وبمشغلی از ذکر کمال او مشتغل سازد **ابیات محرّره:**

یاد آن صحبت که بودم از ادب * در جنابش مهر خاموشی بلب
محو گشته از خود وپندار خود * مست از جامِ وصالِ یار خود
گر چه بودم در حضورش بسته چشم * لیك سر تا پا تمامی گشته چشم
ملتصق گر چه زبانم بُد بکام * لیك از اذكار دل بُد در کلام
بی خبر از نیكو زشتِ روزگار * بی اثر از گردشِ لیلو نهار
بی خبر از هجرتش بس ماهو سال * می خرامیدم به بستان وصال
وای زین دم که ازان عالیجناب * دور ماندم با دلو جان خراب
در تگٌ دو هر طرف بی پاؤ سر * بی دلیل اندر طریقِ پر خطر
راه ناپیداؤ منزل نه عیان * اسپ ناهموار بگسسته عِنان
فرصتم بس تنگ دل پر اضطراب * وآنچه رفت از کف نمی یابم بخواب
دم بدم با خود خیالی میکنم * بیخود از خود صد سؤالی میکنم
روزو شب مفتون فکر او شدم * لا جرم مشغول ذکر او شدم
فضل زین پیچیده در این گفتگو * تا بروز آرد شبی زین جستجو

متصل آن واقعه مسوده چند بر روی کار آورد فامّا بحکم کل امر مرهون باوقاتها در بیاض نیامد ومعوق ماند در این ایام باز آن داعیه تازه شد وچنان بخاطر ریخت که اگر از احوال متقدمین ومتأخرین این سلسلهٔ علیه مرتب رساله جمع

نمائی چه احوال این اکابر مسلسل من اوّله الی آخره در یك جا مذکور نه گردید بل در کتب متعدّده متفرقست هر آئینه کثیر المنفعت وزائد البرکت خواهد بود ورونق دیگر خواهد افزود **مصرعه:**

فالدّرّ یزداد حسنا وهو منتظم

هر چند در خود شائستگی ولیاقت این امر نمییافت معتصما بحبل الله رشته امید قوی کرده شروعی در جمع آوری آنها نمود **فرد:**

قبولش گر بیاید در افادت * هم استعداد بخشد هم سعادت

ربّ یسّر ولا تعسّر

واین مجموعه را عمدة المقامات نامید ومشتمل بر منتخبات سبعه سوای مقدّمه وخاتمه هفت منتخب ترتیب داده وهر منتخبی به چند تذکره مذکور شد ومقدمه را در سیر نبی علیه وآله الصّلاة والسّلام وذکر آل واصحاب او وکیفیت اتصال طریقهٔ علیه حضرات نقشبندیه بجناب قدس او مع التحقیقات اللائقة بها مقرر ساخت وخاتمه را در جمع قصائد متفرقه حضرت مرشدی قیوم جهان قدّس سرّه مخصوص گردانید. ملتمس از قاریان وسامعان آنکه چون وقت عزیز ایشان از مطالعه این اوراق خوش گردد. جامع را بدعای خیر خاتمت وحسن عاقبت یاد آور باشند **فرد:**

اي آنکه بساحلی ودلشاد * میکن زغریق وزعمش یاد

وآنچه از احوال واقوال این اکابر که در بند رقم وقید قلم آمده همه را باذعان وقبول پیش آیند وبردّ وانکار وقت خودرا ملول ننمایند وهر آنچه از وقت لفظ وعلوّ معنی مستبعد نماید علم آنرا مفوّض بر قائل آن دارند چه این اکابر در اظهار این معاملات در میان نه اند **مصرعه:**

زبانی زما بود گوینده او

زبان اینها حکم شجره موسی علی نبیّنا وعلیه الصّلوات والتّسلیمات گرفته

دوست حق پرست ایشان نشان از ید بیضا داده **مثنوی:**

از تست طلسم این خزانه * من هیچ نه ام درین میانه

معنی تو دهی چنین شگرفم * من جلد کتاب صوت وحرفم

انتخاب این رساله را از کتب معتبره مثل نفحات ورشحات وزبدة المقامات وحضرات القدس ونسمات الانس وبرکات معصومی ومعدن الجواهر واشجار الخلد واثمار الاشجار ومخزن الانوار صفی احمدی في کشف الاسرار المجدّدی نموده شد وفهرست منتخبات وتذکرات آنرا بدین تفصیل مفصل گردانید.

منتخب اوّل از منتخبات سبعه مشتمل بر پانزده تذکره:

تذکره اولی از منتخب اول در ذکر حضرت سلطان العارفین بایزید بُسطامی قدّس سرّه العزیز.

تذکره ثانیه از منتخب اول در ذکر حضرت خواجه ابوالحسن خرقاني قدّس سرّه العزیز.

تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر شیخ ابوعلي فارمدی قدس الله سره.

تذکره رابعه از منتخب اول در ذکر خواجه یوسف همدانی قدس الله سره.

تذکره خامسه از منتخب اول درذکر خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره.

تذکره سادسه از منتخب اول در ذکر خواجه عارف ریوگری خواجه محمود انجیر فغنوی وخواجه علي رامیتنی قدس الله اسرارهم.

تذکره سابعه از منتخب اول در ذکر خواجه بابا محمد سماسی قدس الله سره.

تذکره ثامنه از منتخب اول در ذکر حضرت سید امیر کلال قدس الله سره.

تذکره تاسعه از منتخب اول در ذکر حضرت خواجهٔ خواجگان بهاء الدین بلاگردان قدس الله سر.

تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر خواجه علاء الدین عطّار قدس الله سره.

تذکره احدی عشر از منتخب اول در ذکر خواجه محمد پارسا قدس الله سره.

تذكره اثنى عشر از منتخب اول در ذكر مولانا يعقوب چرخى قدس الله سره.

تذكره ثالث عشر از منتخب اول در ذكر خواجه عبيدالله احرار قدس الله سره.

تذكره رابع عشر از منتخب اول در ذكر مولانا زاهد وحشى قدّس سرّه ومولانا درويش قدّس سرّه وخواجه امكنه قدّس سرّه.

تذكره خامس عشره از منتخب اول در ذكر حضرت خواجه بيرنگ محمد الباقى رضي الله تعالى عنهم.

منتخب ثانى از منتخبات سبعه منقسم بر سيزده تذكره در احوال حضرت مجدد الف ثانى وذكر اجداد ونسب ايشان قدس الله تعالى اسرارهم:

تذكره اولى از منتخب ثانى در ذكر نسب حضرت مجدد الف ثانى رضى الله عنه.

تذكره ثانيه در ذكر سلطان شهاب الدين علي ملقب بفرخشاه كابلى وذكر حضرت امام رفيع الدين قدّس سرّهما.

تذكره ثالثه از منتخب ثانى در ذكر حضرت مخدوم عبد الاحد با ذكر شيوخ ايشان قدس الله اسرارهم.

تذكره رابعه از منتخب ثانى در ذكر ولادت صورى حضرت مجدد الف ثانى قدّس سرّه العزيز.

تذكره خامسه از منتخب ثانى در ذكر شدن بدبيرستان وتعليم تعلم حضرت مجدد الف ثانى قدس الله سره.

تذكره سادسه از منتخب ثانى در ذكر توجه ايشان به كشف باطنى از والد خود قدّس سرّه.

تذكره سابعه از منتخب ثانى در ذكر بعضى احوال حضرت شيخ الجن والانس سيّد عبد القادر الجيلانى قدس الله سره.

تذكره ثامنه از منتخب ثانى در ذكر دريافت حضرت مجدد الف ثانى صحبت حضرت خواجه بيرنگ را قدّس سرّهما.

تذکره تاسعه از منتخب ثانی در ذکر تجدید وغیره خصوصیات حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه.

تذکره عاشره از منتخب ثانی در ذکر عبادات یومی ولیلی حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه.

تذکره حادی عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم ومعارف وتصرف وخوارق حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه العزیز.

تذکره اثنی عشر از منتخب ثانی در رحلت جناب حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه العزیز.

تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر اسامی خلفاء حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه ورضي الله عنهم اجمعین.

منتخب ثالث از منتخبات سبعه متضمن بر شش تذکره در ذکر فرزندان حضرت مجدد الف ثانی واولاد واحفاد ایشانان قدس الله تعالی اسرارهم.

تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدّس سرّه.

تذکره ثانیه از منتخب ثالث در ذکر حضرت خازن الرّحمة خواجه محمّد سعید قدّس سرّه.

تذکره ثالثه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان خواجه محمد سعید قدّس سرّه.

تذکره رابعه از منتخب ثالث در ذکر حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم بطریق ایجاز.

تذکره خامسه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان باقی حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب ثالث در ذکر حضرت وحدت ولد شیخ محمد سعید قدّس سرّه.

منتخب رابعه از منتخبات سبعه منطبق بر شش تذکره در ذکر حضرت

عروة الوثقى خواجه محمد معصوم قدّس سرّه بطریق تفصیل.

تذکره اولی از منتخب رابعه در ذکر ولادت حضرت عروة الوثقی قدّس سرّه تا رسیدن ایشان بدرجات کمال واکمال.

تذکره ثانیه از منتخب رابع در ذکر ایراد بعضی عرایض ایشان بوالد بزرگوار خود قدّس سرّه.

تذکره ثالثه از منتخب رابع در ذکر بعضی معارف خاصه حضرت عروة الوثقی قدّس سرّه.

تذکره رابعه از منتخب رابع در ذکر تصرفات وخرق عادات حضرت عروة الوثقی قدّس سرّه.

تذکره خامسه از منتخب رابع در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی قدّس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب رابع در ذکر أسامی خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهم اجمعین.

منتخب خامس از منتخبات سبعه متحمل بر ده تذکره در احوال حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان قدّس سرّه.

تذکره رابعه از منتخب خامس در ذکر وفات حضرت قیوم الزّمان با ذکر اسماء خلفای ایشان.

تذکره خامسه از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اسماعیل وباقی فرزندان حضرت قیّوم الزمان قدّس سرّه العزیز.

تذکره سادسه از منتخب خامس در ذکر حجة الله محمد نقشبند قدّس سرّه العزیز.

تذکره سابعه از منتخب خامس در ذکر حضرت مروّج الشریعة محمد عبید الله قدّس سرّه.

تذکره ثامنه از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اشرف قدّس سرّه.

تذکره تاسعه از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد سیف الدین

قدّس سرّه.

تذکره عاشره از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد صدیق قدّس سرّه رضيَ الله تعالی عنهم اجمعین.

منتخب سادس از منتخبات سبعه مشتمل بر هفت تذکره در احوال حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم قدس الله تعالی سرّه وقدوة الاولیاء شاه غلام محمد وفرزندان ایشان قدس الله اسرارهم.

تذکره اولی از منتخب سادس در ذکر ولادت حضرت شاه غلام محمد معصوم ورسیدن ایشان بدرجات کمال واکمال.

تذکره ثانیه از منتخب سادس در ذکر خصوصیات وخوارق عادات ایشان.

تذکره ثالثه از منتخب سادس در ذکر وفات با ذکر خلفای ایشان.

تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام محمد قدّس سرّه.

تذکره خامسه از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام حسین قدّس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب سادس در ذکر حضرت غلام حسن قدّس سرّه.

تذکره سابعه از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه عزة الله وباقی فرزندان حضرت شاه غلام محمد معصوم رضي الله عنهم.

منتخب سابع از منتخبات سبعه متضمن بر هفت تذکره در احوال حضرت قیوم جهان حاجی محمد صفي الله ومنتسبان ایشان قدّس سرّهم.

تذکره اولی از منتخب سابع در ذکر ولادت حضرت قیوم جهان قدّس سرّه.

تذکره ثانیه از منتخب سابع در ذکر رسیدن ایشان بدرجات کمال واکمال وخصوصیات ایشان.

تذکره ثالثه از منتخب سابع در ذکر تصانیف واشعار وخوارق ایشان.

تذکره رابعه از منتخب سابع در ذکر ارتحال ایشان بفرادیس جنان.

تذکره خامسه از منتخب سابع در ذکر فرزندان حضرت قیوم جهان قدّس سرّه.

تذکره سادسه از منتخب سابع در ذکر خلفاء حضرت قیوم جهان قدّس سرّه.

تذکره سابعه از منتخب سابع در ذکر حضرت بی بی صاحبه ومنتسبات صالحات ایشان رحمهنّ الله تعالی. وماده تاریخ وترتیب وترکیب این مجموعه را در حروف یرضی الله عنك به ودر مصرعیه این منظومه داخل کرده شد. **ابیات لمؤلفه:**

نازم بگلك خامه که سر تاپا دوید * بس نقش دلپذیر بر وی ورق کشید

زانوار رشحه‌اش چو جهان گشت منجلی * خورشید خط بنده گیش برجبین کشید

با اختصار منتخبی مجتمع چو او * ور زیر چرخ چشم کواکب دگر ندید

واز شوق گلرخان معانیّ این چمن * بالید غنچه و لم وپیرهن درید

چون بوستان خلد مرتب زشش جهت * جاوید ماند فصل بهارش خزان ندید

تاریخ افتتاح بگوش از سروش غیب * یرضی الله عنك به ام ندا رسید

جن وبشر به تهنیت احسنت فضل گفت * لله درّ جامعه از ملك شنید

واختم لنا بعافية يا الهنا * من لطفك الرشيد وعن فضلك السعيد

مقدّمه

فيه رشحة من سير النبي المختار صلّى الله عليه وآله الابرار وصحبه الكبار والمهاجرين والانصار ولمعة من خصائص اهل بيته الاطهار والاخيار رضي الله عنهم الى يوم القرار بطريق الايجاز والاختصار تبرّكا وتيمّنا لافتتاح ذكر الصّالحين الاخيار **فرد:**

خالی از نقش ونگار مدح حسن تو مباد * خال وخطّ فکرت من معنی پنهان من

بدانکه: ابتدای خلقت وآفرینش نور نبوی صلّی الله علیه وآله وسلّم وبیان مجملی از نسب شریف مقدّس او وحالات وغزوات ومعجزات مبارك وی علیه وعلی آله من الصّلوات افضلها ومن التحیّات اکملها از جابر بن عبد الله مرویست که اول چیزی که خدای تعالی آفرید نور حضرت پیغمبر خاتم النبوة است صلّی الله علیه وآله وسلّم پس آن نور را منقسم بدو قسم ساخت قسمیکه در لطافت

وصفا بود موسوم بنور شد وازو ارواح انبيا واوليا وملائكه واجرام علوى آفريد. وقسم ديگر موسوم بنار شده ازو جانّ بن الجان واجسام مخلوقات سفلى آفريد.

نسب شريفش برين نهج است حضرة محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصى بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن كنانه بن خزيمه بن مدركه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن عدّ بن ادد بن حمل بن قيذار بن اسماعيل عليه السّلام بن ابراهيم عليه السّلام بن تارخ بن ناخور بن اشرع بن ارعو بن عامر بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ وهو ادريس عليه السّلام بن برد بن مهلائيل بن قينان بن انوش بن شيث بن آدم عليه السّلام.

ولادت مباركش روز دوشنبه دوازدهم شب از ماه ربيع الاول گذشته وپنجاه وپنج روز از سال فيل منقضى شده وچهل سال از سلطنت نوشيروان بسر آمده در مكه معظمه بوقوع پيوسته پدرش عبد الله بروايت اصح قبل تولد مباركش وفات يافته مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف در شش سالگى آنحضرت رحلت نموده بعد ازان عمش ابوطالب در سن دوازده سالگى بجانب شام برده ودر بيست وپنج سالگى بمال خديجه رضي الله تعالى عنها بتجارت به شام رفته وبعد از معاودت اورا خواسته وچون سنين عمر مباركش بچهل رسيد روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان وقت چاشت در غار حراى مكه معظمه جبريل عليه السّلام برو آمد وپنج آية از سوره اقرأ باسم ربّك برو خوانده بدعوت مأمور شده وآنحضرت را صلّى الله عليه وآله وسلّم سه سال دعوت خفيه بود پس ازان آشكارا شده وچون قريش ايذاى مسلمانان ميكردند سال پنجم بعثت بعضى از مسلمانان بامر آنحضرت بجانب حبشه هجرت نمودند ودر سال هفتم همه قريش با يكديگر معاهده كردند كه با بنى هاشم مناكحه ومعامله نكنند ودر سال دوازدهم قضيه كثير الابتهاج معراج رويداد ودر سال سيزدهم هفتاد مرد وسه زن از اعيان مدينه خير

سکینه اسلام آوردند وهم در این سال هجرت بمدینه منوره واقع شد سنه احدی از هجرت بعد تأسیس بنای مسجد قبا وعمارت مسجد شریف مدینه مکرمه واستحکام عقد مؤاخات میان مهاجرین وانصار بموجب حکم پروردگار مستعد قتل کفار گشت پس از یازده ماه در دوم صفر بغزوه ابوا که موضعی است قریب مدینه طیبه با شصت تن در طلب کفار قریش بر آمده بی وقوع قتال بمدینه مراجعت فرمود در همین سال سریه حمزه بن عبد المطلب وسریه عبیدة بن الحارث بن عبد المطلب بود ودر همین سال عبد الله بن سلام وسلمان فارسی اسلام آوردند وفاطمه زهراء رضي الله تعالی عنهم ودیگر بنات طیبات وسوده وعائشه رضي الله تعالی عنهن با عیال ابوبکر صدیق رضي الله تعالی عنه از مکه بمدینه منوره آمدند وپیش از هجرت فرض نماز دو رکعت بود وبعد یکماه از هجرت در حضر نماز چهارگانی فرض شد وسنت بعد ازان مشروع شد سنه اثنی از هجرت در ماه ربیع الاول بغزوه ابوا که رودیست سه روز راه از مدینه منوره با دویست نفر از صحابه روان شد ودر جمادی الاول بغزوه حشره که نام مکانیست بیرون رفت ودر هردو غزوه بی قتال مراجعت فرمود در همین سال غزوه بدر اولی شد که آنحضرت با هفتاد کس از مهاجرین بطلب کرز بن جابر که بر مواشی مدینه غارت زده بود بر آمد واورا نیافته رجوع فرمود ودر شهر صفر یا رجب حضرت بی بی فاطمه زهرا رضي الله عنها با حضرت علي کرم الله وجهه الکریم تزویج فرمود وعمر شریف حضرت زهرا رضي الله عنها در آنوقت شانزده وعمر شریف حضرت مرتضی بیست وپنج سال بود وهمدرین سال قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل شد وبعد از شعبان آیة فرضیت صوم رمضان نزول کرد وصدقه فطر وجوب یافت وآنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم در مصلی مدینه منوره نماز عید بگزارد وهمدرین سال غزوه بدر کبری هفدهم رمضان واقع شد وسبب نگونساری کفر وباعث عزت اسلام گردید وابی جهل لعین ودیگر رؤسای قریش

هفتاد نفر قریش کشته شدند وهفتاد تن از آنها اسیر گشتند وعباس بن عبد المطلب وعقیل بن ابي طالب از اساری بودند واز مسلمانان هفت انصار وپنج مهاجر شهید شدند وذو الفقار از غنائم این غزوه بنی سلیم وغزوه بنی قینقاع در همین سال بود ودر این سال نماز عید الضحی گزارد ودو کبش بدست مبارك خود قربان نمود سنه ثلاثه در این سال غزوهٔ سویق وغزوهٔ نجد وسریة زید بن حارث وسریة محمد بن مسلمة وتزویج ام کلثوم رضي الله عنها با عثمان بن عفان رضي الله عنه ونکاح آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم با حفصه بنت عمر بن الخطاب رضي الله عنه وولادت حسن بن علي رضي الله عنهما اتفاق افتاده ودر شوال غزوه احد وقوع یافت که دران دندان مبارك وشفة شریف مجروح شد وسیّد الشهداء حمزه رضي الله عنه با هفتاد صحابی دیگر از مهاجر وانصار بشرف شهادت رسیدند سنه اربعة در این سال سریه بیر معونة بود که هفتاد جوان از انصار که ایشانرا قرّاء میگفتند شهید شدند وآنحضرت تا چهل صباح در قنوت فجر بران قبائل که آنهارا کشته بودند دعای بد نمودند دیگر سریه رجیع بود که نام موضعی است ودر ربیع الاول غزوه بنی النضیر بود که قبیله از یهود است ودر غره ذی قعده غزوه بدر صغری بود وآیة تحریم خمر نازل شد در همین سال زینب بنت خزیمه امّ المؤمنین وفاطمه بنت اسد امّ علي بن ابي طالب رضي الله عنه وفات یافتند سنه خمسه من الهجرة در ماه محرم غزوه ذات الرقاع بود ودرو صلاة خوف مشروع شد ودر ربیع الاول غزوه دومة الجندل بود که نام جاییست ودر شعبان غزوه مریسیع بود که نام آبیست وآنرا غزوه بنی مصطلق نیز گویند وجویریه بنت الحارث از اسارای این غزوه است که آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم اورا اعتاق فرموده تزویج فرمود ونزول آیة تیمم در همین سال بود ودر ذی قعده غزوه خندق بود که اورا احزاب نیز خوانند ودرین غزوه سید ابرار ذو الفقار را بر حیدر کرار بست وآنشهسوار معرکه کارزار عمرو بن عبد ودّ را که با هزار پهلوان برابر می

افتاد بكشت وآنحضرت صلّى الله عليه وسلّم در شان او فرمود: **(لمبارزة علي بن ابي طالب يوم الخندق افضل من اعمال امّتي الى يوم القيامة)** بعده غزوه بنى قريظه ومشروعيت صلاة خسوف شد وفرضيت حج نزول يافته سنه ستّه غزوه بنى الحيان در ربيع الاول اين سال بود وغزوه غابة وصلاة استسقا وغزوه حديبيه وتزويج آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم جويرية بنت الحارث را وقضيه افك جناب امّ المؤمنين عائشه صديقه رضي الله تعالى عنهما ونزول آيات بيّنات در برأت ذات اطهر او از اقوال منافقين ومرضاء القلوب نيز در همين سال بود ودر همين سال اتخاذ خاتم وبعث رسل بملوك آفاق وهداياى مقوقس ملك اسكندريه ماريه قبطيه را وخواهرش شيرين وحمار يعفور نام وبغله دلدل نام وكسوف آفتاب ومشروعيت صلاة كسوف واقع شد سنه سبعة در اين سال فتح خيبر بود كه امير المؤمنين علي كرم الله وجهه در اورا كنده سپر خود نموده بود تا فتح صورت بست واز لشكر مسلمانان پانزده نفر بشرف شهادة رسيدند واز يهود نود سه كس مقتول شدند وصفيه بنت حيي كه يكى از امهات مؤمنين است از اولاد هارون پيغمبر عليه السّلام بود بخدمت آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم رسيد وآنحضرت اورا آزاد نموده تزويج فرمود وقضيه زهر كردن يهوديه در طعام آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم وطلوع شمس بعد از غروب ودر آن غزوه از اكل حمار اهلى وهر ذى ناب از سباع وبيع مغانم قبل القسمة ووطى جوارى پيش از استبرا نهى كردند وهمدرين سال تحريم نكاح متعه كه در اوائل اسلام حلال بود وقضيه ليلة التعريس وآنحضرت واصحاب صلّى الله عليه وسلّم وفوت نماز صبح وقضاى آن باذان واقامت وجماعت وعمرهٔ قضا واقع شد وهم در اين سال نجاشى ملك حبشه ام حبيبه بنت ابى سفيان را در حبشه براى آنحضرت تزويج كرد وآنحضرت صلّى الله عليه وسلّم ميمونة بنت الحارث را نيز تزويج فرمود سنه ثمانيه در ذى الحجة اين سال از ماريه قبطيه ابراهيم عليه التّحيّة ابن رسول صلّى الله عليه وسلّم ولادت يافت وآن حضرت

مبشر اورا غلامی بخشید در این سال در مسجد شریف نبوی منبر راست کردند وهم درین سال سریه مُوته «بالضم که موضعی است بزمین شام واقع شد ودر این سریه» زید بن الحارث وجعفر طیّار وعبد الله بن رواحه از پس یکدیگر رایت گرفته شهید شدند آخر الامر رایت را خالد بن الولید گرفت وفتح بروست او شد وجعفر بن ابی طالب از آنسرور صلّی الله علیه وسلّم بلقب طیّار وذو الجناحین ملقب شد وخالد خطاب سیف الله یافت هم در این سال سریه خبط بود که غزوه سیف البحر هم خوانند ودر این سریه ماهی عنبر نام از دریای بر آمد که کاسهٔ چشم او سیزده مردرا جای بود وتا ماهی یا نصف ماهی طعام عسکر بود از بقیه اش آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم هم تناول فرمود ودر همین سال فتح مکه معظّمه شد واسلام ابوسفیان ومعاویه وهند وعکرمة بن ابوجهل وابوقحافه پدر حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضي الله عنه بعد فتح مکة بود وغزوه حنین نیز در این سال بود ودران غزوه غنائم بیشمار بدست افتاد که میان مؤلّفة القلوب دیگر اصحاب قسمت شد وبعده غزوه طائف وعمره جعرانه شد وکعب بن زهیر قصیده بانت سعاد در خدمت مقدس آورده محفوظ امن وسلامت شد سنه تاسعه در این سال بعث عیینة بن حصین ونزول آیة کریمه (**إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ** * الحجرات: ٤) واقع شد ومدت یکماه آن حضرت صلّی الله علیه وسلّم هجران نساء عصمت انتماء اختیار کرد در این سال آن حضرت صلّی الله علیه وسلّم بغزوه تبوك بر آمد وأمیر المؤمنین حضرت علي کرم الله وجهه در مدینه شریف بر اهل وعیال گذاشت وحاضر آورد صدیق تمام مال خود را رضي الله تعالی عنه وفاروق نصف مال خودرا وتجهیز ذي النورین جیش عسرت را در همین غزوه بود وی جنگ رجوع فرمودند وسریه خالد در همین سال بود ومسجد ضراررا که منافقان بعلّت حسد اهل قبا جهت تقلیل جماعت آن مسجد کرده بودند بوحی الهی خراب فرمود وبسوخت وبهمین سال حضرت ابوبکر صدیق

رضي الله عنه را بحج فرستاد وده آیت از اوائل سورهٔ براءة باو داد که بر مردم بخواند وچون روان شد علي كرم الله وجهه را با وی فرستاد ودر این سال نجاشی در حبشه وفات یافت وآن حضرت صلّی الله علیه وسلّم در مدینه برو نماز گزار وشافعیه را اینجا دلیل است بر جواز نماز جنازه بر غائب وحنفیه گویند که آن مخصوص به پیغمبر است علیه الصّلاة والسّلام زیرانکه جنازه نجاشی را برو کشف کردند پس در حقیقت نماز بر حاضر گزارد ودر همین سال امّ کلثوم زوجهٔ عثمان رضي الله عنهما وفات یافت ودرین سال بود که وفود عرب از هر جانب ورود آوردند لهذا آنرا عام الوفود نامند سنه عشرة در این سال وفد بنی حنیفه بود که میان ایشان مسیلمه کذاب بود که مرتد شده ودعوی نبوت کرد وگفت که آن حضرت مرا شریك خود ساخته وهمدر این سال قضیه مباهله با نصارای نجران که نام یکی از مواضع یمن است واقع شد وآية (**اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَكُمْ** * آل عمران: ٦١) الی آخره نازل ودرین سال قدوم وفد بجیله بود که دران جریر بن عبد الله بجلی بود که طول قد او شش گز شرعی ودرازی نعلش یك گز بود وعمر رضي الله عنه اورا از کمال حسن وجمال یوسف این امت میخواند جریر با صد وپنجاه کس از قوم اسلام آورد وپس اورا بجهت هدم صنم ذو الخاصه که آنرا کعبه ثانیه گفتندی به یمن روان فرمود وابراهیم ابن رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم وفات یافت ودر بقیع مدفون گشت وهمان روز کسوف واقع شد وهم در این سال حجة الوداع است وآية (**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** * المائدة: ٣) نزول یافت وحضرت صدیق معنی این سرّ معلوم نموده محزون گشت وحضرت امیر را آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم درین سال فرمود (**من كنتُ مولاه فعليّ مولاه**) سنه احدی عشرة جناب اطهر درین سال اهل بقیع را بامر الله استغفار نمود ودر صفر روز دوشنبه سرية اسامة بن زید بود وحبیش عظیم را با وی بعث فرمود روز چهارشنبه در وجود شریفش تپ ودرد سر عارض شد وروز پنجشنبه بدست خود لوای مبارك عقد

کرده باو داد وکبار مهاجر وانصاررا مثل ابی بکر وعمر وعثمان وسعد بن ابی وقاص وابی عبیدة رضي الله عنهم ومثال ایشانرا باسامة همراه کرد وچون ذات شریف او مریض بود حبیش در منزل اول معطل ماند بعد ارتحال مبارکش حبیش او روانه شد وببرکت آنحضرت فتح کلّی یافت روز شنبه وهم ربیع الاول بخانه مبارك در آمد وروز یکشنبه مرض اشتداد وروز دوشنبه بمسجد در آمد واصحاب را بامر خود باقتدار ابی بکر در نماز دید وخوش شد واقتدا با وی نموده بخانه رفت پس در نصف روز بوقت چاشت دوازدهم ربیع الاوّل بقول اصح وصال حضرت ایزد متعال اختیار فرمود واهل بیت او ویرا غسل دادند وجماعت مسلمانان بر وی نماز جنازه گزاردند وامام هیچکس نشد اوّلا نماز جنازه آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم صحابه خواندند بعده ملائکه جماعه میخواندند وبعده جماعه مسلمانان ودر شب یا سحر چهارشنبه دفن نمودند سنین عمر مبارکش بقول اصح شصت وسه سال ولنعم ما قیل في تأریخ وفاته صلّی الله علیه وآله وسلّم **فرد:**

هُوْ بود همیشه بر زبانش * تاریخ شده است هو از این رو

فائدة جلیلة: اهل سیر رحمة الله تعالی علیهم اطلاق غزوه کنند بر آن حربی که آنحضرت صلّی الله علیه وآله واصحابه وسلّم به نفس نفیس خود دران لشکر حاضر بوده باشد وآنها بیست هفت اند ودر نُهْ غزوه ازان جمله به نفس نفیس خود قتال فرمودند اوّل بدر دوم احد سوم مریسیع چهارم خندق پنجم قریظه ششم خیبر هفتم فتح مکة هشتم طائف نهم حنین وقیل در غزوه بنی النضیر هم قتال نمود وسریه بعث آن فوجی باشد که بر اعدای دین فرستاده بسرداری یکی از اصحاب خود آن چهل وهفت بود. **فائده:** بعضی گفته اند که آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم چون بمدینه تشریف فرمود امر بتاریخ کرد وآنرا از هجرت نوشتند وبعضی گویند وضع اولا از عمر بن الخطاب بود رضي الله عنه بر رأی حضرت علي کرم الله وجهه وهمه اصحاب اتفاق نموده ابتدای سال از ماه محرم اعتبار نمودند.

بيان شمائل نبوی صلّی الله علیه وآله وسلّم

روایت میکند امیر المؤمنین علي کرم الله وجهه الکریم که جناب پیغمبر ما صلّی الله علیه وآله وسلّم بسیار با هیبت بود چنانکه هر که از دور دیدی بترسیدی وچون نزدیك آمدی خوش شدی کشاده روی بود وروشنائی ازان همیتافت اگر دراز مردی با او همراه رفتی ازو فروتر نمودی گرد سر بود وجعد موی وموی مبارکش تا بناگوش ایستاده بودی وچون فرو کشیدی بسر کتف رسیدی وهرگاه بگذاشتی باز بجای خود شدی فراخ پیشانی وکشاده ابرو بود ودر میان دو ابروی مبارك او رگی بود که چون در خشم شدی پیدا آمدی وباریك بینی وباریك لب بود کشاده دندان وگرد روی وشیرین سخن ولطیف آواز وسیاه موی وسفید عارض وخوب گردن ومعتدل اندام وپشت مبارکش با شکم راست وفراخ بر بود واز سینه او تا ناف او خطی بود از موی خورد ومیده چنانکه بقلم نگارند دراز ساعد پهن کف دراز وباریك انگشت بود ومیان انگشتان کشادگی داشت ودراز ناخن بود ونگریستن او از دنباله چشم بود وبیشتر بزمین نگریستی وآهسته بود ونه تند خوی کشاده پیشانی نه ترش روی خنده آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم تبسّم بود حکمش عدل وگفتارش حکمت وپیشه اش سخاوت بود وبدی را مکافات نکردی وگناه را عفو فرمودی ودر میان دو کتف او خالی بود سیاه بز روی مائل از دینار کمتر بود وآن مهر نبوت بود وازان بوی خوش آمدی مانند مشك صلوات الله تعالی وسلامه علیه وعلی آله وصحبه ابدا.

بیان معجزات زاکیات او صلّی الله علیه وآله وسلّم

بدان اسعدك الله تعالی که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را معجزات بسیار وبیشمار است اما آنچه حق تعالی اورا بر آن مخصوص گردانیده آنست که اورا سیّد همه پیغمبران کرد علیه وعلیهم السلام وهمه در زیر علم او باشند روز آخرت واز مادر ناف بریده زاو وچون از مادر جدا شد سر بسجده نهاد وانگشت

بر کرد وکلمه شهادت بر زبان آورد وملائکه اورا ختنه کردند وهرگاه که دایه او مشغول کاری بودی گهواره خود بجنبیدی وانگشت خود بکبدی مزه شیر وانگبین یافتی بول وغائط اورا کس ندیدی واحتلامش نیفتادی چشش در خواب شدی ودلش بیدار بودی واز عقب همچنان دیدی که از پیش هرگز پشه ومگس بر او نه نشستی وبهر ستوری که سوار شدی گر چه ضعیف بودی بر همه ستوران سبقت بُردی وموی زیر ناف او بر نیامدی وبا هرکس که کشتی گرفتی اگر چه قویّ بودی اورا بینداختی وسنگریزه بروست او تسبیح گفتی وسنگ وکلوخ بر او سلام فرستادی وهرجا که آب دهن انداختی آنجا خوشبوی گشتی وستون مسجد از جدای او نالیدی چون در کنار گرفتی خاموش شدی درخت بفرمان او از جای خود پیش آمدی چون فرمودی باز گشتی ابر بر سر او سایه افگندی پریان با او سخن گفتندی وایمان آوردندی واز میان انگشت او چندان آب بر آمدی که همه لشکر سیراب شدی در حرب بَدْرْ لشکر کفاررا بیك مشت خاك هزیمت داد واز همه نهانیها خبر دادی حدیث غار با صاحبش وآنچه درو گذشت معروف است سوسمار وآهو با او سخن گفتی ورفتن او بمعراج بر براق ودیدن او هفت آسمان وزمین وملکوت وعرش وکرسی وحجابهای وسدرة المنتهی ودرخت طوبی وقاب وقوسین او ادنی ورؤیت او جناب قدس خداوندی را بچشم سر وگفتگو وبر گشتن در یك ثلث شب[۱] مشهور است بتان کعبه اورا سجده کردندی وبزغاله بریان زهر آلوده با او بسخن در آمد وسینه اورا بشگافتند وبشستند وبعلم وحکمت وایمان مملو ساختند باز بجای خود آوردند در شب ولادت او کنگرهای

---

(۱) قوله در یك ثلث شب یعنی معراج آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم را در ثلث اوّل شب یا دوم یا سوم علی اختلاف الروایات واقع شدند آنکه مدّت معراج ثلث شب بود که تقریبا چهار ساعت نجومی است که آن بطور طیّ زمان در یك لمحه سر انجام شد حلقه در جنبیدن وبالین گرم بودن او علیه السّلام مشهور است. والله اعلم محمد حسن عفي عنه

قصر کسری بیفتاد وبحیره ساوه خشك شد وآتشکدهٔ فارس که هزار سال نه مرده بود وسر شد وماه باشارهٔ او شق ودونیم شد وآفتاب بدعای او بعد غروب عود نمود وکودك خورد در گهواره به پیغمبری او خبر داد واعظم همه معجزات قرآن عظیم کریم است که هیچ فصیحی از فصحای عرب مانند کوتاه ترین سورهای او که سه آیة باشند نیاورده وهمیشه بر صفحه روزگار باقی ماند وتغییر وتبدیل درو راه نیافته وبر همین مقدار بر معجزات زاکیات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بر سبیل ایجاز واختصار اکتفا نمود:

بیان صفات معنویه واخلاق علیّه قدسیه او صلّی الله علیه وآله واصحابه وسلّم

قال الله تعالی (**وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** * القلم: ٤) حق سبحانه وتعالی خلق اورا عظیم فرمود برای آنکه مکارم اخلاق در وجود شریفش مجتمع بوده وخبر معتبر (**بعثت لاتمّم مكارم الأخلاق**) مشعر باین است از جناب بی بی عائشه صدیقه رضي الله عنها وعن ابیها مروی است که خلق آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم قرآن بود یعنی بأوامر ونواهی وآداب واخلاق که از قرآن معلوم میشود عمل میفرمود وحسن خلق آنسرور بمرتبه بود که هرگز هیچکس را از زمرهٔ یاران نبود وهم ازو منقولست که آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم در خانه خود چنان سلوك میکرد که یکی از آحاد الناس سلوك میکردی وبکارهای خانه قیام مینمود وجاروب میداد وجامهٔ خود می دوخت ونعلین را وصلة میکرد وشتررا آب میداد وگوسفندان را می دوشید وخادم را در کارها عددی داد وبا او طعام می خورد وبضاعت خودرا از بازار بر میداشت وبخانه می آورد زهد آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم بمرتبه بود که دنیارا در نظر همت او عرض کردند التفات بآن ننمودند واز دنیا بیرون رفت وزره او بنزد یهودی مرهون بود وسه روز متتابع ویا دو روز متتابع از نان جو سیر نشد وگاه گاهی در خانه او یکماه آتش افروخته نمیگشت وبآب وخرمای میگذاردند وگاهی شب گرسنه خواب کردی وروز روزه داشتی

تواضع آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم بمثابه بود که زانوهای خودرا از زانوهای همنشین نه گذرانیدی وهرکس که با او رسیدی سلام بر آنکس کردی وابتدا بمصافحه نمودی وپای خودرا در حضور اصحاب دراز نه کردی وجای بر کسی تنگ نداشتی وکسی که بر وی در آمدی اورا تعظیم واکرام نمودی وچون کسی که حاجت داشتی ونزد او رفتی ودر نماز بودی در نماز تخفیف کردی وحاجت اورا بر آوردی وباز بنماز مشغول شدی وبر روی زمین تکیه فرمودی وبخواب میرفت ودعوت بنده زر خریده را اجابت میفرمود.

جود آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم بغایتی بود که سائل را از درگاه خود محروم نگردانیدی نوبتی صد هزار در هم آوردند همه را بر حصیر ریخت وبر مردم قسمت فرموده چون بر خواست یك درهم آنجا نمانده بود.

حلم مبارك آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم بنهایتی بود که هر چند از اقارب واجانب ایذا میکشید تحمل میفرمود ودر صدد انتقام در نمیآمد بلکه در ازای آن دعای خیر در شان ایشان بتقدیم رسانیدی.

وفا بر وعدهٔ خود لازم میشمرد وهرگز خلف وعده از وی متحقق نشد.

شجاعتش چنان بود که هیچکس در دلاوری بآن حضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم نمیرسید وهرگاه در محاربه بجمعی از اعدا رسیدی اوّل کسی که بآن جمع دست بر وی نمود او بودی.

حیاء او بمرتبه بود که گفته اند آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم سخت حیاتر بود از دختر وشیزه در پرده خود واگر از کسی مکروهی دیدی در وی تغییری پیدا شدی لیکن بمواجهت باو نگفتی الاّ در حقوق الله وحقوق العباد.

حکمت وعلم او بحدیکه ایزد سبحانه علوم اولین وآخرین باو عطا فرمود.

عفّتش آنکه هرگز بی ملك یمین ونکاح دستش زنی را نرسیده بود دلش بر خلائق مهربان وسینه اش منشرح واز خوف خدا دائما گریان ومهمان دوست بود

قائم بأمر خدا واجتهاد کننده در عبادت وطالب رضای مولا بود وبزرگان را تعظیم کردی جهت وقار ایشان وخوردان را بخود نزدیك گردانیدی ونعمت را شکر گفتی اگر چه اندك بودی کم گوی وکم خنده وبسیار تبسم وکف کشاده وتازه روی وشیرین سخن واندك تنعم ودیر خشم وزود آشتی ولطیف طبع ومجتنب از حرام وشبهه مستجمع جمیع صفات حمیده ودور از همه صفات ذمیمه بود ونبود زشت خوی ونه عیب جوی ونه سنگین دل ونه دشنام ده ونه جامع بال ومحتکر وطماع وحریص وبخیل ومنّان ومکّار ومناع خیر واکول وکسلان وعجوال وحاسد وضار ومتکبر وغدار وهیچ عادت بد نداشت چون استیفاء این معانی ممکن نیست بر اینمقدار تبرّکا اختصار رفت وآنچه درین مجموعه از سیر اطهر او ایمای رفته در جنب او صاف بی پایان او صلّی الله علیه وآله وسلّم که اقلام اهل سیر را مشرف ساخته است بدان ماند که پیره زنی بکلاوه تاری خود را در صف خریداران حضرت یوسف صدّیق علیه الصّلاة والسّلام داخل ساخت وازان علم خر می افراخت **بیت:**

نه مدحش میتوانم گفت * وامّا بمدّاحیش خودرا می ستایم

ذکر ذکور اولاد امجاد جناب نبوی صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم

وآنها سه بودند: **قاسم** من اولاد آنحضرت بود وبدین سبب آنحضرت مکنّی بابوالقاسم گشت ولادتش در مکه معظمه زندگانیش ده سال. **عبد الله** وی نیز در مکه معظمه بوجود آمده در طفولیّت وفات کرده. **ابراهیم** در مدینه منوّره سال هشتم از هجرت متولد شده ویك نیم ساله شده وفات یافت.

اناث چهار اند

زینب که بزرگترین بنات بوده بقول اصح ولادتش در سال سی ویکم از واقعه فیل ودر سال هشتم هجری وفات یافت. **رقیّه** ولادتش در سال سی وسیوم از واقعه فیل بود آخر بنکاح حضرت عثمان بن عفان رضي الله عنه آمد وسال

دوم هجری متوفی شد. **ام کلثوم** که آنحضرت صلّی الله علیه وآله واصحابه وسلّم بعد از وفات رقیه وخلاص وی از زوج اول او وقبل از وفات نیز بعثمان بن عفان رضي الله عنه داد وفاتش سال نهم هجری. **حضرت بی بی فاطمة الزهراء** رضي الله تعالی عنها ولادتش از سال سی وپنجم بواقعه فیل بود وبقولی در سال چهل ویکم وخوردترین دختران آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم بود وبحضرت علي کرم الله وجهه الکریم در سال اول یا دوم هجرت عقد بست وفاتش سیوم رمضان بعد فوت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بشش ماه یا چهل روز ومدت حیاتش بیست وهشت سال.

زوجات طاهرات آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم

اوّل **خدیجه کبری** رضي الله عنها بنت خویلد اوّل کسی که از زنان بشرف اسلام مشرف شد وتصدیق آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودی بود واوّل از ازواج طاهرات که شرف فراش مقدّس یافت نیز وی بوده رضي الله تعالی عنهما ومال خودرا در رضای وی صرف نموده اولاد آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم از ذکور واناث همه از وی بودند الاّ ابراهیم علیه التّحیّة از ماریه قبطیه متولد شده وتا او در قید حیات بود آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم زن دیگر نخواست ومدت بیست وپنج سال مصاحبهٔ صلّی الله علیه وآله وسلّم بود وفاتش سال دهم از بعثت عمر مبارکش شصت وپنج سال بود. دوئم **سوده بنت زمعه** در سال دهم از بعثت اورا بخواست وفاتش در آخر خلافت عمر رضي الله تعالی عنه. سیوم **عائشة صدیقه** بنت صدیق النبي صلّی الله علیه وآله وسلّم با او محبت والفت بسیار داشت وی وبهترین مصاحبان او بود واورع واتقی وازهد واعلم بود باحکام شرعیه ومرجع بود در امور دین از جمیع مؤمنین وصاحب رأی واجتهاد ودر خدمت ومحبت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بی مثل وبی همتا بود وفات مبارکش سنه خمسین هجری زندگانیش شصت وشش سال. چهارم **حفصه بنت**

عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه در سال سيوم هجرى در سلك امهات المؤمنين داخل شد وفات مباركش در سال چهل وپنج يا پنجاه از هجرت زندگانيش بقرب شصت سال رضي الله تعالى عنها. پنجم **زينب بنت حزيمه** در سال سيوم از هجرت بنكاح آنحضرت مشرف شد وبعد هشت ماه وفات يافت رضي الله عنها. ششم **امّ سلمة بنت عاتكة** بنت عبد المطلب در سال چهارم هجرى در عقد آنحضرت درآمد ودر سال شصت ويك هجرى فوت شد عمرش هشتاد وچهار سال رضي الله تعالى عنها. هفتم **زينب بنت جحش** اول اهل زيد بن الحارثة بود وبعد مفارقت در سال پنجم هجرى آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم اورا بخواست وفاتش سال بيستم هجرى حياتش پنجاه وسه سال. هشتم **جويرية بنت الحارث** آنحضرت سال پنجم هجرى اورا بخواست وفاتش سال پنجاه وشش هجرى زندگانيش شصت وپنجسال رضي الله تعالى عنها بود. نهم **امّ حبيبة بنت ابي سفيان** هفتم هجرى اورا بخواست وفاتش سال چهل وچهارم رضي الله تعالى عنها. دهم **صفية بنت حيي** بعد حرب خيبر اورا بخواست وفاتش سال سى وشش هجرى رضي الله تعالى عنها. يازدهم **ميمونة بنت الحارث** سال هفتم بنكاح آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم در آمد وفاتش سال شصت وسه هجرى از اين جمله يازده ازواج مطهرات حضرت خديجة وزينب در حين حيات آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم وفات يافتند وآنحضرت صلّى الله عليه وسلّم از نه ديگر متوفى شد صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم واهل بيته الطّاهرين والطاهرات.

ذكر حضرات خلفاء الرّاشدين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين

ايشان چهار تن اند اوّل وافضل الصحابة واوّلهم بالتّصديق حضرة ابوبكرِ الصّديق رضي الله تعالى عنه.

نسبش با حضرت سيّد البشر در مره بن كعب اتصال مى يابد بدين تفصيل ابوبكر بن ابي قحافه بن عامر بن كعب بن سعد بن تيم بن مره بن كعب مادرش امّ

الخير بنت صخر بن عامر ولادتش بعد سانحه فيل بدو سال وچهار ماه نامش در جاهليّت عبد الكعبه بود در اسلام عبد الله سی وهشت ساله بود که اول از مسلمانان تصديق رسالت آنحضرت آورد وبهيچ دليل محتاج نشد وملقّب بصديق اکبر شد واعظم واکرم واحبّ خلق نزد پيغمبر عليه الصّلاة والسّلام بود ولياقت بخلت خود اورا فرمود وپيش قدم همه اصحاب چه در حيات وچه در ممات آنحضرت صلّى الله عليه وآله وسلّم بود بعد فوت پيغمبر صلّى الله عليه وآله وسلّم جميع اصحاب بر خلافت او راضی شدند واورا بهترين بشر بعد الانبيا ميدانستند روز اول خواص وروز دوم عوام بيعت نمودند وحضرت علي کرم الله وجهه نيز روز دوم بيعت نمود وسبب تاخير او گرفتاری بود در امور غرا آنحضرت بقول اصح نه امری ديگر وقيل سبب طلب ناموذن او بمشورت که بسبب گرفتاری بامور غراء اورا طلب ننموده بودند نه امر ديگر واورا خليفه رسول الله ميخواندند ونقش نگين او نعم القادر الله وقيل العبد الذليل للرب الجليل در خلافت خود منصب قضا بعمر بن الخطاب تفويض فرمود رضي الله تعالى عنه وبا چندين قبائل که بعد از فوت پيغمبر مرتد شده بودند مراسم جهاد بجا آورد ووفات مبارکش بيست ودويم جمادی الاولى سال سيزدهم هجری ايام خلافتش دو سال وسه ماه وچند روز بود مدت حيات مبارکش به سنت نبوی شصت وسه سال بود وچون زمان رحلتش نزديك رسيد عمر فاروق رضي الله تعالى عنه را خليفه خود نمود.

الثّاني النّاطق بالحقّ والصّواب حضرة عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه

نسبش بهشت واسطه بکعب که از جمله اجداد خير العباد است اتصال ميیابد بدين طريق عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبد العزى بن رباح بن عبد الله بن قرطب بن ذداح بن عدي بن کعب مادرش خثيمه بنت هاشم بن مغيره ولادتش بعد از سيزده سال واقعه فيل لقبش فاروق اعظم کنيتش ابوالحفص واورا امير المؤمنين گفتندی ونقش نگينش کفى بالموت واعظًا يا عمر اسلامش سال ششم از

بعثت وواسطه قوّت اسلام وپشتی مسلمانان ونگونساری بتان وبت پرستان در زمان خلافت او اسلام قوّت وتوسع پیدا نمود در اطراف عالم منتشر شد کوفه وبصره در زمان او تعمیر یافت ومصر واسکندریه وروم واکثر بلاد شام وعراق وآذربیجان وفارس وکرمان وطبرستان وغیره مفتوح شد **بیت:**

بعد پیغمبر بالطافِ کریم * کرد فتح چارصد شهر عظیم

ودر سال بیست وسیوم هجری ابولؤلؤ در حین نماز صبح روز چهارشنبه بیست وهفتم ذیحجه وقیل غره محرم فاروق را چهار ضرب تیغ زد ودر روز پنجشنبه آن فوت شد خلافتش ده سال عمر مبارکش به سنت نبوی شصت سه سال بود مدفن شریفش با پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم وصدیق اکبر رضي الله تعالی عنه در یك حجره مبارکه رضي الله عنه.

الثّالث جامع القرآن ذي النورين والبرهان رفيق النّبي في الجنان حضرة عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه

هو عثمان بن عفان بن ابي العاص بن اميّة بن عبد الشمس بن عبد المناف بن قصي چون ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه فاروق را مجروح نمود فاروق رضي الله عنه فرمود که سزاوار خلافت شش تن اند علي وعثمان وسعد بن ابي وقاص وطلحه وزبیر وعبد الرّحمن بن عوف باید که یکی از ایشان بعد من خلیفه باشد روز چهارم از فوت او رضي الله عنه جماعت مسلمین با عثمان بیعت نمودند ومدت دوازده سال بر مسند خلافتِ بکمال استقلال متمکن بود بعده جماعت از مصریان با محمد بن ابي بکر اتفاق نموده برو خروج نمودند شبی که فردائی آن شبهات ورسید پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم بخواب دیدکه بوی بفرمود که فردا اخطار با ما خواهی کرد پس اعوان خودرا از جنگ منع نمود ودر سرای خود بحین تلاوت قرآن مجید شهید شد رضي الله عنه مدت حیاتش هشتاد ودو سال وزمان خلافتش دوازده سال وشهادتش نوزدهم شهر ذیحجة الحرام واقع شد رضي الله تعالى عنه.

الرّابع أسد الله الغالب مطلوب كلّ طالب أمير المؤمنين حضرة عليّ بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه

ولادت با سعادتش در سنه بیست وهشتم از واقعه فیل بود در خانه کعبه

بیت: شد او درّ بیت الحرامش صدف * کسی را میسّر نشد این شرف

کنیتش ابوالحسن وابوالحسین وابوالسّبطین وابوالرحیانتین وابوتراب **والقابش** بسیار **ونقش خاتمش** الملك لله در صغر سن اسلام آورد وبقولی آنجناب اول کسی است که اسلام آورده وبقول اصح آنکه اول مسلمات از زنان خدیجه واز کلانان ابوبکر واز خوردان علي ودر اکثر معارك ومواقف در ملازمت جناب نبوّت مآب شرائط شجاعت وجهاد مرعی داشت بعد از مقدمه شهادت عثمان رضي الله تعالی عنه جماعه مسلمین برضا ورغبت بوی بیعت نمودند ومسند خلافت را بوجود ذی جود شریفش آراست وعزل ونصب حکام ماضیه فرمود جهت طلب قاتلان عثمان رضي الله عنه در وی ودیگر اصحاب اختلاف افتاد ومآل بجدال وقتال انجامید چون اصحاب پیغمبر همه صاحب رأی واجتهاد بودند وخطائیکه از راه اجتهاد واقع شود از ملامت دوراست زبانرا جز بذکر خیر ایشان نباید کشود وسلامت خودرا در این باید دید چنانچه وی فرموده «اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التأویل» وازین عبارت مبارك بقرینه تأویل لب بخطا نمیباید کشود وفرموده امام شافعی رحمه الله را در این مقام نصب عین باید دید که فرموده «تلك دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا» آخر الامر صلح واقع شد وقضیه تحکیم وقوع یافت چون ایام وصال رسیده روز جمعه هفدهم رمضان عبد الرّحمن ابن ملجم رجیم شمشیر بر سر مبارك او زد ونوزدهم یا بیستم ویکم شهر مذکور بجوار رحمت غفور انتقال فرمود سبطین شریفین اورا غسل داده مدفن مبارکش بموجب وصیت او از نظر خلق پنهان ساختند لهذا چند جا قبر شریفش تعین یافته ارباب مکاشفه در جاها متعدّده نشان داده اند منها به نجف اشرف منها مزار فیض آثار بلخ وغیره

امّا در سفینة الاولیا قول ثانی را ترجیح داده اند هر چند اول مشهور گشته وارباب کشوف صادقه نیز در بلخ بسیار تعیین نموده اند والعلم عند الله سبحانه مدت حیاتش شصت وسه سال به سنت نبوی علیه وعلی آله وصحبه الصّلاة والسّلام **وخلافتش** چهار سال ونه ماه ازواج طاهراتش نه اند اوّل آنها خاتون قیامت شافعه امّت سیّدة نساء العالمین فاطمة الزّهراء رضي الله عنها تا او زنده بود زن دیگر نخواست ودر حیات او از زن دیگر ممنوع بود **پسرانش** پانزده تن بودند حسن وحسین رضي الله عنهما محسن عبد الله عباس عثمان جعفر یحیی عون محمّد اکبر عمر محمّد اصغر عبید الله ابوبکر **بنات طاهراتش** هفده اند زینب الکبری امّ کلثوم کبری رقیه امة الکبری ام هانی میمونة ام الحسین ام کلثوم صغری فاطمه ام حدقه امّ الکرام امّ سلمه حمامه نفیسه [تقیه] ام جعفر امامه[۱] رضي الله عنهم وعنهنّ.

ذکر ائمه مهدیّین رضوان الله تعالی علیهم أجمعین

عليّ کرّم الله وجهه امام اوّل من ائمه اثنا عشر رضي الله تعالی عنهم وهو الرّابع من الخلفاء الاربعة الراشدین رضوان الله تعالی علیهم أجمعین بیت:

اول وآخر ابرار توئی * مشرق ومغرب انوار توئی

فقیر در ایامیکه بزیارت روضه شریفش که در توابع بلخ واقع است مشرف شدم وحضوری روی داده بزبان شوق چند فردی بقافیه مثنوی معروض داشتم اینجا ایراد آن بخاطر فاتر زیبا نمود **نظم:**

یا علي پادشاه کونینی * اولیارا تو قرّة العینی
بولایت کسی قدم نزند * بولائی تو تا که دم نزند
در مس قلب زشت پر زنگم * که ز قلاّبیش بسی تنگم
یك نگاهی نموده زر سازی * کارم از یك نگاه در سازی
گر چه من لائق نگاهِ نَیَمْ * در رهت به زخاك راه نیم

---

(۱) در هردو نسخه منقول عنهما اسماء شانزدهم منقول بود واسم هفدهم ننوشته والله اعلم فافهم

لیك در رهِ گذار گر قدمی * بنهی بر سرِ من از کرمی
زان شرافت بر اوج ماه شُوم * زگدائی گذشته شاه شوم
شاه گردم ولی کمین بنده * بکلابِ درت سر افکنده
بر رسول کریم واصحابش * به همه اهل بیت واحبابش
نکنم رَدْ زدرگهِ کرمت * ای سرم خاك باد بر قدمت
فضل را جز جناب حضرت تو * نیست روی وسیله دیگر سُو

امام ثانی حضرت امام حسن رضي الله تعالی عنه

کنیتش ابومحمد ولقبش تقی وطیب وسیّد **ولادتش** روز سه شنبه منتصف رمضان المبارك سنه اثنین او ثلاث من الهجرة در مدینه منوره وبعد از شهادت امیر المؤمنین حضرت علي کرم الله وجهه الکریم مردم عراق پر نفاق بشرط جنگ اهل شام با وی بیعت نمودند چون خدمت وی بعزم شام بمدائن رسید معاویه نیز روی بعراق آورد وخدمت حضرت بیوفائی لشکر خود دیده با وی صلح کرد وخلافت‌را بوی گذاشته بمدینه منوره توطن فرمود بالآخر منکوحه اش بحرکت یزید پلید الماس سوده بخوردنش داد مدت چهل روز بیمار بود روز هفتم صفر سنه تسع واربعین بقولی اوایل ربیع الاول سنه خمسین انتقال فرمود **عمرش** چهل وهفت سال بود **اولادش ذکور** ده اند زید وحسن وعمر وقاسم وعبد الله وعبد الرّحمن وحسین واثرم وطلحه واسحاق **واناث شش تن** بودند جبرائیل اسم شریفش بر قطعه از حریر بهشت نوشته حسن بن علي نزد رسول علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام بهدیه آورده ووی شبیه ترین مردمان بود به نبی علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام روزی امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه امام حسن رضي الله عنه‌را بر دوش گرفته بود وسوگند می خورد که این شبیه نبی است علیه الصّلاة والسّلام نه شبیه علي کرم الله وجهه وعلي رضي الله عنه ایستاده بود وتبسم مینمود از وی میآرند که بیست پنج حج پیاده گذارده وحال آنکه نجائب وی را با وی میکشیدند رضي الله تعالی عنه.

امام ثالث حضرت امام حسین رضي الله تعالی عنه

کنیتش ابوعبد الله **ولقبش** سیّد وشهید **ولادتش** در مدینه منوره روز سه شنبه چهارم شعبان سنه اربع هجری قیل آخر ربیع الاول سنه ثلاث **مدت حملش** شش ماه وهیچ فرزندی شش ماه نیامده مگر وی ویحیی علیه السّلام چون نوبت امارت بیزید رسید قریب بیست هزار اهل عراق با رسول او که مسلم باشد بیعت نمودند واورا طلب داشتند درین اثنا عبید الله بن زیاد بفرموده یزید پلید از بصره بکوفه آمد چون خدمت امام از مکه معظمه بسمت عراق روان شد اهل عراق با عبید الله بن زیاد در قصد کشتن او اتفاق نموده بر او بر آمدند جناب اورا با هفتاد ودو تن ویا هشتاد ودو تن از اهل بیتش واتباعش روز جمعه وبقولی روز شنبه عاشر محرم سنه احد وستین شهید ساختند **عمر مبارکش** پنجاه وشش سال وپنجماه وهشت روز **اولادش ذکور** بقول اصح علي اکبر علي اصغر جعفر عبد الله که در هنگام طفلی با پدر خویش همراه بودند وبعز شهادت رسیدند واناث دو تن بودند رسول صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم وی را حسین نام نهاد ووی را جمالی بود که چون در تاریکی نشستی مردم از بیاض جبین او وبریق رخساره مبارکش بوی راه بردندی ووی از سینه تا بپائها مشابه بود با رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم چنانکه امیر المؤمنین حسن از سینه تا فرق سر ورسول صلّی الله علیه وآله وسلّم فرموده است که حسین از من است ومن از حسین ام خدا دوست میدارد آن کس را که حسین رضي الله عنه را دوست دارد وحسین سبط است از اسباط.

امام رابع حضرت امام زین العابدین علي ابن حسین رضي الله تعالی عنهما

کنیتش ابومحمد وابوالحسن **ولقبش** سیّد العابدین وزین العابدین وسجّاد **ولادتش** روز شنبه پنجم شعبان سنه ثمان وثلاثین یا ثلاث در زمان حیات امیر المؤمنین علي کرم الله وجهه در مدینه منوره واقع شد واو در روضه واقعه پدر بزرگوار خود مریض بود چون عمر عزیزش به پنجاه وهفت سال رسید بگفته

وليد بن عبد الملك دوازدهم محرم سنه خمس وتسعين اورا بزهر شهيد ساختند **امامتش** سی وچهار سال ودو روز **اولاد ذكورش** محمد باقر زيد عمر عبد الله حسن حسين اكبر حسين اصغر عبد الرّحمن سلمان علي محمد اكبر محمد اصغر **واناث** چهار تن بود مادر امام زيد العابدين شهربانو دختر يزدجرد از اولاد نوشيروان عادل است وسبب تلقيب او بزين العابدين آنكه شبی در نماز تهجّد بود وشيطان بصورت اژدهای خود را باو نمود وی هيچ ملتفت نشد آخر پای مبارك اورا گزيد واورا دردناك ساخت خدای تعالی بوی منكشف گردانيد كه اين ابليس است پس وی را دشنام داد وطپانچه زد وگفت دور شو ای ملعون دور شد بر خواست تا ورد خود ادا نمايد هاتف صدا داد انت زين العابدين سه بار گفت.

امام خامس امام محمد باقر بن علي زين العابدين رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابوجعفر **ولقبش** باقر سمّي بذلك لتبقره في العلم وتوسعه فيه **مادرش** ام عبد الله فاطمه بنت الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما **ولادتش** در مدينه منوّره روز جمعه سيوم ماه صفر يا غره رجب سنه سبع وخمسين پيش از شهادت امير المؤمنين حسين رضي الله عنه بسه سال. **ووفاتش** سنه اربع عشر ومائة **وعمرش** پنجاه وهفت سال **وقبرش** در بقيع نزد پدرش **وامامتش** نوزده سال وی گفته است كه بر جابر بن عبد الله در آمدم وسلام كردم وچشم وی پوشيده شده بود سلام مرا جواب داد وگفت كيستی گفتم محمد بن علي بن حسين گفت ای فرزند رسول الله پيش آئی پيشتر شدم دست مرا بوسيد واز جانب رسول سلام بر من خواند وگفت پيغمبر عليه السّلام مرا گفت ای جابر شايد كه بمانی تا وقتيكه ملاقات كنی با يكی از فرزندان من كه وی را محمد بن علي بن حسين گويند خدای تعالی وی را نور وحكمت خواهد داد ووی را از من سلام برسان.

امام سادس حضرت امام جعفر صادق بن محمد باقر رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابوعبد الله وابواسماعيل وله القاب اشهرها الصادق **مادرش** ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق رضي الله تعالى عنهم ومادر ام فروه اسماء بنت عبد الرّحمن بن ابي بكر رضي الله عنهما **ولادتش** در مدينه منوره سه ثلاث وثمانين من الهجرة وقيل روز دوشنبه هفدهم ربيع الاول **وفاتش** نيز در مدينه منوره روز دوشنبه منتصف رجب سنه ثمان واربعين ومائة **مدت حياتش** شصت وپنج سال **امامتش** سى وچهار سال ودو ماه وقبره في البقيع عند ابيه وجده رضي الله تعالى عنهم **اولاد ذكورش** موسى كاظم اسحاق محمد اسماعيل عبد الله عباس علي **اناث** سه تن بودند از عظماى علماى وكبراى مقتداى اوليا است اورا فضائل وكمالات بسيار است وطريقه اكابر نقشبنديه بوى اتصال دارد چنانكه در مجلس مذكور شود انشاء الله تعالى.

امام سابع حضرت امام موسى كاظم بن جعفر صادق رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابوالحسن وابوابراهيم **ولقبش** كاظم **مادرش** امّ ولد بوده حميده بريريه **ولادتش** در ابوا ميان مكه ومدينه در روز شنبه هفتم صفر سنه ثمان وعشرين ومائة **وفاتش** در حبس هارون الرشيد در بغداد **ايام حياتش** پنجاه وپنج سال **امامتش** بيست وپنج سال وسه ماه **اولادش ذكور** علي رضا زيد ابراهيم عقيل هارون حسن حسين عبد الله اكبر عبد الله اصغر اسماعيل محمد احمد جعفر يحيى اسحاق عباس ابوالقاسم حمزة عبد الرّحمن قاسم جعفر اكبر جعفر اصغر **اناث** هژده تن بودند عابدترين وكريمترين اهل زمان خود بودند رضي الله تعالى عنهم اجمعين.

امام ثامن حضرت امام علي رضا بن موسى كاظم رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابوالحسن **لقب وى** رضا واين كنيت ولقب پدرش بوى نهادند وهو في رضاء الله سبحانه ورضاء رسوله **مادرش** سكينه نوبيه است **ولادتش** در مدينه منوره بوده روز پنجشنبه يازدهم ربيع الآخر سنه ثلاث وخمسين ومائة **وفاتش** در ولايت طوس بود در قريه سناباد از رستاق توقان فى شهر رمضان سنه ٢٠٨ ثمان ومائتين. **وقبرش** طرف قبله قبر هارون الرشيد در قبه كه در سراى حميد بن قحطبه

طای است **امامتش** بیست ویك سال وپنج ماه وکسری **ایام حیاتش** پنجاه ویك سال وکسری **مادرش** ام ولد بوده که بسیار نامها دارد. منها نجمه وازان حمیده بود مادر کاظم رضي الله تعالى عنه شبی مصطفی را صلّی الله علیه وآله وسلّم بخواب دید که فرمود نجمه را بموسی بخش که زود باشد که از وی فرزندی وجود گیرد که بهترین اهل زمین بود واز ام رضا رضي الله عنها روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل بر نیافتم ودر خواب از شکم خود آواز تسبیح تهلیل میشنیدم هول وهیبت بر من غلبه میکرد وچون بیدار میشدم هیچ آواز نمیآمد ودر زمان ولادت دستها بر زمین نهاده روی بآسمان کرده لب مبارك خودرا می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید ومناجات کند **اولاد ذکورش** محمد تقی ابوجعفر اکبر ابوجعفر اصغر ابوالحسن ابراهیم حسین **اناث** یك تن بوده.

إمام تاسع إمام محمد تقی بن علي رضا رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابوجعفر **ولقبش** تقی وجواد **مادر وی** امّ ولد بوده خیزران نام **ولادتش** در مدینه منوّره بود روز جمعه دهم رجب یا هفدهم سنه ١٩٥ خمس وتسعین ومائة **ووفاتش** روز سه شنبه ششم ذیحجه سنه ٢١٠ عشر ومائتین در عهد خلافت معتصم **وقبرش** در بغداد قفای جدّ وی کاظم رضي الله تعالى عنهما از کمال علم وادب وافضل وکرم که داشت با صغر سن مأمون مخلص وی شده دختر ام الفضل را بزنی بوی داد وهمراه وی بمدینه منوره روان نمود وهزار درهم در هر سال بوی فرستادی **إمامتش** هفده یا هجده سال **ایام زندگانیش** بیست پنجسال ودو ماه ویازده روز من کلماته القدسية يوم العدل على الظالم اشد من يوم الجور على المظلوم العلماء غرباء لكثرة الجهال بينهم. **أولادش ذکور** علي نقي وموسى **إناث** نیز دو تن بودند رضي الله تعالى عنهما.

إمام عاشر حضرت علي نقي بن محمّد تقي رضي الله تعالى عنهما

کنیتش ابوالحسن **ولقب وی** هادی وبعسکری مشهور **مادرش** ام ولد بوده

سمانه نام وقيل امّه امّ الفضل بنت المأمون **ولادتش** در مدينه بوده سيزدهم رجب سنه ٢١٤ اربع عشر ومائتين **وفاتش** در سرّمن‌رأى از نواحى بغداد در زمان منتصر روز شنبه اواخر سنه ٢٥٤ اربع وخمسين ومائتين **قبرش** هم در سراى ويست كه سرّمن راى داشته **زندگانيش** چهل ويكسال **امامتش** سى وسه سال وشش ماه وبيست وهفت روز مناقب وكمالات او زياده از حد تكتيب است **واولادش** حسن عسكرى حسين جعفر رضي الله تعالى عنهم اجمعين واز **اناث** يك تن بود.

إمام حادى عشر حضرت إمام حسن عسكرى بن علي تقي رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابومحمد **ولقبش** زكى وخالص وسراج وى نيز چون پدر مشهور است بعسكرى **مادرش** ام ولد بوده سوسن نام وقيل غير ذلك **ولادتش** در مدينه روز دوشنبه چهارم ربيع الاول سنه ٢٣٢ اثنين وثلاثين ومائتين **وفاتش** در سرّمن رأى در سنه ستين ومائتين **قبرش** پهلوى قبر پدرش است **مدت حياتش** بيست هفت ٢٧ سال ودو ماه وبيست روز **امامتش** پنج سال وهفت ماه وكسرى از **اولادش** امام محمّد.

إمام ثانى عشر حضرت امام محمّد بن الحسن العسكرى رضي الله تعالى عنهما

كنيتش ابوالقاسم **لقبش** عبد الله ونزد اماميه حجت وقائم ومنتظر ومهدى وصاحب زمان وهو عندهم بزعمهم واختراعهم خاتم الولاية والامامة وانّهم يزعمون انّه دخل السّرداب الّذي بسرّمن‌رأى. وامّه تنظر اليه فلم يخرج اليها وذلك في سنة خمس وستّين ومائتين. وقيل في سنة ستّ وستّين ومائتين فاختفى الى الآن على زعمهم. **مادرش** ام ولد بوده نرجس نام وقيل غير ذلك **ولادتش** در سرمن‌رأى در بيست وسيوم رمضان سنه ٢٥٨ ثمان وخمسين ومائتين. ويقال في ليلة النّصف من شعبان سنة ٢٥٥ خمس وخمسين ومائتين. امّا نزد اهل كشف وباطن وعلماء ظاهر اهل سُنت وجماعت شكر الله تعالى سعيهم. ومنهم شيخ علاء الدولة سمنانى

میگوید که چون امام محمد بن حسن مختفی شد در زمرهٔ ابدال داخل شد وچون قطب آن وقت علي بن حسین بغدادی فوت شد امام محمد بن حسن برو نماز گزارد وبجای او بنشست ونوزده ۱۹ سال در مرتبه قطبیّت بود تا فوت شد ودر مدینه منوّره مدفون گردید.

در بیان اعتقاد اهل سنّت وجماعت شکر الله سعیهم

در حق مهدی موعود آنست که مهدی موعود یکی از سادات حسینی است که در آخر الزمان در مدینه مشرفه متولد شود ونام او ونام پدر او موافق نام حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله وسلّم بود واز مکه مبارکه وقت چهل سالگی ظهور کند[۱]. وقیل هجرت او سوی بیت المقدس بود ودر کتف او علامت بود چنانچه در کتف آنسرور بوده در ماهِ محرم روز عاشوراء بعد از سن یکهزار ودو صد الی ما شاء الله ظهور نماید وسه صد وسیزده ۳۱۳ کس از اشراف قوم بعد واهل بدر باو بیعت کند در میان رکن ومقام وبا او بیرق حضرت رسالت پناه وپیراهن وتیغ او باشد صلّی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلّم وخلق را بحق دعوت کند وتمامی عرب وعجم اطاعتش کنند بی جنگ وکره ودر اواخر ایام وی عیسی علیه الصّلاة والسّلام از آسمان نازل شود ودر پسِ او روز جمعه نماز صبح کند ومدت پادشاهی وی اختلاف اقوال هفت سال یا چهل سال بود وهکذا یستفاد عن الاخبار والآثار والعلم عند الله وعبارت شیخ اکبر محیي الدین ابن عربی قدّس سرّه ودر فتوحات مکیه مطابق همین است.

---

(۱) قوله ظهور کند الخ ای ظهور مهدی رحمة الله علیه یعنی از زبان والد خود علیه الرّحمة والغفران شنیده ام که والد او شان هادی الخلق الی الحق حضرت مولانا حاجی میان ضیاء الحق قدّس سرّه میفرمودند که فقیر را در مکه معظمه با یکی از دوستان خدا که مر اورا منزلت غوثیت بود از ظهور مهدی در خدمت او شان سؤال نمودم فرمودند که بعد از فوت تو دو چند از عمر تو بگذر وظهور مهدی خواهد شد. تاریخ وفات او شان گل در باغ وعمر او شان بشصت سه سال رسیده بودند که در دره فرخشاه بدرجه شهادت رسیدند رحمة الله تعالی علیه وعلی سائر المسلمین والمؤمنین آمین. این حاشیه نوشتهٔ یکی از نبیرهای حضرت شهید است.

فصل در بيان بعضى مناقب اهل صفّه رضي الله تعالى عنهم

بدانكه اُمت مجتمع اند بر آنكه پيغمبررا صلّى الله عليه وآله وسلّم گروهى بودند از اصحاب كه در مسجد وى ملازم بودند ومهيا مر عبادت را دوست به كلى از دنيا برداشته بودند واز كسب معاش اعراض كرده وخداى تعالى از براى آنها پيغمبر خويش را فرموده قوله تعالى (**وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** * الأنعام: ٥٢) فقراء مهاجرين بودند كه توكل بر خدا كرده رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم مأمور بود صحبت ايشان قوله تعالى (**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلاَ تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنيَا** * الكهف: ٢٨) تا رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم هر يكى ازيشان را ديدى گفتى مادر وپدرم فداى آنها باد كه خداى تعالى از براى آنها بر من عتاب كرد وقرآن مجيد در فضائل ايشان ناطق است وپيغمبر را صلّى الله عليه وسلّم اندر فضائل ايشان اخبار بسيار است ابن عباس رضي الله تعالى عنهما روايت كرده كه وقف رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم على اصحاب الصفة فرأى فقرهم وجهدهم ومع ذلك طيب قلوبهم فقال (**ابشروا يا اصحاب الصُّفّة فمن بقي من امتي على النعت الذي انتم عليه راضيا بما فيه فانه من رفقائي في الجنة**) معنى خبر آنست كه چون پيغمبر عليه الصّلاة والسّلام بر اصحاب صفه گذشت ومر ايشانرا بديد وبايستاد وخرمى دل ايشانرا در فقر ومجاهدت بديد فرمود كه بشارت باو مر شمارا وآنهارا كه پس از شما بپايند بر صفت شما ودر فقر خود راضى باشند ايشان از رفيقان من باشند اندر بهشت وأسامى بعضى از ايشان نوشته ميشود منهم بلال بن رباح وابوعبد الله سلمان فارسى وابوعبيدة عامر بن عبد الله بن جراح وابواليقظان عمار بن ياسر وابومسعود وهزلى وعتبه بن مسعود وبرادرش مقداد بن اسود وعبد الله بن عمر رضي الله عنهما وخباب بن ارت وصهيب بن سنان وعتبة بن غزوان وزيد بن خطاب وابوكبشه وابوالمرثد كنانة بن حصين عدوى وحذيفة

بن اليمان وعكاشة بن محصن ومسعود بن ربيع انصارى وابوذر جند بن جناده غفارى وصفوان بن بيضا وابوالدرداء عويم بن عامر وابولبابة بن عبد المنذر وعبد الله بن بدر الجهنى وغيرهم رضي الله تعالى عنهم وارحمنا ربنا بحرمتهم آمين وادخلنا في زمرة اتباعهم يا ربّ العالمين اما ابوهريرة وثوبان ومعاذ بن الحارث وسائب بن خلاد وثابت بن وديعة وابوعيسى بن عويم بن ساعد وسالم بن عمر بن ثابت وابوالبشر كعب بن عمر وصهيب بن سنان وعبد الله بن انيس وحجاج بن عمرو الأسلمي رضي الله تعالى عنهم نيز از جمله ايشانند ودران درجه بودند گاهى بسبب تعلق كردندى كذا وجدت في المكتوب.

در ذكر بعضى اصحاب كبار احمد مختار صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم

الألف: ابوذر غفارى ابوعبيدة بن الحارث بن عبد المطلب ابيّ بن كعب انصارى ابان بن سعيد ابوهريرة عبد الرّحمن بن صخر الاوسي اسامة بن زيد بن حارثة قضاعى اشجع منذر بن عامر العبدى ابواللحم خلف بن عبد الملك انصارى اشعث محمّد بن قيس ابومحصن عكاشه اسدى اوس بن ثابت برادر حسان انس بن نضر ابوحمزه انس بن مالك اسعد بن زرارة انصارى ابوامامة باهلى ابوبرده بن قيس بن عامر ابوموسى اشعرى عبد الله بن قيس ابوبرزة عبد الله بن نسلة انصارى ابوبكر تبع بن حارث ابوحذيفه بن هاشم بن عتبة بن عبد الشمس بن عبد مناف ابودجانة سماك بن حرثة الانصارى ابوالدرداء بن عويم بن عامر الانصارى ابوالهيثم مالك بن تيهان الانصارى ابوطلحة زيد ابوضميرة اسما بن حارثة بن سعيد الاسلمى اسد بن سريع غمير ابوالعاص بن ربيع زوج زينب رضي الله عنها اسد بن عروة اكال بن نعمان الانصارى ابوكبشة سليم ابومحذوره سلمى بن سلمة ابومسعود عتبة ابوايوب خالد بن زيد الانصارى ابواعور سعيد بن زيد عدوى ابونافع ابوقتادة الأنصارى ابواسيد مالك بن ربيعة الانصارى ابوالبشر كعب بن عمر الانصارى ابوقتادة الانصارى بن نعمان ابوسعيد خدرى بن سعيد بن مالك الانصارى

ابوالطفيل عامر بن واثلة الليثي آخرين اصحاب بحسب وفات.

الباء: بلال بن رباح حبشى مؤذن بعلى بن منبه بعلى بن ثقيف براء بن عازب انصارى براء بن مالك براء بن معرور سلمى بريدة بن حصيب اسلمى بشر بن ارطات قرشى بشر بن سعد انصارى بلال بن حارث.

التاء: تميم بن اوس دارانى تميم بن مولى الخراش الخزرجى تميم بن يعارن الخزرجى.

الثاء: ثابت بن قيس الانصارى خطيب ثابت بن ضحك الانصارى ثعلبة بن غنم بن عدى الانصارى ثوبان حكمى ثابت بن هزال انصارى.

الجيم: جعفر طيّار برادر حيدر كرار رضي الله تعالى عنهما جرير بن عبد الله بجلى جابر بن عبد الله انصارى جهجاء بن سعيد غفارى جابر بن صخر بن امير انصارى جعفر بن ابى سفيان جابر بن مرة عامرى جنادة بن امية ازدى جنادة دوسى.

الحاء: حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عم النبي عليه وعلى آله الصّلاة والسّلام واخيه من الرضاع حارث بن هشام حزيمه بن ثابت ذو الشهادتين حراث بن حزيمة انصارى حكيم بن حرام قرشى حسان بن ثابت انصارى شاعر ومداح پيغمبر عليه الصّلاة والسّلام حارث بن نوفل حارثة بن سراقة انصارى حارثة بن عمر انصارى حارثة بن نعمان انصارى حجر بن عدى حنظلة بن مالك حذيفة بن مالك غفارى حذيفة بن اليمان صاحب سرّه عليه السّلام حصين بن حارث بن عبد المطلب حكم بن سعيد بن عاص بن اميّة حُويطب بن عبد العزى حارثة بن ابى حازم اصمرى.

الخاء: خالد بن وليد قرشى مخزومى خفاف بن بديه خباب بن الارث خوات بن الجبير.

الدال: دحية بن خليفة.

الذال: ذو البجاد بن عبد الله بن عبد السهم ذو الشمالين عمير بن عبد بن عمرو كه اورا ذو اليدين هم گويند ذرعه بن عامر اسلمى.

الرّاء: ربيعة بن اكثم بن شجرة ربيعة بن كعب بن مالك رافع بن خديج

انصاری رفاعة بن مالك بن عجلان انصاری رفاعة بن عمر بن نوفل انصاری ركانة بن عبد يزيد بن هاشم بن عبد المطلب رويفع بن ثابت بن سكن.

الزاء: زيد بن حارثة زيد بن ثابت انصاری زيد بن ملحان زهير بن عجرة زبرقان بن حصين بن بدر زهير بن قيس النسلوی زهرة بن خونه بن عبد الله زيد بن صفوان زيد بن ارقم بن زيد زيد بن حاطب زيد بن سهل انصاری.

السين: سلمان فارسی سعد بن سعاد سهيل رومی سهل بن عدی سهل بن قيس سلمة بن ثابت سعد بن سويد سليم انصاری سهل بن سعد سمره بن جندب سكران بن عمرو سنان بن ابی سنان كلمة بن عبد الله سلمة بن اسلم سعيد بن عاص بن اميّه سعيد بن ثابت سعيد بن ربيع سلمة بن عمرو سلمة بن مسعود سعيد بن عدی مهيل بن جمان سويد بن سعد سعد بن عبادة سويد بن نعمان سهل بن بيضا سهل بن حنيف.

الشين: شيبة بن عثمان شرحبيل بن حسنه شداد بن اوس انصاری.

الصاد: صفوان بن اميه صهيب بن سنان صلة بن اشم.

الضاد: ضرام بن مقرون مزني ضمان بن ثعلبة سفدی.

الطاء: طارق بن شهاب طفيل بن حارث طفيل بن عمرو طلحة بن عقبة انصاری طلحة بن اسحاق.

الظاء: ظهير بن رافع بن اسحاق.

العين: عباس بن عبد المطلب عم النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم عمار بن ياسر عيسى عبد الله بن ام مكتوم عمرو بن اميّه ضميری عامر بن فهيره عباده بن خشخاش عبد الله بن عمرو انصاری بدری عبد الله بن قح عبد الله بن جبير عمارة بن مخلد عمرو بن جموح عمر بن حمام بن جموح عتبة بن ربيع عبيد بن معالی عبيد بن تيهان عبد الله بن مسلمة عباس بن عبادة عبد الله بن رواحة عبادة بن صامت عروة بن مسعود ثقفی علاء حضرمی عبد الله بن مسعود هزلی عبد الله بن زيد

انصارى عكاشه بن محصن اسدى عمرو بن الحق عباد بن ملحان عبد بن اميه بن وهب عبد الله بن سهل عبد الله بن صعصعة عمارة بن حقية عمرو بن اوس عمر بن معديكرب عمرو عاص عبادة بن بشير عبادة بن الحرث عامر بن ثابت عائذ بن معوية عبد الرّحمن قبطى عناب والد سعيد علي بن عاص عبد الله بن انس عبد الله بن ثابت عبد الله بن سعيد عبد الله بن مالك عبد الله بن عتيك عمار بن اوس عمار بن حزم عمرو بن طفيل بن عمرو عبد الرّحمن بن عبد الله عبد الرّحمن بن خيل عبد الله بن بديل عبد الرّحمن بن خالد بن وليد عبد الرّحمن بن ربيعة عبد الرّحمن بن سماك عبد الرّحمن بن عائذ عبد الله بن انيس عمران بن حصين عبد الله بن عباس عبيد الله بن عباس عبد الله بن مغفل مزنى عبد الله بن عمرو بن العاص سهمى عبد الله بن قرط ازدى عثمان بن عامر قرشي پدر حضرت ابوبكر صديق كنيتش ابوقحافه رضي الله عنهما عبد الله بن ابى حدرو عثمان بن ابى العاص عثمان بن طلحة عقبة بن عبيد عرباض بن سارية عبيد بن زيد عقيل بن ابى طالب اخّ مرتضى رضي الله تعالى عنهما عبد الله بن جعفر بن ابى طالب عدىّ بن حاتم طائى عمير عوف بن مالك عدى بن عميره عثمان بن مظعون عبد الله بن قيس عبيد بن خلف قرشى عبد الله بن حارث عبد الله بن عمر بن خطاب وقد مضى اسمه في ذكر اسماء اصحاب الصفة رضي الله تعالى عنهم عبد الله بن زبير عبد الله سهل عمارة بن عمارة بن عقبة عكرمة بن ابى جهل عبد الله بن ابى اوفى.

الفاء: فضيل بن عباس فيروز ديلمى فضالة بن عبيد.

القاف: قيس بن سعد انصارى قبيصه بن ذويب قتادة بن نعمان قثم بن عباس بن عبد المطلب.

الكاف: كعب بن عجرة كلثوم الاوسى.

اللام: لبيد عامرى شاعر.

الميم: محمد بن ابى بكر الصديق مصعب بن عمير معاذ بن جبل انصارى

مقداد بن الاسود محمد بن سلمة معاويه ابن ابی سفيان مسور بن مخرمة مقدام بن معديكرب مغيره بن شعبة مغيره بن سعد.

النون: نوفل بن حارث نوفل بن معوية نعمان بن مقرن نعيم بن اوس داراني.

الواو: واثلة بن اسقع وليد بن عقبة.

الهاء: هاشم بن عتبة.

الياء: يسار.

ذكر السّتّة الباقية من العشرة المبشّرة الّذين بايعوه تحت الشجرة

طلحة بن عبد الله زبير بن عوام سعد بن ابی وقاص سعيد بن زيد عبد الرّحمن بن عوف ابوعبيدة بن الجراح رضي الله تعالى عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين.

تنبيه: مخفی نماند كه نسبت سلسله عليه حضرات طيفوريه نقشبنديه مجدديه معصوميه صبغويه صفويه از حضرت خواجهٔ كائنات مفخر موجودات رحمة للعالمين شفيع المذنبين خلاصه موجودات اشرف مخلوقات حبيب رب العالمين سيد ولد آدم اجمعين أحمد مجتبى حضرت محمّد مصطفى صلّى الله عليه وعلى آله وصحبه افضل الصّلوات واكمل التّحيّات بخليفه اول وپيروِ بيمثل مقتداى صغار وكبار ثانی اثنين اذ هما في الغار مقدم جاده تحقيق حضرت ابی بكر الصديق رضي الله تعالى عنه وامير المؤمنين إمام الأعدلين واقف اسرار تنزيل محدث كلام الجليل جناب فيضمآب خليفه مكرم فاروق اعظم صاحب الدرة والاحتساب حضرت عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وامير المؤمنين إمام الاورعين الذي استحيت منه ملائكة الرّحمن رفيق النبي في الجنان ذي النورين والبرهان جامع آيات القرآن كمثل الترتيب في لوح الرّحمن حضرت عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه وامير المؤمنين إمام الأشجعين مولى العرب والعجم صاحب الفضل والكرم مظهر العجائب والغرائب حضرت علي بن ابی طالب رضي الله تعالى عنه رسيده ومنهم ومن الصديق التقي بحضرت سلمان فارسی رضي الله عنه فائز گرديده چه خدمت وی رضي الله عنه با وجود دريافت

صحبت حضرت خیر البریة وبیعت خلفاء اربعة مظهر کمالات صدیقیت شده واز خدمت حضرت سلمان فارسی رضي الله عنه این نسبت علیه بحضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضي الله عنهم رسیده واز ایشان با إمام همام واجب التعظیم والتکریم مقتدای خلائق حضرت امام جعفر صادق رضي الله عنهم منتقل شده ونیز خدمت حضرت قاسم مذکور جد ماوری امام مذبور است رضي الله عنهما لهذا خدمت امام فرموده ولدني ابوبکر مرتین چه مراد از تولید مرتین که ذکر یافته یکی ولادت صوری است که به نسبت والده باو رسیده وثانی ولادت معنوی است که بانتساب ولایت او فائض گردیده رضي الله عنهما واین نسبت عبارت از ولایت ممتزج بکمالات نبوت است ومعبر بولایت صدیقیه.

بیان نسبت ثانیه امام الخلائق جعفر الصّادق رضي الله عنه که بواسطهٔ آباء کرام خود رضوان الله علیهم اجمعین مشرف شده اند بدین تفصیل

که حضرت اورا از والد ماجد خویش امام همام پیشوای اکابر حضرت محمد الباقر رضي الله تعالی عنه وایشانرا از والد ماجد خود حضرت زین العباد امام سجاد رضي الله تعالی عنه وایشانرا از والد ماجد خویش قرة عین بتول وولی ووارث نسبت نبی مجتبای ثقلین حضرت امام حسین رضي الله عنه وایشانرا از امام المؤمنین امام الاشجعین اسد الله الغالب حضرت علي بن ابی طالب کرم الله وجهه الکریم وحضرت ویرا از جناب فیضمآب رسالت انتساب صلّی الله علیه وعلی آله الکرام وصحبه العظام واین نسبت کناية از ولایت خاصه خلاصه غیر ممتزجه است ودر ماده امام این هردو نسبت متمیز بوده اند کمثل (**مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ يَبْغِيَانِ** * الرحمن: ١٩-٢٠) ووی رضي الله تعالی عنه جامع ولایتین ومرجع طریقین گردیده واز این اجتماع این طریقه را تفوق بر سائر طرق اکابر ثابت شده وپیش طاق این بزرگواران مرتفع کردیده مجمع البحرین آمده **فرد:**

از این افیون که ساقی در می افگند * حریفان را نه سر ماند نه دستار

وبعضی این نسبت ثانیه را اول گفته واولی را ثانی قرار داده اند چنانچه در شجره منظومه خود سید حسن که از خلفاء مرشدی ام حضرت قیوم جهان قدّس سرّه العزیز است مخفی نماند که چون حاشیه حضرت مرشدی ام قیوم جهان قدّس الله سره الأقدس در رساله منظومه خود که در بیان کیفیت نسبت اکابر طریقه اربعه مسمی بچهار جوی نموده اند انتساب طرق اربعه را بجناب فیضمآب اسد الله الغالب داده اند وجمله طرق را از ایشان جاری واثبات کرده اند وتحقیقات واضح فرموده. چون بیان کیفیت نسبت باطنی جناب حضرت امام جعفر صادق رضي الله تعالی عنه نموده شد ومعلوم گردید که مقتدای اکابر این سلسله علیه وجود شریف ویست وعروة الوثقی این طریقهٔ جلیله ذات علیا صفات او است پس ختم مقدمهٔ اینجا قرار داد بتفصیل ذکر مناقب ومآرب او نپرداخت چه فضائل او اظهر من الشمس است که هر صغیر وکبیر وبرناء وپیر از خصوصیات او با خبر اند وتکرار ذکر آن تحصیل حاصل **بیت:**

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کم دهد رنگ ار کسی بندد حنای بسته را

شروع در منتخبات نموده شد واحوال منتسبان او به بیان آمد که از انعکاس باطنی وی بهره ور شده چون کواکب هدایت نشان شبستان جهان از شعشعان انوار شان افروخته وسلسله ذهبیه را بخانه آفتاب رسانیده **فرد:**

این سلسله از طلاء ناب است * اینجا نه تمام آفتاب است

منتخب اوّل در ذکر رسیدن این نسبت شریفه بحضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدّس سرّه ومسمی شدن بطیفوریه واین منتخب مشتمل بر پانزده تذکره است تذکره اولی از منتخب اوّل

مخفی نماند که خدمت سلطان العارفین این نسبت شریف را از روحانیت سیّد الخلائق حضرت امام جعفر الصادق رضي الله عنه یافته ومستفید گردیده ونام

ایشان طیفور بن عیسی است لهذا این طریقه را مقدمین طیفوریه نامند وایشان مقتدای اهل تصوف وپیشوای ارباب توحید اند ایشانرا در سائر صوفیه شان عظیم است لهذا ملقب بسلطان العارفین اند وتفصیل احوال ایشان تطویل میطلبد مختصر آنکه صاحب جذب قوی بوده اند وکلام مبارك ایشان سکر آمیز است فامّا بعضی سخنان را که نسبت بایشان مینمایند افتراست چنانچه در نفحات خدمت مولوی جامی علیه الرّحمة در ذکر ایشان مینویسد که شیخ الاسلام قدّس سرّه گفت بر بایزید فراوان دروغها بسته اند میگویند که چون خدمت ایشان نماز میکردند قعقعه از استخوان سینه بیرون میآمدی وشنیده میشدی از هیبت حق وتعظیم شریعت ودر حالت رحلت فرموده اند الهی ما ذکرتك الاّ من غفلة وما خدمتك الاّ من فترة هرگز یاد نه کردم ترا مگر از سر غفلت وهرگز ترا نه پرستیدم مگر از سر فترت این بگفتند وجان بجانان سپردند رضی الله تعالی عنه وایشانرا بعد از مرگ بخواب دیدند گفتند حال تو چیست فرمود که مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه مِلِك شود ویرانه گویند چه آوردی گویند چه خواهی ونیز در نفحات میآرند که در نیشاپور عجوزه بود عراقیه نام از درها سؤال کردی از دنیا برفت بخوابش دیدند گفتند حال تو چیست گفت گفتند چه آوردی گفتم آه همه عمر مرا بدین در حواله میکردند که خدا دها واکنون میگویند چه آوردی فرمودند راست میگوید ازو باز شوید. این قطعه شعر از کلام حضرت سلطان بایزید بسطامی است قدّس سرّه السامی **شعر**:

وفدت الی الکریم بغیر زاد * من الحسنات والقلب السلیم

وحمل الزّاد اقبح کلّ شيء * اذا کان الوفود الی الکریم

وبعضی این شعررا بر کفن میت مینویسند در مدفن مبارك ایشان اختلاف است ودر جاها متعدد تعین مینمایند وازانها در بسطام که ولایت ایشان بوده مشهور ومعروف است وفقیر در موضعی قریب عبیك من توابع بلخ بزیارت مزار

ایشان مستعد گردیدم وفیوض وبرکات وهیبت ورقت بسیار آنجا مشاهده نمودم وآن موضع را ملقب بسلطان العارفین مینمایند وبر تله مدوری مرتفعی صُورت قبر مبارك ایشانرا ساخته اند «یزار ویتبرّك به» رحمة الله علیه وعلی سائر السّالکین.

تذکره ثانی از منتخب اول در ذکر سلطان المشایخ حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رضي الله تعالی عنه

نام مبارك ایشان علي بن جعفر است یگانه عصر وغوث وقت خویش بودند وکسب کمال از روحانیت حضرت سلطان العارفین نموده اند چه نسبت ولایت این هردو بزرگوار بعد از رحلت متبوع خودها به ثبوت پیوسته وخدمت سلطان العارفین در فراست باطِنِ وارث نسبت معنوی خود ایشانرا معلوم نموده بشارت داده اند چنانچه خدمت مولوی رومی در مثنوی معنوی آن بشارترا بنظم کشیده تصریح فرموده اند **مثنوی:**

بعد چندین سال می زائد شهی * میزند بر آسمانها خرگهی
رویش از گلذار حق گلگون بود * از من او اندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بو الحسن * حلیه اش واگفت ابرو وذقن
قد او هم رنگ او هم شکل او * یك بیك واگفت از گیسوی او
حلیه های رُوحِ اورا هم نمود * از صفات واز طریقُ جای ربود
حلیهٔ تن همچو تن عاریت است * دل برآن کم نه که آن یکساعت است

روزی باصحاب خود فرمُودند که چه چیز بهتر بود اصحاب گفتند شیخا هم تو بگوی گفت ولی که در وی همه یاد کردگار بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع وسجاده صوفی نبود وبرسوم وعادات صوفی نبود صوفی آن بود که نبود پرسیدند که اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص است وهر چه برای خلق کنی ریا است وفرمودند هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا واو گوید چیزی دیگر وهم وی گفته که اندوه طلب کن تا

آب چشمت پدید آید که حق سبحانه وتعالی گریه بندگانرا دوست میدارد وهم وی فرموده که اگر سرودی بگوید وبآن حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن بخواند وبدان حق را نخواهد وهم وی گفته که وارث رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم آن کس بود که بفعل رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم اقتدا نماید نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند نزد وی گفتند که شبلی گفت آن خواهم که نخواهم فرمود که این هم خواستنی است که وی گفته امروز چهل سال است که تا در یك وقتم حق بدلم مینگردد وبجز خودرا نمیبیند **شعر:**

ما بقی فيّ لغير الله شيء * ولا في صدري لغيره قرار

فرمود که چهل سال است که تا نفسم یك شربت آب سرد خواهد یا شربت دوغ ترش میخواهد تا هنوز وی را نداده ام ووی گفته که روشنترین دلها آن بود که دران راه خلق را نبود وبهترین کارها آن بود که دران اندیشه مخلوق نبود وحلال ترین نعمتها آن بود که بجهد تو بود وبهترین رفیقان آن بود که زندگانیش با حق بود ووفات ایشان شب شنبه عاشورا سنه ٤٢٥ خمس وعشرین واربعمائة واقع شده رحمة الله علیه.

تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر
حضرت شیخ ابوعلي فارمدی قدّس سرّه العزیز

از جناب حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی این نسبت شریف بحضرت شیخ ابوعلي فارمدی قدّس سرّهما رسیده وایشان نیز بحضرت خواجه ابوالقاسم گرکانی صحبت داشته مستفیض شده اند واز اینجا طریقه کبرویه با نقشبندیه جمع میشود رضي الله عن ارباب اهالیهما نام ایشان فضل الله بن محمد است شیخ الشیوخ خراسان بوده اند ومتفرد بطریقه خاصه خود ودر تذکر وموعظت شاگرد امام ابوالقاسم قشیری است وانتساب او چنانچه ذکر شد بدو طرف است هم بشیخ بزرگوار ابوالقاسم گرکانی وهم بشیخ عالیمقدار خواجه ابوالحسن خرقانی است

که پیشوای مشایخ وقطب وقت خویش بوده است ابوعلي میفرماید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بودم بطلب علم مشغول شنیدم که ابوسعید ابوالخیر از مُهَنَه آمده است ومجلس میگوید برفتم تا ویرا به بینم چون چشم من بر جمال وی افتاد عاشق وی گشتم ومحبت این طائفه در دل من بیشتر شد یك روز در مدرسه در خانهٔ خود نشسته بودم آرزوی دیدار شیخ در دل من پدید آمد وقت آن نبود که شیخ بیرون آید خواستم که صبر کنم نتوانستم بر خواستم وبیرون آمدم چون بر سر چارسو رسیدم شیخ را دیدم با جمع أنبوه میرفت من هم بر اثر ایشان میرفتم بی خویشتن شیخ بجای در رفت وجمع هم در رفت من نیز در رفتم ودر گوشه شدم چنانکه شیخ مرا نمیدید چون بسماع مشغول شدند شیخ را وقت خوش شد ووجد بر وی ظاهر شد جامه شق کرد چون فارغ شدند از سماع شیخ جامه بیرون کرد ودر پیش وی جامه را پاره میکردند برای خود هر کس قطعه شیخ ازان میگرفت یك آستین با تریز از هم جدا کرد وبنهاد وآواز داد که ای ابوعلي طوسی کجائی من جواب باز ندادم مرا نمیبیند ونمیداند مگر از مریدان شیخ کسی دیگر ابوعلي طوسی نام دارد شیخ باز آواز واو جواب ندادم سیوم بار باز آواز داد جمعی گفتند مگر شیخ ترا میخواهد وپیش شیخ رفتم آن آستین وتریز بمن داد وگفت تو مارا چون آستین وتریزی آن جامه بستدم وخدمت کردم وجای عزیز بنهادم وپیوسته بخدمت شیخ میآمدم ومرا فائده وروشنی ها از خدمت شیخ پدید آمد وحالها رو نمود چون شیخ از نیشاپور برفت من پیش استاد ابوالقاسم قشیری میآمدم وحالیکه پیدا میآمد با وی میگفتم واو میگفت برو ای پسر بعلم آموختن مشغول باش روز بروز آن روشنائی زیاده میشد وسه سال دیگر به تحصیل علم مشغول بودم تا یك روز قلم از مِحْبَرَه بر کشیدم سفید بر آمد بر خواستم وپیش استاد امام رفتم وحال با وی بگفتم اُستاد امام گفت چون علم دست از تو بداشت تو نیز دست از وی بدار کار را باش وبمعامله مشغول گر وبرفتم درختها

از مدرسه به خانقاه آوردم وبخدمت استاد امام مشغول شدم روزی استاد امام در گرما به رفته بود تنها من برفتم ودلوی چند آب در گرما به ریختم چون استاد امام بر آمد ونماز بگزارد وگفت این که بود که آب در گرما به ریخت من با خود گفتم بیخردی کردم خاموش گردم دیگر بار هم بگفت جواب ندادم چون سه بار گفت گفتم من بودم استاد امام گفت هر چه ابوالقاسم هفتاد سال بیافت تو بیك دلو آب یافتی پس مدتی بمجاهده پیش استاد امام بنشستم یك روز حالتی بر من اُفتاد دران حالت گم شدم وآن واقعه باستاد امام بگفتم گفت بوعلي روش من از اینجا فراتر نیست هر چه از این فراتر بود راه فراز آن ندانم من با خود گفتم مرا پیری باستی که مرا از این مقام بالاتر بُردی وآن حالت زیادت میشد من نام شیخ ابوالقاسم گرکانی شنیده بودم روی بطوس نهادم جائیگاه وی نمیدانستم چون بشهر رسیدم جای او پرسیدم نشان دادند رفتم با جماعتی از مریدان خویش در مسجد نشسته بود من دو رکعت نماز تحیة المسجد بگزاردم وپیش وی در آمدم وی سرور پیش داشت سر بر آورد وگفت بیا ای بوعلي تا چه داری من سلام کردم ونشستم وواقعهای خویش بگفتم شیخ ابوالقاسم گرکانی گفت آری ابتداءت مبارك باد هنوز بدرجه نرسیدهٔ اما چون تربیت بیابی بدرجه برسی با خود گفتم که پیر من اینست پیش او مقام کردم بعد ازانکه مرا مدتی دراز بانواع ریاضیات ومجاهدات فرموده بود بر من اقبال فرموده عقد مجلس نمود فرزند خویش را بحکم من کرد وپیش از آنکه شیخ ابوالقاسم عقد مجلس فرماید شیخ ابوسعید از مهنه بطوس آمده بود وبخدمت وی رفتم گفت ای بوعلي زود باشد که چون طوطیکت در سخن آرند بسی بر نیامد که شیخ مرا عقد مجلس فرمود وسخن بر من کشاده گشت ونسبت علیه نقشبندیه را از خدمت خواجه ابوالحسن اخذ نموده کما مر رحمة الله علیه.

تذکره رابعه از منتخب اول در ذکر خواجه امام حقانی حضرت ابویعقوب یوسف همدانی رضي الله تعالی عنه

از جناب حضرت شیخ ابوعلي فارمدی رضي الله عنه این نسبت عالیه بحضرت خواجه یوسف همدانی رسید واو از اولاد حضرت امام الائمه ابوحنیفه کوفی اند رضي الله عنهما که ایشان پسر خواجه یعقوب بن خواجه عبد الاحد بن عبد الباسط بن طمطم بن قالون بن محمد اسماعیل بن امام اعظم معظم صوفی صافی ابوحنیفه کوفی رضي الله عنه از اینجا نسبت امام الائمة که از خدمت مقتداء الخلائق حضرت امام جعفر صادق رضي الله تعالی عنه حاصل نموده چنانکه فرموده اند «لولا السّنتان لهلك النّعمان» دو سال کامل ترك شغل ظاهر نموده به تعمیر باطن در خدمت امام همام مشغول شدند وظاهر را بباطن جمع نمودند از اینجا با نسبت نقشبندیه جمع میشود ولادت خواجه یوسف همدانی روز دوشنبه دویم صفر سنه ٤٣٠ چهار صد وسی بود در ایام طفولیت رو بخدا آورده اند وعلوم ظاهری را تحصیل نموده بخدمت حضرت شیخ بوعلي فارمدی شتافته اند وازانجا سلوك طریقت نموده اند وبزیارت خواجه ابوالحسن خرقانی رضي الله عنه در صغر سن مشرف شدند وسی وهفت حج پیاده نموده اند وهزاران ختم قرآن کرده اند ودر هر رکعتی از نماز شب یك سیپاره قرآن همی خواندند وهفت صد جزء کتاب از تفاسیر وحدیث وفقه واصول وفروع در حفظ داشتند ودویست وسیزده ٢١٣ شیخ کامل را ملاقات کرده اند ومستفاد شده اند وهفت هزار بت پرست را مسلمان نموده اند وبرای قُوت خود دهقانی یا کسبهای دیگر بوقت حاجت میکردند وهر سال چهل روز احتساب عوام میفرمودند تا سن هفتاد وپنج سال متأهّل نشدند واکثر عمر شریف را در مسافرت میگذرانیدند وآخرها از همدان بسمرقند آمدند وتزویج نمودند وهر ماهِ نَوْ اهالی وعلماء سمرقندرا دعوت میکردند ومباحثه علم شریعت مینمودند واکثر با حضرت خضر صحبت میداشتند

وتيرخوب می انداختند وبرای دردها وزخم چشم دار ومیدادند وخط خوب مینوشتند وبتعمیر وتملیك گاهی نپرداختند وبراهی تپ وامثال آن تعویذ مینوشتند وپخته بازار نمیخوردند وعمامه کلان وآستین کوتاه وفراخ میداشتند ودر حجره شریف غیر از بوریا ونمد وقراغند ودوبالش وابریق چیزی نمیگذاشتند وتدریس میفرمودند ونوافل نماز وروزه بسیار ادا میکردند وحکایات مشایخ باصحاب خود نقل میفرمودند وخدمت مولوی جامی در نفحات مینویسند که اواخر در مَروِ ساکن شدند وازانجا بهرات آمدند وچندگاه اقامت کردند وبعد ازان اهل مَروِ از ایشان التماس مراجعت نمودند وبمرو آمدند وباز بهرات رفتند وبعد ازان عزیمت مراجعت بمرو کردند ودر راه فوت شدند وهم آنجا که فوت شده بودند دفن کردند وبعد از چندگاه بمرو نقل شدند وفات ایشان روز بیست هشتم محرم یاران را فرمود که آب گرم کنید ووصایا نمودند وخلیفه سیوم خودرا که سلطان احمد یسوی باشند امر بخواندن بسورة فاطر ووالنازعات ویس کردند واین بیت بزبان مبارك می آوردند **فرد:**

در کوی تو عاشقان جان بحالی بدهند * کانجا ملك الموت نگنجد هرگز

وحضرت خضر والیاس با جمعی از ابدال واولیا واقطاب حاضر شدند وفرمودند که غوث وقت را که حاضر است به پهلوی من دفن کنید بعد از تمام وصایا روح مبارك عروج فرمود وغوث مومی الیه نیز جان بداد وکان ذالك في شهور سنه ٥٣٥ خمس وثلاثین وخمسمائة وعاش في الدنیا خمسا وتسعین سنة مزار فیض آثار ایشان در مرو ظاهر ومشهور است یزار ویتبرك به رحمة الله علیه از جمله یاران صاحب کمال ایشان چهار بزرگوار بخلافت آنحضرت ممتاز بودند بدین ترتیب خواجه عبد الله برقی خواجه حسن انداقی خواجه احمد یسوی خواجه جهان خواجه عبد الخالق غجدوانی رضي الله تعالی عنهم وسوای این چهار اصحاب با کمال حضرت بسیار بودند ازان جمله خواجه شاه عاتقری شیخ نظام

الدين رحمه الله ماتریدی خواجه محمد خواجه گاذرونی گلابادی خواجه محمد شوخی خواجه حلیم پل غانقری ابوموسی وامام یحیی وخواجه اسحاق وامام سلمان عارف ترك وخواجه مُهله وخواجه قرنش وخواجه آدم سادواری وخواجه رباط وغیره وچهار خلیفه مذبور فوق بعد رحلت آنحضرت چنانکه وصیت بود ارشاد خلائق نمودند واز زمان این بزرگواران این سلسله طریقه خواجگان ملقب شد وایشان بخواجه اولیا ملقب بودند بطریقه کبرویه ونیز مجاز بودند واز خلفاء اربعه ایشان طرق جاری ماند وطریقه ما نحن فیه از جناب خلیفه چهارم خواجه جهان خواجه عبد الخالق غجدوانی که رئیس طریقه خواجگان اند مانده رحمة الله علیهم اجمعین.

تذکره خامسه از منتخب اوّل در ذکر
جناب خواجَه جَهَان خَواجَهْ عَبْد الخالق غجدوانی رضي الله تعالی عنه

از جناب خواجه اولیا این نسبت مبارك بخواجه جهان حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رسید وایشان از اولاد حضرت امام مالك اند کذا في الرشحات واز طرف مادر باو شاهزاده ملاطیه بودند واسم والد ایشان خواجه عبد الجمیل است وایشان در سن بیست ودو سالگی بطلب خدا مشغول شدند روش ایشان در طریقت حجت است ومقبول همه فرقند علی الدوام ودر راه صدق وصفا ومتابعت سُنت مصطفی صلّی الله علیه وآله وسلّم ومجانبت ومخالفت از بدعت وهوا کوشیده اند وروش پاك خودرا از نظر اغیار پوشیده اند ایشانرا سبق ذکر دل در جوانی از حضرت خضر علی نبیّنا وعلیه الصّلاة والسّلام بوده وبران سبق مواظبت نموده اند وخواجه خضر ایشانرا بفرزندی قبول کرده وفرموده اند که در حوض آب درائی وغوطه خور وبدل بگوی «**لا اله الاّ الله محمّد رسول الله**» چنان کردند واین سبق را گرفتند وبکار مشغول شدند وکشادها یافتند از اول حال تا آخر روزگار ایشان بتردیك همه خلق محمود ومقبول بوده بعد ازان بخدمت شیخ

الشیوخ عالم ربانی عارف سبحانی خواجه امام ابی یعقوب یوسف همدانی قدس الله روحه به بخارا آمدند وخواجه عبد الخالق صحبت ایشانرا در یافتند ومعلوم کردند که ایشانرا هم ذکر دل بوده در صحبت ایشان میبودند تا مدتی که به بخارا بودند گفتند که خواجه خضر علیه السّلام پیر سبق ایشانند وخواجه یوسف پیر صحبت وخرقه بعد از خواجه ابویوسف خواجه عبد الخالق بریاضت مشغول شدند واحوال خودرا پوشیده میداشتند ولایت ایشان چنان شد که در یك وقت نماز بکعبه میرفتند ومیآمدند ودر شام ایشانرا مریدان بسیار پدید آمد وخانقاه وآستانه پیدا شد روزی در ایام عاشورا جمعی انبوه بخدمت خواجه نشسته بودند وایشان در معرفت سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در برو سجاده بر کتف در گوشه بنشست حضرت خواجه در وی نظر کردند بعد از ساعتی آن جوان برخواست وگفت حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله وسلّم فرموده است که (**اتّقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عزّ وجلّ**) سرّ این حدیث چیست خواجه رحمة الله علیه فرمودند که سرّ این حدیث آن است که زنار ببری وایمان آری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه با خادم اشاره فرمود خادم بر خاست وخرقه از سر جوان بر کشیند در زیر خرقه زناری پیدا شد آن جوان فی الحال آن زناررا ببرید وایمان آورد حضرت خواجه فرمودند بیائید ای یاران بیائید تا ما نیز بموافقت این جوان تو عهد زنارها قطع کنیم وایمان آریم چنانچه وی زنار ظاهری ببرید یا نیز زنار باطنی که عبارت از پندار است ببریم تا چنانکه وی آمرزیده شد ما نیز آمرزیده شویم حالت عجیب بر یاران ظاهر شد ودر قدمهای خواجه می افتادند وتجدید توبه میکردند روزی درویشی پیش خواجه میگفت اگر خدای تعالی مرا مخیّر گرداند میان بهشت ودوزخ من دوزخ را اختیار کنم چه من در همه عمر بر مراد نفس نبوده ام در آنحال بهشت مراد نفس من بود ودوزخ مراد خدای تعالی خواجه این سخن را ردّ کردند وفرمودند که بنده را با

مراد چه کار هر کجا گویند رَدْ رویم وهر کجا گویند باش باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی آن درویش گفت که شیطان را بر روندگان راه هیچ دسترس باشد خواجه فرمودند هر رونده که بسرحد فناء نفس نه رسیده باشد چون درخشم شود شیطان برو دست یابد اما آن رونده که بفناء نفس رسیده باشد ویرا خشم نباشد غیرت بود وهر کجا غیرت بود شیطان بگریزد این چنین صفت آنکس را مسلّم باشد که روی براه حق دارد وخدایرا عزّ وجلّ بدست راست گیرد وسنت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم بدست چپ گیرد ودر میان این دو روشنائی راه را سلوك کند. روزی مسافری از راه دور بخدمت خواجه آمده بود ناگاه جوانی خوب صورت بخدمت خواجه در آمد وطلب دعا کرد خواجه دعا فرمود آن جوان ناپیدا شد آن مسافر پرسید که این جوان چه کس بود خواجه فرمودند که فرشته بود که مقام او در چهارم آسمان بود بسبب تقصیری از مقام خود دور افتاده بود بآسمان دنیا آمده با فرشتگان دیگر گفت چه کار کنم که حق تعالی باز مرا بهمان مقام رساند فرشتگان وی را اینجا نشان دادند ودعا در خواست دعا کردیم باجابت مقرون شد بمقام خود باز رسید آن مسافر گفت خواجه ما را بدعای ایمان مدد کنید باشد که از این دام گاهی شیطان جان بسلامت ببریم خواجه فرمودند که وعده آن است که بعد از ادای فرض هر کس که دعا کند مستجاب شود تو بر کار باش ومارا بدعای خیر یاد کن بعد از فرائض ما نیز ترا یاد کنیم باشد که در این میان اثر اجابت ظاهر شود هم در حق تو هم در حق من وبالله التوفیق.

تذکره سادسه از منتخب اوّل در ذکر جناب حضرت خواجه عارف ریوگری وخواجه محمود انجیر فغنوی وخواجه علي رامیتنی رضي الله تعالی عنهم أجمعین

واز حضرت خواجه جهان این نسبت بحضرت خواجه عارف ریوگری رحمة الله علیه رسیده هر چند سوای ایشان دیگر خلفای نیز داشتند خواجه اولیاء

کلان وخواجه احمد صدیق وخواجه سلمان کثیر واقدم واعظم خلفای ایشان خواجه عارف رحمة الله علیهم اجمعین بودند ونسبت ارادت ووسائط حضرات خواجگان نقشبندی از این جماعت بحضرت خواجه عارف ریوگری است رضي الله تعالی عنهم اجمعین واز ایشان این نسبت علیه بحضرت مولانا خواجه محمود انجیر فغنوی رسیده وایشان صاحب حالات بلند ومعاملات ارجمند اند رحمة الله علیه واز حضرت مولانا محمود فغنوی این نسبت علیه بحضرت مولانا خواجه علي رامیتنی رسیده ولقب ایشان حضرت عزیزان است وایشانرا مقامات عالیه وکرامات ظاهره بسیار بودند ومزار مبارك ایشان در خوارزم مشهور است یزار ویتبرّك به رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة وذکر این هرسه اکابر در یك تذکره مذکور گردید وهر یکی از ایشان در وقت خود مرجع ومقتدای عالمیان بودن. رحمة الله تعالی علیهم أجمعین.

تذکره سابعه از منتخب اوّل در ذکر
حضرت خواجه بابا محمد سماسی رحمة الله تعالی علیه

واز جناب حضرت عزیزان این نسبت شریف بحضرت خواجه بابا محمّد سماسی رحمة الله علیه رسیده است وایشان وحید عصر وفرید دهر بودند وخدمت حضرت خواجه بهاء الدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بوده وایشان اند که بارها بر قصر هندوان میگذشتند ومیفرمودند که از این خاك بوی مردی می آید زود باشد که قصر هندوان قصر عارفان شود تا روزی از منزل حضرت سید امیر کلال که از خلفای ایشانند بطرف قصر عارفان متوجه شدند وفرمودند که آن بوی زیادت شده است همانا که آن مرد متولد شده است چون نزول فرمودند از ولادت خواجه سه روز گذشته بود جدّ ایشان معامله بر سینه ایشان گذاشته به نیاز تمام بخدمت خواجه محمد بابا بردند فرمودند که او فرزند ما است ما اورا قبول کردیم وتوجه باصحاب کرده فرمودند که این آن مرد است که ما بوی او

شنیده بودیم مقتدای روزگار شود وبامیر کلال فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین تربیت وشفقت دریغ نداری وترا بحل نکنم اگر تقصیری کنی امیر فرمودند مرد نباشم اگر در وصیّت خواجه تقصیری کنم وحضرت خواجه بهاء الدین میفرمودند که چون خواستیم که متأهل شویم جدّ من مرا بحضرت خواجه محمد بابا فرستاد وبسماسی که برکت قدوم ایشان منازل برسد چون بلقای ایشان مشرف شدم اول کرامتی که مشاهده کردم آن بود که دران شب در من نیاز وتضرعی پیدا شده بود بر خواستم ودر مسجد ایشان در آمدم ودو رکعت نماز گزارم وسر بسجده نهادم وتضرع ونیاز تمام نمودم دران میان بر زبان من گذشت که الهی قوت کشیدن بار بلاء خود وتحمل محنت ومحبت خود مرا کرامت فرماء چون بامداد بحضرت خواجه رسیدم فرمودند که ای فرزند در دعا چنین میباید گفت الهی آنچه رضای تو دران است این بنده ضعیف را بران دار بفضل خود اگر خداوند تعالی بحکمت خود بدوستی بلا فرستد بعنایت خود آن دوست را قوت آن بار دهد وحکمت آن بر وی ظاهر گرداند باختیار طلب بلا دشوار است گستاخی نباید کرد بعد ازان طعام حاضر شد چون بخوردیم قرصی بمن دادند در خاطر من گذشت که اینجا سیر خوردیم وهمین ساعت بمنزل خواهیم رسیدن این نان مارا بچه کار آید چون روان گشتند من در رکاب ایشان به نیاز تمام میرفتم واگر تفرقه در باطن پیدا میشد میفرمودند که خاطررا نگاه میباید داشت ودر راه بمنزل یکی از محبان رسیدند به بشاشت ونیاز تمام پیش آمد چون نزول فرمودند دران فقیر اثر اضطرابی مشاهده نمودند گفتند حقیقت حال چیست براستی باز نمائی گفت شیر شتر حاضر است ولی نان نیست خواجه توجه بمن کردند فرمودند که آن قرص بیار که عاقبت بکار آمد ومرا بمشاهده آن احوال یقین بحضرت ایشان زیادت شد رحمة الله علیه وعلی سائر السالکین.

تذکره ثامنه از منتخب اوّل در ذکر
حضرت سیّد امیر کلال رحمة الله علیه رحمة واسعة

واز خدمت حضرت خواجه بابا محمد سماسی این نسبت علیه بحضرت سید امیر کلال رضي الله عنهما رسید وخدمت خواجه بهاء الدین را نسبت صحبت وتعلّم آداب سلوك طریقت وتلقین ذکر از ایشان است روزی مجمع عظیم بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند روی بایشان کردند وگفتند که فرزندم بهاء الدین نقش حضرت خواجه محمد بابا سمای را قدّس سرّه در حق شما تمام بجا آوردم که گفته بودند آنچه تربیت در حق تو کردم در حق فرزندم بهاء الدین بجا آوری ودریغ نداری واشاره بسینه خود کردند وگفتند که پستانرا برای شما خشك کردم ومرغ روحانیت شما از بیضهٔ بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت است هر کجا که بوی بمشام شما میرسد از تُرك وتاجیك طلبید ودر طلبکاری بموجب همت خود تقصیر نه کنید وچنان آرند از حضرت خواجه که چون این نفس از خدمت امیر رحمه الله ظاهر شدن واسطه ابتلا شد اگر بهمان صورت بمتابعت امیر میبودم از ابتلا دورتر وبسلامت تر ویکتر میبودم روزی حضرت امیر حضرت خواجه را گفتند چون اُستاد شاگردرا تربیت کند هر آینه خواهد که اثر تربیت خودرا در شاگرد مشاهده کند تا ویرا اعتماد شود بر آنکه تربیت من در وی جائیگیر اُفتاد است واگر خللی در کار شاگرد بیند آن خللرا باصلاح نماید آنگاه فرمودندکه فرزند من امیر برهان حاضر است وهیچکس دست تصرف بر وی ننهاده است وتربیت معنوی نکرده است در نظر من بتربیت وی مشغول شوید تا اثر آنرا مطالعه نمائیم ومرا بر صفت شما اعتماد شود حضرت خواجه بمراقبه نشسته بودند متوجه خدمت سید امیر شده از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر متوقف گشته خدمت امیر فرمودند توقف نمیباید کرد حضرت خواجه رحمه الله امتثال امر ایشان کردند متوجه باطن امیر برهان شدند وبتصرف

در باطن وی مشغول شدند ودر حال آثار آن تصرف در باطن وظاهر امیر برهان پیدا گشت وحالی بزرگ در وی پدید آمد واثر سکر حقیقی ظاهر شد وفرزندان ایشان بسیار اند خدمت امیر برهان وامیر شاه وامیر حمزه اما خلفای ایشان حضرت مولانا عارف دیگگرانی ومولانا جمال الدین کیشی ومولانا جمال الدین همستانی وخواجه یادگار وخواجه شیخ درازوبی وشیخ شمس الدین کمال ومولانا طاهر ومولانا محمد خلیفه ومولانا بهاء الدین طوسی وپهلوان محمود حلاج سمرقندی وشیخ بدر الدین برهانی وخواجه محمود اسکنوی وشیخ ایمن شاه کرمینکی واعظم واقدم همه ایشان خدمت حضرت خواجه خواجگان بهاء الدین نقشبند بلاگردان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ونستغفر الله لهم لي وللمؤمنین آمین برحمتك یا أرحم الرّاحمین.

تذکره تاسعه از منتخب اوّل در ذکر خواجهٔ خواجگان پیر پیران حضرت خواجه بهاء الدّین نقشبند بلاگردان رضيَ الله تعالی عنه

از خدمت حضرت سیّد امیر کلال نسبت خاصه شریفه بخدمت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رسیده ونام مبارك ایشان محمد بن محمد البخاری است ابن سیّد محمد ابن سیّد جلال الدین ابن سیّد برهان الدین خال ابن سیّد زین العابدین ابن سیّد قاسم ابن سیّد سفیان ابن سیّد برهان ابن سیّد قلیج ابن سیّد محمود ابن سیّد ایلال ابن سیّد نقي ابن سیّد صوفی ابن سیّد محیي الدین ابن سیّد علي أکبر ابن امام عالی مقام حضرت حسن عسکری علیه وعلی آبائه الکرام التحیة والرّضوان ولادت با سعادت آنحضرت در سنه ۷۱۸ هفتصد وهجده بود وقیل نوزده وایشانرا نظر قبولیت بفرزندی از خدمت خواجه بابا محمد سماسی است رحمة الله علیه وتعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سیّد امیر کلال نموده اند چنانکه گذشت وبعد ازان بامر حضرت سیّد کما مرّ صحبت به قثم شیخ وخلیل اتا که هردو از مشایخ ترك بودند نیز نموده اند ومستفید شده وبمولانا عارف

دیگگرانی که خلیفه حضرت سیّد امیر وهم پیر ایشان اند در سفر وحضر صحبتها نمودند چنانکه میفرمایند که هفت سال با مولانا عارف در تگ وپو بودم که از اصل آگاهی یابم وسه بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا ناصیه مولانا میبافتم هرگز بر نمیگشتم اما بحسب حقیقت ایشان اویسی بوده اند وتربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله یافته اند چنانکه میفرمودند که شبی در مبادی احوال وغلبات جذبات بر سر مزار متبرك از مزارات بخارا رسیدم بهر مزار چراغی دیدم افروخته ودر چراغدان روغن تمام وفتیله یافتم اما فتیله را اندك حرکت می بائست داد تا از روغن برون آید وبتازگی بر افروزد ودر مزار آخرین متوجه قبله نشستم دران توجه غیبتی افتاد مشاهده کردم که دیوار قبله شق شد وتختی بزرگ پیدا شد وپرده سبز در پیش اوْ کشیده وگرداگرد آن تخت جماعتی اند خواجه بابارا در میان ایشان شناختم ودانستم که ایشان از گذشتگان اندازان جماعت یکی مرا گفت بر تخت خواجه عبد الخالق اند وآن جماعت خلفای ایشانند وبهر یك اشارت کرد خواجه احمد صدیق وخواجه اولیا کلان وخواجه عارف ریوگری وخواجه محمود انجیر فغنوی وخواجه علي رامیتنی قدّس الله ارواحهم وچون بخواجه محمد بابا سماسی رسید گفت ایشانرا در حال حیات دریافت شیخ تواند وترا کلاهی داده اند وترا کرامت کرده اند که بلای نازل شده از برکت تو دفع شود آنگاه آن جماعت گفتند گوش دار ونیك شنو که حضرت خواجه بزرگ سخنان خواهند فرمود که در سلوك راه حق سبحانه وتعالی ترا ازان چاره نباشد از آنجماعت در خواستم که بر حضرت خواجه سلام کنم وبجمال مبارك ایشان مشرف شوم پرده از پیش بر گرفتند پیری دیدم نورانی سلام کردم جواب دادند آنگاه سخنانیکه بمبدأ سلوك ووسط ونهایت تعلق دارد بمن در میان آوردند وگفتند آن چراغها که بآن کیفیت با تو نمودند اشارت وبشارت است ترا باستعداد وقابلیت این راه اما فتیله استعداد در حرکت میباید آورد تا روشن شود واسرار

ظهور کند ودیگر فرمودند ومبالغه نمودند که در همه احوال قدم بر جاده امر ونهی وعمل بعزیمت وسنت بجا آری واز رخصتها وبدعتها دور باشی ودائما احادیث مصطفی را صلّی الله علیه وآله وسلّم ورد خود سازی ومتفحص ومتجسس اخبار وآثار رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم وصحابه کرام او رضي الله عنهم باشی وبعد ازین سخنان آن جماعت مرا گفتند شاهد صدق حال تو آنست که فردا علی الصباح فلانجا بر وی وفلان کار کنی وتفصیل آن در مقامات ایشان مذکور است وگفتند بعد ازان متوجه نسف شو بخدمت سیّد امیر کلال قدّس سرّه چون بموجب فرموده ایشان بنسف رفتم وبخدمت سیّد امیر کلال قدّس سرّه رسیدم خدمت امیر الطاف فرمودند والتفاتها نمودند ومرا تلقین ذکر کردند وبطریق نفی واثبات بطریق خفیه مشغول ساختند وچون در واقعه مأمور بودم بعمل عزیمت بذکر علانیه عمل نکردم کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شمارا موروثی است یا مکتسب ایشان فرمودند بحکم «جذبة من جذبات الحقّ توازي عمل الثقلين» باین سعادت مشرف گشتیم واز ایشان پرسیدند که طریقه شما ذکر جهریه وخلوت وسماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفتند که بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق وباطن با حق سبحانه وتعالی **فرد:**

از درون شو آشنا واز برون بیگانه وش * آنچنین زیبا صفت کم میبود اندر جهان

آنچه حق سبحانه وتعالی میفرماید که (**رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ** * النور: ۳۷) اشارت باینمقام است گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام وکنیزك نبوده است ایشانرا از این سخن سؤال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی از ایشان پرسید که سلسله حضرت شما بکجا میرسد گفتند که از سلسله کسی بجای نمیرسد ومیفرمودند که نفسهای خودرا تهمت بنهید که هر که بعنایت حق سبحانه وتعالی نفس خودرا ببدی شناخته باشد ومکر وکید اورا دانسته نزد او این عمل سهل است از روندگان این راه سپار

بودند که گناه دیگریرا بر خود نهاده اند وبار آن کشیده ومیفرمودند که قوله تعالی (**یَآ اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللهِ** * النساء: ۱۳۶) اشارت بآن است که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی میباید کرد واثبات معبود حقیقی میباید نمود شیخ جنید قدّس سرّه میفرمودند که شصت سال است که ایمان آورده ام ودر ایمان تازه کرده ام ومیفرمودند که نفی وجود نزدیك ما اقرب طرقست لیکن جز تبرك اختیار ودید قصور اعمال حاصل نمیشود ومیفرمودند که تعلّق بما سوی روندهٔ این راه را حجاب بزرگ است **فرد:**

تعلّق حجاب است بیحاصلی * چو پیوندها بگسلی واصلی

أهل حقیقت ایمان را چنین تعریف کرده اند که «الایمان عقد القلب بنفي جمیع ما تولّهت القلوب الیه من المنافع والمضار سوی الله تعالی» ومیفرمودند که طریقهٔ ما صحبت است ودر خلوت شهرتست ودر شهرت آفت است وخیریت در جمعیت است وجمعیت در صحبت شرط نفی بودن در یکدیگر وآنچه آن بزرگ فرموده است که «تعال نؤمن ساعة» قول حذیفه رضي الله تعالی عنه یعنی بیا که ایمان بیاریم یك ساعت اشارت بآنست که اگر جمعی از طالبان این راه که بایکدیگر صحبت دارند دران خیر وبرکت بسیار است امید است که مداومت وملازمت بر آن منتهی به ایمان حقیقی شود ومیفرمودند که طریقهٔ ما عروه وثقی است وچنگ در ذیل متابعت مصطفی صلّی الله علیه وآله وسلّم زونست واقتدا بآثار صحابه کرام رضي الله عنهم کردانست ودرین طریقه باندك عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کاری بزرگ است وهر که از این طریقهٔ ما روی بگرداند خطر دین دارد ومیفرمودند که طالب میباید که در زمانی با دوستی از دوستان حق صحبت میدارد وواقف حال خود میباشد وزمان صحبت را با زمان گذشته موازنت کند اگر تفاوت یابد بحکم «اذا اصبت فالزم» صحبت آنعزیز را غنیمت داند ونیز میفرموده اند «لا اله» نفی آلهه طبیعت است

«الاّ الله» اثبات معبود بحق است جلّ جلاله «محمّد رسول الله» خودرا در مقام (**فاتّبعوني**) در آوردن است مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمهٔ توحید برسد وحقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوی الله بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست ومیفرموده اند که حضرت عزیزان علیه الرّحمة والرضوان میگفتند که زمین در نظر این طائفه چون سفره ایست وما میگوئیم که چون روی ناخن است هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست ومیفرموده اند که بسرّ توحید میتوان رسید اما بسرّ معرفت رسیدن دشوار است. وقتیکه خواجه بسفر مبارك حج میرفتند یکی از بزرگزادگان خراسانرا تعلیم ذکر کرده بودند ودر وقت مراجعت بایشان گفتند که فلان کس بتکرار سبق ذکری که تعلیم گرفته بود کم مشغولی کرد فرمودند با کسی نیست پس از وی پرسیدند که مارا هیچ خواب دیدی گفت آری فرمودند که این بس است از این سخن معلوم میشود که هر کرا اندك رابطه باین عزیزان باشد امید که آخر الامر ملحق بابنان گردد وآن سبب نجات ورفع درجات وی شود شخصی در حضرت ایشان گفت که فلان کس رنجور است توجه خاطر شریف دریوزه میدارد فرمودند اول باز گشت دل خسته میباید وآنگاه توجه خاطر شکسته از خدمت ایشان طلب کرامت کردند فرمودند که کرامت ما ظاهر است با وجود چندین بار گناه بر روی زمین میتوانم رفت ومیفرموده اند که شیخ ابوسعید ابوالخیر قدّس سرّه را پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمودند که آیت خواندن کار بزرگست این بیت خوانید **بیت:**

چیست از این خوبتر در همه آفاق کار * دوست رسد نزد دوست یار بنزدیك یار

باز پس حضرت ایشان فرمودند در پیش جنازه ما این بیت خوانید **فرد:**

مفلسانیم آمده در کوی تو * شیئا لله از جمال روی تو

بیت دوئم حضرت نقشبند قدّس سرّه که ملحق این بیت است فرمود **بیت:**

دست بکشا جانب زنبیل ما * آفرین بر دست و بر بازوی تو

از خدمتِ مولانا جلال الدین خالدی رحمة الله علیه پرسیدند که نسبت سلوك وطریق خواجه بهاء الدین از متأخران مشائخ رحمهم الله تعالی بطریقه که مناسبت دارد فرمودند که سخن از متقدمان گوئید دویست سال زیادت است که تا این قسم ظهور آثار ولایت که بر خدمت خواجه بهاء الدین بعنایت الهی ظاهر شده است بر هیچکس از مشایخ طریقت از متأخران نشده است خدمت مولوی جامی میفرماید که شیخ قطب الدین نام پیری از اصحاب خواجه در زمان شریف تشریف آورده بود وی گفت که من خورد سال بودم حضرت خواجه مرا فرمودند که بفلان کبوتر خانه رو وبچه چند کبوتر بیار چون کبوتر بچگان می آوردم مرا خاطر بآن میل کرد که یك کبوتر بچه زنده نگاه داشتم وبحضور خواجه نیاوردم چون کبوتر بچگانرا پختند وبر حاضران قسمت کردند مرا ندادند وگفتندکه فلان کس نصیب خودرا زنده گرفته است وهمت ایشان تمامی مصروف در ترویج شریعت وتخریب بدعت وعمل بعزیمت بود توجه مبارك بامور معاش بقدر ضرورت ومتهم داشتن عمل ونیّت چنانکه این رباعی ایشان مشعر بر آن است **رباعی:**

گر طاعت خود نقش کنم بر نانی * وآن نان بنهم پیش سگی نادانی

وآن سگ سالِ گرسنه درکَهْدانی * از ننگ بر آن نان ننهد وندانی

وقوت نسبت وکشش وکوشش واتباع سنت واجتناب بدعت بنوعیکه ما فوق آن متصور نباشد حضرت خواجه بیرنگ قدّس سرّه در مثنوی مبارك خود در مدح ایشان میفرماید **مثنوی:**

ابو الوقت دو عالم قطبِ ارشاد * بهاء الدین که شد دین از وی آباد

زسنت در جنید افگند آشوب * بجذبه بایزیدش آستان روب

پئی تسکین مشتاقانِ دیدار * جمالِ مصطفی را آئینه دار

دران آئیه میبیند محقق * سوادِ مَنْ رَآنِي قَدْ رأی الحق

فنا فی الله خواجه بس بلند است * بکن تأویل خواجه نقشبند است
خلیفه بود حق را در زمانه * نمودش برزخی وان در میانه

از اتباعِ سنت هیچ امری نامرعی نمیگذاشتند وآنچه از اعمال مصطفوی می یافتند مبادرت مینمودند حتّی که روزی مسموع ایشان شد که جناب رسالت مآب با جماعت اصحاب خود رضي الله تعالی عنهم نان میپختند وهر یکی نان خود بر تنوری میبست بدست خود آنسرور صلّی الله علیه وسلّم نان مبارك خود بدست مقدس به تنوری بست نان تمامی جماعت یاران پخته شد رضي الله عنهم ونان مبارك آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلّم خام ماند چه بمسوس مقدس او صلّی الله علیه وآله وسلّم آتش اثر نداشت خدمت حضرت خواجه اتباعا لسنته صلّی الله علیه وآله وسلّم باصحاب خود بهمین روش نانها پختند نانها همه یاران پخته شدند ونان حضرت خواجه رضي الله تعالی عنه ناپخته ماند زهی مرتبه اتباع که تا کجا یك جهتی می آرد خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه میفرمایند که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب وافر است واین مقدمه دلالت بر انتهای کمالیت متابعت ایشان مینماید مر آنسرور را صلّی الله علیه وآله وسلّم دستگیری بیکسان پیشه عام ایشان ومشکل کشای درماندگان خاصهٔ آن آستان عالی شان در این معنی خواجه اعظم کشمیری قصیده در شجرات الخلد بنظم کشیده چند فردی ایراد میرود **مثنوی**:

رقم زد سیّدی از اهلِ عرفان * ز حالِ سالکی موفور ایقان
که نامِ پاك او خواجه ضیا بود * دلش روشن ز اسرارِ خدا بود
که یکشب بود سرگرمِ شکر خواب * بدشتِ محشرش بردند بی تاب
چو دید آشوب صحرای قیامت * همه محشر بغوغای ندامت
روان جمعی سوی فردوس اعلی * بدوزخ خلق دیگر بی سروپا
همه کفارِ را سوی جهنم * همی بردندِ با صد محنتو غم

دران آشوب یك هندو نژادی * ز کار دین‌و دولت نامرادی

زرفتن جانبِ دوزخ ابا کرد * پی تخلیص خود بس ما جرا کرد

گره نکشود از کارش وسائل * شده کفرش زدار الخلد حائل

در آنحالت زجوش آمد بفریاد * بگفتا با تنِ زارو دلِ داد

بدنیا گر غمی رنجی مرا بود * کفیلم خواجهٔ مشکل کشا بود

نیازِ خواجه میدادم همیشه * رسیدی او بفریادم همیشه

قبولم بود دینِ او بتحقیق * زبس حاجت روائیهای تدقیق

مرا نازش در این محشر همین است * پناهِ من بهای ملك‌و دین است

ندا آمد زدرگاهی اِلهی * که شد هر چند عمرش در تباهی

چو از خاصانِ من نامِ بزرگی * براهِ نقشبندی بس سترگی

شفیع آورد دادیمش رهائی * تعجب نیست از شان الهی

از این حالت بسی از اهل محشر * نمودند از تأسف دست بر سر

که ای کاش اندر آن دنیای مردود * زما هر یك غلامِ خواجه میبود

بلی این نقش در دل خوش نشست ست * که او مشکل کشای کار بسته است

خدمت ایشان عنایت میکردند که مسلمانی وانقیاد احکام ورعایت عمل بعزیمت ودور بودن از رخصتها بقدر ضرورت همه نورها وصفاها ورحمت است وواسطه وصول بدرجات ولایت است بمنازل ومقامات اولیاء اللّٰه از پرورش این صفتها میرسند واین همه دور اُفتادگیهای از آن است که خودرا دور میدارند واختیار بر خود زیاده میکنند وگرنه قصور در فیض الهی جلّ شانه نیست از سیّد امیر کلال رحمة اللّٰه علیه ذکر کردند که ایشان تمثیل مینمودند که تا نم تعلّقات دور نشود کوزه وجود شائسته آن نگردد که اورا در خمدان تصرف در آورند وباز چون کوزهارا در خمدان در آوردند بعضی ازان درست می آید وبعضی دران خمدان شکسته این نسبت ظهور ارادت ازلی است وباینهمه آنرا که شکسته بیرون

آمده است في الجمله امید است که دیگر باره اورا آرد سازند وبا کلی دیگر یار کنند وبار دیگر با خمدان پزند تا باشد که این بار درست بیرون آید وفرموده اند که حضرت سیّد امیر در آخر حیات سه شبانروزی بقبله متوجه بودند وبا کسی سخن نمیگفتند بعد ازان بسخن آمدند وشکر گفتند وفرمودند که مقصود از این توجه آن بود که شناخته شود که این در را بقبول باز کنند یا برّ والحمد لله بقبول کشودند وفات حضرت خواجه رضي الله عنه روز دوشنبه سیوم ماهِ ربیع الاول سنه ٧٩١ احدی وتسعین وسبعمائة بوده است قدس الله تعالی روحه وافاض علینا فتوحه آمین مُدت عمر شریف مبارك ایشان هفتاد ودو سال در ماده تاریخ ایشان حضرت خواجه حافظ علیه الرّحمة میفرماید **قِطْعَه:**

بهاء الحق والدین طاب مثواه * امامِ مِلت وشیخِ جماعت

چو میرفت از جهان این بیت میخواند * بر اهلِ فضل وارباب بلاغت

بطاعت قرب ایزد میتوان یافت * قدم ور نه کرت هست استطاعت

بدین دستور تاریخِ وفاتش * برون داد از حروفِ قرب طاعت

ق ر ب ط ا ع ت

١٠٠ ٢٠٠ ٢ ٩ ١ ٧٠ ٤٠٠ سنه هـ. ٧٩١

ونیز خدمت حضرت مولوی جامی رحمة الله علیه قصیده فرموده وفرد مادهٔ تاریخ اینست **فرد:**

منزل ومأوای او چون بود قصرِ عارفان * قصر عرفان زان سبب آمد حسابِ رحلتش

ق ص ر ع ر ف ا ن

١٠٠ ٩٠ ٢٠٠ ٧٠ ٢٠٠ ٨٠ ١ ٥٠ سنه هـ. ٧٩١

واصحاب با کمال ایشان بسیار اند اما خلفای کاملین ایشان همین چهار اند اوّل واقدم ایشان خدمت غواص بحار انوار خواجه علاء الدین عطار عطر الله تعالی تربته ودوم خدمت امام اولیا واتقیا خواجه محمد پارسا سوم حضرت قطب ربانی خواجه علاء الدین غجدوانی چهارم مقتدای حضرات نقشبندی خدمت

مولانا يعقوب چرخى رضي الله عنهم أجمعين در اين عدد چهار خليفه نيز متابعت سنت آمد واولاد مبارك ايشان نيز از دختر ماند واين نيز سنت نبوى نصيب روزگار ايشان شد.

تذكره عاشره از منتخب اوّل در ذكر حضرت خواجه علاء الدّين عطار رحمة الله عليه

نام مبارك ايشان محمد بن المحمد البخارى است از كبار اصحاب وكمل خلفاى حضرت خواجه بهاء الدين اند وخدمت حضرت خواجه در ايام حيات خود حواله تربيت بسيارى از طالبان بايشان ميكردند وميفرمودند كه علاء الدين خيلى بار بر ما سبك كرده است لا جرم انوار ولايت وآثار آن على الوجه الأتم الأكمل از ايشان بظهور پيوست وبيمن صحبت وحسن تربيت ايشان بسيارى از طالبان از پايگاه بعد نقصان به پيشگاه قرب وكمال رسيده ومرتبه تكميل وكمال يافته اند بعضى از كلمات قدسيه ايشان در قيد كتابت ميرود منها سابقه عنايت ازلى الهى را ميبايد ديد واز اميدوارى بآن عنايت بيعلّت وطلب آن عنايت لحظه غافل نميبايد بود واز استغنا خودرا نگاه ميبايدداشت واندك غضب حق را سبحانه بزرگ ميبايد شمرد وترسان ولرزان ميبايد بود از طهور استغناى حقيقى تعالى شانه منها خاموشى از سه صفت بايد كه خالى نبود يا نگاهداشت خطرات يا مطالعه ذكر دل كه گويا كشته باشد يا مشاهده احوال كه بر دل بگذرد منها خطرات مانع نبود احتراز ازان دشوار باشد اختيار طبعى كه مدت بيست سال در نفى آن بوديم ناگاه به نسبت خطره گذشت اما قرار نيافت خطرات منع كردن كار قوى است وبعضى بر آنند كه خطرات را اعتبارى نيست اما نبايد گذاشت كه متمكن گردد كه بتمكين آن سده در مجارى فيض پديد آيد بنابران دائم متفحص احوال باطن بايد بود وخودرا به نفس زدن تهى كردن دل ظاهرًا بامر مرشد در حضور يا در غيبت براى نفى خطرات است كه تمكن يافته است در باطن وسبب آنست كه

هر معنی در لباس صورت بود هر وقت خودرا به نفس زدن از خطرات موانعی که تمکن یافته تهی میباید کردن منها در خود رفتن است واز خود رفتن واصل در راه معتبر این است وعلامت در خود رفتن از خود رفتن است غیبت از خود وحضور با حق سبحانه وتعالی بقدر عشق است ونتیجه محبت مفرط است حسن هر که بیشتر غیبت از خود وحضور با معشوق بیشتر وچون ملك وملکوت بر طالب پوشیده شود وفراموش گردد فنا است وچون هستی سالك هم بر سالك پوشیده شود فناء فنا بود **منها** «بعد از هر نمازی از پنجوقت نماز وبعد از مذاکره علم بیست بار کلمه استغفاررا گفتن مدد است» در سعی وتوجه که ذکر کرده شد منها صیقل بر روی آئینه باید بدسته آئینه یا بر پهلو یا بر پشت فائده ندهد در این زمان بذکر خفیه که مشغول اند بعد ومیگویند نه بدل مقصود بسیار گفتن نیست در یك نفس سه کرت گویند لا اله الاّ الله طرف راست آغاز کند وبر دل فرود آرد محمّد رسول الله از جانب چپ بیرون آرد بی مجاهده نمیشود پیش از صبح وبعد از شام در خلوت وفراغت از خلوت شیخ عطار میگوید رحمة الله علیه **فرد:**

صد هزاران قطره خون از دل چکید * تا نشانِ قطرَهٔ زان یافتم

یا در یك نفس نه کرت گوید یا هجده اگر نتیجه ندهد از سرگیرد منها حضرت خواجه نقشبند رضي الله تعالی عنه میفرمودند طریقهٔ مراقبه از طریقه نفی واثبات اعلی واقرب است بجذبه واز طریقه مراقبه بمرتبه وزارت وتصرف در ملك وملکوت میتوان رسید واشراف بر خواطر وبنظر موهبت نظر کردن وباطن را منوّر گردانیدن از دوام مراقبه است از مراقبه ملکه دوام جمعیت خاطر ودوام قبول دلها حاصل است واین معنی را جمع وقبول مینامند وفات حضرت ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه دوازدهم رجب سنه اثنین وثمان مائة بوده است وروضه مبارك ایشان درویه چغانیان است نوّرنا الله تعالی بانواره وشرفنا بزیارته وخدمت شیخ مولانا نظام الدین خاموش از خلفای ایشانند.

تذکره احدی عشر از منتخب اوّل در ذکر حضرت خواجه محمّد پارسا رحمة الله تعالی علیه

نام مبارك ایشان محمّد بن محمود الحافظ البخاري است ایشان نیز از کبار خلفای حضرت خواجه بزرگ اند قدّس سرّه حضرت خواجه بزرگ در حق ایشان فرموده اند با حضور اصحاب خود بایشان خطاب کرده اند که حقی وامانتی که از خلفاء خاندان خواجگان قدّس سرّهم باین ضعیف رسیده است وآنچه در این راه کسب کرده است آن امانت را بشما میسپریم چنانکه برادر دینی مولانا عارف بما سپرد وقبول میباید کرد واین امانت را بخلق حق سبحانه میباید رساند ایشان تواضع کردند وقبول نمودند ودر مرض اخیر در غیبت ایشان در حضور اصحاب واحباب در حق ایشان فرمودند که مقصود از ظهور ما وجود او است اورا بهر دو طریق جذبه وسلوك تربیت کردم اگر مشغول میشود جهانی ازو منور میشود ودر محلی دیگر صفت بُرْخِ[۱] بنظر موهبت اورا کرامت کرده اند وقصه بُرْخُ رض در کتاب قوت القلوب مذکور است ودر محلی دیگر اورا بنظر موهبت نفسی بخشیده اند تا هر چه گوید آن شود ودر محلی دیگر فرموده اند هر چه آدمی گوید حق تعالی آن کند بحکم حدیث صحیح (**انّ من عباد الله من لو اقسم علی الله سبحانه لابرّه**) میگویم که بگو او نمیگوید ودر محلی دیگر ایشانرا تلقین ذکر خفیه فرمودند وایشانرا اجازت دادند بعمل بموجب آنچه داند از دقائق آداب طریقت وتعلیم آن الی غیر ذلك من التّشریفات الّتي لا تعد ولا تحصی سنة ۸۲۲ اثنین وعشرین وثمانمائة به نیت طواف بیت الله الحرام وزیارة نبیّه علیه الصّلاة والسّلام از بخارا بیرون آمدند از راه نسف بصغانیان وترند وبلخ وهرات بقصد زیارات مزارات متبرکه روان شدند همه جا سادات ومشایخ وعلماء مقدم شریف

---

(۱) بُرْخُ بالضم باء موحده وسکون راء مهمله وخاء معجمه وبرخ اسود بنده زر خریده در زمان موسی علیه السّلام ۱۲ انتخاب

ایشانرا مغتنم شمردند وباعزاز واکرام تمام تلقی نمودند خدمت مولوی جامی علیه الرّحمة در نفحات اظهار مینمایند که چون از ولایت جام میگذشتند پدر ایشان با جمعی از نیازمندان خدمت مولوی را که هنوز عمر شریف ایشان پنج سال تمام نشده بود بر دوش برداشته بقصد زیارت بیرون شدند چون بخدمت ایشان رسیدیم یکی از نیازمندان مرا بامر والد بر دوش گرفته پیش محضه محفوف ایشان داشت وایشان التفات نمودند ویکسیر نبات کرمانی عنایت فرمودند امروز ازان شصت سال ٦٠ گذشته است هنوز صفای طلعت منوّر ایشان در چشم من است ولذت دیدار مبارك ایشان در دل من همانا که رابطه اخلاص واعتقاد که این فقیررا نسبت بخاندان خواجگان قدّس الله تعالی اسرارهم واقع است ببرکت نظر ایشان بوده باشد وامید میدارم که بیمن همین رابطه در زمره محبان ومخلصان ایشان محشور شوم بمنه وجوده بر اصل سخن رویم میآمدند که چون به نیشاپور رسیدند بواسطه حرارت هوا وخوف راه در میان اصحاب سخنی میگذشت في الجمله فتوری بعزیمتها راه یافت دیوان مولانا جلال الدین رومی قدّس سرّه را بتفاؤل کشادند این ابیات بر آمد **فردیات:**

روید ای عاشقانِ حق باقبالِ ابد ملحق * روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی
مبارك باد تا این راه بتوفیق وامان الله * بهر شهری وهر جای بهر دشتی که پیمودی

ازانجا این مکتوب ببخارا فرستاده بودند هذا مکتوبه الشریف: باسمه سبحانه نوشته شد این مکتوب در روزی که بیرون آمده شده بود از نیشاپور صانها الله وجمیع بلاد المسلمین عن الآفات والمخافات وآن روز یازدهم بود از جمادی الآخر سنه ٨٢٢ هـ. اثنین وعشرین وثمان مائة در حال صحت وسلامت ورفاهیت وشوق تمام بفضل وکرم الهی جلّ ذکره وقوّت قلب وقوّت یقین به فیض وفضل نامتناهی بحکم اشارات وبشارات کان رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم یتفاءل ولا یتطیّر وقال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم (**لم یبق بعدي من النبوّة الاّ المبشّرات یراها**

المؤمن او ترى له) وهذا حديث متفق على صحته يا نبيّ الهدى حديثك غوثي واعتصامي ببابك والتجائي والتهابي وچون در كنف صحت وسلامت بمكه محترمه رسيدند واركان حج تمام كردند ايشانرا مرضى عارض شد چنانكه طواف وداع در عمارى كردند وازانجا متوجه مدينه شدند ودر راه اصحاب را طلبيدند واملا فرمودند كه بسم الله الرّحمن الرّحيم جاءني سيّد الطائفة جنيد قدّس سرّه في ضحوة يوم السبت التاسع عشر من ذي الحجة سنة اثنين وعشرين وثمانمائة عند انصرافنا من مكة المباركة زادها الله تكريما وبركاتا ونحن نسير مع الركب وانا بين النوم واليقظة فقال رحمة الله عليه في زيارته وبشارته القصد مقبول وحفظتُ هذه الكلمة وسررتُ بها ثم استيقظتُ من الحالة الواقعة بين النوم واليقظة الحمد لله على ذلك بعد ازان كلمات ديگر هم بعبارت عربى املا فرمودند كه ترجمه آن اين شود كه اين كلمه واحده كه سيّد الطائفه واقع شد كلمه ايست جامعه تامه وبشارتى است شامله عامه مارا واولاد مارا واصحاب واحباب حاضر وغائب مارا زيرانكه قصد ما درين مشاعر عظام وادعيه كه كرده شد بهر موقف ومقام مصالح دينى ودنيوى همه آن بود وآن قصد بمقتضاى اين بشارت مقرون بقبول والحمد لله سبحانه حمدا طيبا مباركا ويوافي نعمه ويكافئ مزيد كرمه روز چهارشنبه بيست سيوم ذى الحجة بمدينه رسيدند واز حضرت رسالت پناه صلّى الله عليه وآله وسلّم بشارتها يافته آن مسوده املارا طلبيدند تا بر آن زيادت كنند چون مطالعه كردند فرمودندكه همينها است وزيادت ننوشته اند ودر روز پنجشنبه بجوار رحمت حق سبحانه وتعالى پيوستند مولانا شمس الدّين فنارى رومى واهل مدينه وقافله بر ايشان نماز گزاردند وشب جمعه دران منزل نزول فرمودند در جوار قبه شريفه امير المؤمنين عباس رضي الله عنه وشيخ زين الدّين خوافى رحمة الله عليه از مصر سنگى سفيد تراشيده آورده است ولوح مزار ايشان ساخته وآن از سائر قبور ممتاز است فقير راقم گويدكه مرتبه اوّل اين فقير در سنه مائتين واثنا عشر بعد الألف كه بزيارت حرمين الشريفين مستسعد

شده بودم بزیارت ایشان رسیدم آن سنگ موجود بود چون بار دیگر در سنه الف ومائتین وخمس وعشرین باز مشرف شدم آن سنگرا ندیدم همانا که وهابیه که مسلّط شده بودند بر داشته باشند می آرند که خدمت خواجه ابونصر پارسا چنین میفرمایند که وقتیکه والد من فوت میشد ببالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارك ایشان کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند وتبسم نمودند وقلق واضطراب من زیادت شد به پایان پای ایشان آمدم وروی خود بر کف پای ایشان نهادم پای خود بالا کشیدند وتاریخ وفات ایشان سنه اثنین وعشرین وثمانمائة یوم الخمیس واربع وعشرین من شهر ذی الحجة الحرام کما مر رضي الله تعالی عنه.

تذکره اثنی عشر از منتخب اوّل در ذکر
حضرت خواجه مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه

نسبت شریفه نقشبندیه از حضرت خواجه بزرگ بحضرت مولانا یعقوب چرخی رسیده همانا که موجب فرموده حضرت خواجه بزرگ بایشان که ای یعقوب که آنچه از من بتورسیده است بمردم برسان مشعر از این نسبت علیه باشد. وبعد از وفات حضرت خواجه بزرگ بصحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار رح رسیده اند وصحبتها نموده واز وی میآرند که میفرمودند اول بار که به صحبت خواجه بزرگ قدّس سرّه رسیدم فرمودند که ما بخود کاری نمیکنم خدمت مولانا فرموده اند که هرگز شبی بر من ازان سخت تر نگذشته بود که در فکر آن بودم که این در بر من به قبول بکشایند یا رد کنند چون بامداد پیش ایشان رفتم فرمودند که قبول کردند اما تُو به صحبتِ خواجه علاء الدین رحمه الله خواهی بود بعد ازان من بولایت بدخشان افتادم وخدمت خواجه علاء الدین بعد از وفات خواجه بزرگ بچغانیان آمدند ومتوطن شدندن پس کسی پیش من فرستادند که حضرت خواجه فرمودند که در صحبت ما خواهی بود پیش ایشان رفتم ومادام حیات ایشان در صحبت ایشان بودم خدمت مولوی جامی علیه الرّحمة از زبان الهام

ترجمان حضرت خواجه عبید الله احرار قدّس سرّه در نفحات چنان ذکر مینماید که فرمودندکه در هرات بودم که مرا داعیهٔ خدمت مولانا یعقوب پیدا شده متوجه ولایت چغانیان شدم به محنت ومشقت بسیار آنجا رسیدم هماناکه آن راه اکثر پیاده رفته بودند چون به صحبت ایشان مشرف شدم بروی مبارك ایشان اندك بیاضی که موجب نفرت طبیعت میباشد بود با من در لباس سیاست ودرشت گوئی ظاهر شدند وچندان سیاست نمودند ودرشت گفتند که نزدیك بود که باطن ما از ایشان منقطع شود ومرا یأس تمام حاصل گردد بسیار محزون ومغموم شدم بار دیگر که بمجلس ایشان رسیدم بر من به صفت محبوبی چنان ظاهر شدند که هرگز هیچکس را چنان محبوب ندیده بودم وبا من لطف بسیار نمودند وخدمت مولوی مینویسند که در حینیکه خواجه احرار این نقل میفرمودند در نظر فقیر بصورت عزیزی در آمدند که مرا رابطه وارادت ومحبت تمام بآن عزیز بود وچندگاه بود که از دنیا رفته بود في الحال خلع آن صورت کردند مرا تصور آن شد که شاید که آن همین در خیال من بوده باشد بعد ازان از بعضی همراهان شنیدم که وی هم آنرا مشاهده کرده بود عقیده فقیر آنست آن خلع ولُبس صورت بشعور واختیار ایشان بوده اثبات این معنی را که از خدمت حضرت مولانا یعقوب نقل کردند خدمت حضرت مولانا یعقوب میفرمودند که طالبی که به صحبت عزیزی می آید چون خواجه عبید الله میباید آمد چراغ مهیّا ساخته وروغن وفتیله آماده کرده همین که کو کردی بآن میباید داشت خدمت خواجه عبید الله فرمودندکه خدمت مولانا یعقوب وشیخ زین الدّین خوافی رحمهما الله تعالی پیش مولانا شهاب الدّین شیروانی هم سبق بودند روزی حضرت خواجه عبید الله قدّس سرّه از حضرت مولوی جامی رحمه الله پرسیدند که شیخ زین الدّین مذبور بحلّ وقائع وتعبیر منامات مشغولی مینمایند ودرین باب اهتمام تمام دارند گفتند آری چنان است حضرت خواجه ساعتی از خود غائب شدند وطریقه ایشان چنان بود که ساعةً فساعةً از

خود غائب میشدند چون حاضر شدند این بیت را خواندند **بیت:**

چو غلام آفتابم همه زافتاب گویم * نشبم نشب پرستم که حدیث خواب گویم

این رباعی از مقوله مبارك ایشان است **رباعی:**

در مسلخ عشق جز نکورا نکشند * لاغر صفتان زشت خورا نکشند

گر عاشق صادقی از کشتن مگریز * مردار بود هر آنچه اورا نکشند

واین فرد نیز از مقولات مبارك ایشان است **بیت:**

ای بنده بمن گریز خودرا یله کن * گر شاه جهان نگردی آنگه گله کن

تذکره ثالث عشره از منتخب اوّل در ذِکر

سرچشمه بحار اسرار خواجه عبيد الله احرار رضي الله عنه

این نسبت علیه نقشبندیه از حضرت مولانا یعقوب چرخی بحضرت خواجه عبید الله احرار قدّس سرّه[١] رسیده وخدمت خواجه احرار از آبای کرام فاروقی اند ووالده ماجده ایشان از سادات حسینی است از احفاد شیخ خاوند ظهور اند وبشیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم ورياضات شاقه وحصول بعضی کمالات اخذ طریقه علیه از خدمت مولانا یعقوب کرده اند کما اشار به وباعلی مرتبه کمال واکمال رسیده اند وترويج وتکمیل طریقه علیه بسیار فرموده اند وارشاد ایشان اتم واکمل آمد وعالم عالم تشنه لبان بوادی ناکامی از بحر مواج فیوض وبرکات ایشان کامیاب وسیراب شدند وخدمت ایشان در اوّل عمر فقر صوری بکمال داشتند وازان حظّ وافر برداشته اواسط واواخر مظهر اسم الغني شدند ومثل ایشان کم کسی درین طریقه بغنائی ظاهری رسیده باشد وجود شریف ایشان سر چشمه فیوض ظاهری وباطنی ربّانی بوده چنانکه برکات

---

(١) مخفی نماند که اکثر آباء واجداد واقربای پدری ومادری حضرت ایشان ارباب علم وعرفان واصحاب ذوق ووجدان بودند وشیخ عمر باغستانی رح جد اعلی مادری ایشانند وشیخ عمر مذکور بشانزده واسطه به عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله تعالى عنهما میرسد. رشحات القدس

باطنی ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاهری ایشان نیز اهل عالم را ممنون گردانیده جویهای آب که ازانهار بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النهر وخراسان امید است که تا مادام قیامت کشت ظاهری اهل عالم را سیراب دارد وفیوض باطنی ایشان کذلك الی یوم القیام ارباب باطن را شاداب ومنور گردانیده از زوال وخلل محفوظ باشد بیان فیاضی ظاهری وباطنی ایشان از قید تقریر واحاطه تحریر بیرون است **فرد:**

بحررا گر آوری در کوزهٔ * چند کنجد قسمت یك روزهٔ

از ملفوظات ایشان است بر خورداری از حیاة کسیر است که دلش از دنیا سرد باشد وبذکر حق سبحانه وتعالی گرم حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا کرد حریم دل گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه وتعالی بهیچ چیز نباشد فیض نخستین را مظاهر کثیر است هر چه موجود است اورا از تجلّی ذاتی نصیب است که آنرا خاص میگویند این وجه را انجذاب بحق سبحانه وتعالی واقع است بحسب دوام توجه اگر بتأثیر اسم الهادي از تصرف اسم المضلّ نجات یابد بدوام انجذابش بذات مقدس از خود بکلی نیست شده باشد بهمین ملحق گشته غیر از حق سبحانه وتعالی نه بیند ونداند والعیاذ بالله اگر به تأثیر ام المضل طرقه مستقیم انجذاب بذات کم کند گرفتار خود کشته جز خود نه بیند وجز خود نداند همه آن کند که ظلمتش بر ظلمت افزاید وهمیشه محجوب وممنوع از شهود وحدت گردد نه اورا روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عذابهای دنیوی واخروی وصوری ومعنوی را مستعد ومهیّا گردد وخلاصی از این بلینه را اسباب است از توبة النصوح ومباشرت اعمال صالح بهترین آنکه از سر صدق بخدمت طائفه که بمحبتِ ذاتی از خود رهائی یافته اند قیام نماید وبتمامی خودرا در ایشان کم کند رزقنا الله وایاکم دانی که پیر کیست پیر آن کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم نیست ازان نیست شده باشد

وآنچه نه ازو است صلّی الله علیه وآله وسلّم نمانده بلکه او وبائیست او ازو تمام گم شده باشد واو آئینه شده باشد که جز اخلاق وَاَوْصَاف نبوی صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم درو هیچ نباشد درین مقام بواسطه اتصاف بصفات نبوی مظهر تصرفات حق سبحانه وتعالی گشته وبتصرف الهی در بواطن مستعدّان تصرف کرده تمام از خود خالی شده وبمراد حق سبحانه وتعالی ایستاده **بیت:**

از بسکه در کنار همیکرد آن نگار * بگرفت بوی یار رها کرد بوی طین

ومرید آنکه بتأثیر آتش ارادت بائست او سوخته باشد واز شرارت او هیچ نمانده وبتصرف دل درو آئینه پیر جمال بمراد دیده روی از مجموع قبله ها گردانیده وقباله وجمال پیر گشته ودر بندگی آواز از ادی فارغ آمده وسرنیاز جز بر آستانه پیر نینداخته واعراض از مجموع گرده سعادت خودرا در قبول او دانسته وشقاوت خودرا در ردّ او بلکه رقم نیستی بر ناصیه وجود کشیده واز تفرقه شعور بود عزیز خلاص گشته **بیت:**

آنرا که در سرای نگاریست فارغست * از باغ و بوستان تماشای لاله زار

منها بدانکه افضل اذکار ذکر لا اله الاّ الله است زیرآنکه این کلمه طیبه مرکب از نفی واثبات است حجابی که بنده را حاصل شده است بواسطه انتقاش صور کونیه است در دل ودرین انتقاش اثبات غیر او است ونفی حق پس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب وآن آنست که اثبات حق ونفی غیر او همچنانکه مفهوم شد بکند پس اگر مبتدی خواهد که مشغول شود باید که باین عمل راه کوتاه کند وحصر کند حیاة خودرا بر نفسی که وی در آن است ودرین نفس که ویرا آخر انفاس خود داشته است بذکر لا اله الاّ الله بدینطریق مشغول شود که در لا اله هر چه غیر او است از دل دور کند ودر الاّ الله حق جلّ وعلا را به محبوبی ومعبودی ملاحظه کند چنانکه هر بار که کلمه لا اله الاّ الله را گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی مگر الله باید که چنان مشغول شود که هیچ وقت ترک

نکند ودر همه حال باین مشغول باشد اگر ناگاه غافل شود چنان شود که مردی دُرّی با قیمت کم کند ناگاه یادش آید که چه حال شود اورا نیز همان حال شود وشدن این حال دلیل است بر متأثر شدن دل او از ذکر وچون بدان مداومت کند بدرجه رسد وصال ایشان بیست ونهم ۲۹ شهر ربیع الأوّل سنه ٨٩٤ هشتصد ونود وچهار بود فرزندان گرامی ایشان خواجه عبد الله وخواجه محمد یحیی وخدمت خواجه عبد الله هفت پسر داشتند خواجه عبد الهادی وخواجه شهاب الدین محمود وخواجه عبد الحق وخواجه عبد العلیم وخواجه عبد الشهید وخواجه ابوالفیض وخواجه محمد یوسف واین هر هفت بزرگوار صاحب کمال وتکمیل بوده اند وفرزندان ایشان نسلا بعد نسل بر مسند ارشاد متکی بودند وفرزند دویم حضرت خواجه احرار که خواجه محمد یحیی اند سه ۳ پسر داشتند خواجه زکریا وخواجه عبد الباقی که هردو بوالد بزرگوار خود شهید شدند وخواجه امین که فرزند سیوم خواجه یحیی شهید اند حضرت ظهیر الدین بابر پادشاه از سمرقند همراه خود بکابل دهند آورده اند الی الیوم اولاد ایشان در کوهشان کابل اند خلفای خواجه احرار قدّس سرّه سوای فرزندان مبارك ایشان چهل ٤٠ کس اند بیست ۲۰ کس از ایشانرا صاحب رشحات ذکر کرده وبیست ۲۰ باقی را صاحب نسمات مذکور نموده ودرینجا بذکر أسامی آن بزرگواران اکتفا میرود خدمت مولانا سیّد حسین مولانا قاسم مولانا میر عبد الاول مولانا جعفر مولانا برهان الدین ختلانی مولانا لطف الله ختلانی مولانا شیخ مولانا ابوسعید اوبهی مولانا محمد قاضی مولانا خواجه علي تاشکندی شیخ حبیب بخاری تاشکندی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاده انزائی هندی مولانا خواجه ترکستانی مولانا اسماعیل فرنگی مولانا اسماعیل شاماسی مولانا اسماعیل ثالث وبیست ۲۰ بزرگ را که صاحب نسمات مذکور ساخته است بدین تفصیل اند اول خدمت مولانا فخر الدین علي بن حسین که مصنف رشحات است وشیخ عبد الله اوبهی سرپلی ومولانا سیّد

عمادی وحافظ جلال الدین وخدمت حضرت مولانا قاضی محمد زاهد وحشی وخواجه تاج الدین کاشغری امیر عبد الله یمنی شیخ عیان کازرونی مولانا اسماعیل شیروانی وخواجه خراسانی وسیّد بابا وخواجه امیر مولی بلغاری مولانا عبد الوهاب سمرقندی عم زاده مولانا عبد الله سرپلی مذبور وخواجه مصطفی مولانا نجم الدین ومولانا موسی مولانا میر قباد هروی مولانا درویش سرپلی وهر کدام را از این خلفای فرزندان وخلفای صاحب کمال مانده ذکر آنها بتطویل می انجامد ختم این تذکره بعبارتی که خدمت مولوی جامی در آخر ذکر ایشان در نفحات املا نموده اند کرده می آید میفرمایند که از ذکر احوال واقوال خوانواده خواجگان وبیان روش وطریقه ایشان به تخصیص خدمت خواجه بهاء الدین نقشبند وخلفای واصحاب ایشان قدس الله اسراره معلوم شد که طریقه ایشان اعتقاد اهل سنت وجماعت است واطاعت احکام شریعت واتباع سنن سیّد المرسلین صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم ودوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی بجناب حق سبحانه وتعالی بیمزاحمت شعور بوجود غیری پس گروهی که نفی این عزیزان کنند بواسطهٔ آن تواند بود که ظلمت بدعت ظاهر وباطن آنهارا فرو گرفته است ورَمَدِ حسد وعصبیت دیده بصیرت آنهارا کور ساخته لا جرم انوار هدایت وآثار ولایت ایشانرا نه بیند واین نابینائی خودرا به جحود وانکار آن انوار وآثار که از مشرق تا مغرب گرفته است اظهار کنند هیئات هیئات **نظم:**

نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برنداز ره پنهان بحرم قافله را

از دل سالك ره جاذبه صحبت شان * میبرد وسوسه خلوت وفکر چله را

قاصری گر زند اینطائفه طعن قصور * حاش لله که بر آرم بزبان اینکله را

همه شیران جهان بسته این سلسله اند * روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله‌را

تم انفاسه الشریف رحمة الله تعالی علیه.

تذكره رابع عشرة از منتخب اوّل در ذكر جناب مولانا زاهد وحشي رحمة الله عليه وذكر مولانا درويش كه خليفه ايشان وخواهر زاده ايشان است وذكر حضرت خواجه امكنه ذكر اين سه ۳ بزرگوار دَرْ يك تذكره نموده شد رضي الله عنهم

ونسبت عليه حضرات نقشبنديه از حضرت خواجه عبيد الله احرار قدّس سرّه بحضرت مولانا زاهد وحشي رسيده است وخدمت ايشان از وحش اند ووحش موضعى است از توابع حصار وايشان از اقارب مولانا يعقوب چرخى اند وقبل از وصول خدمت حضرت خواجه احرار تعليم بعضى اذكار واخذ بعضى فيوضات از ديگر خلفاى حضرت مولانا مستفاد شده بودند اما مسكن اضطراب ايشان نميشد تا بعنايت الله سبحانه بخدمت حضرت خواجه بندگان احرار رسيدند واخذ نسبت عليه نمودند وايشان به علاقه قرابت مولانا يعقوب چرخى قدّس سرّه تا بيرون شهر سمرقند صانها الله عن الآفات استقبال نمودند وباكرام واعزاز تمام با خود بشهر آوردند وخدمت مولانا مدتّها در خدمت حضرت خواجه احرار ماندند واز ايشان بكمالات عليّه ونسبتهاى شريفه فائض شدند وتصرفات وجذبات جناب ايشان بين الانام مشهور است وبعد از ايشان اين نسبت عليه در سائر خلفاى واقرباى بحضرت مولانا درويش كه خواهرزاده ايشان بودند رسيد. ذكر مولانا درويش محمّد رحمة الله عليه خدمت مولانا محمد درويش در علوم ظاهر پايه مولويت داشتند وجامع بودند در جميع علوم عقليه ونقليه در احاديث بسيار شغل ايشان بود وتمام عمر مبارك را در تدريس احاديث بسر بردند وبعد از خال عالى مقدار خود قايم مقام ايشان شدند ونسبت نقشبنديه احراريه را اجرا نمودند واكثر عمر بزاويه خمول وعزلت بسر بردند ذكر تصرفات وخرق عادات ايشان زائد از تحرير است ودر نسمات وغيره كتب برخى ازان مكتوب خلفاى ايشان بسيار اند ازانجمله خواجه بزرگ كمند سبزى وخواجه محمد رضا ومولانا شيخ محمد خلوتى وذكر غيره منتسبان

ایشان بتطویل می انجامد لهذا به ذکر فرزند حق پسند ایشان که اقدم واعظم همه اند اکتفا رفت. ذکر جناب مولانا خواجه امکنگی رحمة الله تعالی علیه واز جناب حضرت درویش محمد این نسبت عزیز بفرزند ایشان حضرت خواجه امکنگی فائض شد وایشان مظهر آیات بیّنات مصدر فیوض وبرکات اند وتمامی عمر مبارک را بذکر احادیث نبوی ونشر اخلاق مصطفوی بسر بُردند وتفقد احوال صادر ووارد مینمودند ودر آخرها اکثر این قطعه بزبان مبارك میگذشت **قطعه:**

زمان تا زمان یاد مرگ آیدم * ندانمْ کنون تا چه پیش آیدم

جدائی مبادا مرا از خدا * دگر هر چه پیش آیدم شایدم

وعمر مبارك شان از حدود تسعین ۹۰ گذشته در سنه ۱۰۰۸ هزار وهشت وقیل ده ۱۰ رحلت نمودند وبوصال ایزد منّان مشرف شدند. فرزند ایشان حضرت خواجه ابوالقاسم است که صاحب کمالات ومرجع بریات بودند ودر مکاتیب قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بخدمت ایشان مکتوبی مرسل شده مشتمل بر نصائح ضروریه این راه وخلفای حضرت خواجه امکنگی بمعه فرزندان ایشان ده ۱۰ نفر اند ذکر اسماء ایشان نموده می آید خدمت خواجه هاشم که ولد خواجه بزرگ کمند سبزی است وخواجه محمد یحیی ولد خواجه محمد صابر وخواجه احمد مشهور بخواجه عمك ومولانا محمد سعید وحاجی عبد العزیز وحاجی خیر الدین ومولانا صوفی علي آبادی وخواجه لطیف کمند بادامی واعظم واقدم همه مسند آرای نقشبندی ومشعل افروز مجددی خدمت حضرت محمد باقی قدس الله تعالی اسرارهم ونوّرنا بانوارهم.

تذکر خامس عشرة ۱۵ از منتخب اوّل در ذکر محيي الدين خواجه محمد باقی ملقب بخواجه بیرنگ رضي الله عنه

قبلهٔ انفسی وآفاقی * بزم خاص شهودرا ساقی

خضرجان بخش راه مشتاقی * خواجهٔ ما محمّدن الباقی

این نسبت علیه از خدمت حضرت مولانا خواجگی امکنگی قدّس سرّه بحضرت خواجه محمدن الباقی رضي الله عنه رسیده ولادت کثیر السعادت آن حضرت در بلده فاخره کابل صانها الله تعالی عن الآفات والتزلزل در شهور سنه ۹۷۱ احدی وسبعین وتسعمائة وچون خدمت ایشان بحد تعلیم رسیدند تحصیل علوم از خدمت مولانا صادق حلوائی که از اکابر مدققین آن عصر بودند نمودند وبمصاحبت ایشان سفر ماوراء النهر فرمودند در آن سفر با وجود صغر سن ذوق درویشی بهم رسانیدند وصحبت اکثر درویشان دریافتند وبملازمت هر یك بقدر استفاده ماندند واز هرجا فوائدی حاصل روزگار ایشان آمد اما از علوّ استعداد مُسَكِّن اضطراب ایشان نمیشد منها مدتی بخدمت خواجه عبید الله که خلیفه مولانا لطف الله بودند بسر بردند وباز بملازمت افتخار شیخ یسوی رسیدند باز کسب کمال از جناب امیر عبد الله بلخی نمودند لیکن تسلّی تمام نمی یافتند ودر اضطراب میبودند تا در معامله بشرف زیارت حضرت خواجه بزرگ رضي الله عنه مشرف شدند وتلقین از آنحضرت یافتند وکذلك نیز از روحانیت خواجه عبید الله احرار قدّس سرّه اعانتها یافتند وابواب فتوح باطنی نصیب روزگار ایشان شد ودر تقیید اذکار وافکار طریقه علیّه شدند ودر همین مابین کشمیررا بقدوم مبارك خود رشك فردوس برین نمودند وچندی آنجا بخانقاه شیخ بابا والی که مجاز از طریقهٔ خواجگان عالی بود میبودند وباز بهندوستان تشریف فرما شدند در آنجا شوق ازدیاد فواید بر ایشان غلبه کرده وباشاره ارواح طیّبه خواجگان ولایت ماوراء النهر رسیدند ودر این مرتبه غنچه امید ایشان از مهب وصال وزیده بدرجات کمال بالیدن آغاز کرد وگلبن دل مبارك ایشان چون بستان جان صفا کیشان کل کل شگفت **بیت:**

از این نسیم که از فیض صبح گاهِ وزید * هزار غنچه شگفت وبهر کلاهِ رسید

بخت توفیق ایشان رخت سفر بمنزل خواجگان نهاد یعنی بشرف صحبت

مولانا اعظم مظهر کمالات اتم خواجگی امکنگی مشرف شدند اخذ کمالات جدیده وتصحیح معاملات قدیمه فرمودند ودیدند آنچه دیدند ورسیدند بجائیکه رسیدند وباندك فرصت به نسبت خاصه نقشبندیه مشرف شدند واز خدمت ایشان مجاز گردیدند چنانکه اصحاب خدمت مولانا خواجگی از سرعت کمال واکمال ایشان متحیر ماندند وعرق غیرت بجنبانیدند که مایان را عمرها است که در این آستان بانواع ریاضیات وخدمات مشغول ایم اما اینقدر فیاضی که باندك مدت بایشان نمودند بعمرها نصیب روزگار ما نشد حضرت مولانا ازین کنکاش با خبر شدند وفرمودند کار ایشانرا تمام نموده برای تصحیح نزد ما آورده بودند لاچار هر که بچنان آید چنین رود خدمت مولانا شبانروز لیلا ونهارا در خلوت بایشان صحبت داشتند وبر بعضی از فواید زوائد اطلاع داده فرمودند که کار شما بعنایة الله سبحانه وتربیت روحانیت اکابر بانجام رسیده وشمارا باز بهندوستان باید شد که سلسله علیه را در آنجا رونق عظیم پدید آرند ومستفیدان عالی مقدار از یُمن تربیت شما بروی کار آیند پس حضرت خواجه بامر مبارك حضرت مولانا واشاره ارواح طیّبه اکابر زلال آسا بکام لب تشنگان بیداد هندوستان افتادند وزمانه بهزاران زبان مترنم این مقال گشت **بیت**:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند * زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهندوستان رسیدند سالی در بلده فاخره لاهور بماندند وبسا علماء وفضلاء آن بلده شریفه از ایشان مستفاد شدند وازانجا متوجه دهلی گردیدند در قلعه فیروزآباد که بس منزلی است عالی بغایت دلکشائی ومشرف بدریای مشتمل در نهایت لطافت وصفای سکونت اختیار نمودند وتا زمان ارتحال از این دار ملال بجای دیگر انتقال ننمودند **بیت**:

زهی طالع بقعهٔ با صفا * که دوری سکونت کند اولیاء

شیوهٔ مرضیه آنحضرت قدّس سرّه همگی ستر احوال واخفاء کمال وخمول

وانزوا وتورع واتقا بودند واز غایت انکسار ودید قصور اعمال واتهام نیات که ایشان داشتند چه بیان نماید ودر تعظیم وتکریم سادات وعلمای مبالغه مینمودند ودر جزوی وکلی عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند چون طالبی به آستان ایشان مشرف میشد از غایت انکسار مهما امکنه خودرا دور میداشتند وعذرها مینمودند اگر آن طالب صادق بودی وهیچ وجه ایشان واگذار نشدی مصداق این مقاله **قطعه:**

از این در نداریم روی گذر * اگر چه از دو عالم گذر کرده ایم

بیانِ نمکهای این میکسار * حواله بریشِ جگر کرده ایم

وچون رسوخ طلب میدیدند لاچار بحکم «اذا رأیت لي طالبا فكن له خادما» در آغوش عنایت وکنف تربیتش میکشیدند. گویند جوانی از خراسان غریب شده مدتها در مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار قدّس سرّه بسر میبُرد واز روحانیت ایشان طلب اشاره بوجود راهنمائی کامل میکرد بعد از رسیدن خواجه بدهلی مبارك آن جوانرا در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه علیّه نقشبندیه اکنون بدهلی رسیده خدمت اورا لازم باش حسب الامر بخدمت ایشان رسید واقعه را معروض داشت فرمودند که این مسکین خودرا شایان آن نمیداند دیگری خواهد بود آن بُرنا بزاویه خود باز گشت شب دیگر ویرا گفتند که آن بزرگ همان است که بخدمتش رسیدی وانکسار او دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که باز نگشت وبعز قبول مشرف شد طوبی له از خدمت خواجه حسام الدین احمد میآرند که چون آنحضرت [یعنی حضرت باقی بالله] الحاح نمودند وبا جماعة یاران فرمودند که باطراف تردد کنند مگر کسی را یابند که شایان خدمت باشند واین فقیررا نیز اعلام کنند که بخدمت او شتابم باشد که زخم خودرا مر همی یابم چون توکید بسیار نمودند توقف را دور از ادب دانسته متوجه آگره شدم وبعد از بعد رسیدن آن شهر حیران وسراسیمه بودم که چه چاره سازم با خود میگفتم که

بآستان ایشان رفته معروضدارم که امتثال امر نمودم چنان کسیکه میفرمودند نیافتم در این حین براهی میگذشتم که از سرای سرود دلربای بگوش هوشم رسید چون نیك استماع نمودم قوال این بیت سعید سعدی شیرازی قدّس سرّه میخواند **بیت:**

تو خواهی آستین افشان وخواهی دامن اندرکش

مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی

سماع این بیت وامان براخگرم زد سر از پا نشناخته بخدمت ایشان رسیدم وگفتم آنچه دیدم وشنیدم تفصیل فروتنی وانکسار ایشانرا در کتاب نسمات الانس وزبدة المقامات باید دید این منتخب گنجایش آن ندارد. وطریقه مرضیه آنحضرت آن بود که هرکرا میپذیرفتند نخست توبه اش میدادند اگر عشق آن طالب را بخود مشاهده مینمودند بطریق رابطه نگهداشت صورت مبارك خود به حقیقت جامعه اش امر میکردند وبسیار کشائش از این احضار ونگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت آورده اند که خواجه برهان نام بزرگی از خواجهای ده بیدی که از اکابر خود نسبت فیوض داشت چون بخدمت ایشان ارادت آورد طلب افاده واستفاده نمود ایشان ویرا بنگاهداشت صورت مبارك اشارت فرمودند او در تعجب شد وبا محرمان خود گفت این شغل مناسب جمعی است که اول قدم در این راه نهاده باشند مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی ترا زآن اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال امر باید نمود چون عقیدت درست داشت لاچار بنگهداشت صورت مبارك پرداخت دو روزی نرفته بود که آن صورت اورا فروگرفت ونسبت عظیم بر وی استیلا نمود تا غلبهٔ سکرش بجای رسید که با وجود تمکین وکِبر سِنِ مقدار دو زراع از زمین میجست وهر سوی خودرا بدیوار واشجار میزد تا آنکه چندی از جوانان اورا گرفته بودند قوت ایشان بنگاهداشت او وفا نمیکرد تا دید آنچه دید اما پیشتر طالبانرا بذکر دل بطریق مقرر اکابر دلالت مینمودند وجمعی را بذکر نفی واثبات وبعضی را بذکر اسم ذات عز اسمه از غایت سریان نسبت

آنحضرت جمعی بمجرد دیدن ایشان بیهوش میشدند ومجذوب ومغلوب میگردیدند گویند که یکبار خطیب بر منبر بوده نظرش بر جمال ایشان کشود صیحه زد واز منبر بزیر افتاد وآورده اند که شبی از شبهای ماه مبارك رمضان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بدست خادمی فالوده برای ایشان فرستادند آن خادم از ساده دلی بدروازه خاص رفته حلقه بدر زد حضرت خواجه خود بدروازه مبارك تشریف آوردند ظرف را از دست او گرفته فرمودند که از کجائی گفت خادم شیخ احمدم فرمودند که چون خادم شیخ احمد مائی با مائی بمجرد مراجعت آن خادم را جذبه فرو گرفت فریاد کنان افتان وخیزان خودرا بخدمت حضرت ایشان رسانید آنحضرت فرمودند حال چیست بشورش تمام گفت که همه جا چه در حجر وچه در شجر وزمین وآسمان نوری بی کیف وبیرنگ بی غایت وبی نهایت میبینم که بیان آن نمیتوانم کرد حضرت ایشان فرمودند البت حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند فرداش بحضرت خواجه رسانیدند تبسم فرمودند **بیت**:

بروز حشر شهیدان چو خون ها طلبند * تبسمی کن وخاموش کن زبانِ همه

گویند که عسکری بخدمت ایشان آمده بود ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون شدند خادم آن سپاهی عنان اسپ را گرفته ایستاده بود حین تنحنح استبراء نظر کیمیا اثر بر آن خادم افتاد چون ایشان به مسجد رسیدند خبر آوردند که خادم عسکری را جذبه وبیخودی بخاك افگنده ومیان اسپان چون گوی هر طرف غلطان است از قبل شام تا پاسی از شب در اضطراب بود بناگاه بشورید وروی ببازار نهاد وهمچنان بصحرا بیرون رفت ودیگر هیچ کس از وی خبر نیافت. زهد واستغنای ایشان از امتعه دنیوی تا بحدی بود که در مجلس شریف ایشان سخن از امور دنیوی نمیگذشت بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس مینمودند که کفافی برای یومیهٔ فقرای معین نمایند ایشان در حق جمعی که نسبت معنوی بایشان درست کرده بودند رضا نمیدادند وبمادون ایشان مجوّز میداشتند از غایت

تنفّر که ایشانرا از این ممرّ بود بوقتیکه عزم سفر حجاز کردند عبد الرّحیم خان مخاطب بخانخانان که از محبّان ایشان بود چون خبر یافت لك روپیه که عبارت از صد هزار روپیه باشد جهت خرچ راه از زاد وراحلهٔ درویشان ایشان فرستاده عرض نمود که بقبول آن بر من منّت نهید خدمت ایشان روی درهم کشیدند وفرمودند که بحج رفتن چون منی گوارای آن نمیکند که آن همه سیم وزر مسلمانی‌را صرف خود کنم نپذیرفتند وباز بگردانیدند وبی تقیدی ایشان از مسکن وملبوس ومأکول تا بحدّی بود که اگر یك طعام غیر مرغوب را چندین روز پی در پی بخدمت ایشان حاضر میکردند نمیفرمودند که طعام دیگر کنید وکذلك اگر جامه چندی در بدن مبارك بودی که چرکین شدی طلب دیگر جامه نمیداشتند ونیز هر چند در خانه تنگ وتیره میبودند یا آن مسکن کهنه شدی یا از خاك وخاشاك پرگشتی ازانجا که غرق لجه تسلیم ورضا بودند اظهار تنظیف وتنویر وتعمیر آن نمینمود ایام ایشان با وضو وصرف عبادت وتکثیر طاعت میگذشت وشبها که بعد از ادای نماز عشای بحجره تشریف فرما میشدند ومراقب مینشستند چون ضعف اعضا غلبه میکرد بر خواسته تجدید وضو مینمودند ودوگانه ادا کرده باز مینشستند باز چون اعضا بدر دو ضعف میآمد چنان میکردند اکثری شب بر این میگذشت احتیاط در لقمه تا بحدی بود که هدیه که میرسید بحکم حدیث (**نحن لا نرد الهدیة**) رو نمیکردند امّا آنرا خرچ نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند ودر بدل آن آنرا میدادندی که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلیت پیدا میکند وتأکید تمام میفرمودند که پزنده وطعام بوضو باشد بل ارباب حضور وصفا باشد وهنگام طبخ با حرف دنیاوی نپردازد ومیفرمودند از لقمه که بیحضور واحتیاط خورده شود رودی میخیزد که مجاری فیض را میبندد وارواح طیّبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نمیشوند وهمه مریدان را برین احتیاط ترغیب مینمودند وکذلك در همه امور عمل ایشان بعزیمت اولی بود وازانجا که در کتب احادیث بقراءت فاتحه خلف

امام توكيد رفته چند روز بر آن آمدند كه فاتحه خلف امام قراءت نمايند در اين اثنا امام الائمة سراج الامة ابوحنيفه كوفى رحرا در معامله ديده اند كه قصيده غرّاء در مدح خود ميخوانند كه ازان اين مضمون مستفاد ميكردد كه چندين اولياء كبار در مذهب من بوده اند بعد از اين واقعه ترك آن نموده اند علو همت ايشان آن بود كه از بدايت احوال تا نهايت كمال به هيچ يك از احوالات بلند ومكاشفات ارجمند سر همت ايشان فرود نميآمد در عين بحر يافت دم از نايافت زده خشك لب ميبودند واين رباعى شريف ايشان نيز دلالت برين مدعا ميكند **رباعى:**

در راه خدا جمله ادب بايد بود * تا جان باقى است در طلب بايد بود

دريا دريا اگر به كامت ريزند * كم بايد كرد خشك لب بايد بود

شيخ تاج كه از خلفاى ايشان بوده فرموده كه روزى در حجره خاص ايشان بودم ايشانرا بغايت مغلوب ومستهلك ديدم در حكاية شدم اما آثار شعور بكلام خود در ايشان نيافتم بيشتر گفت وكو سؤال در ميان آوردم تا بعد از ساعتى چند بتكلم آمدند بعد ازان فرمودند كه فلان كس امروز عجب رسيدى كه **(كلّميني يا حميرى)** اما شدى كه در حيرت ونيستى ودهشت عجب رفته بودم هم از اين غلبه تفريد ايشان بود كه سر بشيخى وصحبت در نميدادند ايّام توجّه ايشان بتربيت درويشان بدو سال نكشيد چون حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه بكمال واكمال رسيدند ايشان خودرا از صحبت وتعليم ارباب ارادت باز كشيدند ويارانرا حواله ايشان نمودند چنانچه تفصيل آن در احوال حضرت مجدد الف ثانى رضي الله عنه بيايد انشاء الله تعالى وخود انزواگير شدند بشيوه قطب آفاق ابوعلي دقاق قدّس سرّه بدرد واندوه سر بگريبان نيستى كشيدند وخبر نماز بجماعت بمسجد حاضر نميشدند هر كه ايشانرا ميديد از حديث **(من اراد ان ينظر الى ميّت يمشي على وجه الارض فلينظر الى ابن ابي قحافة)** ياد ميكرد مع ذلك از هيبت ودهشت ديدار ايشان هر كه هر كجا ميبود نقش ديوار ميشد **بيت:**

هیبتِ حق است این از خلق نیست * هیبت این مرد صاحب دلق امینست

بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر (**اذا رؤا ذکر الله**) بظهور میرسید تا روزیکه عبور ایشان بیکی از قرّای که سکنه آن هنود بودند بوقوع پیوست بمجردی که نظر آن جماعت بر ایشان افتاد با همدیگر میگفتند که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آمده وبا این همت گاه گاه از جوش قلق واضطراب تنها در کوچه وبازار میگذشتند ودر سایهٔ دیواری بخاك مینشستند با اینهمه نیستی های وحیرت سرموی در امور شرعیه والتزام عزیمت فتوری نمیرفت وسماع ورقص را درآنجا چه بار ووجد وتواجدرا کجا مجال تا حدیکه روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر الله گفت فرمودند با او بگوئید که ادب مجلس ما دانسته به مجلس ما بیاید **مصرعه:**

ای تو مجموعه خوبی زکدامت گوئیم

شاهد عظیم بر علو همت وحال ایشان همین بس است که در مدت دوسال که بر مسند شیخی بوده اند در این فرصت قلیلَه چه مردم که از خوان دولت ایشان روزیمند گردیده اند وچه آثار برکات در کشور هندوستان از ایشان انبساط گرفت واین سلسله شریفه نقشبندیه که دران دیار غریب بود ترویج تمام یافت خدمت مولانا هاشم در زبدة المقامات در ذکر ایشان مینویسد که فاضلی باین حقیر گفت که بعضی شیخان بزرگ صاحب حال وقال هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم است که از ایشان چه ماند وکه ماند شاهد بزرگی خواجه شما همین است که بسنّ چهل سالگی رفتند ودوسالی شیخی نمودند وعالمیرا بهره‌ور گردانیدند امید است که تا مادام قیام ساعت فیوض وبرکات ایشان پاینده وباقی باشد اشاره که باویسی بودن ایشان بالا رفته بود در اوائل واواسط آنحضرت مستغرق بحر توحید وجود بودند هر چند در اواخر ازان مقام ترقی نموده بوحدت شهود پیوسته اند اما از رباعیات ایشان معنی وحدت وجود مستفاد میشود بعضی رباعیات ایشانرا خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه شرح نموده از توحید وجودی صرف

نموده بتوحید شهودی بُرده وبعضی رباعیات که بطرز رساله املا نموده اند ومسمی بسلسلة الاحرار کرده اند تبرکا چند رباعی را زینت این اوراق مینمایم **رباعی:**

چون ظاهر علم پردهٔ مقصود است * وین مشتِ خیال سربسر نابود است
از نقش دمی بسوی بی نقش برو * وانگه نظاره کن که حق موجود است
هر جنس تو نهریست زاظهارِ نقوش * شد ظاهر وباطن تو در کار نقوش
برخیز جمالِ نقشبندی بطلب * کاسان شودت شکست بازار نقوش
چون نقش نهاده روبه بی نقش آری * زان لوحِ وجُود نسخَه برداری
نوری بیرنگ ترجمانش گردد * زنهار که دل بترجمانش نسپاری
آن بیرنگی چو پرتو اند از شود * بس راز نهفته را که غماز شود
هر جانوریست بر کشد جمله بخود * وانگاه پی انکشاف هر راز شود
گویند که چون رسدت دل بکمال * گردد دل وجان زترجمان فارغبال
چشم از هر سو سرمهٔ ما زاغ کشد * گوش از هر جانب شنود بانگ تعال
ای گشتهٔ هر نموده بیهوده گرد * این است مقام کنت سمعه بشنو
در تست نمونهٔ که بس بیطرفست * بنشین هر طرف مرد در تگ ودو
یك لحظه سری به جیب هستی درکش * حرفی أَنا گوئی را خطی در برکش
گر مرد رهی بنامرادی خود کن * یعنی که نگار نیستی در برکش
دین سکهٔ من که بنام فقر است * این روشنی از نور تمام فقر است
برخیز رهِ خواجهٔ احرار بگیر * کان راه زسرحد مقام فقر است

در ابتدا از فحوای کلام ایشان بطرف وحدت وجود میل معلوم میشود در آخر تَنَزّه نام نموده اند وفرمودند که از برکت صحبت شیخ احمد رضي الله تعالی عنه معلوم شد که توحید کو چه تنگ است شاهراه دیگر است **فرد:**

کمال طفل هنرمند زینتِ پدر است * شود زآب گهر نام ابر نیسان سبز

والده ماجده ایشان از سادات حسینی اند از قانتات نساء همواره به نیاز

وشکستگی والتجا وهمیشه مشغوف خدمت فقراء چنانچه خدمت طبخ خانقاه معلّی حضرت خواجه خود میکردند **مخفی نماند** که بعد از حضرت خواجه بزرگ این سه اشخاص درینطریقهٔ علیه عدیم الامثال بوده اند همانا که اشاره حضرت خواجه در مثنوی مبارك خود باین مدعا نموده اند جائیکه میفرمایند **مثنوی:**

زاین پیش بخط بخارا * بودی چو حیات آشکارا

آئینهٔ ارجمند میبود * نی نقش نه نقشبند میبود

امروز در این خرابه منشین * این مشتِ خیال را فروچین

اینجا تنم ار چه اوفتاد است * جان سر بهمان زمین نهاد است

دارم بهمان زمین سروکار * من نیز بخاری ام برفتار

ساقی می نقشبند پیش آر * من صید توام کمند پیش آر

هر چند کمند عنبری بوی * آن نیست که آورد بمن روی

آهوی ختن شکار دارد * بالا شه خری چه کار دارد

عطار که نقشبند ثانیست * در حلقهٔ آن کمند فانی است

آن رشته که پارسا لقب بود * در پیچش آن کمند آسود

آن خواجهٔ بندگانِ آزاد * سرور خم این کمند بنهاد

من چون هوسی چنین نیارم * من خود سگ این سه یار غارم

خوش آنکه سه یار چار گردد * قصرِ ادب استوار گردد

خشتی گردم که این نکو قصر * آید به کمال خود درین عصر

در بزم زلال باده نوشان * خوانندم ختم می فروشان

چون عمر شریف ایشان از حدود اربعین متجاوز شد قرین بآن مبشر برفع علاقهٔ جسمانی شدند شوق وصل عریانی دامنگیر ایشان شده ترك اختلاط مردم مینمودند دست مبارك از کارخانه شیخی کشیدند ومقدمهٔ ارشاد فیض رشادرا باسرِها بحضرت مجدّد الف ثانی رضي الله عنه گذاشتند مستعد بلقاء الله ومنتظر برفیق

اعلی نشستند مانا که این رباعی دران آوان بزبان مبارك ایشان گذشته **رباعی:**

صحرا نشین زسیل حذر کن که آستین * تر میکنم بگریه وافشرده میروم

آن گلبنم زباغ تو کز یك نسیم لطف * نشگفته ام هنوز که پژمرده میروم

ذکر وصال آنحضرت روز شنبه بیستم ۲۰ جمادی الثانی سنة ۱۰۱۲ یکهزار ودوازده که سنّ مبارك از چهل متجاوز شده مشرف بلقاء الله شدند ومحبان عقیدت سرشت را اسیر دام حسرت وحیرانی گذاشته تاریخ وصال ایشانرا یکی از محبان در قطعه بنظم آورده **قطعه:**

ذاتی که بدوست بود باقی * واز خود همه فانی الصفة بود

بر خالقِ خویش جملگی عِشق * بر خلق تمام عاطفت بود

وی تشنه لبِ بسال وصلش * خوش گفت که **بحرِ معرفت بود**

ونیز از حروف **نقشبند وقت** یافته شده وروضه متبرکه ایشان در دهلی کهنه جوار قدم رسول علی صاحبه الصّلاة والسّلام والتحیة واقع شده مانا که در کلام خود اشاره باین نموده اند جائیکه میفرمایند **مثنوی:**

در دیده کشم قبول خودرا * خاكِ قدم رسولِ خود را

ای خاك مدینه در کجائی * در دیدهٔ من چرا نیائی

ای مردمِ چشم دور بینا * وی چشم چراغ نور بینا

دریاب غمِ آشیانه را * بنواز سیاهِ خانهٔ را

فرزندان گرامی ایشان دو اند خدمت خواجه عبید الله وخواجه عبد الله از ایشان در سنّ رضاع مانده بودند بحسن خدمت خواجه حسام الدین احمد که متکفل ایشان ناشده بودند چون بمرتبه تدریس رسیدند از علوم معقوله ومنقوله بهره کامل یافتند چنانچه پایه علمیّت ایشان از عرائض که بخدمت حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه نوشته اند معلوم است که بعبارت تازی در کمال بلاغت املا فرموده اند وبعضی ازانهارا خدمت مولانا هاشم قدّس سرّه در زبدة المقامات درج نموده نزد ذکر

والد ایشان في الجمله بعد از فراغ علوم ظاهری بطلب معامله باطنی بحسب وصیت والد بزرگوار خود بخدمت سراسر سعادت حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه مشرف شدند وکسب طریقه علیه والد خود نموده بدرجات علیا فایز شدند وخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه رعایت ایشانان در هر امور زاید التحریر میفرموده اند از خلفای جناب حضرت خواجه بیرنگ بدون جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه خدمت حضرت شیخ تاج وشیخ اله داد وخواجه حسام الدّین احمد این سه بزرگوار به نسبتی که از خدمت خواجه بیرنگ قدّس سرّه حاصل نموده بودند اکتفا فرموده وباقی خلفای مبارك ایشان بموجب امر مرشد خود بل بسابقه موهبت بآنچه حاصل روزگار ایشان بود مکتفا نشده بسعی ازدیاد بخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه شتافتند ویافتند آنچه یافتند ومعاملهٔ خودرا از ابنای جنس بالا بردند پیش طاق ایشانان مرتفع گردید **شعر:**

هنیئا لأرباب النعیم نعیمها * وللعاشق المسکین ما یتجرّع

انشاء الله تعالی ذکر اسماء آنهارا در منتخب ثانی نزد ذکر اسماء خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه خواهد نمود.

منتخب ثانی از منتخبات سبعه منقسم بر سیزده ١٣ تذکره در احوال جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث یزدانی قیوم رحمانی کاشف اسرار سبع المثانی واقف رموز مقطعات فرقانی ومتشابهات قرآنی حضرت مجدّد الف ثانی لا زال اسمه کالاسم المبارك الّذی بشر به عیسی علی نبیّنا وعلیه الصّلاة والسّلام الشیخ أحمد ابن الشیخ عبد الأحد الفاروقي الکابلي السرهندي رضي الله تعالی عنه وذکر آباء واجداد ونسب ایشان قدس الله تعالی اسرارهم

تذکره اولی از منتخب ثانی در ذکر نسب حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند که نسب مبارك حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بخلیفه ثانی امیر المؤمنین وامام الاعدلین الناطق بالحق والصّواب حضرت عمر بن الخطاب

رضي الله تعالى عنهٗ میرسد بدین ترتیب که اسم مبارك ایشان شیخ احمد ابن شیخ عبد الاحد ایشان ولد شیخ زین العابدین ایشان ولد شیخ عبد الحق ایشان ولد شیخ محمد ایشان ولد شیخ حبیب الله ایشان ولد شیخ قطب الأقطاب غوث العالمین حضرت امام رفیع الدین ایشان ولد شیخ نصیر الدین ایشان ولد شیخ سلیمان ایشان ولد شیخ یوسف ایشان ولد شیخ اسحاق ایشان ولد شیخ عبد الله ایشان ولد شیخ شعیب ایشان ولد شیخ احمد ایشان ولد شیخ یوسف ایشان ولد شیخ سلطان شهاب الدین علي المعروف بفرخشاه کابلی الفاروقی وایشان ولد خواجه نصیر الدین ایشان ولد خواجه محمود ایشان ولد خواجه سلیمان ایشان ولد خواجه مسعود ایشان ولد خواجه عبد الله الواعظ الاصغر ایشان ولد خواجه عبد الله الواعظ الاکبر ایشان ولد خواجه ابوالفتح ایشان ولد خواجه اسحاق ایشان ولد خواجه ابراهیم ایشان ولد خواجه ناصر الدین[۱] ایشان ولد حضرت عبد الله رضي الله تعالی عنه ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله تعالی عنهم اجمعین.

تذکره ثانیه از منتخب ثانی در ذکر سلطان شهاب الدّین فرخشاه فاروقی که از اجداد مبارك حضرت مجدد الف ثانی اند رضي الله عنه ودر تذکره اولی این منتخب اسم مبارك ایشان نوشته شد با ذکر امام رفیع الدین کابلی ودر ذکر حضرت امامِ رفیع الدین قدس الله تعالی اسرارهم ورضي الله عنهم

امّا بعد مخفی نماند که از جمله اجداد کبار حضرت مجدد الف ثانی رضي الله

(۱) مخفی نماند که تمام نسب مبارك تا امیر المؤمنین رضي الله تعالی عنه از روی انتخاب سی ودو نفر میشوند لیکن در اینجا پسر حضرت عبد الله را رضي الله عنه ناصر نام مقرر نموده اند واین تعین را از زبدة المقامات مولانا هاشم کشمی نقل کرده اما مولانا بدر الدین سرهندی در حضرات القدس بجای ناصر سالم نام این حضرت عبد الله ابن عمر رضي الله تعالی عنهما نوشته وهمین اسم سالم را در کتب حدیث در اولاد صلبی حضرت عبد الله یافته شد پس از این تقریر معلوم شد که آنچه مولانا بدر الدین قدّس سرّه نوشته اند بر صواب خواهد بود زیراکه ناصر نام در اولاد ایشان ظاهرا یافته نشده مگر اینکه احتمال لقب دارد که همان سالم ملقب بناصر باشند لکن این هم ضعیف مینماید والله تعالی اعلم وعلمه احکم. حرره الفقیر الضعیف خویدِم اهل الله تعالی انشاء الله تعالی بفضله وجوده المسکین عبد القیّوم قوّمه الله تعالی بفضله علی انسداد واهمه بعنایته طریق الرشاد سنة ۱۲۷۱ هـ. نقل از دستخط مبارك حضرت قیّوم زمان غوث دوران خواجهٔ قندهار قدّس سرّه. اللّهمّ اغفر وارحم لکاتبه ولقارئه ولساعیه

تعالی عنه بعد از جناب حضرت عبد الله بن عمر رضي الله تعالی عنهما این دو بزرگوار یعنی حضرت سلطان شهاب الدین علي وحضرت امام رفیع الدین قدّس سرّهما از جمله اولیا مکملین اند حضرت سلطان شهاب الدین علي لقب ایشان فرخشاه است وخدمت ایشان قبل از سلوك صوفیه والی کابل بوده اند از قِبَلِ سلاطین غزنویه وقیل بعد از زوال سلطنت غزنوی ایشان از کابل خروج نموده اند وسلطنت بایشان مقرر شده وخدمت ایشان مِرَارًا بهدوستان با عساکر وافواج قاهره جهت جهاد کفار وترویج اسلام وتوهین اصنام تشریف فرما شده اند وبا فتح وفیروزی بغنائم بسیار بکابل مراجعت نموده اند آخر الامر عنایات الهی شامل حال وقرین احوال ایشانان شده توجه ایشانرا از امور سلطنت گردانیده شوق وذوق خودرا نصیب روزگار ایشان نموده قبله توجه ایشانرا بسلوك طریقهٔ علیّهٔ حضرات چشتیه مصروف داشته واز اکابر آن طریقه عالی مستفید گردیدند وبدرجات کمال واکمال مشرف شدند وعالمی از سرچشمهٔ فیض ایشان سیراب وکامیاب گردیدند ایشان بعد از ترك سلطنت وقبول فقر در کوهستان کابل سکونت اختیار فرموده مادام حیات به فیاضی خلق مشغول بودند وبعد از رحلت در همان سر زمین آسودند امروز آن موضع بدرهٔ فرخشاه معروف ومشهور است قبر مبارك را زیارتگاه عالی ساخته اند قبله توجه آن نواحی مزار ایشان است یزار ویتبرّك به الحال برادر این راقم حروف شاه ضیاء الحق سلمه الله تعالی وابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه تعمیر مزار فیض آثار ایشان نموده ومسجد وخانقاه عالی را معمور ساخته خود بتربیت طلاّب آن نواحی دران خانقاه مبارك مشغولست وسکونت خودرا در آنجا مقرر نموده ایزد تعالی بیمن برکات ایشان اورا باعلی مراتب کمال واکمال ممتاز دارد **بیت:**

این دعوت را بگاهِ[۱] تهلیل * آمین آمین کناد جبریل

---

(۱) جدّ بزرگوارش مشهور بفرخشاه زمام حکومت کابل در کف داشت وپدر والاگهر شیخ موسوم بکمال الدین سلیمان در عهد شهاب الدین غوری از کابل به ملتان آمده قضاء قصبه گهوثوال که نزدیك ملتان است یافت ۱۲ نقل من تاریخ فرشتو

ونسب عارف اکبر حضرت شیخ فرید گنجشکر قدّس سرّه الانور نیز بایشان اتصال میبابد ذکر امام رفیع الدین رحمة الله علیه جدّ ششم حضرت مجدد الف ثانی اند وخدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری وباطنی واقتباس انوار کمال از شمع صحبت حضرت سیّد جلال الدین بخاری رضي الله تعالی عنه که ملقب بسید مخدوم جهانیان بود نموده اند وخدمت امام رفیع الدین واما دو امام نماز وخلیفه ایشان بوده اند آورده اند که چون حضرت مخدوم جهانیان از ولایت بخارا بکابل تشریف فرما شدند وحضرت امام رفیع الدین را ازانجارا همراه خود بهندوستان آورده اند چون خدمت ایشان بقریه براس که پنج شش کرده است از سهرند رسیدند مردم آن قریه از خدمت ایشان التماس آن داشتند که چون خدمت ایشان بدهلی برسند به پادشاه وقتِ که مرید ایشان است بفرمایند که بیشه سهرند را شهری آباد نماید که آن بیشه مُوَحَّشْ ومَسْکَنِ شیر وسباع است رعایای اطراف آن سر زمین برسانیدن مالیه سلطان ببلده سامانه که بُعْد مسافت دارد عُسْرِ تمام میکشند خدمت ایشان قبول استدعا نمودند ومتوجه دار الخلافه شدند وچون بکنور که دو منزل است از دهلی رسیدند سلطان فیروزشاه که از سلاطین افاغنه بوده است استقبال ایشان نموده. بقریه مذبور آمده بشرف ملاقات ایشان مستعد گردید خدمت ایشان مسئول آنجماعه را بسلطان رسانیدند وسلطان فرمودهٔ ایشانرا سعادت خود دانسته قبول نمود وحکم فرمود که دران سر زمین شهری بناء کنند خواجه فتح الله را که برادر حضرت امام رفیع الدین بودند واز مقربات سلطان تعین نمود که با دو هزار سوار رفته دران سر زمین باشد وبانصرام آن مهمّ اقدام نماید چون خواجه فتح الله آمده شروع در تعمیر آن قلعه کرد روز باهتمام تمام آنچه بنامی یافت در شب منهدم میشد علی الصبح باز تعمیر مینمودند بدستور سابق منهدم میيافتند. چون این مقدمه را بعض سلطان رسانیدند خلیفه علاج آنرا بحضرت مخدوم جهانیان حواله نمود خدمت ایشان امام رفیع الدین را فرمودند که

شما رفته متوجه احوال کیفیت این واقعه شوید چنانچه برادر شما از طرف سلطان مأمور بتعمیر است از جانب ما شما آمر باشید وخشتی از دست مبارك خود بایشان دادند وفرمودند که بدست خودُ در بنای قلعهٔ گذارید چون خدمت ایشان بامر مرشد خود بدان سر زمین رسیدند وخشترا در بنای قلعه گذاشتند ومتوجّه کیفیت آن حال شدند معلوم نمودند که خدمت شیخ شرف الدین بوعلي قلندر قدّس سرّه را از نادانستگی به بیگار گرفته بودند چه ایشان خودرا پوشیده بودند وکسی ایشانرا نمیشناخت واز غیرت باطنی بنای قلعه را هر شب منهدم میساخت خدمت امام رفیع الدین شیخ مذکور را در یافته عذر تقصیر برادر خود خواست شیخ فرمود که رفیع الدین بپاسخاطر تو این شهر چند روز آباد باشد والاّ نه تا قیام قیامت آبادی این را نمیگذاشتم بعد از این چون قلعه مذبور بانصرام رسید سلطان فرمود که این قلعه بتصرف حضرت امام رفیع الدین آباد شده است خدمتِ ایشان آنجا سکونت نمایند ومحصولات آنرا صرف فقراء خود کنند از آنروز سکونت حضرات اسلاف مجددیه دران بلده سهرند مقرر شد خدمت ایشان مدت حیات خود آنجا بودند وبعد رحلت تربت شریف ایشان بیرون شهر نمودند هر چند الحال قبر مبارك ایشان در اندرون شهر شد از کثرت آبادی خدمت مولانا هاشم در زبدة المقامات مینویسد حشرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه فرخنده شبی بزیارت تربت حضرت امام رفیع الدین شدند ومدت تمام محاذی صدر امام بر پای مراقب ماندند بعضی مخلصان معروض داشتند که اگر بنشینند خوب باشد ایشان به نشستن توجه نفرمودند وزمانی به تربت والده معصومه خویش رحمهما الله تعالی که دران مقبره منوره است نیز خاموش ایستاده اند فردای آن شب خدمت خدمت مخدومزاده مستحکم بر جاده مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سرّی شکرف از زیارت شب بیان نمودند مجمل آن اینست که حضرت بعد از مراجعت فرمودند که چون محاذی روضه امام ایستادم از حق

سبحانه وتعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع این گورستان عذاب را مرتفع کن آواز رسید که هفته عذاب از ایشان بردارند باز ملتجی شدم که رحمت ترا نهایتی نیست در مغفرت با فزای حکم شد که ماهی عذاب مرفوع گردد باز بیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش فرمودند وبه کلی بخشیدند فردای آنروز بمقبره که والد وجد ایشان مدفون اند رفتند بخاطر مبارك آنحضرت مضمون حدیث معروف گذشت که چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب آن مقبره را بر دارند بمجرد این خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم **بیت:**

بدین خوبی در عنائی تو از هر در که باز آئی
دری باشد که از رحمت بر وی خلق بکشائی

تذکره ثالثه از منتخب ثانی در ذکر والد ماجد حضرت مجدد الف ثانی خدمت شیخ مخدوم عبد الاحد قادری الچشتی با ذکر شیوخ ایشان قدس الله اسرارهم

لقب ایشان حضرت مخدوم است وخدمت ایشانرا در عنفوان جوانی واوان تحصیل علوم ظاهری بناگاه دست شوق این راه گریبان گیر دل شده بخدمت مطهّر النفوس شیخ عبد القدوس قدّس سرّه برد وآنجا بکمند ارادت او در آمده تلقین اذکار فرا گرفت چون از خدمت شیخ التماس سکونت خود بر آن آستان خواست وطلب مصاحبت بدان درویشان کرد شیخ فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین وشریعت نهاده بعد از تحصیل اینجا مراجعت نمائی وبتحصیل معامله مکر همت به بند که درویش بیعلم را چندان تمکین اینست وچون حضرت مخدوم این شنود وملاحظه کبر سن شیخ نمود زبان مسئلت بکشود وگفت ترسم که اگر پس از انصرام واتمام علوم بدین عتبه علیّه شتابم این گرامی صحبت در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی فرزندم رکن الدین شو وازو بجو آنچه می جوی حسب الامر شریف باز بر تحصیل علوم مراجعت فرمود قضارا پیش از تمامی تحصیل او عمر گرامی شریف شیخ وی رخت تمامی کشید **مصرعه:**

آن نامه سوز دل با تمام رسید

پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول ومعقول وسیر وسیاحت بعضی بلاد بحکم اشارة آن بشارت بخدمت شیخ رکن الدین قدّس سرّه شد وخدمت او بفرموده ووصیت والد ماجد خود ملاحظه علو استعداد طریق شفقت وعنایت پیشتر نموده ونظرات تربیت را در باره ایشان دریغ نداشت وچون از موائد فوائد خویش بهره در کرو وخرقه خلافت از دو طریقه مبارك قادری وچشتی قدس الله تعالی اسرار اهالیهما پوشانید وبتلقین وتربیت طلاّب امر فرمود واجازت نامه بغایت عالی در بلاغت معالی وفصاحت الفاظ نوشت وآن نامهٔ گرامی را که نگارش نمود این است: **بسم الله الرّحمن الرّحیم**

وفد الخیر والإقبال موعدا * وكوكب المجد في الافق الاعلى صعدا

بُشری ترا که دولت دارین رو نمود * ایجاز وعده کرد نقابی زرُخ کشود

در آسمان رفعت شمسی بر آمده * نوری ازان بتافت اندرجهان نمود

الحمد لله الّذي خلق آدم على صُورته وكرمه بخلافته واجرى تلك النسبة بين انبيائه واوليائه وقدم احسانه على منته واخر شكره على نعمته وهو الأول والآخر والظاهر والباطن لا مؤخّر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وتمت همم اوليائه عن الركون الى الاكوان عارا واعتلقت الجنان بارا فدارت عليهم بكرة وعشية كأس المحبة من كوثر محبوبهم دارا كلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض اعينهم من الدمع مدرارا ليلا ونهارا ويشتغلون بذكره سرا وجهارا ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلانا واسرارا ويطوفون حول سرادقات الوحدة افكارا لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فينظر في اقطار الارض آثاره ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرب للخلق ليخرجهم من الظلمات

الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصّلاة والسّلام على من هو خير خلقه واحبّائه وخاتم انبيائه واصفيائه وهو رسول الرّحمة وصاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحنيفية البيضاء وعلى آله وخلفائه الاربعة واصحابه الكرام البررة.

أمّا بعد فإنّ الدعوة إلى الله العلام من اوثق دعائم الإسلام والإيمان واكرم مناهج العمل والإحسان على ما ورد في الخبر عنه عليه الصّلاة والسّلام (**والّذي نفس محمّد بيده** صلّى الله عليه وآله وسلّم **ان احب عباد الله إلى الله الّذين يحببون الله إلى عباده ويحببون عباد الله إلى الله ويمشون في الأرض بالوعظ والنصيحة**) كما قال الله تعالى (**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي** * يوسف: ١٠٨) إنّما يكون برعاية اقواله وافعاله واحواله ثم ان الأخ الأعزّ الرضي والصاحب المرضي المتوجه إلى رحمة رب العالمين المتوكل إلى مالك يوم الدّين أخانا العالم الشيخ عبد الأحد بن زين العابدين لمّا صحّ قصده ولبس الخرقة منّا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزنا له اجازة بإلباس الخرقة للطالبين كما أجاز لنا شيخنا وأبونا شيخ الإسلام قطب الأقطاب الشيخ عبد القدوس قدّس الله سرّه العزيز وهو من شيخه شيخ الإسلام الشيخ محمّد عارف وهو من شيخه وأبيه الشيخ أحمد عبد الحق وهو من شيخه الشيخ جلال پانی پتی وهو من شيخه الشيخ شمس الدين ترك پانی پتی وهو من شيخه الشيخ علاء الدين علي احمد صابر وهو من شيخه الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجودهنی من شيخه قطب الحق والملة والدين خواجه قطب الدين بختيار اوشی وهو من شيخه خواجه معين الدين سنجری وهو من شيخه الشيخ عثمان الهاروني وهو من شيخه ووالده سيد السادات محيي الدين ابي نصر وهو من شيخه ووالده سيد الحسب والنسب ابي صالح وهو من شيخه حاجی شريف زندنی وهو من شيخه الشيخ مودود چشتی وهو من شيخه الشيخ ابي يوسف چشتی وهو من شيخه ابي محمّد چشتی وهو من شيخه ابواسحاق شاتی وهو من شيخه الشيخ علي الدينوري وهو من شيخه الشيخ هبيرة البصري وهو من شيخه

الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيخه فضيل بن عياض وهو من شيخه الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخه الشيخ حسن البصري وهو من شيخه الشيخ امير المؤمنين وإمام المسلمين علي المرتضى كرم الله وجهه وهو من حضرت الرسالة الرفيعة القدسية محمّد رسول الله صلّى الله تعالى عليه وآله وسلّم وهو من الله تعالى عزّ وجلّ وأيضا اخبر له دامت بركاته وزيدت درجاته بإلباس الخرقة المباركة القادرية المحمّدية لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا بإلباس الخرقة للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الورى علم الهدى المحقق المدقق الكامل المكمل سيّد السادات امير سيد إبراهيم معين الحسني الحسيني الايرجي القادري وهو من شيخه الشيخ بهاء الدين الأنصاري الحسني الحسيني القادري وهو من السيد السند الشيخ أحمد الحلبي القادري وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه ووالده سيد عبدالقادر وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد حسن وهو من شيخه ووالده سيد السادات محيي الملة والدين ابي نصر وهو من شيخه ووالده سيد الحسب والنسب سيد السادات ابي صالح وهو من والده السيّد الجيد السند المستند عبد الرزاق وهو من والده سيّد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب الكونين غوث الثقلين محيي الحق والشريعة والطريقة والحقيقة ابي محمد عبد القادر الحسني الحسيني الجيلاني رضي الله تعالى عنه وقدس الله تعالى روحه[١] وهو من شيخه الشيخ ابي سعيد المخزومي وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي الحسن القرشي الهنكاري وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي فرج يوسف الطرسوسي وهو من شيخه شيخ الإسلام عبد الواحد بن عبد العزيز اليمني وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي بكر الشبلي وهو من شيخه شيخ الإسلام سيّد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي وهو من شيخه شيخ الإسلام سرّي المفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الإسلام

(١) صفحه ١٣٨ را بخوانيد

معروف الكرخي وهو من شيخه شيخ الإسلام ابي سليمان دواد الطائي وهو من الإمام علي موسى الرّضا وهو من ابيه الإمام جعفر الصادق وهو من ابيه الإمام محمد الباقر وهو من ابيه الإمام زين العابدين وهو من ابيه الإمام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه إمام المسلمين وأمير المؤمنين أسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو عن سيد المرسلين إمام المتقين خاتم النبيّين المبعوث رحمة للعالمين محمّد النبي الأمّي الأمين صلّى الله تعالى وبارك عليه وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين ووصّانا له دامت بركاته ان يشتغل بالعلوم الصّوفية واوراد المشائخ واعمالهم مراعيا حقوق الشرع من الأصل والفرع ممتثلا لأوامر الله تعالى ومجتنبا لنواهيه ومتأدّبا بآداب الصّوفية حق الأدب وان لا يتردد لارباب الدنيا واصحابها وان لا يحضر في مجلسهم لطلب الدنيا وان يحب اولاد الشيخ واقرباءه ويراعي عقوق آداهم كما قال الله تعالى لحبيبه صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**قُلْ لاَ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** * الشورى: ٢٣) وأن يشتغل بالله اشتغالا باطنا مُعْرِضًا عن غير الله كما قال الله تعالى لحبيبه صلّى الله عليه وآله وسلّم (**وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً** * المزمل: ٨) زاهدا في الدنيا راغبا الى العقبى ثابتا على السعادة والسخاوة من غير الالتفات الى رسوم اهل البطالة وان يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانها متمسّك أرباب الصدق والصّفا فان استطاع ان يستمر اوقاته على ملازمة بالخلوة فهو اولى واحرى وان لم يتيسّر له ذلك فيجعل لنفسه نصيبا منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن خلوة او خلوتين فان كان هكذا فهذا العزيز نائب عن يدنا وبين الناس خليفتنا فيرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان الله من اهانه فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيا عند الله ومحبوبا عند الناس اللّهمّ بلغه إلى منتهى مطالب الصديقين واوصله إلى أعلى درجات العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبي وآله وصلّى الله على حضرة خير خلقه وآله وصحبه أجمعين. من الفقير الحقير المجيز المرخص ركن الدين بن عبد

القدوس اسماعيل الحنفي كتبه وحرّره في سنة تسع وسبعين وتسعمائة ۹۷۹ والسلام على من اتّبع الهدى انتهى.

ذکر اکابری که حضرت مخدوم از صحبت آنها مستفید شده اند

اول خدمت شیخ عبد القُدُّوس قدّس سرّه العزیز

وایشان از اکابر شیوخ هندوستان اند از فرزندان شیخ صفي الدين که در اصول وفروع علوم از فحول محققین بود وصاحب تصانیف مفیده سکر وشورش قوی داشت وجد وسماع کثیر با وجود کثرت جذبات ووفور غلبات در اتباع سنت سنیه بغایت متیقن ودر التزام عزایم امور سخت متکمن اورا کتابی است مسمی به انوار العیون مرتب علی سبعة فنون که در هر فن اسرار عالی بر صحائف املا آورده واورا مکاتیب است بس حلاوت بخش در مکتوبی مینویسد که شیخ با سیّد محمّد گیسو دراز زبان دراز کرد از حیرانی وگفت که او سبحانه وتعالی وراء الوراء است اگر چه این سخن نیز باشد اما جوینده را جان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه وراء الوراء باید شد محققان گفته اند که نهایت رجوع بسوی بدایت است وچون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدای را جلّ شانه نهایت نه بود وطالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی هدایت آید مؤمنان خدای عزّ وجلّ را در بهشت بینند نه آنکه خدا در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد واز بهشت باید شد چون ما في الجنة سوی الله روی نماید وراء الوراء تحت الثری یکجا آید چه جای وراء الوراء است در اکثر مکاتیبش از انکسار وافتقار وخوف خاتمه مینویسند هیهات هیهات تا عقبه ابهام فریق في الجنّة وفریق في السّعیر در پیش است کجا خواب وخورد دگر اقرار وآرام در کیش است **بیت**:

کس می ندهد نشان زآب وگل من * حل می نشود در این جهان مشکل من
از هیبت این دو راه خون شد دلِ من * تا خود بکدام راه بود منزل من

جای دیگر مینگارد **فرد:**

در کوی بتان رفت همه عمر دریغا * چون بر همین پیر به بتخانه بماندیم

عمر بآخر رسید مرگ وسفر عاقبت در پیش آمد زاد آن که علم وعمل بر متابعت سیّد المرسلین صلّى الله عليه وآله وسلّم است بدست نیامد وخوف وحیرت آن فرا گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضي الله تعالى عنه میفرماید «اکثر ما یسلب الایمان عند النزع» ندانم دران وقت دشواری وزمان بیقراری چه پیش آید جای در تنصیح فرزند نخست خود شیخ حمید الدین نوشته اند ای فرزند فرصت عزیز است وروز وشب در تحصیل علوم بجد وجهد کوشش بلیغ نمای که وقت تحصیل علوم همین است ودوام طهارت وادای فرائض وسُنن با تعدیل ارکان با خضوع وخشوع بر وجهی که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که استقامت این کار سعادت دوجهانی ودولت دوجهانی وبرکات ورحمت بی شمار است بدانکه مقصود از علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل اخلاص ومحبت حق تعالى است ليسأل الصادقين عن صدقهم کمر شکن خواص وعوام است ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حق است وموجود مطلق (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لله رَبِّ الْعَالَمِينَ * الأنعام: ١٦٢) انتهى كلماته الشريفة خدمت شیخ از این دار پر ملال انتقال بآن سال نموده که شیخ اجل[۱] مبیّن آنست رحمة الله تعالى عليه.

ذکر شیخ خواجه رکن الدّین قدّس سرّه العزیز

فرزند دویم وخلیفه اول حضرت شیخ عبد القدوس اند بعد از والد خود بر جادهٔ اِرْشاد بنشست با وجودیکه از والد خود باعلی درجات کمال رسیده بود از خدمت سید ابراهیم الایرجی القادری نیز طریقهٔ علیه قادریه را اخذ نمود چنانکه در ارشادنامه حضرت مخدوم ذکر نموده وخدمت او صاحب اسرار واحوال عالیه

---

(۱) ش ٣٠٠ ي ١٠ خ ٦٠٠ أ ١ ج ٣ ل ٣٠ سنه ٩٤٤ هـ.

بوده وتصانیف شایسته دارد ازان جمله است مرج البحرین محتوی بر اسرار علوم دینی ویقینی ونیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب خود بیکی از محرمان راز نوشته (**وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**) لله الحمد والمنة که در دیده مشهودی نمانده بجز خدا مع هذا جز افلاس وعجز بیش نه وجز حیرت ودرماندگی کیش نه **بیت:**

تشنه از دریا جدائی میکنم * بر سرِ گنجی گدائی میکنم

شیخ رکن الدین را بر حلّ بعضی کلمات سکریه والد خویش تحقیقات است ازانجمله است که والد ماجدش روزی در اثنای سماع در زبان راندند که خدا داند ما کجائیم باز فرموده اگر گوئی خدا نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مر او از علم الهی تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت وواحدیت معبر اند شیخ در آنوقت فوق تعین علمی بوده خدمت شیخ رکن الدین علیه الرحمة در سنه ثلاث وثمانین وتسعمائة ۹۸۳ از این جهان رفته مضجع او با سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار او است الاّ شیخ احمد ولد شیخ عبد النبي شهید صاحب کتاب سنن الهدی که در شاه آباد آسوده وانتقال او در سنه اثنین وسبعین وتسعمائة ۹۷۲ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

ذکر شیخ جلال الدّین تهانسری

از اعاظم خلفای شیخ عبد القدوس اند وخدمت حضرت مخدوم را بعلاقه هم پیره گی بایشان صحبتهای شائسته ومجالس شگرف بوده واز علم ظاهری بهره تام داشت واستغراق واستهلاك تمام تا گویند که بسا بودی که برای ادای نماز مریدانش آمده برای افاقت شیخ باد از بلند حق حق میگفتند تا از سکر بصحو میآمد عمر دراز یافت بعد از نود وپنج سالگی در سنه ۹۸۹ تسع وثمانین وتسعمائة بآخرت شتافت در بلده خود مضجع یافت رحمة الله علیه وخدمت اورا رسائل مفید است ومکاتیب شگرف.

ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیه الرّحمة
بحضرت شیخ کمال کهتلی رحمة الله علیه

حضرت مخدوم را در آوان مجالست حضرت شیخ جلال ملاقات بحضرت شاه کمال رویدا وروزی حضرت مخدوم با شیخ جلال صحبت داشت که مردی بصورت اهل سپاه بآن خانقاه در آمد بحضرت شیخ معانقه نمود در انجمن بنشست شیخ اورا از سپاه دانسته از احوال شاه وسپاه پرسید وی از این پرسش در شورش در آمد وگفت شیخا اگر مسکینی از مسکینان این راه جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمارا لایق نیست از احوال شاه وسپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر راه گذر بنشینید واز روندگان بجوئید شیخ از غایت بروباری طریق معذرت پیش گرفت حضرت مخدوم آثار جذبه ازو فهمیده چون او از محفل شیخ بیرون شد در عقب او شدند با او اظهار محبت واخلاص نمودند از منزل ومسکن او پرسیدند آن عزیز نیز بالفت وبشاشت پیش آمده اظهار احوال خود ومنزل ومأوای باز نمود وفرمود سکونت فقیر بیشتر بقصبهٔ پائیل است وپائیل از توابع سهرند است حضرت مخدوم بعد از چندی آنجا شدند وخدمت شیخ کمال ذوی الاکمال را آنجا یافتند وصحبتهای کرم هم رسید وفیما بین این دو بزرگوار الفت بسیار رویداد تا بحدی که شاه کمال مذبور مع عیال واطفال به منزل جنت مشاکل حضرت مخدوم میآمد وچندی گذرانیده باز به مسکن خود مراجعت نمودی في الجمله فوائد بسیار از مجالست ومصاحبت شاه کمال نصیب وقت ایشان شد وغرائب معاملات وعجائب خرق عادات ازو مشاهده نمودند خدمت شاه کمال با وجودیکه اویسی بودند نسبت ظاهری بشیخ فضیل داشت که به نُه واسطه بشیخ الجن والانس جناب شاه عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه میرسید بدین تفصیل ارادت شیخ فضیل بسیّد گدا رحمان ثانی بود اورا بسیّد شمس الدین عارف واورا بسیّد گدا رحمان اوّل واورا بسیّد ابوالحسن واورا بسیّد شمس

الدين صحرائی واورا بسیّد عقیل واورا بسیّد برهان الدین واورا بسیّد عبد الوهاب واورا بسیّد شرف الدین واورا بسیّد عبد الرزاق واورا بوالد ماجد خود امام الفئتین غوث الثقلین رضي الله تعالی عنه وقدّس الله سره الأقدس وشاه کمال اکثرها از شوریده سری وآشفته حالی بجزائر ومفاوز بسر بر وی ودران بوادی چون احتیاج طعامش شدی بناگاه دران بیدا شهری پیدا شدی وساکنان آن شهر اورا هر چه تمامتر باعزاز واکرام بمنازل خویش بروندی وضیافت نمودندی وشیخ از طعام وشراب آنها تناول کردی وشب بمصداق (**ابیت عند ربي**) بامکنه ایشان غنودی بامداد آن که شیخ بیدار شدی نه از آن شهر نامی دیدی ونه نشانی یافتی وخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه از والد خود خود نقل نموده اند که خدمت شاه کمال چون در بیان معارف وتبیّن اسرار می درآمد دقائق در میان می آورد که با وجود قوت علمیت مستمعان کامل احوال را بعد از تأمل وتفکر بسیار بمرور ایام بفهم می درآمد **بیت**:

ارباب فنا زنده بجای دگر اند * بیرون زد وکون در جهان دگر اند

وخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه فرموده اند که چون نظر کشفی سرداده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین کریم الطرفین از مشایخ علیه قادریه رضي الله عنهم چون شیخ کمال اقل قلیل بنظر می درآید چون عمر مبارکش از ثمانین ٨٠ تجاوز نموده در تاسع عشر ١٩ از جمادی الآخر سنة ٩٨١ احدی وثمانین وتسعمائة راه وصل برفیق اعلی یافت ودر قصبه کهتل از قراء تابعه سرهند است خوابگاه یافت رحمة الله سبحانه علیه رحمة واسعة. بعد از وی خدمت شاه سکندر نواسه او ووارث نسبت او شد صاحب حالات بلند ومعارف ارجمند بود حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه فرمایند که جانب آفتاب میتوان بفراعت نظر کردن اما بر دل شاه سکندر از غلبه نور نظررا راه نیست شاه مذکور در سنه ١٠٢٣ ثلاث وعشرین بعد الالف از جهان رفت رحمه الله سبحانه **بیت**:

چمن را تر وتازه آراستند * چو شبنم نشستند بر خواستند

خدمت حضرت مخدوم سیاحت بسیار نموده اند وبسا بزرگان را یافته اند ومستفاد شد وایشان در این سیر وسیاحت عهد نموده بودند که در هیچ جا از علمیت خود ویا از نسبت خود اظهار ننمایند وهمه را طالب باشند نه مطلوب واز هر که آثار بدعت بینند باو صحبت ندارند در اسفار خود بسی علماء عامل وعرفاء کامل را در یافته اند از آنها چیزی بیان شود منها چون گذر ایشان برهاس [نام شهریست] افتاده شیخ الهداد مردی بود بغایت معمر وعزیز صحبتهای عزیزان یافته اورا آنجا یافتند با وی صحبت نمودند وی فرموده هر راه را نهایت نیست الاّ راه حقرا عزّ وجلّ که آنرا نهایت است وخدمت ایشان از آن کلام بغایت متعجب میبودند ودر معنی آن متفکر چه خلاف صریح بجمیع مشایخ که منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین. خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه میفرمایند که حلّ این معنی آن چنان بخاطر می آید که هیچ چیزرا ذات نیست چه حقائق همه اشیا جز وجوه واعتبارات نیست ونه اند ووجوه واعتبارات غایت نیست بخلاف راه وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرانکه چون عارف را بسیر محبوبی واجمالی بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا همه وجوه واعتبارات مفقود کردند وسیر او بذات بحت منتهی گردد بعد ازان سیر در راه ماند ودست ادراك از دامان آن کوتاه پس آن سیر لا ینقطع ابد الآبدین گفته اند سیر اسماء وصفات است که سیر تفصیلی است وغایة ندارد وخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه از والد ماجد خود نقل میفرمودند که روزی در مجلسی ذکر ارّه بر میکشیدند شیخ الهداد مذبور حاضر بود بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکررا میفرمود که ذکر برای تصفیه دل وانجلای آنست که دل نیست مگر آئینه که زنگی برو نشسته است اورا صیقلی باید کرد تا روشنی پذیرد وآن خود بذکر خفیه میسر است نه آنست که دل آهنی باشد که مارا به تپك برو باید

زد یعنی بر این ضربت وشدّت ذکر نباید کرد حضرت مخدوم میفرمودند که در سیاحت خویش ببلاد بنگاله بشهری رسیدم که در آنجا درویشی بود شیخ برهان نام داشت ودر یکی از مساجد باحیای لیالی بسر میبرد شبها از فرط بی قراری بگریه وزاری میبود وداد ومهربانی بمن اظهار کردی وگفتی بیا تا چند گاه با هم بگذرانیم اما از جهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای صحبت او نه گشت وآن درویش اکثر شعری از شعرهای هندی همی خواندی واشك احزان از دیدگان فشاندی مضمون آن شعر این بود که حیرت دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا گنجانی نیست شاید واگر از بسی انبساط واتساع او گوی عالمها درو کم است نیز درست آید **بیت:**

نمکدانی به تنگی چون دلِ مور * نمك چندان که در عالم فتد شور

ذکر سیّد علي قوام علیه رحمة ملك العلاّم الی یوم القیام

وهم خدمت مخدوم را گذاری بشهر جونپور افتاده وآنجا فوائد صحبت سید علي قوام را در یافته قدّس سرّهما واو بزرگی بود صاحب سکر ووجد وسماع وخوارق ظاهره وکرامات باهره ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه معین الدین سنجری مرید شیخ بهاء الدّین جونپوری که بسه ۳ واسطه بشیخ نصیر الدین محمود میرسید رحمة الله علیه از وی می آرند که سیّد الانام را صلّی الله علیه وآله وسلّم در منام دید که فرمود علي دهلی بر در خود می زنی واز خلق خبری نمیگیری گفت یا رسول الله اگر اهل دل است از آن تست واگر دور است هم از آن تست علي بیچاره در میان کیست فرمود برای خلق دعا کن که دعای تو برای ایشان مقبول است توفي رحمة الله علیه سنة ۹۵۰ هـ. خمسین وتسعمائة بالجمله حضرت مخدوم صحبت بسیاری از اهل معرفت وعلوم را دریافت از اسفار عنان مراجعت بوطن برتافت تا زمان انتقال از این دار پر ملال در بلده مبارکه سرهند بود همواره شبهارا به گریه وزاری وطاعات وعبادات بسر بردی وروزها بر

مستفیدان کتب متداوله از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل تحقیق وتدقیق بیان میفرمودند ودر جمیع علوم علامهٔ نحریر بود چنانچه علماء عصر وفضلای وقت ایشانرا باستاذی قبول داشتند واز سحاب افاضه اش سیراب وشاداب میبودند میفرمودند که چون در «دقائق» بزدوی غور نموده می آید محسوس میگردد که در جنب علو اجتهاد ووقت استنباط سراج الامة امام الائمة سائر مجتهدین کالتلامیذ اند ونیز بمصداق خبر (**لان يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من الدنيا وما فيها**) ارباب سلوك باطنی از خدمت کثیر البرکت ایشان بدرجات کمال واکمال میرسیدند وشاگردان درس وبیان کتب صوفیه علیه را چون تعرف وعوارف المعارف وفصوص الحکم وغیره در غایة علو همتی افراشت بسا ارباب شوق واصحاب ذوق که بقراءت واستماع این کتب در خدمت عالی آواز دور ونزدیك صرف بستندی واز میمنت افاده او بمقاصد پیوستندی قدوة المشایخ جناب شیخ میر که در بلده لاهور گذشته است از تلامذه ومجازان ایشان است حضرت او از آگاهی در اسرار ارباب توحید وجودی مرتبه علیا داشت ودر حلّ دقائق شیخ اکبر محیي الدین ابن العربی رضي الله تعالی عنه از فرط علم وغلبهٔ حال ید طولی داشت وبر مشرب او بود بآنکه مقتضیات هجوم این علوم وحالات بیشتر سکریات وشطحیات است اما از علو فطرت وفرط تمکین وبلندی همت بل بمحض صیانت حضرت عزّ اسمه وجلّ ذکره بر طبق کلام ثمرة الالهام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی که «ربما يقع في قلبي النكتة من نكتة القوم اياما فلم اقبل منه الاّ بشاهدين عدلين الكتاب والسّنة» وحالیکه مخالف کتاب وسنت بودی خواه از خویش یافتی خواه از غیر بشنیدی بر آن اعتبار ننهادی واعتداد نفرمودی هذا علم صحة الاحوال وصداقة الاقوال وخلوص الاعمال رحم الله تعالی اربابها رحمة واسعة ورحم عبدا قال آمینا از خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه منقولست که از والد خود رحمة الله علیه نقل میفرمودند که ایشان مدتی جویان بودند ملاقات

شیخ عبد الغني را که درویشی بود در شهر سون یته بس معمر وبزرگ بجهت استماع رازی که از او بایشان رسیده بود که پیر او که جدّ مادری او بوده قریب هنگام احتضار اورا با یکی از درویشان شودیده کار بترد خویش خواند تا القای نسبتی نماید واعطای نعمتی فرماید چون بخدمتش حاضر شدند سرّی از حقیقت این معامله بزبان راند که بمجرد استماع آن سرّ آن درویش شوریده است از جان بشست وشیخ عبد الغني هم چنان حیران وسراسیمه جان بر جای ماند خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة میفرماید **بیت:**

چه راز بود که شب از تو بر زبان بگذشت * که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت

بگوش صید ندانم زبان تیغ چه گفت * که در سماع در افتاد همدران بگذشت

ارادة الله سبحانه خدمت شیخ عبد الغني را به جهت مهمی از سرهند عبور فرا پیش آمد در کاروان سرای نزول نمودند وحضرت مخدوم از قدوم میمنت لزوم او مطلع شدند بدان کاروان سرای شدند وخدمت شیخ را یافتند بعد از مؤانست ومجالست خلوتی در خواستند والتماس اظهار وابراز آنراز نمودند وآن سرّ سرنداز را نشان جستند فرمودند که همین مسئله که ما برانیم حال ومشرب ما است ایماء ازانکه این همه مینماید واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده واین راز مفاجًا بکوشش رسید تحمّل آنرا بر نتافته وبراه ملاکت شتافت شیخ عبد الغني چون اهل آن وصاحب تمکین بود بر جای بماند حضرت مخدوم فرمودند گاه باش که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعضی مبتدیان ومتوسطان را از استیلای محبّت که از اقتضای آن استیلای آن است که غیر محبوب را نیز در نظر محب محبوب میدارند کثرت موهومه مستیقنه را بکسوت وحدت هویدا میگردانند چنانکه در شهری براهی میشدم درویش را دیدم که از حال خود میگفت که وقتی در شهری بودم وبراهی میرفتم ناگاه نظرم بر یکی از نساء جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش مینمود بمجرد دیدن او

از خود شدم واو خود مخفی ومستور گشت من دران حالت چون در خود نگریستم لباس اورا همان رنگ وصورت وکمیّت وکیفیّت بر خویش یافتم چنانکه از نظاره گیان شرمگین گشتم وخویش را کناره جستم **مصرعه:**

در عشق چنین بو العجبی ها باشد

خدمت ایشان فرمودند چگونه اشیای متعدده متکثّره عین واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه ظلال اسماء وصفات خودرا از مرتبه حسّ ووهم بقدرت کامله نمودی وابقای بخشیده عالم نامیده اما در خارج بحقیقت موجودی نیست جز ذات وصفات حقیقت او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقی بود تحقیق این مبحث در مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه در مواضع متعدّده بتدقیقات عالیه وتمثیلات واضحه نگارش یافته من اراد الإطلاع بها تفصیلا واجمالا فلیرجع الیها علما وحالا. بالجمله خدمت حضرت مخدوم ایام حیات خودرا باتّباع سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتّسلیمات بسر میبردند که سنتی از سنن عادیه را هم ترک نمینمودند تا بجای که مهما امکن ازارلنگ کردندی ونعلین ذو قبالین در پای آوردندی وهمه لباس مبارك را از کتب تحقیق نموده متابعت فرمودندی پس از طاعات مسنونه ودعوات مأثوره بعضی وظائف واوراد بعضی مشائخ قدس الله ارواحهم را نیز از دست ندادندی چون منافی عزیمة نمیدانستند وخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه میفرمودند این درویش را توفیق عبادات نافله از والد بزرگوار خود است چنانچه تفصیل آن مذکور گردد انشاء الله تعالی هر چند سلوك از سلاسل دیگر نموده بودند واز برکات آن طرق مستفید گشته. اما غایت اشتیاق ونهایت اخلاص بسلسله علیه حضرات نقشبندیه اظهار مینمودند وخدمت حضرت مجدد الف ثانی از زبان والد خود میفرمایند که چنان معلوم ما گردیده که مرکز این دائره وشاهراه این بادیه بدست طائفه علیه نقشبندیه افتاده ونسبت اینها فوق همه

نسبتها ظاهر میگردد ومیفرمودند که با وجودیکه از رسائل وکتب این طریقه بر اوضاع واطوار واسرار ایشان اطلاعی دست داده است وحظها وافر گرفته ایم واز نسبت شریفه بهره ها یافته اما همواره خواهان آنیم که یکی از کار شناسان وراه نمایان این سلسله را حق سبحانه بدیار ما رساند یا مارا بدیار آنها برد تا از برکات صحبت واقتباس انوار این اکابر نمائیم خدمت حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه میفرمایند که چون من بشرف صحبت خواجه یعنی خواجهٔ بیرنگ مشرف شدم واز فرط محبت وآرزومندی که حضرت مخدوم را بود بصحبت اکابر نقشبندیه معروضداشتم فرمودند که مارا نیز شوق دیدن ایشان بسیار بوده چون بسرهند رسیدیم خبری از ایشان گرفتم مانا که بیکی از قرای آن حدود تشریف برده بودند وخدمت حضرت مخدومرا در علوم دینی کتب شائسته ودر اسرار یقینی رسائل خجسته اند ازانجمله کتاب «کنوز الحقائق» و «رسالة اسرار التشهد» که بسا نکات عالیه را دران بقلم بیان آورده اند نفع الله سبحانه الطالبین بها بر شناسندکان جوهر سخن هویداست که آن همه مفاض از حضرت واهب العطیات است وجناب او مامور بدان نگارش واملا است چنانکه خود در عنوان آن رساله شریف اینمعنی را نگارش مینمایند آنجا که میفرمایند «هذه اسرار التشهد في معراج النبي صلّی الله علیه وآله وسلّم افاض الله سبحانه علینا بفیضه القدیم وفضله العمیم فابرزها امتثالا لامر المفیض الحکیم» هر چند این رساله بزبان تازی است اما خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة در زبدة المقامات برخی از آنرا ترجمه نموده بزبان پارسی اینجا نیز ازان ترجمه قدری ایراد میرود طلب معراج که متضمن رؤیت است به لسان استعداد آنحضرت است علیه الصّلاة والسّلام از غیر سؤال بلفظی زیرانکه دعا به لسان استعداد الزم واتم است مر استجابت را لهذا موسی علیه السّلام ممنوع گشت از رؤیت با سؤال لفظی زیرانکه پیش از استعداد آن طلب نمود در معنی التحیات در همین مقاله میفرماید «التحیّات لله والصلوات والطّیّبات في

اظهار الكمال بصفات الجمال ونعوت الجلال لجميع الانواع وبجميع الاعتبارات للذات المستجمع لجميع الكمال المنزه عن النقص والزوال فانّه باعتبار قولي وفعلي وحالي امّا القوليّ فكإظهار الإنسان عظمة الحق سبحانه وكماله باللّسان وامّا الفعلي فكإمتثال الأوامر واجتناب النواهي باتيان الأعمال البدني والأفعال الحسّيّ من العبادات وانواع الخيرات واستعمال كلّ عضو فيما خلق له ابتغاء لوجه الله تعالى وامّا الحالي فكإشتغال القلب والرّوح بكسب الكمالات العلميّة والعملية والتخلق باخلاق الإلهية فإنّ الإنسان مأمور به ليصير الكمالات ملكة نفسه كما ورد في الحديث (**تخلقوا بأخلاق الله**) هذا بالنسبة إلى مقام الفرق واما بالنسبة الى مقام الجمع فالقولي كذكره سبحانه تعريفات ذاته بكمالات صفاته في ضمن الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعلي فكإظهار جماله وجلاله من الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهر ومن العلم إلى العين والحالي كتجليته سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض المقدّس او بإعتبار الذاتي والصفاتي والأفعالي فالذاتي كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه منزه عن الكل وسائر في الكلّ بالكلّ اي بحديّة جمع جميع كمالاته واسمائه وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلّها اعلاها واسفلها من هذه الحيثية اصلا والصفاتي كذكره سبحانه بصفة العلم او بصفة القدرة والأفعالي كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرّازقية او غير ذلك من الأسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين الثناء الذاتي فإنه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف الثناء لأسماء الوصفية الفعلية فإنه يوجب التحديد والتقييد اگر شوق علوم ايشان دامنگير شود پس در رساله مباركه رجوع نمائى واين مختصر حامل كلّ آن نتوان شد ونيز در موضعى از مواضع اين كتاب قلمى مينمايند كه سر آنست كه اين ثناء التحيات لله الخ بود از آن حضرت صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم بر قرب فرائض محمول داريم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل بود وحق تعالى آلت لأنه لما تم

فقره عليه الصّلاة والسّلام وارتفع من البين استحال ان يستند اليه شيء فما يظهر منه فإنّما هو من الله سبحانه لإكماله كقوله عليه الصّلاة والسّلام (**لا احصي ثناء عليك** الخ) (**وإنّ الحق ينطق بلسان عمر**) ويمكن ان يجعل من قرب النوافل بتترله اليه وارخاء له نفسه في البين انكسارا له واظهارا للعجز **بيت:**

تمام اينجا كسى دان كز تمامى * كند با خواجگى كارِ غلامى

أو يجعل وجود الموهوب له من الحق سبحانه بدل وجوده ووجوده مضافا اليه وإن كان من الحق سبحانه مبالغة في تتريه او باعتبار مقام الدوران في المقامات الثلاثة من قرب النوافل والفرائض والجمع بينهما من غير تقييد بواحد منهما وهذا المقام او ادنى المختص بنبينا محمّد صلّى الله تعالى عليه وسلّم ودر خاتمه اين رسالة شريفه بقلم مبارك آورده اند كه مرا بر دل بعون الله تعالى چنان مى آيد كه امر بقراءت تشهد در آخر نماز تذكير وايذان است بر آنكه نماز معراج مؤمنين است پس سزاوار آن است كه معراج مؤمنان نيز درو متضمن باشد چيزى را كه در معراج او صلّى الله عليه وآله وسلّم بظهور پيوسته از احوال عظيمه وتشريفات عليه رزقنا الله سبحانه وتعالى جرعة من كأسه صلّى الله تعالى عليه وسلّم بلطفه وامر بصلاة بعد از تشهد بر آنسرور سيّد البشر اعلام است برانكه معراج مؤمنين بمتابعت او است صلّى الله عليه وآله وسلّم واداى حق نعماء است كه رسيده مسلمين را بيمن هدايت ومتابعت او صلّى الله عليه وآله وسلّم وتنبيه است بر آنكه چون آنحضرت شركت بخشيد امت را به تشريفات معراج فينبغى لهم الصلاة عليه في معراجهم ونيز ايما است برانكه اگر چند كمال امّت بنهايت مرتبه اكمال عروج نمايد بيرون نميرود از ربقه متابعت او عليه الصّلاة والسّلام ونميرسد نهايت ايشان ببدايت مقام او وسرّ ايشانست بتحت اقدام او **فرد:**

از اين تفخر اگر سر بفرقدين كشم * كم است گر بقدومش سرم بيابد جاى

ايضا اشارتست الى ان منتهى معراجهم الى النبي عليه الصّلاة والسّلام ومنتهى

معراجه صلّى الله عليه وآله وسلّم الى الله سبحانه وتعالى ذو العظم ألا ترى انه عليه الصّلاة والسّلام اثنى على الله سبحانه في الابتداء بقوله (**التحيات لله**) الخ والمؤمنون امروا بالصلاة عليه عليه التحيات والتسليمات في منتهاهم بعضى فوائد كه حضرت مجدد الف ثانى از والد خود حضرت مخدوم رضي الله تعالى عنهما بيان نموده اند تحرير مى يابد از زبان والد ميفرمودند كه يك بار شيخ جلال الدين پيش شيخ ركن الدين رفته بود وخدمت شيخ ركن الدين آن كلام صاحب تعرّفرا كه عارف از رؤيت ومشاهده او سبحانه درين نشا بچشم سر وچه بچشم سر جز ايقان بهره ندارد در ميان نهاد شيخ جلال الدين گفت اين سخن مبنى بر ستر اسرار است اما اين توجيه شيخ ركن الدين را خاطر نشين نشد حضرت مجدد الف ثانى رضي الله عنه ميفرمودند كه من از خدمت والد پرسيدم كه آخر شما وشيخ ركن الدين آنرا چگونه توفيق داديد وبر چه تقرير نهاديد فرمودند سالها بسيار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل مى آيد آنست كه در مقام اتحاد همين يقين است پس چنانكه هر كس را بخود ميباشد چه شهود اثنينيّت ميطلبد ومشاهده مغايرت ميخواهد منها حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه در مكتوبى از مكاتيب قدسى آيات خويش نگارش فرموده اند كه از والد بزرگوار خود رحمة الله عليه شنيده ام كه اكثر از گروههاى هفتاد ودو ملّت كه بضلالت رفته اند وراه راست گم كرده منشاء آن دخول در طريقه صوفيه است كه كار را بانجام نارسانيده غلطها كرده اند وبضلالت رفته منها هم حضرت مجدد الف ثانى در مكتوبى بقلم مبارك ميآرند كه حضرت والد بزرگوار قدّس سرّه ميفرمودند كه در علم سلوك رساله ديده ام كه آنجا نوشته كه در مأكولات مراعات اعتدال نمودن وحدّ وسط نگاه داشتن در وصول بمطلوب كافى است وبا اين مراعات هم احتياج بذكر وفكر نيست خدمت مولانا هاشم قدّس سرّه در كتاب خود مينويسد كه فقير خور از زبان حضرت مخدومزادهاى عالى وعمين بزرگوار ايشان شنيده ام كه روزى يكى از مخلصان

حضرت مخدوم بحجره افول وزاويه خمول ايشان در آمده ميبيند كه آن جناب مقتول ومقطوع افتاده اند آن مخلص نوحه كنان وخاك بر سر ريزان بيرون بر آمد ديگران را خبر كرده چون آن هردو يار بان حجره شدند خدمت ايشانرا حيّ وسالم ديدند وجالس ومراقب يافتند حيران شده سرور قدم مبارك ايشان گذاشتند پس حضرت مخدوم بآنها فرمودند كه تا بحيات اينجهان باشيم افشاى سر نكنيد ياران از سرّ آن پرسيدند فرمودند كه بيان را در پيرامون آن راه نيست وليكن بزبان حال اين ابيات عارف رومى قدّس سرّه العزيز مترنم ساختند **غزل:**

دشمن خويشم اى ياران كه مارا ميكشد * غرق دريابيم مارا موج دريا ميكشد
نيست عزرائيل را بر عاشقانِ او رهى * عاشقانِ دوسترا هم عشق سودا ميكشد
تشنگان نعره زنان يا ليت قومى يعلمون * خفيه صد جان ميدهد دلدار پيدا ميكشد
بس كنم چون من بگويم سرّ اقتل عاشقان * زانكه منكر خويشرا از خشمو صفرا ميكشد

چون زبان قلم بحرف شهادت كُبْرى گويا شد اكنون جاى آن است كه بيان ذكر موت صغرى نمائيم چون حضرت مخدوم رحمة الله عليه جمازه حيات را بدروازه سنين ثمانين رسانيده وبزبان نبوى صلّى الله عليه وسلّم ابناء آن عتقاء الله اند نفس نفيس ايشان نداى ارجعي را شنيده اجابت فرمود كان ذلك في السابع بعد الألف ۱۰۰۷ رضي الله تعالى عنه در بيرون شهر سرهند لاقل گروهى از شهر مذبور جانب شمال آسودند تاريخ وصال ايشانرا چنين يافته نظم نموده اند **رباعى:**

آن شيخ كه بود اعلم اندر هر فن * جانش گهرى سرّ ازل را معدن
چون شيخ زمانه بود در علمو عمل * تاريخ وصال آن بگو **شيخ زمن**
سنة ۱۰۰۷ هـ.

از خدمت حضرت مجدّد الف ثانى رضي الله تعالى عنه ميآرند كه ايشان فرمودند كه زمان احتضار والد بزرگوار خود حاضر بودم دران سكرات ناگاه بزبان مبارك راندند كه سخن همان است كه شيخ بزرگوار فرمود گمانم آن شد

که مراد ایشان حضرت شیخ محییٔ الدین ابن عربی باشد باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن عربی فرمودند نه شیخ ما شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام است فرمودند آن سخن اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونی خاك در چشم محجوبان می افگند ودرو محجوب میدارد بعد ازان معروض داشتم که مرا بامری دلالت نمایند ووصیت فرمایند که بران باشم فرمودند که ترا بر همین سخن وصیت میکنم وهم از خدمت ایشان میآرند که چون بارها والد مارا بزبان مبارك میگذشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمیت علیه وعلیهم الصلاة والتحیة را در حرز ایمان وحسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آن را فریاد ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن محبت ایم وغرق آن دریای نعمت **فرد:**

الهی بحقِ بنی فاطمه * که بر قول ایمان کنی خاتمه

خدمت حضرت مخدوم مطابق شیخ خود حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح هفت پسر داشتند وخدمت حضرت مجدد الف ثانی فرزند چهارم اند. مرکز آن دائره خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرّحمة در اینجا رمزی بیان فرموده اند که آن حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است وخدمت آن حضرت (مجدد الف) اند وآنحضرت آفتاب فلك ولایت اند نور شمس که از انوار دیگر کواکب اعظم وانور است جای او فلك رابعه آمد وبرادران ایشان همه فاضِل وصالح وبا نسبت بودند یکی از اخوان حضرت مجدد الف ثانی شیخ شاه محمد نوزده سال از ایشان بزرگتر بوده تربیت از والد ماجد خویش یافته از علم ظاهر ونسبت باطن پدر بزرگوار حظ وافر گرفته واز زبان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه میآرند که از زبان والد خود قدّس سرّه شنیدم که بارها فرمودی که شاه محمد در قال وحال تلمیذ رشید ما است خدمت وی در عنفوان جوانی در حیات والد شریف خود رحلت نمود رحمه الله سبحانه

رحمة واسعة واز حضرت مجدد الف ثانی روّح الله روحه العزیز میآرند که فرمودند که در وقت احتضار این برادر حاضر بودند ناگاه تبسمی کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقة محمّدی علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام بر من منکشف شد ومشاهد آنم الحمد لله علی الإحسان دیگر از برادران ایشان شیخ محمد مسعود رح بود که بعد از والد تلقین ذکر از خدمت حضرت خواجه بیرنگ نیز یافته ومستفیض گردیده دیگر از برادران ایشان شیخ غلام محمّد ودیگر شیخ مودود که در مکاتیب قدسی آیات بنام مومی الیهما مکاتیب متعدده وارد شده ازان جمله این مکتوب بشیخ مودود نوشته اند در آنوقت که بجهت تحصیل ما یحتاج دنیوی بارباب غنا رجوع نمود.

مکتوب شریف: ای برادر وفقنا الله سبحانه وایّاك فرصت حیات بسیار قلیل وعذاب ابدی متفرع بر آن جیف باشد اگر کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید وملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف وجوانب در رنگ مور وملخ میریزند وشما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دُنیای دنیه بذوق می دوید وبشوق خواهان حصول آنید (**الحیاء شعبة من الایمان**) حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله واین قسم جمعیّت لله وفی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید وشمه ازان ماجرا حاصل کنید وشما اینچنین دولت را مفت از دست دادید واز جواهر نفیس بجوز ومویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید **مصرعه**:

شرمت بادا هزار شرمت بادا

ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند واگر دهند این اجتماع بر پا نگذارند آنزمان علاج چیست وتدارك آن بچه بود تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده اید وخطا فهمیده اید بلقمه های چرب وشیرین مفتون نشوید وبلباس های

نفیس ومزیب فریب نخورید که نتائج آن غیر از حسرت وندامت چه در دنیا وچه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل وعیال خودرا در بلا انداختن واختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیشی دور است حق سبحانه وتعالی عقل دهاد ومتنبهه کناد ای برادر در دنیا که در بیوفای مثل است واهل دنیا که در دناءت وخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خودرا در پی بی وفا وخسیس صَرف نماید وما علی الرّسول الاّ البلاغ.

تذکره رابعه از منتخب ثانی در ذکر ولادت صوری جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه

منقول است که حضرت مخدوم علیه الرّحمة که والد ایشان اند چون همواره بسیاحت وانقطاع میل داشتند وبمهاجرت میگذرانیدند اکثر در بلدان وبقاع غربت بسر میبردند چنانکه در ذکر ایشان رمزی ازان گذشته چندگاه در سکندره که قریب پاتاده است از قصبات مشهوره هندوستان بطریق نشر علوم شرعی وادای عبادات سنیه اقامت داشتند چون انوار صلاح وآثار معرفت وذکا بر جبین مبین ایشان لائح ولامع بود روزی عورتی از اعیان آن بلده مبارکه در صلاح وخدا طلبی از مشهورات اشراف آن دیار بود بفراست صادقه که متصف بود بحکم **(اتّقوا فراسة المؤمن)** بمشاهده کمال ایشان که ظاهر از احوال ایشان بود التماسی نمود که من در کنار تربیت خود خواهری دارم که ازکانِ جواهر عفّت دُرّ صدف عصمت است میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردانم وامید دارم که این التماس پذیرای قبول افتد چون حلاوت تفرید وذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود في الحال بقبول لب نکشادند وعذر خواستند چون التماس باهتمام پیوست وموافق تقدیر ورضا خداوندی بود بر منصهٔ قبول رسیده اورا در عقد خود منتظم ساختند وچند گاه آنجا بسر بردند چنان مشهور است که آن عفیفه از مردم ترین که قوم مشهور اند در افاغنه بوده والعلم عند الله ایزد تعالی وتقدس از

بركت نيكو گمانى وخجسته نيّتى اين مخدره آسمان عصمت جواهر اورا مطلع بيضا وصدف دُرّ يكتا گردانيد يعنى چون حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه بزرگى را ازان عفيفه بظهور آورد اين قصه شبهاهت تمام دارد بقصّه حضرت ثابت والد امام انام ابى حنيفه كوفى رضي الله عنه كه بزرگى از اتقياى كوفه بملاحظه كثرت ورع وتقوى ايشان صبيه طاهره خودرا بعقد وى در آورد چنانچه در كتب مسطور است حق سبحانه آنجا بيمن گمان نيك او ثمره چون سراج الامة امام الائمة رضي الله عنه بوجود آورد واينجا بعنايات اوتعالى چون اين قطب ربّانى مجدد الف ثانى رضي الله عنه ظهور يافت طلوع اين آفتاب ولايت وولادت اين اختر برج هدايت در حدود سنه ٩٧١ احدى وسبعين وتسعمائة وقوع يافته **بيت:**

زهى دولتِ مادرِ روزگار * كه پورى چو تو پرورد در كنار

كه كلمه خاشع بيان آن سال سعادت اقبال مينمايد توليد ايشان واقع در شهر سرهند شده **بيت:**

سرهند مگو كه رشك طور است * خارو خسِ او همه زنور است

آن بلدهٔ شريفه از اماكن مشهوره بلدان هندوستان است ومركز آن كشور بركت نشان در ايام طفوليت هر كه ايشانرا ميديد كريمه (**يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ** * النور: ٣٥) بزبان حال وقال ميكشود خدمت شاه كمال قادرى كه ذكر شريفش گذشت انظار خاصه در حق ايشان مرعى ميداشتند گويند كه در ايام كودكى خدمت ايشانرا ضعف قوى روى داده ومعامله بيأس كشيد چنانكه والد ماجد ايشان از غايت بى آرامى ايشانرا بر كنار كشيد وبخدمت شاه كمال رح برده التماس دعاى صحت ايشان نمود خدمت شاه بجذبه وشورش تمام بزبان مبارك راند كه خاطر جمع داريد كه اين طفل عمر دراز خواهد يافت وعالم وعامل وعارف كامل خواهد شد ونيز بكرات آن شيخ بزرگوار بوالد ايشان رح انفاس بشارت اساس در حق ايشان فرموده خدمت ايشان در سن هفت هشت ساله

بودند که شیخ کمال از این جهان انتقال نموده وحلیه مبارك شیخ را کما هو بیاد داشتند مشهور است که روزی در ایام طفولیت والد ماجد ایشان حضرت شاه کمال را مهمان داشتند ایشانرا برداشته بخدمت شیخ آوردند تا شیخ التفات دعا در حق ایشان نماید حضرت شیخ ایشانرا در بغل خود گرفته انگشت مبارك را در دهان ایشان گذاشتند ایشان در گریه شدند حضرت شیخ بدست چیزی داشتند که در آن آثار بدعت بود حضرت شیخ تبسم فرموده آن شیء را[۱] دست مبارك دور کردند في الحال ایشان انگشت را چوشیدند[۲] خدمت شیخ فرمودند که بابا بس قدری برای اولاد ما گذار وروی بحضرت مخدوم کرده فرمودند که این طفل تو بسیار متشرع وملتزم سنت خواهد بود وسخن حق را هرگز واگذار نخواهد شد دیدی که مارا نیز دلالت بانداختن آن شیء بدعت نموده جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء نسبت مارا تمام کشید الاّ قدری برای اولاد ما گذاشت.

تذکره خامسه از منتخب ثانی در شدن ایشان بدبیرستان ورسیدن ایشان بکمال عُلُوم عقلیّه ونقلیّه رضي الله تعالی عنه

بالجمله چون سن مبارك ایشان لائق بدرس شد والد ماجد ایشان اول خدمت ایشانرا بحفظ قرآن شریف مشغول نمودند ودر اندك مدت از حفظ فارغ شده به تحصیل علوم پرداختند از خدمت والد ماجد خود اکثری علوم را حاصل نمودند بتوجه چند روزی فتحی کلّی وملکه شافی بایشان رویداد چنانچه عبارات دقیقه را حلها وتحقیق میفرمودند وبر بعضی مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشا ومشکلات را تحریر مینمودند وبعضی علومرا از نزد علمای کبار آن روزگار نیز حاصل نمودند بعده بسیالکوت رفته بنزد محقق مدقق مولانا کمال کشمیری

---

(۱) مراد از شیء که بدست مبارك شیخ کمال موصوف بود انگشتری طلا بود که در شرع لبس آن ممنوع است هکذا في الرسائل المشتملة علی مناقب المجدّدية.

(۲) چوشیدن در لغت کلات بلوچی مکیدن را گویند.

رحمة الله عليه كه از فحول دانش دران متورع بوده واز باطن نيز صاحب نسبت قوى واستاد مولوى عبد الحكيم سيالكوتى عليه الرّحمة بوده بعضى كتب متداوله معقول را خواندند وبعضى كتب احاديث بنزد شيخ يعقوب كشميرى عليه الرّحمة گذرانيده وخدمت شيخ يعقوب از خلفاى بزرگ شيخ معظم قطب مكرم شيخ حسين خوارزمى كبروى قدّس سرّهما بوده ودر حرمين شريفين زادهما الله شرفا وتعظيما در نزد كبار محدثين آنجا تصحيح حديث نموده بود ونيز خدمت ايشان بعد از جلوس بمسند ارشاد اجازت تفسير واحدى را با جميع مؤلفاتش چون بسيط ووسيط واسباب نزول ونيز تفسير قاضى بيضاوى را با جميع مصنفاتش چون ثلاثيات ومنهاج الاصول وغاية القصوى وغيرهما وصحيح امام بخارى با جميع مؤلفاتش چون ثلاثيات وآداب مفرده وافعال العبادله وتاريخ وغير ذلك ومشكاة تبريزى وشمايل ترمذى وجامع الصغير سيوطى وقصيدهٔ برده شيخ بوسيعد بوصيرى ونيز روايت حديث مسلسل را كه ذكر شود مع الاسناد از عالم ربانى قاضى بهلول بدخشانى رحمة الله تعالى عليه كه از مخلصين ومريدين ايشان بوده يافته بودند وقاضى مذكور اجازت اين كتب مذكوره را بآن حديث مسلسل از شيخ معظم عبد الرّحمن بن فهد داشته كه او وآباى او در بلاد معظمه عرب از كبار محدثين بوده اند وخانه ايشان ابًا عن جدٍّ بيت الحديث بود چون بيان اسناد همه كتب مذبوره بتطويل مى انجامد ازانها اسناد اجازت مشكاة را با سند آن حديث بتحرير مى آرد امّا الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن بن فهد سمعته من لفظ سيدي ووالدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد ومن لفظ سيدي وعمي حافظ جار الله بن فهد وهو اوّل حديث سمعته منهما قالا حدثنا به والدنا الحافظ عزيز الدين عبد العزيز بن فهد وهو اوّل حديث سمعنا منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحل تقي الدين ابن محمد بن فهد الهاشمي العلوي وهو اوّل حديث سمعته منه قال حدثني به جمع من المشائخ الأعلام اجلّهم العلاّمة برهان الدين الأنباسي سماعا من

لفظه وقاضي الحاجات ابوالحامد الطبري بقراءتي عليه بحرم شريف مكه وهو اوّل حديث سمعته منهما قالا اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابوالفتح محمّد بن المبرومي وقال الانباسي وهو اوّل حديث سمعته منه وقال المطري وهو اوّل حديث رويته عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللّطيف البحراني وهو اوّل حديث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابوالفرح ابن الجوزي وهو اوّل حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابوسعيد اسماعيل بن ابي صالح النيشاپوري وهو اوّل حديث سمعته منه قال اخبرنا ابوصالح أحمد بن عبد الملك المؤذن وهو اوّل حديث سمعته منه قال حدثنا ابوطاهر محمد بن فحش الزيادي وهو اوّل حديث سمعته منه قال حدّثنا به ابوالحامد أحمد البزار وهو اوّل حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرّحمن بن بشر بن الحكم العبدري وهو اوّل حديث سمعته منه قال حدثنا به سُفيان عمرو بن دينار عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله تعالى عنهما انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال (**الرّاحمون يرحمهم الرّحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الأرض يرحكم من في السّماء**) وامّا اسناد مشكاة المصابيح كه كتابيست نسبت بديگر كتب مسطوره متداول ومشهور وباجابت واسناد محتاج تر از ديگر كتب وحديث ووسائط اسناد بمؤلفش كمتر از وسائط كتب ديگر اين است كه ذكر مى يابد از حضرت مجدد الف ثانى قدّس سرّه تا شيخ عزيز الدين رح بن فهد همان سند است كه در حديث گذشته محرر گشت ليكن شيخ عزيز الدين بن فهد مشكاة را هم از شيخ تقي الدين بن فهد الهاشمي اجازت دارد وهم از شيخ الإسلام ابن حجر العسقلاني رحمهما الله تعالى قال الشيخ تقي الدين رح اخبرنا به عاليا الشيخ امام شرف الدين عبد الرّحيم بن عبد الكريم الجزلي اخبرنا به العلامة امام الدّين علي بن مبارك شاه الصديقي الساوجي المعروف بخواجه وقال شيخ الإسلام ابن حجر اخبرنا به العلاّمة القويّ قاضي الأقضية محمّد بن محمّد بن يعقوب الفيروزآبادي الشيرازي الصديقي الشافعي قال اخبرنا به الحافظ جلال الدين

حسين اخبرنا به مؤلفه ناصر السّنة ابوعبد الله محمّد بن عبد الله الخطيب التبريزي قال الساوجي قِرْءَةً واجَازةً وقال الآخر اذنا فقط بعد از اخذ اين اجازت ايشان فرموده اند كه محسوس گرديد كهَ مرا داخل در طبقه محدثين كردند وخدمت ايشان بفرزندان گرامى خود وخواجه محمّد هاشم كشمى بخشانى اين همه اجازات داده اند رضي الله عنهم اجمعين چون خدمت ايشان از استفاده علوم منقول ومعقول وفروع واصول فارغ شدند رخت بمسند افاده كشيدند ومدتها طلبه علوم را از بركات خويش بهره ور گردانيدند وبعضى رسائل شريفه بتازى وفارسى در غايت بلاغت وفصاحت تصنيف فرمودند كه از آنجمله است رساله رد شيعه ميآرند كه در آن وقت ابوالفضل مرجع فضلاى بوده لاچار خدمت ايشان نيز گاهى به مجلس او ميشدند ووى بر وفور فضائل كثيره ايشان اطلاع يافته تعظيمها ورعايتها مينمود روزى ايشان در مجلس فضلا باو نشسته بودند ووى زبان توصيف فلاسفه كشوده وعلوم ايشانرا بسيار ستوده آن قدر مبالغه نمود كه عائد ميشد بتوهين علماء دين جمله علما حاضر مجلس از هيبت وشوكت او ملاحظه نموده خاموش بودند وياراى لب كشودن نداشتند ايشان از جنون اسلام تحمل ننمودند وفرمودند كه امام غزالى قدّس سرّه در رساله المنقذ عن الضلال بر نگاشته است كه از علومى كه فلاسفه خودرا وضع آن ميدانند آنچه بكار مى آيد چون الهيئات وحكمت ونجوم وهيئت وطب آنرا از كتب انبيا ما تقدم وكلام ايشانان سرقة نموده اند آنچه زاده طبع ايشان است چون رياضى وامثال آن بچه كار دين مى آيد ابوالفضل شنيده متغير گشت وگفت غزالى نا معقول گفته حضرت ايشان نيز از استماع اينحرف متغير شده فرمودند اگر ذوق صحبت باهل علم دارى از اين حرفهاى نا معقول دور از ادب زبان باز دارد از مجلس بر خواستند وبرفتند چند روز به مجلس حاضر نشدند تا او معذرت خواسته بعذر تمام طلب نمود ونيز در روزهاى كه علماى بمجلس فيضى برادر او براى اعانت تفسير او كه بحروف بى

نقط میکرد حاضر میشدند رفته اند چون ایشانرا دید خوش شده گفت خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را بحروف غیر معجمه تأویل وتفسیر نمودن متعسّر شده من بسیار دماغ سوختم امام عبارت دل خواه بدست نیامد خدمت ایشان با آنکه تحریر عبارات بی نقط نورزیده بودند در ساعت مطالب کثیره در کمال بلاغت بر نگاشتند که فیضی وعلمای مجلس در حیرت رفتند وهمه بکمال فضیلت ایشان قائل شدند. غرض از نوشتن این حکایات آنکه آثار حَمِیَّتِ وغیرت ایشان در ایام قبل از ارشاد بر مردم فضلاء آن وقت مستولی بود وهمه بفضائل ایشان قائل ومنقاد اللّهمّ لا تحرمنا اجره برحمتك یا أرحم الرّاحمین.

تذکره سادسه از منتخب ثانی در ذکر توجّه حضرت مجدد الف ثانی بکسب نسبت باطنی وسلوك نمودن ایشان

میآرند که چون خدمت ایشان در علوم ظاهر مرتبه کمال حاصل نمودند ودران وقت کسی را یارای مقاومت ومباحثه با ایشان نماند وطلّاب ایشان نیز بدرجات فضیلت ممتاز شده میل خاطر عالی بکسب سلوك باطنی آمد ودر آن آوان ایشانرا جهت بعضی مهمی اراده سفر آگره شد وبدان طرف تشریف فرما شدند ومدت مدید آنجا اقامت ورزیدند والد ماجد ایشان از کمال محبت که نسبت بایشان در سائر فرزندان داشتند از مفارقت ایشان بی آرام شده توجه بآگره فرمودند وبملاقات ایشان رسیدند وتسلی حاصل نمودند یکی از فضلای آن دیار از آمدن حضرت مخدوم مطلع شده بزیارت ایشان آمد بعد از ملاقات کثیر الافادات عرض نمود که باعث باین توجّه ایشانرا چه بود فرمودند که شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه ربّه چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نه نمود ما آمدیم **مصرعه:**

یوسف نرود بکنعان یعقوب برون آید

فی الجمله ایشان بوالد ماجد خود بوطن مراجعت نمودند مصداق این فرد **بیت:**

یار در خانه وما گرد جهان میگردیم * آب در کوزه وما تشنه لبان میگردیم

التزام خدمت وصحبت والد بزرگوار خود نمودند وهمگی در اقتباس انوار باطنی ایشان شدند ونسبتهای عالیه وفوائد متعالیه نصیب روزگار ایشان آمد وبدرجات کمال واکمال رسیدند از خدمت والد خود ارشاد طریقه عالیه حضرات قادریه وچشتیه رضي الله تعالی عن اهالیهما حاصل کردند واز توجه حضرت مخدوم بسا مراتب کمال بدیشان رسید چنانکه خود در رسائل ومکاتیب تصریح بآن نموده اند ازانجمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدأ ومعاد نوشته اند که این درویش را مایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود وپدر بزرگوار اورا از عزیزی که جذبه قوی داشتند وبخوارق مشهور بودند بدست آمده بود ونیز این درویش را توفیق عبادات نافله خصوصا ادای صلاة مددی از پدر وی است وپدر بزرگوار اورا این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بودند حاصل شده بود انتهی کلامه الشریف المعالی. مراد ایشان ازان عزیز کثیر الجذبة والخوارق خدمت شیخ کمال قادری است که ذکر شده واز عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرمودند شیخ عبد القدوس مذبور رحمهما الله سبحانه اند وخدمت ایشان بیواسطه والد خود نیز از انظار کثیر الآثار حضرت شاه کمال کما مرّ بهره نسبت قادری یافته بودند چنانچه میآرند که بعد از رسیدن ایشان بخدمت حضرت خواجه بیرنگ واخذ طریقه نقشبندیه روزی در مراقبه یاران نشسته بودند که خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت شاه کمال بود قدّس سرّهما آمده خرقه حضرت شاه کمال که از طریقه قادری داشتند وبروش حضرت مجدد الف ثانی انداختند خدمت ایشان چشم کشاده شاه را دیدند استاده وخرقهٔ مبارك بر دوش خود افتاده بتواضع تمام بر خاسته معانقه نمودند شاه مذکور فرمودند که چند مرتبه حضرت جدّ شریف خودرا در معامله میدیدم که میفرمودند که خرقه مارا بفلان برکه مراد حضرت شما باشد اما مرا خرقه مبارك را

بر آوردن خصوصا بکسی دادن دشوار بود از این امر قاعد میبودم لیکن چون بتأکید مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم خدمت حضرت مجدد الف ثانی آن خرقه را پوشیده بحرم سرای مبارك تشریف بردند وبعد از مدت بیرون آمدند وبمحرمان اسرار فرمودند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده وآن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سیّد عبد القادر الجیلانی رضي الله تعالی عنه را دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شاه کمال رح حاضر شدند حضرت غوث ربانی دل مرا در تصرف خود در آورد وبه انوار واسرار نسبتهای خاصه منوّر گردانید ومن غرق لجه آن انوار واسرار واحوال گشتم ودر غواصی آن دریا در آمدم چون چند ساعت بر این معامله برفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بودی وملاك امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون صورت دیگر گرفت بمجرد این خطور دیدم که مشایخ سلسله علیه نقشبندیه از خواجه جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت شیخ ما حضرت خواجه باقی بالله قدس اسرارهم در رسیدند وبر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای ماست واز تربیت ما بذوق وحال وکمال واکمال رسیده شمارا باو چه دخل است اکابر قادریه رح گفتند در طفولیت مارا باو نظری بوده وچاشنی از خوان نعمت ما ربوده اکنون نیز خرقه ما پوشیده **بیت:**

زهر آن مه چون شمع وچون گل * گرفته جنگ با پروانه بلبل

در این مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه وچشتیه در رسیدند رح بمشارکت کلّ مصالحت نمودند بعد ازان حظّ وافر ونصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود در یافتم لا جرم خدمت ایشان از سلاسل دیگر نیز مرید میگرفتند وشجره آن مشایخ میدادند کلاه ودامنی نیز واگر طالبی از سلاسل دیگر ذکر طلب مینمود تعلّمش میکردند وبه نسبت آنها تربیت میکردند. روزی یکی از

طالبان صادق از ایشان ذوق نسبت شریفه علیه قادریه نمود ایشان فرمودند به صحبت حاضر میشده باش آن طالب حاضر میشد خدمت ایشان خودرا به نسبت آن اکابر داشته افاضه احوال بر وی میفرمودن چون دوسه ایام برین گذشت اصحابی که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندیه بودند در احوال خود بستگی یافتند یکی از ایشان دل تنگ شده عرض حال نمود که دوسه روز است که قبض در احوال خود میبینم باعث آن ندانم که چه تقصیر رفته است دیگری نیز مثل آن معروض داشت خدمت ایشان تبسم نمودند وفرمودند که هیچ تقصیری از شما بوقوع نیامده بل سرّ این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رح مینمایند وما خودرا در این دوسه روز جهت افاضه طالبی از طالبان نسبت علیه قادریه رضي الله عنهم بر آن نسبت میداریم ودریچه القای او کشوده ایم ناچار شمارا بآن مناسبتی نیست معطل مانده اید ومتخلل گشته چونِ ما به نسبت خواجگان رجوع نمائیم بستگی شما بکشاید همچنان شد که فرموده بودند ونیز چنانکه گذشت نسبت چشتیه از والد خود یافته بودند اما از راه تقوی والتزام متابعت سنت مصطفی صلوات الله علیه وآله از سرور وتواجد وغیرهما که مرسوم این سلسله علیه است احتراز میفرمودند هر چند خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده امّا از جهت رعایت خدمت والد خود واخذ فیوضات ایشان جای نمیرفتند میآرند دران ایام وقتی ایشانرا ضعفی قوی رویداده والد مخدوم زادگان دوگانه نماز حاجت گذارده متوجه قبله شده بگریه وزاری افتاد در آن اثنا بخواب رفت میبینند که قائلی میگوید که خاطر جمع دار که مارا باین مرد کاری عظیم فرا پیش است که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لا جرم خدمت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافتند بعد از چند گاه ازان بخدمت خواجه بیرنگ شدند وآن علم اتم را باحوال اکمل هم آغوش گردانیدند وآن جدول احوال سابق را بقلزم کمال واکمال جمع ساختند تا در زمان خود قطب دوران وپناه جهانیان

شدند در فصل الخطاب خدمت خواجه محمد پارسا رضي الله عنه مينويسند وكذلك ديگر محققين در معنى (**إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا** * فاطر: ۲۸) كه علما سه ۳ گروه اند بعضى بعلم ظاهر عالم اند وبعضى بعلم باطن برخى بعلم باطن وهم بعلم ظاهر وقسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنى يكى هم باشد بركت او به مشرق ومغرب رسد قطب وقت او بود وعالميان در پناه دولت او باشند انتهى كلامه الشريف. چون ذكر حضرات قادرى در اينجا شده لازم آمد كه شمه از جناب حضرت غوث الثقلين كريم الطرفين قطب الخافقين قيوم الفئتين حضرت شاه سيّد عبد القادر الجيلاني الحنبلي الشافعي رضي الله تعالى عنه مذكور سازم وآنرا نمك اين خوان وكل سر سبد اين بستان نمايم اللّهمّ انفعنا به واوصلنا بكمال العبودية بحرمته آمين يا ربّ العالمين.

تذكره سابعه از منتخب ثانى در ذكر بعضى احوال حضرت محبوب سبحانى قطب ربانى غوث الثقلين كريم الطرفين شيخ الجن والانس جناب سيّد عبد القادر الجيلانى الحنبلي الشافعي رضي الله عنه.

كنيت ايشان ابومحمد است علوى بوده وحسنى واز جانب مادر نبيره شيخ ابوعبد الله صومعى است نام مادر ايشان امّ الخير امة الجبار فاطمة بنت شيخ عبد الله صومعى وى گفته است كه چون فرزند من عبد القادر متولّد شد هرگز در روز رمضان شير نخورد يكبار هلال رمضان جهت ابر پوشيده شد از مادر جناب وى پرسيدند فرمود امروز عبد القادر شير نخورده است آخر معلوم شد كه آنروز از رمضان بوده است ولادت كثير السعادة ايشان در سنه ۴۷۱ احدى وسبعين واربعمائة بوده است ووفات مبارك ايشان در سنه ۵۶۱ احدى وستين وخمسمائة.[۱] ايشان فرموده اند كه خورد بودم روز عرفه بصحرا بيرون ميرفتم دنبال گاوى گرفتم جهة حراست آن گاو روى باز پس كرد گفت يا عبد القادر ما لهذا خلقت وما بهذا

---

(۱) سنينش كامل و عاشق تولد * وفاتش دان زمعشوق الهى كامل ۹۱ عاشق ۴۷۱ معشوق ۵۶۲

امرت بترسیدم وباز گشتم وبر بام سرای خود بر آمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند پیش مادر خود رفتم وگفتم مرا در کار خدای تعالی کن واجازت ده که ببغداد بروم وبعلم مشغول شوم وصالحان را زیارت کنم از من سبب آن داعیه را پرسیدند با وی گفتم بگریست وبر خواست وهشتاد دینار بیرون آورد که میراث پدر من مانده بود چهل دینار را برای برادر من گذاشت وچهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت ومرا اذن سفر کرد ومرا عهد داد بر صدق در جمیع احوال وبوداع من بیرون آمد وگفت ای فرزند برو که برای خدای تعالی از تو به بریدم وتا قیامت روی ترا نخواهم دید من با قافله اندك بجانب بغداد توجه نمودم چون از همان بگذشتم شصت ٦٠ سوار بیرون آمدند وقافله را بگرفتند وهیچ کس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از ایشان [ای از رهزنان] بر من گذشت وگفت ای فقیر چه داری گفتم چهل دینار گفت کجا است گفتم در جامه من دوخته است در زیر بغل من گمان بردند که مکر استهزا میکند مرا بگذاشت وبرفت ودیگری بمن رسید همان پرسید همان جواب شنید او نیز مرا بگذاشت وبرفت وهردو پیش مهتر ایشان هم رسیدند آنچه از من شنیده بودند با وی بگفتند مرا طلبید بر بالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار در جامهٔ من دوخته است در زیر بغل من فرمود تا جامهٔ من بشگافتند وآنچه گفته بودم یافتند وگفت ترا چه بر این داشت که اعتراف کردی گفتم والده من مرا عهد داده بر صدق وراستی ومن در عهد وی خیانت نمیکنم پس مهتر ایشان بگریست وگفت چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام وبدست من توبه کرد پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر ما بودی اکنون در توبه هم مهتر ما باش همه بر دست من توبه کردند وآنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تائبان بر دست من ایشان بوده اند وخدمت ایشان در ثمانین واربعمائة به بغداد رسیدند وبجدّ تمام

تحصیل علوم مشغول شدند اوّل بقراءت قرآن بعد ازان بفقه وحدیث وعلوم دینیه پیش بزرگان که دران زمان متعیّن بودند وباندك روزگاری از اقران خود فائق شدند واز اهل آن زمان ممیّز گشتند ودر سنه ٥٢١ احدی وعشرین وخمسمائة مجلس وعظ نهادند وخدمت ایشانرا کرامات ظاهر واحوال ومقامات عالی بوده است خدمت حضرت مولوی جامی علیه الرّحمة در نفحات این ذکر نموده اند ونقل از امام یافعی نیز میآرند وفي تاریخ الامام الیافعي رحمة الله علیه. وامّا کراماته فخارجة عن الحصر وقد اخبرني من ادرکت من اعلام الائمة ان کراماته تواترت او قریب من التواتر ومعلوم بالاتفاق انه لم یظهر ظهور کراماته لغیره من شیوخ الآفاق خدمت ایشان میفرمودند که پانزده سال در یك بُرج بنشستم وبا خدای تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند ولقمه در دهان من ننهند ونیاشامم تا مرا نیاشامانند یکبار چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی آمد وقدری طعام آورد وبنهاد وبرفت نزدیك بود که نفس من بر بالای طعام افتد از بس گرسنگی گفتم والله که از عهدیکه با خدای تعالی بسته ام بر نگردم شنیدم که در باطن من کسی فریاد میکند بآواز بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخزومی قدّس سرّه بمن بگذشت آواز بشنید گفت این آواز چیست ای عبد القادر گفتم این قلق واضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانهٔ ما بیاد برفت ومن در نفس خودِ گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعبّاس خضر علیه السّلام در آمد وگفت برخیز وپیش ابوسعید برو رفتم دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است وانتظار میبرد گفت ای عبد القادر آنچه من گفتم بس نبود که خضر را نیز می بایست گفت پس مرا بخانه در آورد وطعامیکه مهیا کرده بود لقمه لقمه در دهان من بنهاد تا سیر شدم بعد ازان مرا خرقه پوشانید وصحبت ویرا لازم گرفتم الشیخ ابومحمد عبد القادر بن ابي صالح بن عبد الله الجیلي لبس الخرقة من ید الشیخ ابي سعید المبارك بن علي

المخزومي هو لبسها من يد الشيخ ابي الحسن علي بن محمّد بن يوسف القرشي الهنكاري وهو لبسها من يد الشيخ ابوالفرح الطرطوسي وهو من يد الشيخ ابي الفضل عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي وهو من يد الشيخ ابي بكر الشبلي قدس الله تعالى ارواحهم وهم خدمت ايشان فرموده اند كه وقتى در مناجات ميبودم شخصى پيش آمد كه وى را هرگز نديده بودم گفت صحبت ميخواهى گفتم آرى گفت بشرط آنكه مخالفت نكنى گفتم نكنم گفت اينجا بنشين تا من بيايم يك سال برفت پس باز آمد من همانجا بودم ساعتى نزديك من بنشست وبرفت وگفت از اينجا نروى تا من بيايم يكسال ديگر برفت پس باز آمد وبا خود نان وشير آورد گفت من خضرم مرا فرمودند كه ما با تو طعام خورم آنرا بخورديم گفت برخيز وببغداد برو وباهم ببغداد آمديم مخفى نماند كه جناب حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه راههاى وصول را كه بجناب قدس خداوندى جلّ شانه موصلند دو راه فرموده اند راهى فرموده اند كه بقرب نبوّت تعلّق دارد وراهى ديگرى را اثبات نموده اند كه بقرب ولايت تعلق دارد اول مخصوص بانبيا وصحابه واز سائر مؤمنين اقلّ قليل را ازان راه بار فرموده اند وهر كه را ازان راه بردند بى توسل وواسطه خواهد بود كه حيلوليّت يكى ديگرى را نخواهد بود وراه دوم را كه بقرب ولايت متعلّق گفته اند آنجا حيلوليّت را اصل عظيم داشته اند وآن راه را بعد از سرور عالم صلّى الله عليه وآله وسلّم مخصوص بجناب حضرت علي كرم الله وجهه الكريم داشته وبعد از ايشان ائمه اثنا عشر را وارث آنراه فرموده بعد از ايشان هر كرا فيض وصول رسيده بتوسط ايشانان بود يعنى ديگريرا تسليم آنراه بالاصالت نشده وچون نوبت بجناب شيخ الجن والانس حضرت شيخ عبد القادر جيلانى محبوب سُبحانى رضي الله تعالى عنه رسيد آنراه مفوض بايشان شد تا ما دام قيام ساعت آنراهرا مفوّض بايشان فرموده اند وخودرا در آن راه نائب ايشان قرار داده اند وراه وصول حضرات نقشبنديه وغيره خال خالى را حتّى كه حضرت

مهدی موعود را از راه اولی فرموده اند خودرا باصالت وبالذات نیز قابل آن راه اول قرار داده اند که بالاصالت است وتبعیت را آنجا احتیاج نیست اگر تفصیل این مدعا را خوسته باشند در مکتوب صد وبیست وسیوم ١٢٣ از جلد ثالث مکاتیب شریف که ختم آن جلد همان مکتوب قرار یافت مطالعه نمایند پس در اولیاء کرام وجود شریف ایشانرا شان عظیم است که اظهر من الشمس است لله الحمد والمنة که این فقیر هر چند از آباء از اولاد حضرت مجدد الف ثانی ام اما از جانب امّهات نسبت غلامی بایشان دارم چه والده والد ووالده جدّ فقیر هردو از اولاد ایشان اند وازان امیدواری عظیم دارم **بیت:**

اگر چه خود گل بستان باغ دراغ نه ام * هزار شکر که فارغ ازان دماغ نه ام

تذکره ثامنه از منتخب ثانی در ذکر دریافت حضرت مجدد الف ثانی شرف صحبت حضرت خواجه بیرنگ را واخذ طریقه علیه نقشبندیه مجدّدیه رضي الله تعالی عنهم

میآرند که خدمت ایشانرا شوق طواف بیت الله وزیارت روضه جناب رسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم همیشه دامنگیر بوده از جهت پاس کبر سن والد بزرگوار خود رحمة الله علیه آن داعیه را در تعویق می انداختند تا آنکه در سنه سبع بعد الالف والد ماجد ایشان از این دار پر ملال انتقال اختیار نمودند وسفر آخرت گزیدند رحمة الله علیه رحمة واسعة خدمت ایشانرا چون موانع نماند در سنه ثامن بعد الالف متوجّه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا شدند چون بدار الاولیاء دهلی رسیدند مولانا حسن کشمیری که یکی از فضلای آن وقت وآشنای ایشان بود از قدوم حضرت خواجه بیرنگ علیه الرّحمة ایشانرا مطلع گردانید که بزرگی از طریقه علیه حضرات خواجگان درین بلده رسیده بسیار عزیز الوجود است وصاحب کمال حال وقال اگر ایشان رفته ملاقات نمایند امید که حظّ وافر نصیب وقت گرد وچون خدمت ایشان از والد ماجد خود شوق

دریافت اکابر طریقه نقشبندیه شنیده بودند ودر دل مبارك ایشان نیز میل بود آن دلالترا موجب سعادت دانسته بصحابت مومی الیه بخدمت حضرت خواجه شدند وخدمت خواجه به بشاشت تمام تلقی نمودند واز قصد ایشان پرسیدند ایشان عزمی که داشتند بعرض رسانیدند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه نبود که کسی را از طلاّب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود یا التزام صحبت خود نمایند یا از مثل این سفر مبارك بسکونت خانقاه معلّی خود اشارة فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد وقابلیت ایشان افتاد از عادات خویش تجاوز نموده فرمودند هر چند اراده سفر مبارکی در پیش دارید اما چند روز میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع باشد حسب الامر اختیار بودن هفته نمودند ودر آن هفته بملازمت ماه دو هفته میرسیدند ودو روزی بر آن نرفته که آثار کشش وتصرف حضرت خواجه در ایشان اثر کرد بر آن شدند که اخذ طریقه علیه نموده شغلی حاصل کرده وآنرا زاد راه قرار داده بسفر مبارك اثر روند **بیت:**

بگیریم زادِ رهِ این سراغ * زشورابهٔ اشك واز قرص داغ

آن را بحضرت خواجه معروض داشتند خدمت ایشان بی آنکه امر باستخاره نمایند یا تأملی فرمایند چنانکه دأب مبارك ایشان بوده نکرده **مصرعه:**

از دوست یك اشاره از ما بسردویدن

فی الفور بخلوت عالی برده بذکر دل امر نمودند توجهات عالیه بکار بردند که همدران لحظه دل حق منزل ایشان بذکر خفیه آشنا گردید وباسم ذات گویا شد **بیت:**

محبت با دلِ تفتیده الفت بیشتر گیرد * چراغی را که بر سر دود باشد زودتر گیرد

آرام والتذاذ وحلاوت تمام روی نمود یوما فیوما آنا فآنا ترقیات عالیه وعروجات متعالیه به ظهور پیوست تا دیدند آنچه دیدند ورسیدند بد آنچه رسیدند بشوق طواف خانه کعبه میشدند در اثنای این راه وصول بصاحب خانه میسّر شد حضرت خواجه ایشانرا در خلوت خواسته رازی که چندین مدّت که

در دل داشتند در میان آوردند که چون مرا حضرت مولانا بزرگ خواجه امکنگی قدّس سرّه امر نمودند که بهندوستان شو تا این سلسله شریفه را آنجا از تو رواجی پدیدار شود فقیر خودرا شایان این معنی ندیده تواضع نمودم امر باستخاره فرمودند وآن استخاره دیدم که گویا طوطی بسر شاخی نشسته ومادر دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطی از سر شاخ آمده بر دست ما بنشیند مارا کشائشها درین سفر خواهد روی نمود بمجرد این خطور آن طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست وما آب دهان خود در منقار او کردیم وآن طوطی در دهان من شکر ریخت فردای آن شب واقعه را بعرض حضرت مولانا خواجگی، قدّس سرّه رسانیدم فرمودند که شمارا زودتر متوجه هندوستان باید شد که طوطی جانور هند است در هندوستان از دامان شما عزیزی بوجود آید که عالمی ازو منور گردد مدتیست که اکابر انتظار او میبردند شمارا نیز ازو بهره رسد لاچار متوجه هندوستان شدم وبهر منزل جویای آن طوطی میبودم چون بشهر سرهند رسیدم در واقعه نمودند که تو در جوار قطب فرود آمدهٔ واز حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح آن شب بدریافت درویشان وگوشه نشینان آن بلده رفتم جماعت را دیدم که نه ایشانرا بر آن حلیه یافتم ونه آثار وعلامت قطبیت از هیچ یك معاینه نمودم گفتم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این به ظهور آید همان روز که شمارا دیدم هم حلیه شما موافق یافتم وهم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت ونیز فرمودند که چون بنواحی سرهند رسیدم دشت وصحرای آنجا پر مشعل دیدم که آنرا نیز اشاره بمعامله شما میدانم بالجمله آنچه در دو سه ماه بعنایت الله از یمن تربیت خواجه باقی بالله در حق ایشان به ظهور رسیده قلم زبان وزبان قلم از تحریر وتقریر عاجز وقاصر شمهٔ ازان کلام معجز نظام خود ایشان که بتحریص طالبی بر نگاشته اند تبرکا ایراد میرود **مصرعه:**

بر حال تو هم حال تو برهان ودلیل

كلامه العالي

این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل شانه هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایة في البداية والى السبيل الموصل الى درجات الولاية مؤيّد الدين الرضى شيخنا وامامنا محمّدن الباقي قدّس سرّه که یکی از خلفای کبار خانه داده حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم بوده اند رسانید وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جلّ سلطانه تعلیم نمودند وبطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ او تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد بعد از یکروز کیفیت بیخودی روی نمود یك دریای محیط دیدم وصور واشکال عالم را در رنگ سایه دران دریا میبافتم واین بیخودی رفته رفته استیلای پیدا کرد وامتداد کشید وگاهی تا یك پهر روز میکشید وگاهی تا دو پهر روز میکشید وبعضی اوقات استیعاب شب مینمود چون این قضیّه را بعرض حضرت ایشان رسانیدم فرمودند که نحوی از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فنای فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی ومتصل واحد مییابی عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنا فنای آن است که با وجود دیدن آن اتصال بی شعوری حاصل شود در جان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتی که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خودرا نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم بعد ازان نوری که محیط همه اشیا است ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جلّ وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جلّ سلطانه اما در پردهٔ نور نیز فرمودند که این انبساط که دران نور مینماید ودر علم است بواسطه تعلّق ذات جلّ شانه باشیاء متعدده که بالای وپست واقع شده

اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد وبعد ازان آن نور سیاه منبسط رو بانقباض آورده تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد وبحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زائل شد وبحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون عرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است ونسبت نقشبندیه عبارت از این حضور است واین حضوررا حضور بی غیب نیز میگویند واندراج النهایة في البدایة در این موطن صورت میبندد وحصول این نسبت مر طالب را در اینطریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار واورادرا از پیر تا برآن عمل نماید **مصرعه:**

قیاس کن زگلستان من بهار مرا

واین درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود وبعد از تحقق شدن این نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی گویند حاصل گشت ودل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد ازان خودرا وعالم را وهر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جلّ وعلا بعد ازان هر ذرّهٔ عالم را وافراد آنرا عین خود دیدم وخودرا عین همه اینها بآنکه تمام عالم برادر یکذره گم یافتم بعد ازان خودرا بلکه هر ذرّه را آن قدر منبسط ووسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصناف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خودرا وهر ذرّه را نوری یافتم منبسط که در هر ذره ساری است وصور واشکال عالم دران نور مضمحل ومتلاشی بعد ازان خودرا بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است وجمع الجمع عبارت از این مقام است بعد ازان صور واشکال عالم را تمامی چنانکه اول حق میبافتم این زمان موهوم دیدم وهر ذره را که حق میبافتم بی تفاوت وبی تغیر همان

ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد در این اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرّحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه اي العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت في الجمله مسکّن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نه شده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالی به محض توجّه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود وموهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال وآثار که از موهوم مینمایند از حق سبحانه یافتم در خارج جز یکذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است ونهایت سعی تا اینجا است پیش از این آنچه در نهاد استعداد هر کسی نهاده اند ظاهر میشود این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف وبعد از این کلام دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم آورده اند که خوانندگان کلام مبارك ایشانرا پوشیده نخواهد بود این معامله مذکوره که سالکان را بسالها دست نداده ایشانرا بسیر محبوبی ومرادی در اندك فرصت به حصول پیوسته وحضرت خواجه قدّس سرّه میفرمودند که ایشان از محبوبان ومرادان اند واین سرعت سیر ایشان از آنست که دران ایام که ایشان بخدمت حضرت خواجه رسیدند خدمت ایشان بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند وآنجا قلمی نموده اند شیخ احمد نام مردی است از سرهند کثیر العلم وقوی العمل روزی چند فقیر باو نشست وبر خاست کرده عجائب بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بآن ماند که

چراغی شود که عالمها ازو روشن گردد الحمد لله تعالی احوال کامله او مرا بیقین پیوسته واین شیخ مشار الیه برادران واقربا دارد همه مردم صالح واز طبقهٔ علما وچندی را دعاگوی ملازمت کرده از جواهر عالیه دانسته استعدادهای عجیب دارند فرزندان آن شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند بالجمله شجره طیبه است أنبته الله نباتا حسنا فقرای باب الله دلهای عجیب دارند انتهی کلامه اللطیف.
حضرت خواجه قدّس سرّه چون ایشانرا کامل ومکمل یافتند محامد قولی وفعلی بجا آوردند در ساعتی که مشتری کسب سعادت ارزید ایشانرا خلعت اجازت کامله پوشانیدند وبسرهند که وطن مألوف ایشان بود رخصت نمودند وجمعی از طالبان صادق خودرا در خدمت ایشان تعیّن فرمودند پس خدمت ایشان بانعام فراوان بوطن آمدند چون شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب آملی قدّس سرّهما چنانچه فرموده اند که باز آمدیم با صد هزار خلعت وفتوح بامر حضرت خواجه خود بتربیت طالبان مشغول شدند در اندك مدت جمع غفیر از سرچشمه فیوضات ایشان شادآب شدند دران اثنا ناگاه مسترشد آنرا وداع نموده صحبترا خواستند که بعزلت مبدّل کنند ازانجا که همت والای ایشان بآنچه حاصل وقت ایشان شده اکتفا نانموده در طلب مطلب ما فوق بود وبعضی اصحاب غرض وارباب غبطه آنرا شنیده بعرض حضرت خواجه قدّس سرّه بنوعی دیگر رسانیدند چون این معنی مسموع مبارك شد این عریضه به پیر بزرگوار خود مرسل داشتند **عریضه**: ازان روز که از ملازمت بر آمده بواسطه میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود ومردم در صحبت همچو ببرد شیر در نظر میآمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمیآمد عروج در مراتب قرب بغایت الغایة هر چند غایت ندارد میسّر شده ومیشود میبردند ومیآرند كُلَّ يوم هو في شأن بر مقامات جمیع مشایخ الی ما شاء الله تعالی گذرانیدند **بیت**:

گلی بردند زین دهلیزهٔ پست * بدان درگاهِ والا دست بر دست

دراین میان اگر توسط روحانیات مشایخرا تعداد مینمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علّة چندان وجوه ولایت وکمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذیحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند واین مقام مقام تکمیل وارشاد است اما هنوز چیزها از متمم ومتکمل از برای اینمقام در کار است تا که میسّر شود امر آسان نیست که میسّر شود بلکه این وجوه مخصوص بمرادان است مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج آخر او تا بدایت مقام اصل است پیشتر افراد هم گذر ندارند ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وجه توقف در مراتب تکمیل وارشاد این است وعدم نورانیت بواسطه ظهور ظلمت غیب است چیز دیگر نیست مردم از متخیلات خود چیزها می پزند اعتبار نباید کرد **فرد:**

در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام

در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال خود بپوشند مجال نظررا محال دیگر بسیار است **بیت:**

من گم شده ام مرا مجوئید * از گم شده گان سخن مگوئید

از غیرت خداوندی جلّ سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه وتعالی کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است وفی الحقیقة معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف. فی الجمله مطلبی را که میجستند به محض کرم عطا فرمودند آنگاه بافاضهٔ طلاّب باز گشتند چنانکه در یکی از مکاتیب شریف نگارش فرموده اند که حاصلش اینست که چون خواجه من مرا به کمال واکمال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند ومرا فی

الجمله آنوقت در کمال واکمال مصطلحه حاصل خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافته فرمودند که تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشایخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت ودر مسترشدان کار سنین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدید آمد آنان را که پیرامون من میتنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم ووداع خواستم اما طالبان اینمعنی را محمول بر تواضع داشته از آنچه داشتند بر نگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المبارك. بار دوم بشوق دریافت ملازمت حضرت خواجه عالی شان از سرهند بدهلی شدند مدتها در خدمت پیر بزرگوار خود بسر بردند صحبتهای شگرف گذرانیده ومعامله را باضعاف مضاعف رسانیده بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار بجامی آوردند که فوق آن متصور نباشد خدمت حضرت خواجه محمّد هاشم کشمی در کتاب زبدة المقامات مینویسند که این فقیر از زبان خواجه حسام الدین احمد شنیده ام که با وجود علو مرتبت وکثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب حضرت پیر دستگیر خود هیچ کس از میان اصحاب چون ایشان نبود لهذا پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد روزی حضرت خواجه مرا بطلب ایشان فرستادند همین که برسیدم وگفتم که حضرت پیر دستگیر طلب ایشان دارند مجرد استماع این خبر رنگ رخساره ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان از غایت خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه میشنیدم ع:

نزدیکان را بیش بود حیرانی

به چشم خود دیدم خدمت ایشان در رساله مبدأ ومعاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجه هر یکی را اعتقاد علی حده بود ومعامله جدا این فقیر بیقین میدانست که مثل این صحبت واجتماع ومانند این

تربیت وارشاد بعد از زمان آنسرور علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام هرگز بوجود نیامده است وشکر این نعمت بجا می آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم وهر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید هم چنان خواجه قدّس سرّه لوای نسبتهای عالیه خودرا ابر فرق فرقدان سامی این فاروقی نژاد افراشتند وکارخانه ارشاد بایشان حواله داشتند یاران جهت منار خودرا بصحبت ایشان داده رخصت وطن نمودند ایشان اینمرتبه مدتی بلا تردد بافاضات سالکان باب الله مشغول بودند احوالات عظیمه خود وترقیات یاران را بزبان قلم عرضداشتها به پیر بزرگوار خود نوشته اند چنانچه افتتاح دفتر اول با عرائض سته مقرر رفته کما لا یخفی علی ناظریها هم چنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی که در حضور شریف در دهلی بودند غائبانه از ایشان کیفیت احوال آنهارا از ایشان می پرسیدند که توجه نموده ترقیات وقابلیات هر یکی را معلوم فرموده از سرهد بایشان رقم نماید روزی یکی از خلّص اصحاب حضرت خواجه قدّس سرّه بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه نموده فرموده اند که انشاء الله تعالی چون جناب شیخ احمد از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم که در حق تو توجهات خاصه نمایند ودر اندك فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند کذلك دقایق علوم طریق ودرجات مقام بعضی ارباب معرفترا نیز از ایشان استفسار میفرمودند وایشان حسب الامر معلوم نموده بعرض میرسانیدند چنانکه این مکتوب حضرت خواجه قدّس سرّه که بایشان ورود یافته ایما باین مدعا دارد.

مکتوب عالی مسند ارشاد اوسع وانور باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده خواجه برهان کحل البصر مشتاقان گردانید الحمد لله والمنة سبحانه بغایة عالی است ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده می آید که قدری در احوال حضرت خواجه احرار قدّس سرّه تفتیش فرمایند شاید که امور

دیگر هم ظاهر شود همان روز که بمطالعه آن لطیفه غیبیّه مشرف شد دران اثنا انفاس خاطری که دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن آن غالب بود که اشارة بحضرت خواجه بود یکی در طبقه ائمه دیده شود یمکن که چیزی ظاهر گردد دیگری از سخنان ایشان معنی عظمی مفهوم میشود این نیز از بعضی خوابهای یافته شده که ایشان بحسب خلقت نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم وزیر مقام وحدت علیا که قابلیات مطلقه است مخلوق باشند یکی کرم نموده آنجا هم دیده شود ایضا در حضرت فاروق رضي الله تعالی عنه نظر بینند که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکناره آمده اند شاید که مخلوقیت فوق نقطه سبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البته عنایت فرمایند ونیك تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنا فی الله نیز مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن همین مقام از جمله جماعتی که در فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر اینست که همچنان محفوظ باشند وحاجت بکسب وظهور فنای بشریت نداشته باشند ایضا جماعتی که در زیر همان وحدت محو شده باشند واگر چه از راه جذبه قیومیّت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یك نظری در خانه جبروت که مقام انبیا است صلوات الرّحمن علی نبینا وعلیهم نیز بکنند که در آنجا نیز مقامی خود بود که از عود مذکور ایمن گرداند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر از این راه ظاهر بتفصیل راه دیگری هم داشته باشد وبعضی عزیزان ازان راه داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشانرا بهتر معلوم است چه نویسم چندان اسامی وعلامات مقامات مارا معلوم نیست وتغیرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله تعالی آنچه مرضی است همان شود محمّد صادق وجمیع برادران واعزه نیازمندی

قبول فرمایند انتهی مکتوبه العالی. این استفسارها ونوازشها که از خواجه والا مرتبت باین خلیفه عالی منزلت بجای رسیده معلوم نیست در دیگر جا واقع شده باشد خدمت خواجه علیه الرّحمة از کمال تعطش که داشتند چنانچه این دو بیت ازان نشان میدهد **قطعه:**

بس تشنه وبس خرابم ای دوست * در حسرت یکدم آبم ای دوست
هر جا که ترشح تو بینم * در العطش ایم ای دوست

بر آن آمدند که احوالات تازه که از خصائص مقتضای استعداد حضرت ایشان بهمرسید بطریق روایت عالی از سافل که بعضی اساتذه محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند خدمت حضرت خواجه آن احوال تازه را از این نائب عالی مقدار خود اخذ نمایند وبایشان اظهار ما فی الضمیر فرمودند ایشان همگی تواضع شده براه معذرت رفتند که مبادا مورث بترك ادب گردد چون الحاح حضرت خواجه بسیار بکمال شد که عدم امتثال امر منجر بملال میشد لاجرم خدمت ایشان الأمر فوق الأدب دانسته بآداب تمام وتواضع واحترام تام توجّه بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواستند گماشتند تا بعنایت الله سبحانه آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجه بخلّص اصحاب رمزی از این ماجرا در میان نهاده بودند چنانکه خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة بر نگاشته است که خدمت شیخ تاج الدین رحمة الله علیه میگفت که آنچه در مکاتیب شریفه حضرت خواجه که بطرف حضرت مجدد الف ثانی مینوشته اند لفظ عزیز متوقف اشاره بحال خود داشتند کما قدم في مکتوبه قریبا وآنچه در عرائض حضرت مجدد الف ثانی علیه الرّحمة بطرف حضرت خواجه لفظ مذبور که احوال عزیز متوقف چنان وچنین مراد آن وجود ذی جود حضرت خواجه است که بامر ایشان از حال مبارك ایشان خبر میداده اند بالجمله معامله که حضرت خواجه قدّس سرّه بایشان داشتند وشیوه نیازمندی که اظهار مینمودند بیقین آن چنان بود که مریدی

نسبت به پیر بزرگوار خود بجا آرد منها در حضور خود سر حلقه مریدان خود ایشانرا گردانیده بودند وخود چون سائر مسترشدان بآن حلقه آمده داخل میشدند وچون از حلقه یا از مجلسی که ایشان میبودند حضرت خواجه می برخاستند چندین کام بشیوه قهقری مینهادند بغایت ادب ویارانرا نیز توکید میکردند که در حضور ایشان مارا تعظیم نکنند آنچه مشائعتی که بما میکردید بخدمت ایشان نمایند ومیفرمودند که باطن خودرا نیز در حضور ایشان متوجه ما ندارید از زبان حضرت میر محمد نعمان قدّس سرّه میآرند که دران ایّام که این فقیر در بندگی حضرت خواجه صفاکیشان بسر میبردم همه یاران خودرا فرموده بودند که بخدمت حضرت مجدد الف ثانی مشغولی نمائید والفاظ گذشته را به توکید امر مینمودند باین فقیر خطاب نموده فرموده بودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان کم اند از کمّل اولیای متقدمین خال خالی اگر مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد تمام بخدمت ایشان رسیدم مؤیّد این مقوله از مکاتیب حضرت خواجه قدّس سرّه دو رقیمه دو شاهد عدل ایراد میرود: **رقیمه اولی** حق سبحانه باعلی مرتبه کمال رساند:

وللارض من كأس الكرام نصيب

آنچه حقیقت حالت است نوشته میشود پیر انصار قدّس سرّه میفرمودند که من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در این وقت میبود با وجود پیری اش مریدی من میکرد وهرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتار آن آثار صفات چرا جان فدای لوازم طلبگاری نکنند وهر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون تأمّل واحتمال ما نه از استغنا وبی نیازی است موقوف باشاره است **بیت:**

گر طمع خواهد زمن سلطانِ دین * خاك بر فرق قناعت بعد زین

باری نسخه حال واراده ما این است خدای عزّ وجلّ بر آنچه میباید مهتدی گرداناد واز عُجب وپندار مخلصی بخشا وبقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر

صالح نیشاپوری سلّمه الله تعالی اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود وتضییع اوقات ایشان دادن از مسلمانی نه نمود لاجرم به صحبت شما فرستاده شد انشاء الله تعالی بقدر استعداد بهره مند کردند وتوجه ولطف کامل یابند والدعاء.
رقیمه ثانیه: الله تعالی فقرا ومساکین درمانده را از برکات بر گزیدگان بدرمانی برساند مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ام آری این یك کلمه را قاصدان صادق حامل میتوانند شد الحمد لله از این قسم خود صورت می نه بندد دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی است وحکایات واوضاع صوریه بسیار بی جا. الغرض مارا حدّ خود باید دانست واز فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی. **رقیمته الشریفة** بالجمله این سلوك ومعامله که در میان این پیر ومرید قدّس سرّهما بظهور رسیده کم کسی شنیده واز عجائب روزگار است وموجب حیرت اولو الأبصار وهم شاید فنا اتم وتعطش اکمل خواجه بزرگوار وهم گواه علو مرتبه که مصداق **(ما لا عین رأت ولا اذن سمعت)** در حق حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه **بیت:**

فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصّهٔ عجیب حدیث غریب است

در سفر سیوم که ایشان بزیارت پیر بزرگوار خود بدهلی آمدند به مجرد خبر قدوم ایشان حضرت خواجه عالی شان باستقبال تا دروازه کابلی که از منزل شریف قریب سه تیر پرتاب را باشد پیاده تشریف آوردند ودر همان سفر فرمودند که آثار ضعف بدن بسیار ظاهر میشود امید حیات کم ترمانده وفرزندان گرامی خودرا خواجه عبید الله وخواجه عبد الله که هردو شیر خواره بودند در حجور مرضعات طلب فرمودند از ایشان التماس توجه در حق آن دو نور دیده نمودند وایشان در حضور پیر بزرگوار بامر مبارك توجهات عالیه در حق پیرزادها خود فرمودند چنانچه اثر توجه در اطفال بحضرت خواجه معلوم شد ونیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نمودند وچندان فقرات مدحیّه از زبان

مبارك حضرت خواجه در حق حضرت امام ربانى ديده شد كه اگر كتابى جمع شود توان شد چندى را ازان تيمّنا آورده. **منها** روزى فرمودند كه ايشان از كمّل محبوبان ومرادانند. **منها** فرموده اند كه امروز در زير فلك از اين طائفه عليّه چون ايشان نيست. **منها** بزبان مبارك رانده اند كه بعد از صحابه وكمّل التابعين ومجتهدين چون ايشان معدودى چند از اخصّ خواص بنظر ميداشتند. **منها** فرموده اند كه ما در اين سه چهار سال شيخى نكرديم چند روز بازى كرديم اما الحمد لله والمنة اين بازى ما ودكان پردازى ما بى فائده نشد چون ايشان بروى كار آمده. **منها** فرموده اند كه اين تخم را از بخارا وسمرقند آورديم ودر زمين بركت آئين سرهند كشتيم چنانچه جناب حضرت مجدد الف ثانى قدّس سرّه در آخر مكتوب بيان طريق باين مضمون كلام خواجه قدّس سرّه ايما نموده اند هذا هو بيان طريقى كه حضرت حق سبحانه اين حقيررا بآن ممتاز ساخته از بدايت تا نهايت بنيادش نسبت نقشبنديه است كه متضمن اندراج النهاية در بدايت است وبرين بنياد عمارتها ساخته اند وكوشكها بنا فرموده اند اگر اين بنياد نميبودى معامله تا باينجا نمى افزود تخم از بخارا وسمرقند آورده در زمينى كه مايه اش از خاك يثرب وبطحا است كشتند وبآب فضل سالها آنرا سيراب داشتند وبه تربيت احسان مربى ساختند چون آن كشت وكالم بكمال رسيد اين علوم ومعارف ثمرات بخشيد انتهى. ميآرند كه بعد از ارتحال حضرت خواجه باقى بالله قدّس سرّه در ميان مسودات مكاشفات خاصه مسوده مسعوده بر آمد كه آنجا چهار دائره كشيده بودند در يك دائرهٔ وَلايت بفتح واو رقم نموده ودر دائره دوم وِلايت بسكر واو ودر دائره سيوم كمال باطِنى ودر دائرهٔ چهارم كمال مطلق ودر باب هر يكى از دوائر اربعه را از اخص خواص بعد صحابه وتابعين رضي الله تعالى عنهم اجمعين.[١]

([١]) يعنى در صفحه ١٥٧ آن مذكوره دوائر موافق مرتبه آنها نوشته است ملاحظه فرمائيد.

در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعیکه در غیب از کشف بلا ریب معاینه گردید رقم فرموده در میان همه آنها دوازده تن از رؤسای ایشان در هر دائره بوجه اکمل داخل دیده اند وحضرت ایشانرا یعنی خدمت حضرت مجدد الف ثانی را نیز داخل دوازده در هر دائره یافته اند.

دائره کمال باطنی: در این مقام خواجه علاء الدین بلندتر از خواجه احرار مشایخ چشتیه هم محاذی خواجه علاء الدین از سلطان المشایخ قدر فروتر شیخین سهروردیه از مقام اول اندك فروتر متصل بدائره لیکن سرها محاذی مشایخ چشتیه ابن عربی تا اکثری فخذ کاتب وشیخ احمد زیر مقام متصل بدائره قدر فرود تا اربعین کاتب تا کتف تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلامه من خلاصة المعارف تصنیف سید آدم بنوری قدّس سرّه. ثم اعلم ان هذا اسرار غامضة من کلام حضرت قطب الولایة شیخ شیخنا ومولانا خواجه محمد باقی بالله رضي الله تعالی عنه.

دائره معرفت وَلایت: بفتح واو من مراتب اللاهوت والسیر في الله وغیره من متراتب القرب. خواجهٔ احرار در معرفة وجه الافتراق من النقشبندیة فإنّ لهم فیهما اقداما راسخة وحظا لهم وافرة وجه الافتراق من الچشتیة في الوِلایة بکسر الواو ومقامات السلوك وکلّهم من الفریقین من خلّص عباد الله واخصّ اولیائه. خلاصة المعارف.

دائره تکسل بکمال مطلق: اي الکرامة عند الله حضرت غوث الأعظم رضي الله تعالی عنه وحضرت شیخ محیي الدین ابن عربی حضرت خواجه خواجه‌گان پیر پیران خواجه نقشبند وخواجه محمد پارسا وخواجه علاء الدین عطار وحضرت خواجه عبید الله احرار رضي الله تعالی عنهم اجمعین آمین ثم آمین. حضرت غوث الثقلین داخلا تماما وکمالا ومشایخ اربعه نقشبندیه تمام داخلند والمتأخرین من مشایخهم تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدائرة بل مقدم رؤسهم داخل فیه مولانا

محمد قاضی ملا خواجگی خواجه کلان شیخ تاج مرزا حسام الدین وجمع من اصحابنا یدخلون تحت هذا المقام بتوفیق الله تعالی الاّ الشیخ احمد فانه الی الصدر داخل في المقام وبالمال الی مقدم الفخذ وکذا الکاتب بادنی زیادته حالا ومآلا شیخین سهروردیه الاول الصدر والثاني القریب من السرة مشائخ خمسة چشتیه الی مقدم الفخذ والمتأخرون من اهل التوحید الصوري منهم تحت هذا المقام کما کانوا خارجین من کماله ومن تحت مقام الکمال. خلاصة المعارف.

دائره تکمیل بالکمال المقید بالفناء والبقاء: مشائخ اربعة نقشبندیه داخلون تماما والغوث والختم ایضا والمشائخ الخمسة الچشتیة الی ما بین الصدر والسرة شیخین سهروردیة الأول الی مقام الصدر والثاني الی مؤخره الشیخ احمد والکاتب داخلان تماما في التکمیل قد بقي من القدماء خارجین عن الدائرة. خلاصة المعارف تصنیف سید آدم بنوری قدّس سرّه.

دائره کمال مطلق: خواجه بزرگ داخل قربه پارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه احرار تا ساق سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدّس سرّه تا نصف فخذ شیخ نصیر الدین ایضا تا ساق لیکن باریك شیخ الشیوخ تا کتف شیخ بهاء الدین تا قریب ناف لیکن این هردو نزدیك شیخ نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محیي الدین عربی تمام داخل بلند شیخ نجم الدین کبری تا کتف شیخ علاء الدولة تمام داخل سید میر علي همدانی تا ناف شیخ احمد بالفعل تا سر داخل بالمآل تمام کاتب بالفعل نزدیك بکتف بالمآل تمام داخل شیخ تاج ومرزا حسام الدین تا اربعین کاتب قدری از سر بالمآل تمام سر لیکن هردو یك گز فوق شیخ الهداد نزدیك پائین دو بالفعل وبالمآل آن دو خیلی فایق. خلاصة المعارف رحمة الله علی مصنفه.

بعد از مرخص شدن ایشان درین مرتبه سیوم از پیر بزرگوار خود بوطن که ملاقات آخر ایشانان بود رضي الله تعالی عنهما چون بسرهند رسیدند چندی آنجا

ارشاد نموده بامر واشاره متوجه بلدهٔ فاخره لاهور شدند اکابر آن بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت شمرده واز خواص وعوام وعلما وفضلا وصلحای آن دیار که تفصیل آن بتطویل می انجامد در سلك اراده آن غوث الانام در آمدند وصحبت گرم شد وحلقهٔ شغل اتّساعی پذیرفت بالجمله در اثنای این فیاضی ناگاه خبر جانکاه واقعه رحلت حضرت خواجه بایشان رسید آرام دلها به بی آرامی مبدّل شد وشربت شیرین آن صحبتها بمذاق همه تلخ گردید ایشان متوجه دهلی مبارك شدند وبزیارت روضه متبرّکه مشرف وعزا پرسی مخدوم زادگان وهمشیره ها نموده اند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دلرا مومیای از برکت تربیت صحبت ایشان طلب نمودند ولوازم ارادت ونیاز وابتهال وافتقار چنانچه بحضرت خواجه بزرگوار بجامی آوردند بتقدیم رسانیدند وجمهور ایشان از صغار وکبار بیعت نمودند ایشان بحکم وصیت پیر بزرگوار خود والتماس یاران دل افگار مدّتی آنجا اقامت فرمودند وبتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نضارت ارشاد وطراوت وسرگرمی حلقه بمثابه که در حیات مبارك حضرت خواجه باقی بالله قدّس سرّه بود از سر نوتازگی پذیرفت ارادة الله تعالی سکونت ایشانرا آنجا بعضی یاران جهة بعضی موانع مصلحت نیافتند خدمت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند پس هر سال الی مدّت حیات ایام عُرس حضرت خواجه که در ماه جمادی الآخر است از سرهند آمده عُرس ایشانرا تدارك نموده بانجام رسانیده تفقد احوال مخدوم زادگان نموده وخدام روضهٔ منوّره را نواخته باز بسرهند تشریف فرما میشدند اللّهمّ لا تحرمنا من برکاته.

تذکره تاسعه از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوالات بلند ومعاملات ارجمند وتعریف وتجدید وما یناسب ذالك که ایشان بآن کرامات در اکثر اولیا ممتاز بودند

مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه را در اولیای این

امّت شان عظیم است ومراتب والا که خال خالی را بآن ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تبیان آن عاجز وحوصله کاتب از تعداد آن قاصر اما بحکم من لم یدرك کلّه لم یترك کلّه بیان بعضی ازان معاملات بزرگ ومراتب شگرف مینماید بگوش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی وتقدس ایشانرا مجدد الف ثانی ومنوّر هزار دوم گردانیده وجود شریف ایشانرا قائم مقام پیغمبر اولو العزم ساخت بیان او آنکه سنه الف را ایزد تعالی وتقدس بقدرت کامله خود در تغیر امورات تأثیری عطا کرده وعادة الله جاری شده که بعد مضی مدّت مذکور در امورات دینی ومعاملات ظاهری تغیری کلّی واقع شود لهذا بر هر الفی پیغمبر اولو العزم با شریعت جدید مبعوث میشد وخلق را از بادیه ضلالت بشاهراه هدایت دعوت میفرمود چنانچه نور ارشاد وهدایت او از محیط عرش تا مرکز فرش شامل حال عالم وعالمیان میبود هر چند باندازۂ قرب زبان او وبعد او در عالم فتور راه مییافت ایزد تعالی نبی دیگررا مبعوث ساختی تا بمتابعت کتاب وشریعت او ترویج وتجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغیر وفتور وتفریق کلی در دین اسلام افتادی وظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امم پرستش اصنام وآلهۂ باطله گرفتار شدندی آنگاه بعنایت بی غایت الهی در عین غلبات ظلمت کفر وضعف نور اسلام بر سر سنه الف پیغمبر اولو العزم با معجزات ظاهر وبرهان باهر ودلائل روشن وحجت محکم بعالم مبعوث مینمود تا فرو رفتگان ورطۂ کفررا بساحل ایمان واسلام ارشاد هدایت میفرمودند هر کرا سعادت ازلی نصیب او بوده قبول دعوت رسالتش مینمود واز زلال خوشگوار ایمان واسلام کام جان شرین میساخت وآنکه از شقاوت ازلی بقبول دعوت رسالتش ابا میکرد واز دولت ایمان وخلعت اسلام محرومی میماند ایزد تعالی انتقام او بزهر قاتل عقوبت فانتقمنا منهم میداد گرفتار عذاب وعقاب دارین میکرد کما قال الله تعالی (**فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ**

خَسَفْنَا بِهِ الأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا اَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
* العنكبوت: ٤٠) بر سر اصل سخن رويم كه چون پيغمبر صلّى الله عليه وآله وسلّم مبعوث شد وخاتم النبيين آمد حضرت حق سبحانه وتعالى دعوت اورا كامل گردانيد ودوره اورا تا مادام قيام ساعت باقى داشت ونبوت ورسالت وانزال كتب وملك باو ختم فرمود لاجرم بحكمت بالغه خود علماى امت شريف اورا حكم انبياء بنى اسرائيل داد وهدايت وارشادى كه بانبياى تعلّق داشت كرامةً له بوجود مسعود علماى عامل وعرفاى كامل است او متعلق گردانيد چنانچه جناب نبوى صلّى الله عليه وآله وسلّم در اخبار خود از اين معنى با خبر گردانيد (**علماء امّتي كأنبياء بني اسرائيل**) فرمود وحديث نفيس (**انّ الله يبعث على رأس كلّ مائة سنة من يجدّد لها دينها**) وچون سنه هزار از رحلت خواجهٔ ابرار صلّى الله عليه وآله وسلّم گذشت ودر سنه مذكور همان خاصيت الوف ماضيه تبعا در نهاد بود لاجرم فتور كلى در دين واسلام رويداد وانوار سنت رو بانقباض آورد وظلمت رسوم كفر وبدعت روز بروز شهرت واستعلا پذيرفت چندانكه انواع فتور در دين پيدا شد حضرت حق سبحانه وتعالى از كمال كرم وعنايت خود از امت او كه خير الامم است بر سر الف ثانى عالمى عارفى تام المعرفتى وقوى العملى را قائم مقام پيغمبر اولو العزم گردانيد وآنچه مضمون حديث شريف (**مثل امتي مثل المطر لا يدرى اوّله خير ام آخره**) بوجود مسعود شريفش ثابت گردانيد چه آخريت امت متعلق به مضيّ الف بود وايشانرا خلعت فاخره تجديد پوشانيده مجدد الف ثانى گردانيده تازه شد ازو شريعت مطهرهٔ غرا وتأييد يافت ملّت شريفهٔ حنيفيهٔ بيضا سر سبز گشت اشجار يقين وگلگل شگفت چمن بهارستان دين.

اين معنى را بآن حضرت الهام فرمود وبكرات بافشاى آن امر نمود چنانكه خود در مكتوبى بآن ايما فرموده اند پس صاحب اين نعمت عظمى را بايد كه به خصوصيات عليا ممتاز بود **بيت:**

هزار سال بباید که تا باغِ جهان * زشاخ صنعت حق چون توکل ببار آید
بهر قران وبهر قرن چونتوئی نبود * بروزکار بسی گر چه شهریار آید

بدین مدعا اشارتی از قلم محترم ایشان رفته آنجاکه نگارش نموده اند ای فرزند این آنوقت است که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر اولو العزم مبعوث میگشت وابنای شریعت جدیده میکرد ودر این امت که خیر الامم است وپیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه وعلی آله الصلاة والتسلیمات علماء را مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند وبوجود علماء از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائة از علمای این امت مجددی تعیّن مینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضیّ الف که در امم سابقه وقت بعثت اولو العزم است وبهر پیغمبر دران وقت اکتفا ننموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفتی از این امت در کار است که قائم مقام پیغمبر اولو العزم امم سابقه باشد **بیت**:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

انتهی کلامه الشریف.

ای برادر آنقدر فرق که در پیغمبر اولو العزم تا غیر اوست آن قدر فرق در مجدد مائة تا مجدد الف است بلکه اضعاف آن **بیت**:

نبی نیست لیکن برنگ نبی * بجوشد زکویش هزاران ولی
نگین گشت در حلقهٔ اولیا * چو در انبیا خاتم الانبیا
شقی گر بیاید شود بو سعید * یزید ار بیاید شود بایزید

در مکتوب دیگر بعد از این ایما به بتأیید این مدعا نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق گران است واز افهام اینها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند وعلوم ومعارف یکدیگررا موازنه کنند وصحت وسقم احوال را بمطابقه آن ملاحظه نمایند وتعظیم وتوقیر شریعت ونبوت را به بینند که در کدام یکی زیاده تر است شاید از استبعاد برآیند.

خدمت حضرت مولانا هاشم که از اعاظم خلفای مبارك ایشانست در زبدة المقامات مینویسند که مرا در دل خطور میکرد که اگر یکی از اعاظم علمای وقت این معنی را که حضرت سبحانه ایشانرا مجدد الف ثانی ساخته مسلّم میداشت تأیید تام میبود تا روزی با این خطره بخدمت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نموده فرمودند. مولانا عبد الحکیم سیالکوتی که در علوم عقلیه ونقلیه وتصانیف علیه چون اوفی الحال در دیار هند نمینماید بما نوشته بود وتبسم نموده فرمودند یکی ازان فقرات مدحیه آن بود که مجدد الف ثانی این از خوارق آنحضرت بوده که خطره اورا در یافته مقصد خطره اورا باو بیان نمودند وتسلّی کلّی دادند. می آرند که مولوی عبد الحکیم علیه الرحمة شبی حضرت مجدد الف ثانی را بخواب دیده بود که این آیت مبارك باو خواندند (**قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ** * الأنعام: ٩١) بعد از دیدن این واقعه بخدمت ایشان آمده مرید شد وتعلیم طریقه گرفت واز مخلصان حقیقی گشت وپیش از این واقعه میگفت که من اویسی حضرت مجدد الف ثانی ام پس خداوند این مرتبه را که مجدد الف باشد لابد خصائص عالی ومراتب متعالی است هر چند تمام آن خصائص ومراتب نمیتوان ایراد نمود اما چندی از اینهارا رونق ده این اوراق میگردانم وبالله التوفیق. **منها** ظاهر شدن استعداد قطبیّت ایشان بر پیر بزرگوار ایشان قبل از رسیدن آنحضرت بخدمت آن خواجه صفاکیشان بچندین سال. **منها** نور عالم افروز ایشانرا هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین مُدت بصورت مشعل با شمع عظیم کما مرّ. **منها** بر نگاشتن آن خواجهٔ عالی شان در بدایت سلوك ایشان بمخلصی که فلان بدان ماند که چراغی شود که عالمها ازو منور گردد. **منها** باز فرمودن بیکی از مخلصان در حین التماس او که چون ایشان بیایند التماس نمائیم که کار ترا بنهایت رسانند. **منها** حصول بشارت مرتبه مرادیت ومحبوبیّت مر ایشانرا از خواجه صفاکیشان. **منها** سرعت سیر وسلوك ایشان بحدیکه در عرصهٔ دونیم ماه بکمال واکمال رسیدند. **منها**

نوشتن پیر بزرگوار ایشان بسوی ایشان که مُدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ایم. **منها** تحریر نمودن آن مرشد عالی مقدر بایشان که سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی است. **منها** رقم فرمودن آن خواجه که مارا حدّ خود باید نگاه داشت واز فضول احتراز باید نمود. **منها** تنمیق نمودن آن مقتدای جهان **مصرعه:**

وللأرض من كأس الكرام نصيب

منها چه شد که مشعله مجددی از فتیله باقی بالله جست. **منها** نگارش فرمودن آن قدوة الاولیاء بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدّس سرّه فرموده من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درینوقت بودی با وجود پیری اش مریدی من میگردی یعنی حال ما وشما چنین است. **منها** نوشتن که اهمال ما نه از روی استغنا است موقوف اشارتیست. **منها** تحقیق نمودن پیر مبارك ایشان احوالات خود ومخلصان حضور خودرا از ایشان. **منها** از همه عجوبه تر استفاضه نمودن آن پیر بزرگوار از ایشان كما اشير اليه في التذكرة الثامنة من هذا المنتخب. **منها** فرمودن آن خواجه عالی شان که ایشان آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان گم اند كما مرّ دیگر خصائص عالی که خود ایشان چه بتقریر وچه بتحریر صریحا اشارة وكناية اشارت بآنها فرموده اند. **منها** بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالیه خودرا بایشان وهمه مشائخ طرق خودرا حواله بایشان وایشانرا بمقامات عالیه خودها برون واز خلص نسبتهای خود عطا فرمودن چنانچه در رساله مبدء ومعاد مذکور است. **منها** آنکه نسبتهای ولایت واقتباس کمالات نبوت را که بر بعضی اولیا رحمهم الله تعالی بعض دون بعض جلوه گردانیده اند ایشانرا بهمه آن نسبتهای نواخته اند وبمعارف هر یکی سرافراز ساخته چنانکه بزبان مبارك فرمودند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده وکمترین اینست که هیچ گونه از این راه نماند الاّ که این حقیررا بر آن عبور دادند از

نسبت علیه سریان ومعیّت واحاطهٔ وحدت وتشبیه وتنزیه واسرار اینجهانی وآن جهانی ووجوبی وامکانی علیحده علیحده بمحض کرم بمرور گردانیدند. **منها** که حضرت علي کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخته چنانکه در عرائض بخدمت حضرت خواجه قدّس سرّه معروض داشتند. **منها** حضرت خضر والیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات وممات خود بیان نموده اند چنانچه ایشان در مکتوبی بآن تصریح نموده اند. **منها** که ایشانرا در مبادی سلوك روحانیت ابوالعبّاس خضر علیه السّلام بعلوم لدنی نواخته بود چنانچه اشاره بآن تصریح در مبدء ومعاد فرموده اند. **منها** آن است که حضرت خاتمیّت علیه وعلی آله الصلاة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته چنانچه بیان آن در مکتوبی نموده اند وبر ناظران علوم ایشان صدق این مدعا مستور نیست. **منها** از آن جمله است که خدمت ایشان روزی در حلقه مراقبه بودند وبانکسار ودید قصور اعمال رفته که ندای در رسید که غفرت لك ولمن توسّل بك بواسطة او بلا واسطة الی یوم القیامة وباظهار آن امر فرمودند در رساله مبدء ومعاد رقم زد وقلم مبارك شده. **منها** روزی بر روح یکی از فرزندان متوفی طعامی پخته در آن اثنا بخاطر مبارك رسیده مضمون آیة (**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** * المائدة: ٢٧) که در من اتقا کجا وچگونه امید قبول باشد ناگاه ندا رسید انّك من المتقین. **منها** میفرمودند که هرگز من خود به تهجد بر نخاستم بلکه همیشه مرا باذن واعلام وصدا وامثال آن در ثلث آخر شب بیدار کرده اند یکبار بی آنکه بیدار سازند بیدار شدم گفتم من کیستم که بخود برخیزم وبه بندگی وطاعت او تعالی آویزم باز سررا بخواب نهادم لمحه نه رفته بود که از هر طرف آواز واعلام بر خاست ثلث آخر شب بیدار کردند. **منها** حضرت مجدد الف ثانی را مبشّر گردانیدند بر آنکه بر هر جنازه که تو بنماز آن حاضر شوی آن میّت مغفور است. **منها** بر مقبره که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بر آنکه عذاب از اهل آن مقبره برداشتند

چنانکه دو شاهد بر این مدعا در ذکر حضرت امام رفیع الدین که از اجداد مبارك ایشان است ذکر یافته. **منها** آنکه ایشانرا بشارت دادند که با آنکه این علوم که تو گفتهٔ وتحریر نمودهٔ همه از ما است وتا خصوصا علومی که دران نحوی از تردد داشتند بخصوصیت وصدق آنرا وانمودند وحقیقت آنرا معلوم فرمودند. **منها** فرمودند که شریعت را دیدم که در کوچه ما فرود آمده چنانچه کاروانی در سرای فرود آید. **منها** فرمودند که در ده آخر ماه رمضان بعد از تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خودرا اول بر زمین نهم چنانکه مسنون است بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترك سنت شد نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو ونسیان شده لیکن مرا خوف ترك سنت شد لاجرم تمام بر خواسته به پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات وانوار نامتناهی بظهور رسید وندا در دادند باین قدر که رعایت نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب مکنم وبسبب این رعایت خادم که پای تو می مالید آنرا نیز آمرزیدم. **منها** از آن جمله است که در عشره آخر رمضان فرموده اند که امروز معامله عجب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم چشم فرا خابیده که احساس نمودم که بر آن عریش من دیگری آمده نشست چه میبینم که سیّد اولین وآخرین است صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم وتا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلّق باین جهان داشت ثبت نمودند وبر ظهر آن عنایات کثیره که متعلّق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه اینمعنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث است نگارش فرموده اند واین مکتوب شریف بدست خط مبارك که دران دیگر فوائد زوائد از این است بعینه نزد این فقیر است که آنرا تعویذ جان وحرز امان می انگارم. **منها** ایشانرا از جناب نبویٔ صلّی الله تعالی علیه وآله وسلّم

بشارت رسید که فردا چندین هزار کس را به شفاعت تو ببخشد خدمت مولانا هاشم علیه الرّحمة مینگارد که فردای آن روز که ایشانرا این بشارت رسیده بود بشکرانه آن طعامی کردند وقصه را باز نمودند. **منها** در رسائل خود نوشته اند که الحمد لله الّذي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا بين الفئتين چه این عبارت در جای ثبت شده که ایشان در کلام صوفیهٔ کرام وعلمای عظام تطبیق داده اند جدال فریقین را راجع بتفاوت لفظی نموده اند ودر معنی موافق ساخته بنوعیکه هیچ شُبه نمانده آنجا این عبارت املا فرموده اند خدمت مولانا هاشم مذکور قدّس سرّه مینویسند که میان این فقیر وعالمی که در آنوقت مرجع بوده مشاجرتی واقع شد او گفت که این قسم معاملات عظمی که شیخ تو ادّعا میکند میبایست که از سرور دین ودنیا صلّی الله علیه وسلّم در رنگ مهدی موعود در حق او حدیثی روایت میشد باو گفتم که علم جمیع احادیث بما وشما ثابت نه از کجا معلوم شود که حدیث در این باب وارد نشده آنعزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی نزد من حاضر است وکم حدیثی از وی خارج باشد بیا تا بهم در باب فضائل این امت جستجو کنم تا دیده شود که حدیثی درین باب بر آید که دلالت کند مدعای ایشانرا هردو متوجه شده کتاب را کشادیم در باب فضائل این امت حدیثی که دلالت تمام داشت بمدعای ایشان بر آمد وآن حدیث اینست (**يكون في امتي رجل يقال له صلة يدخل الجنة بشفاعته كذا وكذا**) من باین فاضل گفتم که این حدیث اشاره بحال ایشان است وایشان خودرا صله فرموده اند وعبارت مذکوره وبشارت سرور دنیا ودین باین راست می آید گفت احتمال دارد وخاموش شد این مقدمه را بآن حضرت رسانیدم تبسم نمودند وشکرانه آنرا بر زبان آورده در حق این بنده التفاتها فرمودند. **منها** خدمت ایشانرا بانوار وبرکات هفت درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلاة والتحیة مشرف گردانیدند تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوبات قدسی آیات ثبت

یافته خوانندگان آن ازآنجا پی بعلوّ درجهٔ ایشان خواهند برد. **منها** ازان جمله است که خناس‌را وسواس به محض کرم از سینهٔ بی‌کینهٔ ایشان بیرون کرده اند چنانکه فرموده اند که در نماز ضحی بودم دیدم که بلای عظمی ناگاه از سینهٔ من بیرون رفت بعد ازان مرئی شد که آشیانهٔ اورا نیز از سینه من دور کردند ظلمات کثیره که در نواحی آن بود اثری از آنها نماند وانشراحی عجیب سینه‌را رویداد معلوم کردند اینکه از صدر تو بیرون شد خناس است که پیغامبر علیه الصّلاة والسّلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود ونیز وانمودند که خطراتی که در اصول دین پیدا میشوند منشاء آنها همین خناس است که در صدر آشیانه وارد وهر وقت نیشها میزند. **منها** شرك خفی را از عبادات ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال بر نهجی استیلای نموده که چون در نماز در فاتحه بلفظ ایاك نعبد میرسیدیم حیران میشدم که اگر این لفظ را بخوانم که بمفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قراءت مصداق کلمه (**لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ** * الصف: ٢) باشم واگر نخوانم بی آن نماز درست نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی به محض کرم شرك را از عبادت من برداشت ونعمت ألا لله الدین الخالص به ظهور پیوست الحمد لله علی ذلك. **منها** آنکه ایشانرا از غایة اتباع آنسرور ورسوخ علم وعمل بامام اعظم ابوحنیفه کوفی وامام مکرم شافعی مطلبی وکبار تلامذه هر یك رضي الله تعالی عنهم فنا وبقا بهم رسیده چنانچه فرموده اند در حلقهٔ صبح بودم ناگاه یك گونه فنای مخصوص رویداد که تعیّنی که مرا بود برفت تا مدتی کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة ابوحنیفة کوفی رضي الله تعالی عنه با جمیع از شاگردان وجمیع علمای مجتهدین مذهب خود گرد من مجتمع اند ومرا احاطه نموده وبعضی از اساتذهٔ امام مذکور چون ابراهیم نخعی نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام ونور هر یك از أئمهٔ کرام در من در آمد ومن بآن انوار ایشان تعیین بقا یافتم وبتمامه متجسّم ازان انوار شدم ونور هر واحدی را جدا جدا اجزای

خود میدیدم بعد از دوسه روز از این معامله همان قسم تعیین وبقایا امام شافعی رضي الله تعالی عنه وتلامذه وعلمای مذهب او بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند وامام شافعی رضي الله تعالی عنه با تلامذه ومجتهدین مذهب خود در من در آمدند ومانند طائفهٔ اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسنن سابق باز آمد والحال خودرا بانوار فریقین متحقق می یابم بعده فرموده اند دران وقت چنان مشهور وگردید که حق از این هردو امام همام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته واز ایشان تجاوز ننموده دو حصهٔ تام ابوحنیفه‌را مسلم است وثلث بطرف ثانی رحمهما الله تعالی. **منها** وهم از آنجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه ومشایخ قادریه را قدس الله اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طرق دیگر رحمهم الله تعالی رسیده صلح دادند کما مر. **منها** فرموده اند که هر که داخل طریقهٔ ما شده وخواهد شد تا قیامت بواسطه وغیر واسطه از رجال ونساء همه را بنظر ما در آوردند واسم ونسب ومولد ومسکن اورا بما دانانیدند اگر خواهم همه را یك بیك بیان نمائیم **مثنوی:**

بی شگافِ روزن‌و دیوارها * مطلع باشند بر اسرارها

بلکه پیش از زادنِ تو سالها * دیده باشندت ترا با حالها

عارفان که جام حق نوشیده اند * رازها دانسته‌و پوشیده اند

منها بر ایشان ظاهر گردیده اند که در هند انبیای بوده اند علی نبیّنا وعلیهم السلام که ببعضی سه تن وببعضی دو تن گردیده اند وایضا قبور متبرکه بعضی از این انبیارا که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان نموده اند وانوار آنرا مشاهده فرموده. **منها** احوال مآل مشاهیق جبل ومشرکان فترت رسل که نزد ماتریدیه این جماعت در دوزخ خواهند بود ونزد اشعریه بر خلاف آن بایشان مکشوف گردانیدند که بعد از بعثت واحیاء اخروی آنهارا در مقام حساب داشته باندازهٔ

جریمه معاتب ومعذّب خواهند ساخت واستیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر متکلّف ایشانرا نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند فرمود ودر مکتوب دو صد وپنجاه ونهم از جلد اول این قصّه مسطور است وچنان برنگاشته اند که این مسئله را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصّلاة والسّلام عرض نموده آمد همه تصدیق فرمودند ومقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه. **منها** آنکه ایشانرا از اسرار قضای مبرم ومعلّق مطلع گردانیدن وحکمی از احکام یك قسم قضای مبرم را بالتماس ایشان پذیرفتند. منها ایشانرا از علمای راسخین گردانیدند واز کاشفان اسرار مقطّعات قرآنی ورموز متشابهات فرقانی چنانکه نگارش نموده اند که این فقیر تا مدتها سرّ متشابهات را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت وعلمای راسخین را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمییافت وتأویلات که بعضی علمای صوفیه بیان کرده اند آنهارا لائق آن متشابهات نمیدانست وآن تأویلات را از اسراریکه قابل استتار باشد تصور نمیکرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم خواسته که بمعنی در دست که لازم عشق است وامثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه بمحض فضل شمه از تأویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت وجدولی ازان دریای محیط بزمین استعداد اینمسکین کشاده گردانید دانست که علمای راسخین را از تأویلات متشابهات ومقطعات نصیب وافر است وتفصیل آنرا در زبدة المقامات وکتب ایشان باید جُست این منتخب حامل تفصیل نمیتواند شد آورده اند که بعد از الحاحات مخدوم زادگان در اطلاع این اسرار مقطعات متوجه شدند باظهار یك حرف ق اذن یافتند آنرا بیان نمودند وسامعان را ربودند ومخدومزاده گانرا منع از اظهار آن نمودند. منها ایشانرا در سیر مقامات صغری جامع گردانیدند میان قطب ارشاد وقطب افراد وآن مرتبه از نوادر است. **منها** بر ایشان مشارب وتمیز کمالات ولایات انبیاء علیهم الصلوات والتحیات وکذلك طالبانی که بر قدم پیغمبری از پیغمبرانند مکشوف گردانیدند وتفاوت اقدام هر یك

را دران مشارب وانموده چنانکه میفرمودند که فلان در ولایت موسویست نزدیك نقطهٔ مرکز وفلان قریب دائره وامثالها واین نیز از نوادر است چنانچه میآرند که شیخ نجم الدین کبری قدّس سرّه را علم بمشرب خود نبود با وجودیکه قطب زمانه ومقتدای اولیای وقت خود بود چون خواست که معلوم او شود یکی از مریدان را بنزد بزرگی که باین علم ممتاز بوده فرستاد آن بزرگ در اثنای تفتیش حال ازان طالب پرسید که جهودك ما چون است آن مرید از این حرف دل تنگ بحضرت شیخ خود باز گشت از آنچه شنیده معروض داشت شیخ بتواجد بر خاست وگفت مقصد ما بحصول پیوست ومعلوم شد که ما بقدم کلیم الله علیه السّلام بوده ایم که جهود امت اورا گویند. **منها** حضرت حق سبحانه ایشانرا به محض کرم قدرتی وقوتی عطا نموده بود وتصرف بخشیده که یکی را از ولایتی ومشربی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود میرسانیدند چنانچه به مخدومزادهٔ بزرگ قدّس سرّه رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی بولایت مُحَمَّدِی آورده شد. **منها** تعین وجودی وتعین حبّی که تا غایة الحال عارفی بآن لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیدند وباسرار وانوار آن مرتبه علیا ایشانرا مشرف ساختند. **منها** ایشانرا باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبه علیا که بقلب خامس متعلق است وآن از مقامات شگرفست چنانچه در فقره از فقرات رساله مبدء ومعاد بیان فرموده اند فاذا بلغ العارف الأتمّ معرفة والأکمل شهودا هذا المقام العزیز [ای القلب الخامس] وجودُهُ الشریف رتبته یصیر ذلك العارف قلبا للعوالم کلّها والظهورات[۱] جمیعا وهو المتحقق بالولایة المحمدیّة والمشرف بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلاة والتحیّة فالأقطاب والأبدال[۲] والأوتاد داخلون تحت دائرة

---

(۱) قوله والظهورات ای وهذا هو المجتهد ومن وصل الی هذا القلب فهو المجتهد لا اتباع علیه لاحد من اهل زمانه لان مناسبته بالله في وقته اتمّ

(۲) هم الذین بدلوا ارادهم بارادة الله تعالی

ولايته والأفراد والآحادِ وسائر فرق الأولياء مندرجون تحت انوار هدايته لما هو النائب مناب رسول الله والمهدى بهدي حبيب الله وهذه النسبة الشريفة العزيزة وجودها مخصوصة بآحاد المرادين وليس للمريدين في هذا الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه كمال ولا اكرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف لاغتنم ويسرى بركته الى مدة مديدة وآجال متباعدة وهو الذي كلامه دواء ونظره شفاء والحضرة المهديّ سيوجد على هذه النسبة الشريفة من هذه الامة الخيّرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم. وحصول هذه الدولة القصوى منوطة باتمام طريقي السلوك والجذبة تفصيلا مرتبة بعد مرتبة واكمال مقام الفناء الاتم والبقاء الاكمل درجة بعد درجة هذا لا يتيسّر الاّ بكمال متابعة سيد المرسلين وحبيب ربّ العالمين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها الحمد لله الذي جعلنا من متابعيه والمسؤل من الله سبحانه كمال متابعته والثبات عليه والاستقامة على شريعته يرحم الله عبدا قال آمينا. وهذه المعارف من الاسرار الدقيقة والرموز الحقيقة ما تكلّم بها احد من اكابر الأولياء وما اشار اليها واحد من اعاظم الاصفياء استأثر الله سبحانه هذا العبد بهذه الاسرار وافشائها بصدقة حبيبه عليه وعلى آله الصّلاة والسّلام ولنعم ما قال في الشعر الفارسي **بيت:**

اگر پادشه بر درِ پير زن * بيايد تو اى خواجه سُبلت مكن

ليس قبوله تعالى معلقا بشيء ولا مسببا بسبب يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم وصلّى الله عليه سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارك وعلى جميع الأنبياء والمرسلين وعلى الملائكة المقربين وعلى عباده الصالحين والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه الصّلاة والسّلام. **منها** ايشانرا ملهم ساختند كه دنيا ترا آخرت گردانيدم جناب حضرت عروة الوثقى قدّس سرّه العزيز مكتوبى در معنى اين كلام نوشته اند كه

بعضی تمتعات این نشان فانیه که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان نچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرد ونیز هر چه در دنیا مشهور گردد بی شائبه ظلیت نیست واین نشاء تاب آنکه بی ازالهٔ این شائبه جلوه گر شود ندارد مگر آنسرور دین ودنیارا این دولت عطا فرموده بودند حضرت مجدد الف ثانی را از غایت کمال اتباع آنسرور اگر از لواش خوان آن حضرت صلّی الله علیه وسلّم نصیبه داده باشند میشاید چه هر کمالی که پیغمبری را بود کمّل تابعان اورا ازان نور نصیبی رسد وایشان نیز بآن نصیبه در بعضی مرقومات خود اشارها نموده اند ونیز میتواند بود که مراد از این فرمودهٔ ایشان آن بود که هر چند مشهود عارف اکملِ باشد اما تا در قید حیات اینجهانی است مقیّد حبل الخیال است وخلاصی بکلی از قید خیال در این نشاء محال چنانکه مولانا رومی قدّس سرّه قریب احتضار میفرمود **مثنوی**:

من شوم عریان زتن او از خیال * تا خرامم در نهایات الوصال

مگر آنکه فردی را از کمال کمل تابعان انبیا علیهم الصّلاة والسّلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال در این نشاء در ولایت انبیا است که باصل الاصل متعلق است. **منها** ایشانرا از اسرار انوار حقیقت قرآنی وحقیقت کعبهٔ ربّانی وحقیقت بیت المقدّس بهره فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعدّدة. **منها** ایشانرا وراء آفاق وانفس معامله نموده اند که انفس نزد آن چون آفاق است بیان مجمل آن در رساله مبدء ومعاد نموده ومفصّل بتفصیل در مکتوب چهل سیوم ٤٣ از جلد دوم فرموده اند ومعامله کالروية را در آن اثبات نموده اند ورقم کرده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضي الله تعالی عنهم اجمعین کم کسی باین مستسعد گشته است هر چند این سخن مستبعد مینماید ومقبول اکثری نمیگردد اما اظهار نعمت عظمی مینمایم کوته اندیشان قبول کنند یا نه این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه

الرضوان ظهور خواهد یافت. **منها** آنکه حق سبحانه ایشانرا بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین است چنانچه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دویم بیان نموده اند وفرموده که از این حق الیقین چه گوید اگر گوید که فهم کند وچه در یابد این معارف از حیطهٔ ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر در ادراك آن عاجزند ودر درك آن قاصر این علوم مقتبس از مشکاة انوار نبوت اند علی صاحبها الصّلاة والسّلام والتحیة که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیّت ووراثت تازه گشته اند. **منها** بایشان راهی که ورای جذبه وسلوك است نموده اند آنرا براه اقتباس نبوّت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سیصد ویکم از جلد اول کرده اند. **منها** ایشانرا بکمال متابعت سیّد انبیا بمقامیکه فوق مقام رضا است مشرف گردانیده آنرا به محبت ذاتی تعبیر نموده اند وآن بسیار عزیز الوجود است که کسی از اولیا بآن اشاره نفرموده اند. **منها** ایشانرا درجات ولایة ثلاثة صغری وکبری وعلیا که ولایة اولیا وانبیا وملائکه است منکشف گردانیدند ومحقق ساختند بدان چنانچه در مکاتیب علیّه مبیّن ومشرح است. **منها** ایشانرا بمحض الطاف خزینه رحمت گردانیدند چنانکه در مکتوب سیصد وپانزدهم از دفتر اول بیانی یافته. **منها** بایشان معلوم گردانیده اند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان چون ایشان دیگری باین کمال بظهور نخواهد آمد. **منها** در رساله مبدء ومعاد نگارش فرموده اند که در اوائل حال میبینم که در مکانی طواف میکنم وجمع دیگر نیز دران طواف با من شریك اند وبطوی سیر آن جماعت تا حدیست که تا من یکدو ره طواف را بانجام میرسانم آنجماعت دوسه قدم مسافت قطع میکنند در آن اثنا معلوم میگردد که اینمکان فوق العرش است وجماعت طواف کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا وعلیهم الصّلاة والسّلام والله یختصّ برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم. **منها** ایشانرا بتجدید الف ثانی مبشر گردانیدند چنانچه ذکر یافت واین همه خصائص آن بیان شد وخدمت مولانا

هاشم از جمله خصائص پنج خاصيهٔ عظيمه را در عبارت تازى در كتاب خود ذكر كرده است وآن اين است الاولى مندرجة في دعائه الشريف الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا بين الفئتين وهي مرقومة في المكتوب السادس من الجلد الثاني. والثانية وصوله قدّس سرّه بمقام المقرّبين الذين مرتبتهم فوق اصحاب اليمين كما ان اصحاب اليمين فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العليا وهذا مسطورة من قلمه الشريف في المكتوب الاربعين من الجلد الثاني. والثالثة كلامه سبحانه وتعالى معه قدس الله سره شفاها وذلك لافراد الانبياء عليهم الصلاة والطيبات وقد يكون ذلك لبعض الكمّل من متابعيهم بالتبعية والوراثة واذا كثر هذا القسم من الكلام مع واحد منهم سمى محدّثا كما كان امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه. واشارة باين است آنچه در بياض خاص خود حضرت عروة الوثقى مرقوم فرمود است كه حضرت مجدّد الف ثانى را رضي الله تعالى عنه بوراثت جدّ مبارك ايشان فاروق اعظم محدَّث بفتح دال گردانيدند الحمد لله على ذلك. والرّابعة مندرجة في المكتوب التاسع والسبعين من الجلد الثالث وهي انه سبحانه اعطى له قدّس سرّه ذاتا قيوما للعالم الذي هو اعراض مجتمعة الخ. والخامسة في المعرفة التي يتعلق باصله ان طينته من بقية طينة نبيه عليه الصّلاة والسّلام كطينة النخلة من بقية آدم عليه السّلام واز خصائص عظمى آن است كه قريب بايام وصال فرمودند كه هر كماليكه در نوع بشر ممكن است مرا عطا فرمودند بوراثت وتبعيّت سيّد البشر عليه الصّلاة والسّلام بدان محقق ساختند واگر خواهم آنرا بمقدمات معقوله معقول مستمعان نمائيم بنهجى بيان فرمودند كه مستمعان معلوم نمودند. **منها** ميفرمودند كه نسبت خاصه ما تا انقراض اين نشاء در فرزندان ما خواهد ماند. **منها** از همه عجب تر از خصائص ايشان آنكه حق سبحانه ايشانرا با وجود تبعيت ووراثت به نصيبى از اصالت ممتاز گردانيد چنانكه تفصيل آن در مكاتيب عليّه مندرجه است **مصرعه:**

قلم اينجا رسيد سر بشكست

بيت: گر بگویم شرح این بیحد شود * مثنوی هشتاد من کاغذ شود

اگر عالمی عارفی بانصاف در مکاتیب لطیفه ورسائل ایشان عبور فرماید بیش از این بخصائص ایشان پی برد همین مقدار که بیان نموده شد نیز بسیار است اذعان وقبول از خوانندگان وشنوندگان در کار **بیت:**

راز جز با رازدان انباز نیست * راز اندر گوش منکر راز نیست

اگر بیش از این شوق استماع احوال مبارك ایشان از قسم معارف علیه وکمالات سنیه وخصوصیات عالیات ونکات نادرات را جویان باشند پس بمقامات مولانا هاشم علیه الرّحمة که مسمی بزبدة المقامات است یا به حضرات القدس که جمع مولانا بدر الدین است که هردو اکابر از جمله خلفای جهت مند ایشان اند رحمهما ربهما رجوع نمایند تا تفصیل احوال ایشان وکیفیت مقال والای نشان معلوم گردد که این حقیر در این منتخب از گلشن بگلی واز خر من بدانه اکتفا نموده.

تذکره عاشره از منتخب ثانی در ذکر بعضی عبادات یومی ولیلی حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه

خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرّحمة در مقامات خود مینویسند که از زبان الهام ترجمان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه شنیدم که بتقریبی میفرمودند عمل وکار ما چه باشد هر چه بما عطا کرده اند بمحض فضل وصرف کرم میدانیم اگر مثلا امری بهمانهٔ کرم باشد آن متابعت سیّد الاوّلین والآخرین صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم خواهد بود که مدار کار خودرا بدان میدانم هر چه بما داده اند از راه این اتباع داده اند جزئیّا وکلّیّا وهر چه نداده اند آن بسبب نقصی در متابعت که از راه بشریت رفته باشد هست وفرموده اند که یك روز بسهو در درآمدن بخلا اوّل پای راست نهادم آن روز چندین احوال بر من بسته شد میآرند که خدمت ایشان روزی بسرعت جهت غلبهٔ بول به متوضا شدند وباز بسرعت تمام بیرون آمدند آب طلب داشته دست مبارك شسته باز به متوضا

شدند بعد از فراغ از متوضا که بیرون تشریف فرما شدند عنایت نمودند که تقاضای بول استیلای نمود بسرعت بمتوضا در آمدم ونشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن اُفتاد که نقطه سیاهی برو بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب کتابت حروف قرآنی است لائق وبرعایت ادب مطابق ندیدم با وجودیکه از غلبه تقاضی محنت داشتم لیکن آن محنت پیش این محنت ترك ادب حقیر نمود بیرون آمده آن نقطه سیاهی شستم وباز آمدم آورده اند که روزی بخادم فرمودند که چند قرنفل حاضر کن خادم شش قرنفل حاضر آورد در عتاب رفته فرمودند ای نیك صوفئ ما آن قدر نشنیدهٔ که الله وتر یحبّ الوتر این رعایت از مستحبات است مردم مستحبرا چه دانسته اند مستحب دوست داشتهٔ او است سبحانه وتعالی اگر دنیا وآخرت را بیك عملی که دوست داشتهٔ حق عزّ وجلّ باشد بدهند هیچ نداده باشند فرموده اند که ما برعایت مستحبات تا بآن حدّ توجّه داریم که وقت شستن روی قصد میکنم که اوّل آب بر خدّ یمین رسد که آنهم از مستحبات است میآرند که از ایامی که تمام بصوم نمودند چون پرسیده شد از سبب آن فرمودند که قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آنروز استنجا شده باشد وفرمودند که والد ماجد ما علیه الرّحمة مهما امکن در روز رمضان استنجا نمیکردند اگر بضرورت واقع میشد آنرا قضا داشتند نعم السلف ونعم الخلف میآرند که یکی از حکام عهد که در کار ایشان ترددی داشت از اقضی القضاة وقت که همسایهٔ حضرت بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالمی دو صادق القول وصاحب دیانت از حال عزیزیکه همسایهٔ شما است بگوئید فرمود که احوال باطنئ این طائفه از دریافت ما دور است امّا اینقدر میگویم که مشاهدهٔ اطوار این بزرگوار مارا باطوار اولیاء ما تقدم یقینی دیگر بخشید زیر آنکه چون ریاضات عجیبه وطاعات کثیرهٔ کمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت شاید محبّان ایشان بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیزرا دیدم آن

تردد بر خواست وبنویسندگان احوال جنگه داریم که هنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم منصف بحق متصف فرمود جزاه الله خیرا میآرند از درویشی که خدمات آب وضو ومصلّی وما یتعلق بامور العبادات حوالهٔ او بود میفرمود که من تمام روز همان ساعت قیلوله ایشان ودر شب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یابم وورای این دو وقت مرا از استیعاب طاعات آن حضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خودرا به کثرت ودوام ذکر ومراقبه وحضور تحریص میفرمودند ومیگفتند که این دار دار عمل است ومزرع کشت کار حضور باطن را با رعایت آداب واعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشند بالجمله عمل مبارك ایشان در صیف وشتا وسفر وحضر آن بود که نصف اخیر غالبا وگاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت را خوانده وضو در کمال اسباغ واحتیاط مینمودند وبران نبودند که دیگری در وضو آب بدست مبارك ایشان ریزد ودر آب وضو آن قدر احتیاط بظهور میرسید که فوق آن متصور نباشد استقبال قبله را دران رعایت میکردند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف میشدند ومسواك را در هر وضو ووضورا در هر نماز لازم میداشتند الاّ ما شاء الله تعالی وهر عضوی را سه بار تمام میشستند وهر بار بدست آب ازان عضو چکیده می افشاندند که احتمال تقاطر نمیماند نه در عضو مغسوله ونه در ید غاسله وچنان مینمودند که چون در طهارت ونجاست غاسلهٔ وضو اختلافست هر چند فتوی بر طهارتست اما عمل بر احوط مینمودند ودر غسل هر عضوی کلمه شهادت ودرود را نیز بادعیه مأثوره دیگر که در کتب احادیث چون تکمله مشکاة وبعضی کتب فقه وعوارف آمده میخواندند وبعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائیکه آنوقت مأثوره است میخواندند ومتوجه تهجد میشدند وبا طمأنینت وحضور وجمعیت تمام در طول قنوت تهجّد ادا مینمودند بمرتبه که طاقت بشری بی تأیید الهی جلّ شانه در ادای آن عاجز وقاصر است. در اوائل احوال بیشتر در تهجد

وضحی وفییٔ زوال تکرار قراءت سورة یس میفرمودند چنانکه گاهی قراءة آن سوره بهشتاد مرتبه در کلّ آن صلوات میکشید وگاهی کم وگاهی زیاده ودر اواخر بیشتر در نمازها به ختم قرآن مجید اشتغال مینمودند بعد از ادای تهجد بخشوع واستغراق تمام خاموش ومراقب مینشستند وپیش از صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت میغنودند تا تهجد بین النومین بظهور انجامد وباز پیش از دمیدن صبح بیدار شده بنماز فجر می پرداختند وسنت بامداد را در خانه ادا نموده در میان سنت وفرض تکرار کلمهٔ سبحان الله وبحمده سبحان الله بطریق خفیه میکردند وقت فرض بمسجد آمده با یاران ادای نماز میفرمودند وتا وقت اشراق با اصحاب خود حلقه زده مراقب مینشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قراءت چهار رکعت بدو سلام ادا فرموده به تسبیحات وادعیهٔ مأثوره که در آن وقت است میپرداختند بعد ازان بحرم رفته لحظه از احوال مستورات واطفال خبر میگرفتند واموری را که بمعاش تعلّق داشته میفرمودند بعد ازان بخلوت میشدند وبقراءت قرآن مجید مشغول میشدند بعد ادای تلاوت طالبانرا احضار میفرمودند وکیفیت احوال استفسار میفرمودند بعده خلص اصحابرا طلب نموده باسرار خاصه لب میکشودند واز استماع سامعان را از خود ربوده القای نسبت واعطای نعمت مینمودند وهر یك از یارانرا بموافق حال وملائمت استعداد بامری دلالت میکردند وبر حال فائض شده اطلاع میبخشیدند وبعلوّ همت واتّباع سنّت ودوام ذکر وحضور مراقبه واخفای حال تأکید میکردند ومیفرمودند که اگر بتمام دنیا ومافیها یك فعل مرضی او سبحانه وتعالی معلوم کرده بمقتضای آن عمل میسّر شود غنیمت عظیم دانند وحکم آن دارد که کسی به خزف ریزهٔ چند جوهر نفیس خراج عالم را بخرد وبجماد لا طائل روح بدست آرد میفرمودند در ترغیب تکرار کلمه طیّبهٔ **لا اله الاّ الله** که کاش در جنب این کلمه طیبه تمام عالم حکم قطره میداشت نسبت بدریای محیط این کلمهٔ طیّبه جامع کمالات ولایت ونبوّت

است ومردم تعجب دارند که بیك گفتن این کلمهٔ طیّبه چگونه دخول جنّت میسّر شود ومحسوس ومشهود این فقیر شده که اگر تمام عالمرا بیك گفتن این کلمه ببخشند وبه بهشت فرستند گنجایش دارد واگر برکات این کلمه‌را قسمت کنند بتمام عالم همه‌را ابد الآباد معمور وسیراب گرداند ونیز فرمودند که حصول برکت وظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان است هر چند گوینده عظیم تر برکت وعظمت آن بیشتر واین مصرعه بر زبان مبارك میراندند **مصرعه**:

یزیدك وجهه حسنا اذ ما زدته نظرا

صحبت ایشان بیشتر به خاموشی میگذشت یاران ایشانرا از غایت هیبت وکمال خشوع وادب که میبود زهره انبساط نداشتند وتمکین ایشان بمرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلوّن بر ایشان ظاهر نمیشد چون ضحوة الکبری میشد هشت رکعت نماز در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف میبردند وبآن جماعت طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه فرموده بهمه فرزندان ودرویشان یك یك از هر چه پخته شده بود میرسانیدند واگر از متعلّقان کسی حاضر نبوده قسمت اورا میگذاشتند بعد از تناول طعام ادعیهٔ مأثوره که دران وقت آمده میخواندند ودر اخیر ایام عزلت گزیدند واغلب صائم میبودند وطعام در همان خلوت خانه تناول میکردند وقراءت فاتحه چنانچه بعد از طعام معمولست از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است وهر روزی که مفطر میبودند یکبار پیش از نیم روز طعام تناول میکردند وآن بغایت قلیل مع ذلك میفرمودند که چه توان کرد بحکم اقتضای آخر الزمان در گرسنگیها کمال اتباع آن سرور دین ودنیا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم میسّر نمیشود میفرمودند امری که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیك میسازد هیچ چیز چون خوردن نیست گاه تجسد صورت مثالیهٔ کدورات آن بنظر میدرآید وطعامرا به خشوع وحضور تمام تناول میفرمودند یارانرا نیز آنوقت بحضور وخشوع تأکید

مینمودند وقت طعام زانوی یسار خوابانیده یمین را بران مینهادند وگاه در غیر
مجالس دیده میشد که هردو زانو برداشته اکل میفرمودند بعد از تناول طعام لحظهٔ
چند به حکم سنت قیلوله میکردند ومؤذن ایشان در اوّل وقت ظهر اذان میگفت
بعد از شنیدن اذان بلا اهمال متوجه وضو میشدند وبسنت زوال می پرداختند
ومیفرمودند که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم از زمان
بعثت تا زمان رحلت از دنیا سنت زوال ترك نه فرموده اند قراءت دران گاه از
طوال مفصل میبود گاهی از قصار بعد ازان چهار رکعت سنت دیگر میگزاردند
بعد از فراغ نماز ظهر نشسته از حافظ جزوی یا کم وبیش میشنیدند واگر درسی
بود میفرمودند واگر حافظ حاضر نبودی خود بخلوت تلاوت میکردند ونماز عصر
اول وقت بعد از خروج مثلین ادا میفرمودند وچهار رکعت قبل از عصر سنت
ترك نکرده اند بعده قریب بوقت غروب با یاران بسکوت بطریق مراقبه
میگزرانیدند ودر این حلقه های فجر وعصر باطنا متوجه احوال مسترشدان
میشدند ونماز مغرب را اگر غیم نبودی در اول وقت ادا کرده بعد از ادای فرائض
بهمان جلسه سرّا ده بار کلمه **لا اله الاّ الله وحده لا شریك له** الخ میخواندند ودر
اواخر فصل بین السنة والفرائض زیاده از خواندن اللّهمّ انت السلام ومنك السلام
تبارکت یا ذا الجلال والإکرام نمینمودند بعد از ادای دو رکعت سنت اوّابین بأدعیهٔ
مأثوره که در آنوقت آمده می پرداختند واوّابین را شش رکعت میگزرانیدند وگاهِ
چهار رکعت میگزاردند ومیفرمودند که بعضی شراح حدیث گفته اند که مراد از
شش رکعت که در حدیث شریف آمده همراه دو رکعت سنت خواهد بود
وسورهٔ واقعه‌را غالبا دران میخواندند ونماز عشارا بعد از زائل شدن بیاض أفق که
نزد امام اعظم رح شفق عبارت ازو است ادا مینمودند وچهار چهار رکعت قبل
وبعد از فرض عشا سنت زوائد سوای دو رکعت مؤکد میخواندند قراءت در
چهار رکعت سنت آخرین الم سجده وسورة تبارك وقل یا ایها الکافرون وقل هو

الله احد میفرمودند وگاهِ دران چهار رکعت چهار قل خوانده میشد وبعد از ادای وتر اگر در چهار رکعت مذکور قراءت سوره نمیشد سوره الم سجده وسورة الملك میخواندند وسورة دخان را نیز اول شب میخواندند ویاران را بخواندن این سوره در آنوقت دلالت میفرمودند ودر رکعت اولی از وتر سبّح اسم ودر ثانیه قل یا ایّها الکفارون ودر ثالثه سوره اخلاص میخواندند وبا قنوت حنفی رح قنوت شافعی رح ختم میکردند بعد از ادای وتر دو رکعت نشسته ادا میفرمودند ودر رکعت اولی اذا زلزلت ودر ثانیه قل یا میخواندند ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت ادا میبافت ومیفرمودند که فقهارا دران قیل وقال است ودو سجده که بعد از وتر متعارف شده نمیکردند ومیفرمودند که بعضی علما بر کراهت آن فتوی داده اند ووتررا گاه اول شب گاه آخر شب ادا میکردند ودر اوّل شب اگر ادا نموده بودند در آخر شب تکرار نمیکردند ومیفرمودند که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم فرموده اند که در یك شب دو وتر نباشد بعد از ادای صلاة عشا ووتر زود به مضجع رفته میغنودند وقبل از اضطجاع آیات وادعیهٔ مأثوره را میخواندند ومیفرمودند که بیداری بعد از عشا بیداری آخر شب را فتور می اندازد ودر دو روز وشب اکثر میخواندند خصوصا شب جمعه وروز جمعه وشب دوشنبه وروز دوشنبه ودر اواخر یاران را شبهای جمعه جمع کرده هزار بار درود میفرستادند بعد از ادای آن درود ساعتی مراقب شده بانکسار تمام دعا میکردند رساله دعای مأثوره جمع نمودند با رسالهٔ صلوات که جناب شیخ الجن والانس محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سیّد عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه ترتیب داده اند میخواندند ونماز جمعه بمسجد جامع وعیدین به مصلی حاضر میشدند وظهررا نیز بعد از ادای نماز جمعه احتیاطا میگزاردند ودر روز عید اضحی تکبیراترا در راه بلند میگفتند واحیانا بنابر فتوی مضمرات پست ودر عشرهٔ ذی الحجة بصیام وقیام وخلوت وکثرت عبادت وتبتل میگزرانیدند ودران عشره موی

وناخن نمیگرفتند جهة تشبه بحاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه مردم میکنند نمیکردند ودر آن عشره هر روز وشب قراءة سورة والفجر میفرمودند وکذلك در باقی آن شهر نیز قراءت آن سوره مذکوره میکردند وصلاة کسوف وخسوف میگزاردند ونماز تراویح را در سفر وحضر به جمعیت تمام ادا میفرمودند وختمهای قرآن مکرر میخواندند ودر این ایام خود دو ختم یا سه ختم میکردند ودر میان هر تراویح گاهِ بسکوت وگاهِ بادعیهٔ آن وقت که آمده است می پرداختند ودر غیر رمضان نیز ختمهای مکرر در هر ماه مینمودند وختم احزاب که معمول شده نمیفرمودند که در مسنون بودن آن سخن است وقت تلاوت از سیمای ایشان چنان معلوم میشد که اسرار حقائق قرآنی وبرکات آیات فرقانی بر ایشان فائض میگشت فرموده اند که عزیزی فرموده که بدستخط حضرت مولانا یعقوب چرخی نوشته دیده شد که در ختم احزاب **بیت:**

فاتحه انعام ویونس گیر طه ای همام * عنکبوت آنگه زمر پس واقعه دان والسلام

در سفرها نیز در محفه نشسته تلاوت قرآن مینمودند ومیآرند که گاهِ چهار جزو وگاهِ سه گاهِ کم وبیش در محفه تلاوت میکردند واکثر بر محفه دثار میکشیدند تا نظر بر عورات مردم نه افتد تسبیح رکوع وسجود را اکثر پنج یا نه یا یازده در حالت انفراد میرسانیدند که در نماز رعایت سنن ومندوبات وآداب نماز حضور قلب مینماید این رعایتها همه ذکر است که یاد کرد آمر است سبحانه وتوجهِ باد ونیز میفرمودند که مردم بهوس ریاضتها ومجاهدها مینمایند هیچ ریاضت ومجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست لا سیّما نمازهای فرض وواجب وسنن وادای نماز بنوعیکه میفرمودند بس مشکل است ولهذا حق سبحانه میفرماید انّها لکبیرة الاّ علی الخاشعین دو رکعت نماز تحیهٔ مسجد وتحیة وضورا ترك نمیکردند ودر رنگ سنن مؤکد سنن زوائد در سفر ودر حضر بی تکلّف ادا میکردند ودر آنکه زیادتی ونقصان در عمل وفعل مأثوره در ظهور نیاید احتیاط بلیغ بجا می

آوردند وبجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت ادا نمیکردند وبنماز استخاره شروع در کارهای مینمودند وگاهِ باستفتای قلب ودعای مسنون اکتفا داشتند اما در هر مهمّ کلّی وجزوی استخاره لازم داشتند وگاه چند مهم را بیك استخاره جمع میکردند وآنهارا دران تعداد مینمودند واگر در مهمّ اول استخاره فراموش شدی بوقت یاد تدارك آن میفرمودند ودر تشهد اشاره سبابه نمیکردند ومیفرمودند که اگر چه ظاهر بعضی احادیث دلالت مینماید ونیز بعضی روایات حنفیه هم در جواز آن آمده است اما چون نیك تتبع نموده آمد احوط ومفتی به ترك آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام ومکروه هم گفته اند چون امری میان حل وحرمت دائر شود ترك آن اولی است ونیز عمل حنفیه وروایات بر اصل وظاهر الروایة است وامام محمد اتیان آنرا در اصل ذکر نکرده بل در نوادر آورده ودر آخر جلد اول مکتوبی درین باب آورده اند وگاهی در بعضی نوافل احتیاطا بعمل آورده اند فاتحه بعد از ادای فرض برای ارواح گذشتگان وبرای مهمات دین ودنیا چنانچه مشهور شده نمیخواندند که فقها آنرا مکروه داشته اند وبعد ادای نماز فجر وعصر دست بر داشته دعا میکردند اما در سه نماز دیگر غالبا نمیکردند وفاتحه خلف امامرا مستحسن نمیشمردند وخلف بر وفاجر نماز جائز میداشتند وبر هر برّ وفاجر نماز میگزاردند وعیادت مرضی مینمودند وادعیه مأثوره بر مریض میخواندند ودر رفع مرض بعضی مرضی توجه میگماشتند وبسی امراض بتوجه آن مظهر فیاض مرتفع میگردید وبه زیارت قبور میرفتند وباستغفار ودعوات مأثوره اعانت مینمودند ونیز بتوجه خاص متوجه احوال موتی میشدند واوائل چون بزیارت پیر وپدر بزرگوار خود میرفتند دست بر قبر مبارك میرسانیدند که فقها تجویز آن نمودند واواخر ترك آن عمل کردند که منع نیز در این باب آمده وبالجمله تقبیل قبوررا مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مینمودند واجابت دعوت میفرمودند مگر آنکه در مجلس منکرات میبود وذکر جهررا جز در مواضع معدوده

مشروعه کتکبیرات التشریق وغیرها تجویز نمیکردند وحالیکه سرِ موی مخالفت بشریعت وادای «اهل سنت وجماعت» میداشت قبول نمیکردند ومیفرمودند که احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعی است بوحی ثابت شده واحوال ظنی است از کشف والهام ثبوت یافته ومیفرمودند که عجب است در بعضی درویشان خام ناتمام که کشف خودرا اعتبار نموده بانکار ومخالفت این شریعت باهره اقدام مینمایند وحال آن که حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصّلاة والسّلام بآن مرتبه علیا اگر زنده میبود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد واین تهیدستان بی سرو برگ را چه رسد ورأی علمای ماتریدیه را بر رأی اشعریه میگزیدند ومیفرمودند که این بزرگواران از مداخلات فلسفیه دور اند وباقتباس نور نبوت نزدیك تر وخواص بشررا از خواص ملك ونبوت را از ولایت افضل میگفتند اگر چه ولایت آن نبی باشد وصحورا بر سکر ترجیح میدادند وولیّ عشرترا بر ولیّ عزلت بهتر میدانستند وجمیع اصحابرا بر جمیع اولیای امّت فضل میدادند ومنازعات ومشاجرات اصحابرا بر محامل نیك صرف مینمودند واز اجتهاد ورأی میدانستند واز هوا وهوس که مناسب شان ایشان نیست دور میداشتند وطریقه نقشبندیه‌را بر طرق سائر مشایخ فضل میدادند واین طریق‌را طریق اصحاب کرام میدانستند بعلاقه این اندراج النهاية في البداية میدانستند ومیفرمودند که اهل این‌طریقه فرموده اند که نسبت ما فوق همه نسبتها است از آنکه طریقهٔ ایشان در متابعت سنت است ورعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لا جرم نسبت ایشان بر فوق نسبت سائر طرق باشد ورخصتها که بعضی متأخرین این طریقه بر خلاف طریق مبارك حضرت خواجه بزرگ وخواجه علاء الدین عطّار وخواجه پارسا قدس الله اسرارهم احداث نموده اند نمی پسندیده اند وشیخ محیي الدین ابن عربی قدّس سرّه را بزرگ میدانستند ونیك یاد میکردند ومیگفتند که با وجود این محبت که مرا بشیخ است قدّس سرّه بعضی علوم کشفئ شیخ‌را نمیپسندم وحق بر خلاف

آن معلوم میشود اما چون این خطای کشفی است در رنگ خطای اجتهادی از مؤاخذه دور است ولیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود مأخوذ نیست بخلاف مقلّد صاحب کشف خطا که او در پیروی آن کشف خطا مأخوذ است که کشف یکی بر دیگری محبت نبود ودر این ایام ارشاد نیز درس بعضی کتب دینی چون بیضاوی وصحیح بخاری ومشکاة وعوارف وبزدوی وهدایه ومواقف میفرمودند وطلبه را بر تحصیل علوم دینی تحریص مینمودند وتحصیل علوم را بر سلوك طریق صوفیه مقدم میداشتند وچون سفر میکردند در ایام مسنونه سفر میکردند ومقیّد بساعات نجومیّه نبودند ومیفرمودند که نحو ست ساعات بعد از ولادت آن سرور علیه الصّلاة والسّلام مرتفع شده بتأیید این حدیث که (**الایام ایام الله والعباد عباد الله**) ودیگر ادعیهٔ مأثوره که دران ایام آمده میخواندند وهمچنین در منازل وفرود آمدن ادعیهٔ مأثوره را ترك نمیکردند ونیز دعوات مأثوره را در پوشیدن لباس ونوشیدن آب وتناول طعام ودیدن ماه وآئینه بعمل می آوردند تفصیل ادعیه مذکوره بایراد آنها در رساله یومی ولیلی ایشان باید طلبید اینجا اختصار بحکایت آنرفت حضرت ایشان کثیر الحمد واستغفار بودند وبنعمت قلیل هم شکر فراوان بزبان می آوردند باندك ترك ادب استغفار کثیر مینمودند واگر بلیه میرسید میگفتند که شامت اطوار ما است اما بلیه را صابون بسیار جنایات میدانستند وزینه بسا عروجات میفرمودند روزی یکی از ایشان پرسید که باعثی که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داده چه بود فرمودند که باعث افعال بد ما بود واین آیة بر خواندند (**وَمَآ اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيكُمْ** * الشوری: ٣٠) وباین همه کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت ویارانرا دلالت مینمودند ومیفرمودند که عمل صالح را عُجب چنان نابود میسازد که آتش همیه را باید که قبائح خفیه خودرا در نظر آرد وحسنات را متّهم داد بل از اتیان آن حسنه شرمنده گردد ودر ایام حبس یکی از درویشان عریضه

نوشته از قبض حال وملامت خلق شکایت نموده ایشان در جواب این رقیمه مرسل داشتند الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید از جفا وملامت خلق نوشته بودند این خود جمال این طائفه است وصیقل زنگار ایشان باعث قبض وکدورت چرا باشد اوائل حال که این فقیر باین قلعه رسیده محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد وقری در رنگ سحابهای نورانی پی در پی میرسید وکار،را زحضیض باوج میرسانید سالها بتربیت جمالی قطع مراحل مینمودند الحال بتربیت جلالی قطع مسافت مینمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند وجمال وجلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است ونه حال باید که ذوق وحال مضاعف باشد که جفای محبوب از وفای او پیشتر لذت بخش است چه بلا شد که در رنگ عوام سخن کرده اند ودور از محبّت ذاتیه رفته اید بر خلاف گذشته جلالرا پیش جمال انگارند ایلامرا زیاده از انعام تصوّر نمایند زیرانکه در جمال وانعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است ودر جلال وایلام خالص مراد محبوب است وخلاف مراد خود اینجا وقت وحال ورای وقت وحال سابق است شتّان ما بینهما انتهی کلامه الشریف.

تذکره حادی عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم ومعارف واسرار وخوارق وکرامات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند هر که از خوان الوان ایشان چاشنی دیده واز مکاتیب ورسائل والای ایشان بهره یافته پی بعلوّ مراتب ومعارف ایشان برده باشد که هر یك لجهٔ اسرار شریعت وحقیقت است بحکم کلام مرتضوی کرّم الله وجه قائله که المرء مخفي تحت لسانه ناچار پی بعلوّ مرتبت وسموّ منزلت صاحب آن مقال خواهد برد:

لطائف تو عیان است زین شکر ریزی * که در کلام تو قدرِ تو میتوان دیدن

خدمت حضرت مولانا هاشم علیه الرّحمة مینگارند که عالمی عاملی در توصیف مقولات ایشان میگفت که کتب ورسائل قوم تصنیف است یا تألیف

تألیف آن است که سخنان مردم را بسباق وسیاق نیکو جمع کنند وتصنیف آنکه علوم ونکات واردات خودرا از مهارت علمی وعلو فطرت که بظهور رسیده باشد خواه بالهام ربانی خواه بکشوف صادقه جلوه گر شده باشد در نگارش آرند مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته بود وهمین تألیف مانده بود الاّ بندرت که بعضی مؤلفان در تألیفات خود از زاده طبع وعلم خویش حرفی میآرند اکنون انصاف این است که در این جزو زمان تصنیف متین زیبا رسائل ومکاتیب حضرت مجدد الف ثانی است که هر چند بر آن عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الاّ به نُدرت وضرورت بیشترش مکشوفات وملهمات خاصه این بزرگ دین است وهمه عالی ونازنین وبر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء ونیز نگارش نموده که یکی از فضلای وقت وعرفای زمان میگفت که دریافت مذاق اهل این زمانه شایان ادراك دقائق حقائق این بزرگوار نیست این عزیز بائستی در پیشین روزگار بودی تا پایهٔ کلام اورا قدر دانستندی ومتأخران سخن اورا باستشهاد ایراد نمودندی ونیز گفت که مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصّه آن گروه کوتاه اندیش است در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن قصّه چگونه بوده گفت که دانای در مجلس پادشاهی گفت جانوری را دیده ام که اخگر بر افروخته می خور واهل مجلس هرگز آنرا ندیده بودند ودر عقل ایشان گنجای آن نبود از هر طرف بانکار او پیچیدند چون بیچاره دید که هر چند مبالغه میکنم سوی ظن آن بیخردان زیاده میشود ناچار به مشقت بسیار آن جانوررا بدست آورد ودر مجلس سلطان در حضور منکرین حاضر کرد همگی جمع شده اخگرها بر افروختند ونزد جانور گذاشتند آن مرغ یك یك را بمنقار کشیده فرو میبرد چون بدیدند بجهل خود مقرّ علم صدق آن دانا قائل شدند ونیز مؤیّد این معنی از امام حجت الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالي بسلطان سنجر رسانیدند که بساختان او که از دقّت در میزان عقل ایشان نمیگنجد هجو است

وسلطان ازین ممر خاطر خودرا از امام منحرف گردانید امام چون بشنید مکتوبی بسلطان نوشت که این فقره چند ازان مکتوب است امروز سخنان میشنیدم که اگر در خواب آن دیدمی اضغاث احلام گفتی شك نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار است که فهم هرکس بدان نرسد وآن نیز از اغلاق وغموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر وسستی مزاج اهل روزگار است وبشرح هر چه گفته ام از مشکلات ومغلقات باهر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم انتهی کلام العالي للغزالي قدّس سرّه وخدمت مولانای مذکور در تعریف کلام اعجاز نظام ایشان در افتتاح دفتر ثالث مکاتیب شریف که جمع او است فردی چند نظم نمود است دو سه فردی ازان ایراد میرود **فرد:**

مِهین فرزند فاروق است چون اب * کنون نطق از زبانِ او کند رب

سراپا نسخهٔ اخلاق فاروق * بزهرِ منقصت تریاق فاروق

زهر یك نقطه اش چون نافهٔ تر * شمیمِ وصل جانان میزند سر

ولی کانرا برودت در زکام است * چه داند نافه اش گر در مشام است

ونیز نگارش نموده که روزی یکی از علمای متشرع باین حقیر گفت که شنیده ام حضرت مجدّد الف ثانی را رسائل ومکاتیب است اما ندیده ام خدمت مولانا مکتوب را که دران طریقت وحقیقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع آن عالم دیندار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی بجانب آسمان کرد وهردو دست را بدعا برداشت تا مدتی وبه مولانا گفت که در این زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام ورسائل اکثر مشایخ وقت بر آئینه دل زنگ حُزن وملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام یعنی حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه آنرا صیقل نمود الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن **بیت:**

از لب نه رود لذّت حرفِ لبِ او * دُرّی است که از گوش برون نتوان کرد

آورده اند که شیوه نازنین آن قدوة المحققین آن بود که به بیان معارف

مبادرت نمینمودند تا به مأخذ ومنشأ آن علوم متحقق نمیشدند وچون فلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی جلوه گر نمیگشت به مجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند یا مردمان از دور ونزدیك بزبان قلم سؤالات در میان آورده جواب آن التماس مینمودند خدمت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب آن نمی پرداختند وگاهی بودی که مأمور بجواب او نمیشدند اگر لائق میبافتند یا اشارتی میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمه چند در جواب بخامه مشکین شمامه مینگاشتند موجب ظهور آن مکاتیب کثیره با وجود کثرت اشغال بامور کمال واستغراق آن حضرت این بود اظهار ابتدای توجه ایشان بتحریر اسرار امر وارشاد پیر بزرگوار ایشان بوده وایضا امر ارواح طیبه عارفین بلکه در اکثری معارف تحسین از حضرت سیّد المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وآله وصحبه أجمعین مشاهده فرموده اند چنانچه بعریضه که بخدمت حضرت خواجه نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند. **منها** در کشف هر یك از این مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متممات ومکملات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت راهی شد انشاء الله تعالی متعقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر بیاض رسیده بود وفرستاد آن رساله بالتماس بعضی یاران میسّر شد التماس نمودند که نصائح بنویس که در طریق نافع کار بود بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکة است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصّلاة والسّلام والتحیّة با جمع کثیر از مشائخ امّت خود تشریف ارزانی دارند از کمال کرم خویش آنرا بوسه میکنند وبمشائخ مینمایند که این نوع معتقدات حاصل میباید کرد جماعت که باین علوم مستسعد کشته بودند نورانی وممتاز اند وعزیز الوجود رو بروی آن حضرت علیه الصّلاة والسّلام استاده اند القصه بطولها در همان مجلس خواندند وباشاعة این واقعه فقیررا امر فرمودند ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

انتهی کلامه العالی بلکه بمقتضای آن که ایشانرا بوراثت جدّ معظم فاروق اعظم رضيَ الله تعالی عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانچه سابقا اشاره بآن رفته لا جرم این همه اسرار ومعارف ازو است سبحانه که بزبان این بنده خاص برگزیده خود اظهار نمود ع:

زبانی ز ما بود گوینده او

خدمت حضرت مولانا هاشم رح در دیباجه مکتوبات قدسی آیات ترقیم نموده مجملش آنکه خدمت حضرت مجدد الف ثانی فرموده اند که بعد از تمام دفتر اول مکتوبات بر خاطر عاطر گذشته که آیا این همه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول ومرضیّ است یا نه در این اثنا ایشان ملهم شدند که این همه علوم که نوشتهٔ بلکه هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول ومرضیّ ما است بل این همه را ما گفته ایم وبیان ما است ودر آنوقت آن علوم ومعارف را یك بیك در نظر ایشان داشته اند همه را دران داخل یافته بتحریر مکاتیب جلد دویم پرداخته اند ونیز باعث تحریر این علوم آن است که لمحه وجود بشریترا از ورود وارد قویّ آسایش حاصل آید چنانچه (**کلّميني يا حميری**) بدان دلالت میکند وخدمت عارف رومی فرماید در غزلی **فرد**:

این تکلّفهای من در شعر من * کلّميني يا حميرای من است

وشیخ الاسلام هروی قدّس سرّه میفرماید کسی که یك ساعت مرا از حق سبحانه غافل سازد امید است که گناهان اورا به بخشند چه وجود بشریترا غفلت در کار است حق سبحانه از کمال کرم خود هر یکی را از این طائفه باندازه استعداد باموریکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشانرا بآن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعی را بسماع ورقص الفت داده وطائفه را تصنیف کتب وتحریر علوم ومعارف شعار ساخته آورده اند که عبد

الرّحیم اصطرخی همراه سگ بانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سرّ آن پرسید فرمود تا نفسی از بار وجود خلاص شود لهذا هر کسی را اطلاع از احوال اکابر نداده اند **بیت:**

در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام

از مرقومات مبارك ایشان یکی فقرات عالیات رساله مبدء ومعاد است ورساله شریفه معارف لدنیه ورساله مکاشفات غیبیه ورسالهٔ جذبه وسلوك ورساله ردّ شیعه ورساله تعلیقات عوارف المعارف ورساله شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله قدّس سرّه وسه دفتر مکاتیب شریفه دفتر اول متضمن هشت عریضه ودو صد ونود وسه مکتوب است که مجموع سی صد وسیزده کرد ومطابق عدد انبیای مرسل سمی بدر المعرفة جلد دفتر ثانی مشتمل بر نود ونه مکتوب موافق اسماء حسنیٰ جلد دفتر ثالث محتوی است بر صد وچهارده مکتوب بر طبق سور قرآن وبعد از تمام این جلد ثالث مکاتیب دیگر که از قلم فیض رقم ترقیم یافته شروع دفتر چهارم بود اما چون بعدد چهارده نرسیده که آن ماه چهارده آسمان تجرید رو در نقاب مغرب تراب کشید قدّس سرّه ونور مضجعه المعطر بحرمة سیّد البشر علیه وعلی آله وصحبه الصّلاة والسّلام الی الیوم المنتظر لا چار آن مکاتیب را در جلد ثالث داخل نمودند بر خوانندگان آن معارف معالی حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشانرا از علوم رفعت وغموض ودقّت پایه عالی وسرمایه دیگر است که مصداق مالا عین رأت تواند بود من هیچمدان را چه یارا که ستایش نمایم ع:

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

اگر زیاده از این اطلاع جوئی در کسی باشد باید که به کتب مقامات ایشان رجوع نماید تا تشفی کلّی یابد اما آنچه از علوم ومعارف ایشان که در قید قلم رفت کافی است وحاجت بنوشتن خوارقات نیست چرا که اعظم خوارق بنزد اکابر علوم ومعارف اند که بر وفق آرای علمای حق وکتاب وسنت واقع شوند

خوارقی که از قسم معلّق بعالم کون داشته باشد چندان اعتبار ندارد وچنانچه اکثر مشایخ مکمّل در آخر عمر شریف از ظهور خوارق نادم بوده اند وفرموده اند عقوبة الانبیاء حبس الوحي وعقوبة الاولیاء اظهار الکرامات وعقوبة المؤمنین التقصیر في الطاعات مع ذلك چون عادت نویسندگان احوال اکابر چنان جاری است لا چار بعضی از خوارق ایشان که در مقامات دیده شد ایراد میرود اگر چه مصداق این مقام کلام حضرت شیخ الاسلام است که در حق ذو النون قدّس سرّهما فرموده اند که ویرا نیارائید بکرامات ونستائید بمقامات که مقام وحال در دست او سخره بود انتهی کلامه الشریف میآرند که روزی بتقریبی وقت مبارك ایشان کرم بود دران اثنا فرمودند که حضرت سبحانه از کمال کرم این کمترین را آنقدر قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشك توجّه وهمت گماریم عالمی ازو منوّر شود اما در این جزؤ آخر زمانی مرضی او سبحانه وتعالی بر ظهور این امور نیست ونه مرا دل بر این ظهور ونیز میفرمودند وهم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدّس سرّه در عوارف بعد از ذکر کرامات وخوارق اکابر فرموده اند که کل هذا من مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شيء من هذا لأنّ هذه کلّها تقویة للیقین ومن مُنِحَ بصرف الیقین لا حاجة له بشيء من هذا وکلّ هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجویز الذکر في القلب ووجود ذکر الذات.

خوارق عادات: بر دو نوعست نوع اول علوم ومعارف الهی است جلّ سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جلّ وعلا تعلّق دارد ورأی بنظر عقلست وخلاف متعارف ومعتاد است که بندهای خاص خودرا بآن ممتاز ساخته است ونوع از قبیل اخبار بعالم کونی وما یناسب به است نوع اول مخصوص باهل حق وارباب معرفت است ونوع ثانی شامل محق ومبطل است زیرانکه اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزّ وجلّ اعتبار دارد که بأولیای

خود مخصوص ساخته است واعدارا بآن مشارکت نداده ونوع ثانی نزد عوام خلائق معتبر است ودر انظار ایشان معزز ومحترم این معنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیك است که از نادانی اورا پرستش نمایند وبهر رطب ویابس که ایشانرا تکلیف نماید مطیع ومنقاد او کردند بلکه این محجوبان نوع أول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمیشمرند وخوارق نزد اینها منحصر در نوع ثانی است وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلّق دارد کدام شرافت وکرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدّل گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان که معرفت واجبی است تعالی وتقدس که بشرافت وکرامت واعزاز واحترام شایان پرتو اندازد **فرد:**

پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز * بسوخت عقل زحیرت که اینچه بوالعجبی است

وقریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی والامام الاخباری في کتاب منازل السائرین وشرحه رحمة الله علیهم اجمعین ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نوع ثانی نقل نه کرده اند جنید قدّس سرّه که سیّد این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصّلاة والسّلام چنین خبر داده است (**وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** * الإسراء: ١٠١) ومشایخ این وقت‌را از کجا معلوم شد که امثال این خوراق بظهور نمی آید بلکه اولیاء اللهرا چه مقدم وچه مؤخر در هر ساعت ظهور خوارقست مدّعی آنرا داند یا نه داند ع:

خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

اکثر خوراق مشایخ را مریدان خاص وجلیسان مجلس اختصاص میبینند وبمرور ایام بتقریر السنة وتحریر اقلام بین الأنام شهرت میگیرد ونیز میفرمودند که کرامتی که ارباب ارشادرا ضروری است آنست که مریدان رشیدرا از خلقی

بخلقی برند واز حالی بحالی گذرانند ومرید سعادت مند در هر روز از مرشد خود کرامات مطالعه نماید ودر خود آثار تصرفات پیر بیند اولیاء الله را هیچ برای نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت به استتار الیق است اولیائي تحت قبائي لا یعرفوهم غیري برای مدّعا گواه صارق است وتحریر نموده اند که خوارق نه از ارکان ولایت است ونه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی را که از شرائط مقام دعوتست لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد وتفاضل در آنجا باعتبار درجات قرب الهی جلّ شانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقلّ باشد واز ابعد اکثر خوارقی که از بعضی اولیاء الله این امّت بظهور آمده از اصحاب کرام رضي الله تعالی عنهم عشر عشیر آن نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظریست ودلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوّت وولایت جماعة اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالی عنه بواسطه آن قوت محتاج بِلَم نگشت لهذا اسبق سابقان این امت آمد ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره ومعجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد تفصیل این مدعا در مکاتیب شریفه دَرْجاههای معدد نموده اند ازانها مکتوب که بنام خواجه حسام الدین احمد نوشته اند مفصّل بیان رفته کما لا یخفی علی الناظرین چون ایما باین فوائد حاصل آمد اکنون شروع در بعضی خوارق قسم ثانی نموده میشود بگوش هوش استماع نمایند چندی درین تذکره بیان میشود وچندی در تذکره آینده در ذکر وفات مبارك ایشان مذکور میگردد.

من خرق عاداته: قدّس سرّه نقل است که یکی از سادات کرام بخدمت ایشان ارادت طریقه داشت وبجناب محبوب سبحانی حضرت غوث اعظم سیّد شیخ عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه نیز معتقد تمام بود بیگاه روزی ایشان ویرا

خدمتی فرموده اند آن سیّد بدان خدمت قیام نموده بعد از ادای نماز شام در صحن مسجد ایستاده بودند که آن سیّد نیز حاضر بود ویرا فرمودند که ترا بجناب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه نیازمندی واخلاص تمام است میخواهی که ایشانرا به بینی وی گفت که از مدتی دیر باز آرزوی این معنی دارم فرمودند که ستاره قطب را میشناسی گفت نمیشناسم بانگشت مبارك خود ویرا شناسا بستاره قطب کردند فرمودند که در ستاره نظر کن وی در همان ستاره میدید ناگاه ستاره قطب شق شد واز میان این ستاره شخصی نورانی به لباس سیاه بر آمده پرواز نمود ودر صحن مسجد پیش آن سیّد فرود آمده ایستاده شد ایشان بآن سیّد فرمودند که ایشان جناب محبوب سبحانی حضرت سیّد عبد القادر جیلانی هستند دریاب بعد ازان که آن سیّد ایشانرا ملازمت نمود باز پرواز نموده در همان ستاره قطب پنهان شدند.

من خرق عاداته: نقلست که روزی شخصی بیکی از مریدان ایشان گفت که مرا با شیخ تو نقار خاطر پیدا شده است بدانجهة که شنیده ام که ایشان گفته اند که اگر در این زمانه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند زنده میبودند غاشیه مرا بر میداشتند آن مرید در اندیشه شد که آیا ایشان گفته اند این سخن راست باشد یا دروغ درین اندیشه اندوه وغم میبود وتحقیق این را میخواست وجرأت آن نداشت که از خدمت ایشان استفسار کند واطمینان خاطر حاصل آر واز این غم روز بروز میکاهید تا بوقتی که از این اندوه بیمار شد وبیماری او بجای کشید که بحالت نزع رسید قابض ارواح را دید که میخواهد قبض روح او کند دران وقت دید که از هوا تختی پیدا شد بسیار مکلّف آراسته وبران تخت عزیز نورانی نشسته وگرد بگرد او جماعه کثیر بودند آن عزیز قابض ارواح را گفت که از قبض جان این مریض دست بدار که ما این را خلاص گردانیدیم قابض ارواح گفت که چنان مقرر بود که جان این قبض شو وموجب نجات وخلاص اینچه شد آن عزیز گفت

که اگر این مردمی مُردی سه کس کافر میشدند این گفته وآن تخت بر هوا شد ومریض از این مقدمه متعجب شده با خود گفت که این عزیز که بود که درینوقت مرا از دست مرگ رهائی داد واگر این را میدانستم میشناختم نیکو بودی في الحال آن تخت باز از هوا فرود آمد وآن عزیز بدان مریض فرمود که مرا خواجه بهاء الدین نقشبند میگویند وآنچه شنیدی که شیخ تو گفته است که اگر خواجه بهاء الدین نقشبند در این زمانه میبود غاشیه مرا بر میداشت این سخن در حق شیخ تو بهتان وافتراست او چنین نگفته است اما محلّ آن دارد که من غاشیه شیخ ترا بر دارم آن مریض بعد ازان صحت کمال یافت وزیاده از حد مخلص حضرت ایشان شده فاما آنکه مراد از بیم کفر سه نفر که مذکور شد مریض باشد وکسیکه با او گفته وآنکه آواز وی شنیده بعد از دیدن این حالت واستماع این مقدمه هر یك از مخلصان شده باشند واز انکارهای یافته.

من خرق عاداته: نقل است که بزرگ زاده شنید که ایشان خودرا بر حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالی عنه فضل میدهند بدین اندیشه خاطر عزم خدمت ایشان کرده است که اول بگویند که آیا این سخن فضل را ایشان گفته اند یا نه دویم آنکه از آبا واجداد من خبر بدهند وهر یك را بنام علیحده علیحده یاد کنند واز بزرگی آنها بگویند وسیوم بجهت خوردن شیر برنج بدهند چون بخدمت ایشان رسید در آن محل ایشان قصد حرم نموده بودند قدری راه رفته باز گشتند ودر دهلیزه ایستادند وبزرگ زاده را مخاطب ساخته فرمودند که مرا در مسلمانی وکسی تردّد است که خودرا از کافر فرنگ بهتر داند تا به حضرت صدیق اکبر رضي الله عنه چه رسد فرمودند که پدر شما وجدّ شما وپدر جدّ شما فلان وفلان بوده اند وکمالات آنهارا از هر یك یك بزبان راندند وبخادم فرمودند که آن شیر وبرنج که نگاه داشته بودیم برای همین جوان است ونصیبه این است بیارید بزرگزاده در قدم ایشان افتاده واظهار خواطر نمود واکثر مردم از این

اشراف خاطر مرید ومعتقد شدند وآن بزرگزاده از جمله نیازمندان صمیمی گشت.

من خرق عاداته: نقل است از ثقات اصحاب ایشان که وقتی ایشانرا ضعیفی روی نمود در آنوقت مویز طلب نمودند که تناول کنند خادم ده یازده دانه مویز حاضر ساخت مراقب شدند بعد سر بر آوردند وفرمودند که امر عجیب بظهور رسید چون مویزها پیش من نهادند مرئی ومحسوس گشت که همه به مناجات در آمدند وحضرت حق سبحانه مسؤل ایشانرا اجابت فرمود وصحت آکل آنهارا در اکل آنها ودیعت نهاد وخود چندی ازانها تناول فرمودند وصحت یافتند وبقیّه را نگهداشتند پس از مُدتی مخدومزاده خورد ایشان مریض شد ومعامله بیأس کشید از تناول آن بشفا رسید. وکذلك دو سه تن دیگر فرمودند کاش همین مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمارانرا موجب شفا وصحت شدی.

من خرق عاداته: منقولست که مولانا محمّد صدیق کشمی که از اکابر خلفای ایشان بود وبکمالات عالیه ممتاز فرمود روزی ژنده پوش درویشی که آثار جذب ووجد وآزادگی وتفرید ازو پیدا بود بمن ملاقی شد پرسید که ارادت تُو به کیست نام حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه بردم گفت از ایشان خوارقی دیدهٔ آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم تا الحال بکسی نگفته ام چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد زیارت ایشان متوجه سرهند شدم از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم گفتم در اینوقت چه متصدّع خادمان ایشان کردم بیکی از مساجد در آمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت مرا بخانه خود برو مهمانی نمود در اثنای پرس وجوی من احوال ایشان پرسیدم در طعن ایشان شروع کرد واز حدّ افزود دانستم که از منکرانست مکدر گشتم وبباطن ایشان متوجه شدم ناگاه دیدم شیخ از در درآمد شمشیر برهنه در دست وآن منکررا بآن پاره پاره کرد وبیرون شد از قفای ایشان شدم ایشان غائب شدند من بخانه باز نتوانستم که شوم بجای دیگر شدم فردای آن

تجسس مکان ایشان نموده بخدمت ایشان رسیدم وهمچنان در خوف بودم ایشان مرا در آغوش گرفتند وتبسم نمودند وفرمودند ما مضى باللّيل لم يذكر في النّهار معتقد ایشان بیشتر ازانکه بودم شدم.

من خرق عاداته: منقول است که سیّدی صاحب دلی سیّد رحمة الله لاهوری نام گفته در ایامیکه ایشان در لاهور تشریف آورده بودند بخدمت ایشان میرسیدم روزی بتقریبی از ایشان شنیدم که هر چه از تو همین اصنام وعبدهٔ آنها از دست مسلمانی بیاید خودرا معاف ندارد ودر گوشم بود تا بارادة الله وقتی در اقصای ملك وهکن با دو سه درویشی سیر میکردم بصحرا به بتخانه رسیدیم فقیررا نصیحت ایشان بیاد آمد به یاران گفتم که در این صحرا کسی حامی این بتها نیست هر مقدار که بتوانیم از این بتخانه ویران کنیم بتهارا شکستیم وکمر بهدم دیوارها بستیم در این میان یکی از مزارعان هنود از اینحال وقوف یافته باهل قریه که عابد بتخانه بودند خبر کرد ناگاه دیدیم که قریب هزار کس سنگ وچوب بر دست بخشم تمام متوجه ما اند دهشت بر ما مستولی شد وفراررا نیز یاران دیدیم التجا به باطن حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه نمودیم که ای شیخ بزرگوار به نصیحت شما مبادرت نموده باین بلیه گرفتار شدیم اکنون رهائی از استمداد باطنی شما میخواهیم در التجا وتضرّع آواز صریح از ایشان بگوشم رسید خاطر جمع دار اینکه برای حمایت تو لشکر اسلام میفرستم بیاران گفتم چنین آواز ایشان بگوشم رسید امید رهائی مینماید همه گفتند اینکه کفار رسیدند تا لشکر ایشان برسد کار ما تباه میشود وکفار قریب یك تیر پرتاب بما رسیده بودند ناگاه دیدم که از سر بلندی سواران اسلام که قریب به سی وچهل باشند بسرعت تمام اسپانرا تا زیانه زده بر کفار رسیدند برخی را ستم نموده مارا حمایت کرده از میان آنها رهائی داده همراه شدند تا بما منی رسیدیم.

من خرق عاداته: منقول است که سیّد جمال نام مردی از اصحاب ذوق

وحال گفته که روزی در یکی از بوادی شیری مرا پیش آمد از وحشت او وتنهائی خود سخت هراسان شدم التجا بباطن ایشان بردم بمجرد تضرّع در نظر آمد که حضرت ایشان عصای مبارك بدست شتابان رسیدند وعصای مبارك بر دهان شیر دلیر کوفتند شیر فرار نمود چون چشم بایشان کردم از شیر وایشان نشانی ندیدم.

من خرق عاداته: منقول است از شیخ بدیع الدین که از خلفای کمل ایشان بود فرموده که روزی بالحاح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنابر صدور بعضی سخنان خلاف شرع ازو ناخوش بودند رفتم اما از این رفتن ملاحظه داشتم لیکن در مرافقت آن یار ناچار بوذم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم في الفور در نظرم آمد که شیری خشم آلوده بآن خطیره درون شد ومن بجانب آن شیر به دهشت تمام مینگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشم حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه شدن گرفت هم چنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب از هیبت ایشان سر از مراقبه کشیدم وبر خواستم.

من خرق عاداته: منقول است از عدول اصحاب ایشان که وقتی در خدمت ایشان در راهی میرفتم هوا بغایت گرم وآفتاب در کمال حدّت وتشنگی وحرارت در مخدومزادهٔ ویاران پیاده اثر کرد اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند در این اثنا حضرت ایشان بیکی از محبان نظر کرده خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب وتراکم غبار یارانرا آزار میدهند آن یار معروض میداشت که چون معلوم حضرت ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ایشان تبسم نمودند گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده زیر لب چیزی گفتند قدمی چند نه رفته بودند که قطعه ابر ظاهر شد محاذی ایشان واصحاب ایشان آمده سایه افگند بهمان مقدار که غبار فرو نشیند وبوحل نه انجامد متقاطر شد وشمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت وایام باران نبود یارانرا از مشاهده آن موجب ازدیاد عقیدت شد.

من خرق عاداته: خدمت حضرت مولانا هاشم عليه الرّحمة مينويسند كه برناى از سادات كرام كه از طلبه علم بوذ وآشنائى براقم داشت روزى بديده گريان آمده قصهٔ عجيب از واقعه خود در ميان نهاده كه آن خارقى بود عظيم از حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه گفت شبى مطالعه مكتوبات ايشان مينمودم آنجا ديدم كه نوشته اند كه امام مالك شتم معاويه را چون شتم ابوبكر وعمر رضي الله تعالى عنهما گفت است وهمان كه حدّ بر شاتم آنها ميفرمود بر شاتم او نيز ميفرمود ومراها ونقار خاطر بود از اين نقل بر آشفتم وگفتم كه اين چه نقل بيمزه است كه اينجا ايراد نموده است مكتوبات را بر زمين افگندم وببالين خواب سر نهادم در خواب ديدم كه حضرت مجدّد الف ثانى رضي الله تعالى عنه بغضب تمام در رسيد وهردو گوش مرا بدو دست مبارك گرفته فرمود كه اى طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض ميكنى ورقيمه مارا بزمين مى افگنى اگر از من سخنرا كه ازو آشفتهٔ باور نميكنى بيا تا ترا پيش كسى برم كه خوش آمد او دانسته برادران اورا كه صحابه رسول الله صلّى الله عليه وسلّم اند دشمن داشته همچنان مرا كشان كشان بباغى بردند در كنارى آن باغ مرا باز داشته خود بجانب ايوانى كه در آن باغ مينمود رفتند آنجا ديدم عزيزى بس عظيم نورانى نشسته بود بتواضع تمام بآن عزيز ادب سلام بجا آوردند آنعزيز نيز به بشاشت تمام بايشان ملاقى شدند بعد ازان حضرت ايشان بدو زانوى ادب پيش آن عزيز نشست وايشان حرفى معروض داشتند وايشان وآن عزيز از دور جانب من نگاه واشارتها مينمودند يقين دانستم كه از جانب من حرفى ميگذرد بعد از ساعتى ايشان بر خواسته مرا نزديك طلبيدند وفرمودند ايشان كه نشسته اند حضرت امير اند كرم الله وجهه المقدس بشنو كه چه ميفرمايند من سلام كردم بزبان گوهر افشان بيان فرمودند كه زنهار باصحاب پيغمبر صلّى الله عليه وسلّم نقارى در دل ندارى وملامت اين بزرگواران بر زبان نيارى كه ما دانيم وبرادران ما كه بچه نيّات خير صورت منازعات در ميان مايان آمده ونام

حضرت مجدّد الف ثانی را برده فرمودند که از گفتهٔ ایشان زنهار سر نه پیچی.

راوی گوید با وجود این نصیحت ایشان چون بدل خود رجوع نمودم دل خودرا همچنان بر نقار آن جماعة یافتم ایشانرا معلوم شد در غضب رفتند بحضرت شیخ تو گفتند که هنوز دلش صاف نشده است اشارت بضرب سیلی کردند حضرت شیخ تو بقوت تمام سیلی در قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم که عداوت آنها برای محبت ورضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا باین حدّ ایشان از این نقار وعداوت تو ایشان ناخوشنود میشده اند وبرفع آن راضی تو نیز نقار از دل خود بدرکن چون نظر کردم آن دم دل خودرا صاف دیدم در این میان از خواب بر آمدم همچنان از سینه خود اکنون از کینه صاف می یابم واز این خواب خطاب همگی حضور شده ام وبخدمت شیخ بزرگوار تو اعتقادم یکی بر صد شده است.

من تصرّفاته: منقول است که یکی از سلاطین زادهارا سلطان وقت در زندان کرد ورأی ملك بر قتل آن مقرر شد وآن بیچاره هرسود ست وپای میزد واز فقرا همت میخواست درین اثناء حضرت مجدد الف ثانی از طالع او باگره تشریف آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان ایشانرا که آشنائی او بود طلبداشته بزبان او در حق خود از ایشان توجه خاص جهت خلاص دریوزه نمود ایشان متوجّه شده بشارت خلاصی دادند آن میانجی بشارت باو رسانیده که ایشان فرمودند که مژده باو برد که از قتل خلاص شدی وی از غلبه اضطرابی که داشت مطمئن نشده بیکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد وآن مجذوب گفت که وی یکی از اکابر نقشبندیه آمده کشتی اورا از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاص شد وبه منصب رسید چنانچه بشارت بود واقع شد.

من خرق عاداته: منقول است که فاضلی بخدمت ایشان آمده طلب دعا جهت مریضی نمود واظهار نمود که از بسیاری فقرا طلب دعا نموده ام ایشان

متوجه شده دست بدعا برداشتند بعد از لمحه فرمودند که بیایید که دعای مغفرت برای او بخوانیم آن فاضل بحیرت بمنزل خود باز گشت ومتوجه دیهه که مریض در آنجا بود شد چون در آنجا رسید مردم از دفن آن فارغ شده بودند آن فاضل از مشاهده این خارق از جمله اخلاص کیشان صمیمی شده مرید شد.

من خرق عاداته: خدمت مولانا محمّد هاشم رح مینگارند که روزی در اثنای تلاوت کلام مجید در سورهٔ بنی اسرائیل چون بآیت (**فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا** * الإسراء: ۷۹) رسیدم بخاطر خطور کرد که مگر ادای نماز تهجدرا در نصیب این برکات که مقام شفاعت است دخلی باشد از حضرت مجدد الف ثانی میباید پرسید باین نیّت در ملازمت آمدم ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند في الفور گفتند تهجدرا لازم دار عرض نمودم اکثر ادا می یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد کو نماز تهجدرا ملتزم باشد واین آیة مبارك را تلاوت فرمودند بعرض رسانیدم که در خدمت جهة تفحص همین مدعا آمده بودم لله الحمد بکرامت ایشان بی جرأت عرض به ظهور آمد.

من خرق عاداته: نقل است از ثقات اصحاب ایشان که در سفری بر باطی فرود آمده بودند به ناگاه به یاران فرمودند مرئی گردیده که در این سرا امروز بلیه عظیم رد خواهد داد وبعامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما یکدگررا خبر کنند که هر یکی دعای مأثوره «**بِسْمِ اللهِ الَّذِي لاَ يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَاَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ**» را تکرار کنند هرکه این دعارا بخواند بعناية الله سبحانه او واسبابش محفوظ ماند از این فرموده دو ساعت نه رفته بود که دران سرا آتش در افتاد وبشدت هر چه تمامتر مشتعل شده بود چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند وبسا امتعه بحرقت وسرقت رفت وبساخانه ها بسوخت مولانا عبد المؤمن لاهوری

که فاضلی بود از یاران ایشان اسباب او نیز محروق گشت واو خودرا بصد محنت بخدمت ایشان رسانید.بمولانا فرمودند که مگر شمارا کسی بخواندن دعای مأثورهٔ مذکوره خبر نه کرد گفت نه حضرت ایشان یارانرا از عدم اخبار مولانا عتاب فرمودند وکسی که دعای مذکور خوانده بود او واسبابش بسلامت رهائی یافت.

من خرق عاداته: منقول است که شیخ محمد مسعود رض که برادر خورد ایشان بود بتقریبی بقندهار رفته بود دران ایام تسحری بخادمی که حاضر بود ایشان فرمودند که متوجه احوال محمّد مسعود شدم هر چند بدیده مکاشفه جست وجو نمودم ویرا هیچ جابر روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیك متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد از فرموده ایشان بچندی رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند رحمة الله تعالى عليه.

من تصرفاته: منقول است که در ایام که ایشان به اجمیر تشریف داشتند در ایام بر شکال شهر رمضان واقع شد خدمت ایشان بعادت معهود در نماز تراویح مشغول ختمات شدند شب اول یاران از سبب تنگی وگرمی مسجد بسیار بآزار شدند بعد از ادای نماز بزبانٌ مبارك راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی یاران فرصت میداد که بیرون مسجد تراویح گزارده میشد خوب بود خدمت مولانا هاشم رح میفرماید که بیکی از یاران گفتم شنیدی که چه فرمودند انشاء الله تعالى دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید همچنان تا بیست هفتم باران نشد نمازرا بفراغ بیرون در صحن مسجد ادا نمودیم بعد از ختمات در شب بیست هشتم باران ریختن نمود ایضا بهمین مسجد که ذکر یافت دیواری ازو سُست بنیاد شده بود وبیك جانب میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد وجمعی که در حواشی آن بودند از آنجا عبور نمینمودند مترقب آن بودند که امروز یا فردا خواهد اُفتاد روزی حضرت ایشان بسبیل طیبت فرمودند تا زمانیکه این فقیر اینجا اند رعایت کرده نخواهد افتاد بقول اکابر که فرموده اند ع:

هزل من هزل نیست تعلیم است

آن چنان شد که فرموده بودند روزیکه از آنجا کوچ شد تا قریب میلی نرفته بودند که بیکبار افتاد.

من تصرّفاته: نقل است که در ایامی که در لاهور رفته بودند شبی نماز خفتن را ادا نموده نزدیك یکی از دیوارهای آن منزل ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیك این دالان نیاید ونه خسپد وحال آنکه باعثی از باران وامثال آن نبوده شخصی از یاران بدیگری به طیبت گفت که خانهای دیگر از این فرسوده تر اند گناه اینخانه چیست که امشب اورا بافتادن نسبت میدهند دو حصه از شب نگذشته بود ناگاه آن خانه افتاد یك کنیزی در آنخانه خفته بود در ته آن شد حضرت فرمودند که ما نگفته بودیم که نزدیك این دالان کسی نخواهد آنرا ازان بر آرید چون این کنیزك را بر آوردند اصلا آسیبی برو نرسیده بود.

من تصرّفاته: نقل است که سنگی در صحن مسجد ایشان در سرهند بود که ایشان غالبا برو نشسته وضو مینمودند آن سنگ هرگز در ایام گرما با وجود حرارت هندوستان گرم نمیشد وبر یك حال بود کان هذا من اثر برکات جلوسه علیه رضي الله تعالی عنه این فقیر که کاتب این اوراق است از بعضی اکابر مسموع دارم که در ایام قبل حاکمی از اهل رفضه در لکنو بود در یکی از بلدان توابع وی شخصی از اقربای حاکم مذکور سبّ خلفای راشدین نموده بود دران بلده یکی از اعیان آن نواحی که از اهل سنت بود بی آنکه برخصت حاکم مذبور محتاج شود آنرافضی را بقتل رسانید چون این خبر به لکنو رسید حاکم بخود پیچید وقسم یاد نمود که آن قاتل را بانواع عقوبات هلاك گرداند ومحصلان شدید فرستاده اورا طالب حضور شد پس محصّلان رفته ویرا ازان بلد وبرداشته می آوردند در اثنای راه جماعة نشسته دردی مینمودند آن مرد مقیود از محصلان التماس نمود که نزد این جماعة رفته التماس دعا کند برخصت آنها نزد ایشان شده

احوال خود وانموده همت خواست آن جماعة اورا طریق ختمه لا حول که منسوب بجناب حضرت مجدد الف ثانی است رضي الله تعالى عنه نمودند آن مرد ختمه مذکوره را در اثنای راه خوانده میآمد وآن راه واقع بر کنار دریا بوده ناگاه در نظر وی چنان ظاهر شد که در دریای زورقه میرود ویك شخص نورانی بر آن زورقه سوار بی آنکه ملاحان آن زورقه را برند خود جاری همراه آنها میرود این مرد نزدیك شده از راکب زورقه سؤال نمود که تو چه شخصی واین زورقه چون بی اعانت ملاحان جاری است آن راکب گفت من صاحب همین ختمه ام که تو ورد نمودهٔ برای نجات تو میروم خاطر جمع دار فی الجمله تسلّی حاصل نموده میرفت تا به نزد آن حاکم رسید به مجردیکه نظر حاکم بر وی افتاد از جابر جست وبه بشاشت تمام باین مرد ملاقی شده وعذر نمود که ترا بی موجب تصدیع داده ام ومبلغ بسیاری با خلعت عالی بوی انعام داشته رخصت نمود این مرد چون از آن مهلکه نجات یافته وعلاوه بر آن چندین فتوح دید غائبانه بی آنکه خودرا بوسیله مرید سازد مخلص ومعتقد شد وقصیده در کمال زیبای تصنیف نموده تخلص خودرا اویسی قرار داد ودران قصیده مدح اکثری را از اولاد ایشان کرده.

تذکره اثنا عشر از منتخب ثانی در ذکر رحلت حضرت مجدّد الف ثانی ازین دار فانی بفرادیس جاودانی ووصل عریانی به محبوب معانی رضي الله تعالى عنه

مینویسند که ایشان قبل از ایام رحلت مبارك خود در سنه هزار وبیست چهار هجری که در آن ایام عمر گرامی ایشان بر طبق شمارا حمد در سنه پنجاه وسه سالگی بود باصحاب واقف الاسرار خود فرمودند که ملهم شده ام که قضای مبرم در عمر زندگانی ما بشصت وسه سالگی است واز این معنی بسیار خوشنود میبودند که در این عمر متابعت حضرت سیّد المرسلین علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام حاصل میشود وهم موافقتی باعمار صدّیق اکبر وفاروق اعظم وعلي مرتضی رضي الله تعالى عنهم اجمعین میسر میگردد در سنه هزار وسی ودویم

در بلده اجمیر تشریف داشتند فرمودند که آثار قرب ارتحال ظاهر میشود بفرزندان گرامی خود که در سرهند بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیك وفرزندان دور بعد از رسیدن این مکتوب آن هردو محبوب خودرا بملازمت آن مرغوب رسانیدند بعد از دریافت شرف ملازمت عالی آن هردو مخدوم زادگان متعالی را در خلوت خواسته فرمودند که مرا اکنون هیچ گونه نظری وهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده میباید بآن جهان شدن اما چون کثرت اندوه حضرات مخدوم زادگان را مشاهده نمودند ونیز معلوم شد که ایام وصال بعد از دو سال روی خواهد داد باز فرزندان را در خلوت طلب داشته فرمودند که چند گاه دیگر برای اتمام کار دیگر مارا نگهداشتند از نوید این مژده باز موجب تسلّی خاطر آن هردو نور دیده گردید وازان امید سالهای بسیار حاصل روزگار آن دو برگزیده جبّار شد آورده اند که دران ایام روزی بزیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی تشریف فرما شدند ومجاوران روضه ایشان پوش قبر مبارك را تبرك گویان آوردند خدمت ایشان آن پوش قبر مبارك را بادب تمام قبول نمودند وآهِ از دل کشیده فرمودند که لباسی از این نزدیکتر بحضرت خواجه نبود لا چار آنرا بما لطف ننمودند برای تکفین ما نگهدارید چون از این سفر سعادت اثر بسرهند مراجعت حاصل شد متصل بمنزل مبارکه زاویه اختیار نمودند وانزوا گزیدند چنانکه چندگاه جز به نماز جمعه به مسجد بیرون نمیآمدند الاّ مخدوم زادگان ایشان واز خلّص درویشان یك یکی را بدان خلوتگاه بار بود دیگری را راه نبود آورده اند که در بدایت خلوت این کلام شیخ الاسلام را بزبان مبارك آوردند که چون بوعلي دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد مینویسند که در اواخر عمر شریف ایشان آنقدر مشرب ایشان عالی شده بود که کاملان اصحاب ایشان با وجود کثرت قوّت علمیه وآشنائی مذاق ایشان از دقّت معانی کلام مبارك بطفلان نو در آمد دبیرستان ملحق شده بودند وهر که از محبّان کتابتی مینوشتند

تصریح مینمودند که اواخر نزدیك آمده تا چه پیش آید وسخن از استعفاء کلی مینمودند. خدمت حضرت مولانا هاشم قدّس سرّه که از اکابر منتسبان ایشان است مینویسد که این مسکین جهة هرج ومرج سلاطین که در صوبه دهکن بهمرسیده بود وفرزندان بدان صوب بودند از خدمت رخصت طلب داشتم بعد از رخصت عرض نمودم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان ملجای خدا پرستان مشرف شوم آن حضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنیم که در آخرت یکجا با هم جمع شویم مینویسند که در شب برات ایشان از خلوت خود بحرم سرا تشریف فرما شده بودند جهت تفحص حال فرزندان خدمت ام المریدین که والده حضرات مخدومزاده گان باشند بزبان راندند که امشب شب تقدیر آجال است تا نام کرام از دفتر هستی محو نموده باشند ایشان فرمودند که شما این سخن را بشك وتردد میگوئید چه باشد حال آن کس که معاینه میبیند که نام اورا از صفحه زندگانی این جهانی محو ساخته باشند روزی یکی از محبان عرض نمود که در این ایام اختیار انزوا وانقطاع از اهل وعیال وسائر خلق الله چیست فرمودند که سرّش آن است که ایّام ارتحال خودرا از این جهان بسیار قریب میبینم چون چنین باشد جملگی خو به تنهائی وانزوا وبه همگی انس به استغفار واستعفا ضرور است وبتمامی اوقات وانفاسرا در این وقت مستغرق عبادات ظاهریه وباطنیه داشتن لازم واین معنی بی انقطاع وتبتّل تام صورت پذیر نه. پس شما از من دست بدارید ومرا باو سبحانه واگذارید از این انواع کلام که مشعر این معنی است در این ایام بسیار نموده اند مینویسند که در اواخر ذو الحجة الحرام که در اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود دران ایام آن قدر شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرده بود که میفرمودند که اگر طبیب بگوید که مرض تو لا علاج است شکرانه آن بفقرا مبلغها بدهم ودران ضعف از غایت اشتیاق بدعای مأثوره الرفیق الاعلی رطب اللّسان میبودند واین ایام جناب حضرت شیخ الجن والانس را در معامله

دیده اند وخدمت ایشان زبان مبارك خودرا در دهان مقدس ایشان گذاشته خدمتی فرموده اند وبشارة شفا داده اند چنانکه تفصیل آن در زبدة المقامات مذکور است فارجع الیه در این میان چند روزی صحت رویداد ودل خستگانرا ولو فی الجمله رائحه مرهمی رسید در این چند یوم صحت از شدائد آلام ایام ضعف وسقام بشوق تمام یاد فرموده تأسف مینمودند که در هجوم حرارت وضعف حلاوتی ونعمتی میبافتم که در این چند یوم صحت معلوم نمیگردد تا آنکه در دوازدهم شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل وپنجاه روز ازین جهان بآن جهان باید شد وقبر مرا بمن نشان دادند حضرت مخدومزاده بزرگ خواجه محمّد سعید قدّس سرّه روزی ایشانرا در گریه دیدند سبب آن را پرسیدند فرمودند شوق وصال ذو الجلال است از این معنی خدمت مخدومزاده بسیار مغموم شدند یعنی بندگان خاص را حضرت حق سبحانه باختیار خود میدارد ومیبرد چون شوق ایشان بدین مرتبه برفتن غالب است البته ایشانرا میبرند چون در مخدومزاده تغیری معلوم نمودند فرمودند که محمّد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند که حسرت احوال خود میکنم فرمودند که شفقت واعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده از ایام حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علائق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت وتوجه است وبعد الموت فراغ وتجرد است در یوم بیست ودوم صفر در حضور اصحاب بی پا وسر فرمودند که امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا در این هفت هشت روز دیگر چه پیش آید وبحضرات مخدومزاده گان خطاب نموده فرمودند که در این چند روزهٔ صحت هر کمالی که حصول آن در نوع بشر ممکن ومتصور بود حضرت حق سُبحانه بطفیل حبیب خود علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها مرا عطا فرمودند خدمت مخدومزاده گان از این کلام عالی شان پریشان شدند چه ازان پی بمعنی آیة (اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ * المائدة: ۳) که

حضرت صدّیق رضي الله تعالی عنه پی بُرده بود فهم نمودند **بیت:**

از این کلامِ تو بوی فراق می آید * وزان بجان ودلم احتراق می آید

آورده اند که روز بنچشنبه روز بیست سیوم صفر بدرویشان خسته جگر بدست مبارك اثر تقسیم جامها نمودند ودران روز بر بدن مبارك جامهٔ پنبه دار نبود سردی هوا بر ایشان سرایت نموده تپ معاودت کرد وباز صاحب فراش شدند ازین نیز متابعت نبوی حاصل روزگار ایشان شد چه او صلّی الله علیه وسلّم از مرض صحت یافته بمفاصله قلیله باز مریض شده انتقال فرمودند علیه وآله وصحبه الصّلاة والسّلام کما یستفاد من الاخبار در این ایام مرض افاضه علوم خاصه خود بفرزندان عالی مقام خویش بیش از پیش مینمودند آورده اند که روزی گرم بیان دقائق حقائق بودند خدمت حضرت مخدومزاده محمّد سعید فرمودند که ضعف حضرت ایشان آن همه تکلمرا نمیتوانند برداشت بیان معارف را بوقت دیگر موقوف دارند فرمودند ای فرزند وقت کجا وفرصت کرا بوقت دیگر زبان مرا دانم که یارای این قدر بیان هم نخواهد بود ودر این غلبات ضعف نمازرا بدون جماعت ادا نه فرمودند مگر روز اخیر بتنها گزاردند از ادعیه واذکار مراقبه معموله وهیچ دقیقه از دقائق شریعت وطریقت فرو گذاشت نه کردند وتهجد را مهما امکن بجا آوردند میآرند که روز اخیر ایشانرا فرو رفتگی رُو میداد مخدومزاده بزرگ حین افاقت بعرض اقدس رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی از لوازم ضعف است یا استغراق فرمودند از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان است توجه دارم کما هو مکشوف ومشهود گردند وبا تمام وکمال رسند واسرار آنرا به هردو نوردیده فرمودند وصایا به متابعت سرور دین ودنیا نمودند وبالتزام ذکر ومراقبه واجتناب از بدعت وعمل بعزیمت ومیفرمودند که سنت را بدندان خواهند گرفت ودر این وصایا فرمودند که صاحب شریعت علیه الصلاة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین هي النصیحة فرو نگذاشت از کتب معتبر

دینی طریق متابعت کامله بگیرید وبر آن کار کنید وتأکید نمودند که در تکفین وتجهیز من مراعات اتباع سنت نبوی علی مصدرها الصلاة والتحیة نمائید وبوالدهٔ اطفال خود فرموده بودند که چون ارتحال من از این دار پر ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بود که قبر مرا در جای گم نام سازید مخدومزاده گان عرض نمودند که قبل بر این شرافت وبرکت موضعه که برادر بزرگ ما علیه الرّحمة باشارت حضرت آنجا مدفون اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعیّن موضع دفن در آنجا کرده اکنون چنین میفرمایند بعد ازلیت ولعل چون مرضی فرزندان دران دیدند مفوض بر آنها نهادند که قبر مرا خام کذارید تا باندك زمان ازان نشانی نماند وشب سه شنبه بیست ونهم صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمان حضور خود فرمودند که بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است. آورده اند که قریب احتضار طشت برای بول داشتند چون حاضر آوردند ریگ در طشت نبود فرمودند که ریگ در طشت نیست پیم جستن قطرات است ترك بول نمودند ونقض وضو نفرمودند با وضو فرمودند که مرا بر فراش بخوابانید چون ایشانرا بر بستر تکیه دادند بطریق مسنونه دست راست زیر خدّ راست نهادند وبذکر پرداختند خدمت مخدومزاده بزرگ چون سرعت نفس در ایشان مشاهده نمودند معروض داشتند که حال شریف چونست فرمودند خوبیم ونیز فرمودند که آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافی است وبعد از این سخن نفرمودند جز ذکر ذات وجان مبارك را بجانان تسلیم نمودند إنّا لله وإنا الیه راجعون رحمة الله علیه سبحانه رحمة واسعة ابدیة ولا تحرمنا اجره آمین ثابت شده که آخرین کلام اکثر انبیا علیهم الصّلاة والسّلام حرف نماز بود ایشان نیز بر متابعت آن اکابر مشرف شدند ودرود این واقعه جان کاه در وقت چاشت روز سه شنبه قریب یك پاس روز بیست نهم صفر بحساب شمس منتصف جدی وقیل بیست هشتم شهر مذبور سنه هزار وسی

وچهار از هجرت جناب سید الابرار صلّی الله علیه وآله وسلّم گویند که آن ماه بیست ونه آمده شب اول شهر ربیع الاول که ماه وصال نبوی است بخدمت حضرت صلّی الله علیه وسلّم شتافتند ایام ضعف وتپ ایشان مطابق عمر مبارك ایشان شصت سه روز شد این معنی موافق مضمون حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة به ظهور آمد چون غسال بدن مبارك را بتخته غسل آورد وجامه از تن مبارك بر آوردند همه حاضران مشاهده نمودند که آن حضرت بر شیوه نماز دست بسته ابهام وخنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه داده وحال آنکه حضرت مخدومزاده گان بعد از ارتحال دست های حق پرست ایشانرا دراز کرده بودند در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم فرمودند چنانچه از مشاهده آن فریاد از حاضران بر خواست مصداق این قطعه شد **قطعه:**

یاد داری که وقت آمدنت * همه خندان بدند تو گریان

همچنان زی که وقت رفتن تو * همه گریان شوند تو خندان

غسال دست های مبارك را کشاده راست نموده بر یسار مضطجع گردانید وغسل جانبِ یمین داد وچون بجانب یمین خوابانید تا یساررا نیز غسل دهد با زمرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که از قوت کامله ولایت نشان قوی بود متحرك شد تا بهم آمدند وبطریق سابق ابهام وخنصر یمین برسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بوده بایستی دست راست بر چپ نمی استاد وبا وجودیکه دستهای لطیف از غایت نرمی از برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان نداشت وچون کفن می پوشانیدند آنوقت نیز قبض بظهور میرسید چون حاضران کشادند مشاهده کردند که دستهای مبارك هم بر سنن مذکور با هم جمع شدند چون بدین منوال دوسه کرت واقع شد معلوم نمودند که اینجا سرّیست مخفی باز به کشادن آن متعرض نشدند واین مشعر از کمال آداب ونیز مشعر از حضور

است که درك هر کس بر آن نرسد صدق رسُول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم (**کما تعیشون تموتون**) ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده این خوارق عظیمه مخلصانرا موجب مزید عقیدت ودیگرانرا باعث حیرت وحصول اعتقاد وارادت شد وعدد ثیاب کفن ایشان بطریق مسنون بموجب وصیّت ایشان بسه جامه سفید لفافه وقمیص وازار وچاك قمیص از دو جانب منکبین بروایة مفتی به وعمامه ندادند از جهة آنکه مسنون نبود وعلما منع آن نموده اند ودر نماز جنازه ایشان مخدومزاده بزرگ شیخ محمّد سعید مقدم شدند بعد از نماز برای دعا توقف نفرمودند که مقتضی سنت نبوده یعنی در همه امور رعایة عزایم ومفتی به نمودند وقبر مبارك ایشانرا در قبه که فرزند اکبر ایشان شیخ محمد صادق قدّس سرّه همانجا مدفون بودند که واقعه در جواز مسجد مبارك بود نمودند ونورانیت وبرکات آن موضع مبارك را بایشان نموده بودند چنانچه در مکتوبی کیفیت آن موضعرا چنین بیان نموده اند بعنایة الله سبحانه وبصدقة حبیبه علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام والتحیة والبرکة که بلدهٔ سرهند گوییا زمین است که برای من چاه عمیق را پر کرده صفه بلند ساخته اند وبر اکثر بلاد وبقاع آنرا ارتفاع داده ونوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از انوار بیصفتی وبی کیفیتی است در رنگ نوری که از زمین مقدّسه بیت الله ساطع ولامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نوررا بر این درویش ظاهر ساخته بودند ودر زاویه زمین سنگنای بفقیر آنرا نشان داده اند نوری نمود ساطع که کردی از صفة وشان بوی راه نیافته بود از کیفیات منزه ومبرّا آرزوی آن شد که آن زمین مدفنِ من شود آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم وازان نور وآرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد ودر پرده خاك در دریای نور آن مستغرق کشت ع:

هنیئا لأرباب النّعیم نعیمها

از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است وبعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه است از انوار قلبیه این فقیر که از آنجا اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعلی بر افروزند (**قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ** * النساء: ٧٨) (**اَللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ** * النور: ٣٥) انتهی مرقومه شریف ودیگر جاها بسیار شرافت آن موضع وآن بلده را بیان نموده اند کما لا یخفی علی واقف مکاتیبه الکرام ونیز بزبان مبارك آورده بودند که مرا محاذی فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که دران داخل محاطه بود روضهٔ از ریاض جنت میبینم خدمت حضرت عووة الوثقی خواجه محمد معصوم قدّس سرّه از مکتوب هفتادم از جلد اول که بملا محمد افضل ولد شیخ بدر الدین سرهندی که جامع حضرات القدس بود در معنی حدیث (**القبر روضة من ریاض الجنة**) مینویسند که دران مکتوب بعد از بیان معنی آن حدیث مذبور مینگارند مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین ودنیا علیه افضل الصلوات واکمل التحیات نیز مبشر شده بودند که روضه متبرکه قبر آنحضرت دران است وصحن قدیم آن روضه مقدسه روضه است از ریاض جنت میفرمودند که اگر مشتی از خاك آن روضه مبشره در قبر شخصی باندازند امیدواری های عظیم است فکیف من دُفن فیها تم کلامه العالي. وبعد از ارتحال ایشان خوارق بسیار مخلصان دیدند ودر کتب نوشته اند ایراد آن همه درین اوراق گنجایش ندارد منها چیزی نوشته میشود خدمت حضرت خازن الرّحمة شیخ محمّد سعید قدّس سرّه فرموده اند که در واقعه ایشانرا دیدم از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور آمده به بشاشت وفرحت تمام بیان میفرمایند ومباهات میکنند عرض کردم که قِبله گاها از مقام شکر هیچکس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران گردانید معروض داشتم

که در قرآن مجید (وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ * سبأ: ١٣) آمده از این کریمه چنان مستفاد میگردد که آنجماعة پیغمبران باشند یا کُمل صحابه چون ابوبکر صدیق رضي الله تعالى عنه فرمودند آری چنین است اما مرا بفضل خاص وعنایت مخصوصه نیز داخل آن جماعت ساختند خدمت حضرت عروة الوثقى خواجه محمّد معصوم قدّس سرّه میفرمایند که ایشانرا بواقعه دیدم پرسیدم از سؤال منکر ونکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که الهی ومولای این دو فرشته هم در حضرت تو باشند پیش این بنده مسکین نیایند ایزد متعال نهایت رحمت درافت خود شامل حال من داشته ایشانرا پیش من نه فرستاد پرسیدم ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد امّا اقل قلیل ونیز حضرت خازن الرّحمة فرمودند که در حجره جماعة خانه بودم وآنوقت سحر بود معاینه دیدم که حضرت ایشان از در درآمدند وبر عریش من نشسته مرا در بر گرفتند هیئتی بر من مستولی شد ولرزه در اعضای من اُفتاد فی الحال از نظر من غائب شدند شیخ پیر محمد نام فاضلی که در آنوقت بود میگوید که در نماز ظهر مخدومزاده کلان امام بودند بچشم سَر «بفتح سین» دیدم که حضرت مجدد الف ثانی برابر من ایستاده اند وچون میان من وایشان در صف جماعة فرجه بود دست مرا بگرفت بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشانرا میدیدم شال بستقی پوشیده بودند وگوش پیچ برسر دستار پیچیده ومسحی در پای مبارك ایشان بود ومن زمان زمان متحیر میشدم وتعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب وشك چنانچه در ایام حیات میدیدم مشهود میشد چون نمازرا سلام دادند ایشانرا ندیدم **فرد:**

آمدیو آتشم بر جان زدی * رفتیو بر آتشم دامان زدی

از این قبیل در کتب مقامات ایشان دفاتر کثیره مرقوم است اینجا اختصار رفت خدمت حضرت مولانا هاشم کشمی قدّس سرّه ودیگر مخلصان که طبع

موزون داشتند بزبان فارسی وتازی مرثیه های زیبا بیان نموده اما اینجا بایراد چند قطعه تواریخ ایشان اکتفا رفت اول قطعه که مخدوم صاحب بتازگی نظم نموده اند چون در جاهای دیگر ثبت نشده بود اول آنرا نوشته میشود قطعه این است **قطعه:**

زینجهان پربلا چون شَاهِ عرفان نقل کرد * ظلرا بگذاشت در ره رُو باصل الاصل کرد

جستم از تاریخ نقلِ او ز دار الابتلاء * گفت هاتف احمد الثانی باوّل وصل کرد

خدمت مولانا هاشم کشمی در زبدة المقامات فرموده است که بعدد عمر شریف ایشان شصت وسه قطعه در ماده تاریخ[١] نظم کرده ام از اینها این قطعه هم ایراد میشود **قطعه:**

یا ایّها الانام لقد سافر الامام * من کان ذیل رأفته عروة القبول

قطب الّذي تفوّض ربّ السّماء له * حال الّتي تحيّرني شانه العقول

ما الموت کان بدر کمال قد انطلق * من مشرق الظهور الى مغرب الافول

لّما اصاب ارث رسول بحقه * اکتب بعام رحلته وارث الرّسول

ونیز حدیث (**الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب**) بازدیاد لفظ ای. ای الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب یافته اند رضي الله تعالی عنه وارحمنا له بفضلك آمین.

تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر ایراد اسمای خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنهم أجمعین

مخفی نماند که خلفای ایشانرا سه طبقه قرار داده اند طبقه اولی وطبقه اوسط وطبقه ادنی در طبقه اولی هرسه فرزند دلبند ایشانرا که قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد صادق وخازن الرّحمة حضرت شیخ محمد سعید وعروة الوثقی حضرت امام

---

(١) ماده تاریخ از اخوند امید علي سندهی رحمة الله تعالی علیه **قطعه:**

شهنشاهِ ولایت بزم عرفانرا سر وساقی * چو او بعد از نبی کو قبلهٔ القاس وآفاقی

در این ظلمت سرا ارشاد آبادی بنا وارد * که نورش تا قیامت تا بدا زاغراب واشراقی

بسال هجری آن احمد ثانی ندا آمد * زهی شاه از مجدد دین احمد تازه وباقی

سنة ١٠٣٤ هجری مقدس صلّی الله علیه وعلی آله وصحبه أجمعین برحمتك یا أرحم الرّاحمین آمین ثم آمین.

محمد معصوم رضي الله تعالى عنهم واز اصحاب مير محمد نعمان را خاص نموده اند قدّس سرّه اين طبقه‌را باين چهار كس كه اركان اربعه كمالات مجددى اند ختم نموده اند وطبقه ثانى وثالث كه اوسط وادنى قرار داده اند در آنها مثل حضرت شيخ عبد الحميد بنگالى وخدمت شيخ عبد الحي پانى‌پتى وحضرت مولانا خواجه محمد هاشم كشمى وبدخشى قدّس سرّهم وشيخ نور محمّد تبنى وشيخ مزمّل صورتى وشيخ سيّد باقر هنكورى وخدمت شيخ عبد الهادى بغدادى شيخ طاهر جونپورى شيخ مولانا حميد الدين احمد آبادى شيخ داود سامانه كى شيخ مولانا غازى گجراتى شيخ خواجه محمد صديق كشمى بدخشى شيخ بديع الدين سهارنگپورى شيخ سيد شاه محمد سهارنگپورى شيخ عبد القادر ثباله كى شيخ محمد سرى وشيخ سيد آدم بنورى ومولانا بدر الدّين سرهندى وشيخ خضر بهلول سورتى وشيخ نور محمد گل‌بهارى ومولانا فرخ حسين لاهورى وشيخ عبد الرّحيم بيركى وشيخ كريم الدّين حسن ابدالى وشيخ مولانا احمد وشيخ مولانا يوسف وشيخ مولانا صادق كشميرى وشيخ خواجه محمد اشرف كابلى وشيخ مولانا عبد الحكيم سيالكوتى وشيخ خواجه محمد صادق وشيخ خواجه محمد صالح نيشاپورى وشيخ مولانا محمّد يوسف وشيخ مولانا عبد الغفور سمرقندى وشيخ حاجى دكنى وشيخ مولانا يار محمد جديد طالقانى وشيخ مولانا يار محمد قديم طالقانى وشيخ زين العابدين تبريزى شافعى ثم مكى وشيخ علي تبريزى ثم مكى شافعى وشيخ صوفى قربان اركنجى وشيخ مولانا صفر احمد رومى السمواتى حنفى وشيخ عثمان يمنى شافعى وشيخ محمد ابن حجر هيثمى مكى ومولانا شيخ احمد بركى وشيخ حسن بركى وشيخ حاجى خضر افغان ومولانا قاسم علي وشيخ يوسف بركى وشيخ عبد الهادى وشيخ محبّ الله مانكپورى وشيخ احمد وپنى ومولانا عبد الواحد لاهورى ومولانا امان الله لاهورى وشيخ عبد الهادى بدوانى وشيخ عبد العزيز نجومى مغزلى مالكى وشيخ احمد استمبولى حنفى[١] وسواى

(١) سيد أحمد ترك، پدر زن حضرت شيخ محمّد معصوم است (صحيفه ٢٥٣)

این پنجاه وپنج نفر عزیزان دیگر مجازان حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه بسیار اند که اینجا در قید کتابت نیامده وبتفصیل احوال بعضی از این اکابر مذکور در زبدة المقامات وغیره کتب ثبت یافته اما این مختصر برداشت تفصیل نداشت بذکر اسمای مبارك ایشانان اکتفا رفت وبتفصیل احوال حضرات مخدومزاده گان عالی شان قدس الله اسرارهم پرداخت منتخب ثالث ورابع در ذکر ایشانان قرار داده وخامس وسادس وسابع را نیز مفصل از احوال اولاد ایشانان پشت به پشت الی یومنا هذا ذکر نمود وبالله التوفیق.

منتخب ثالث از منتخبات سبعه در ذکر حضرات عالی دَرَجات فرزندان حضرت مجدد الف ثانی واولاد آنها رضي الله تعالی عنهم منطبق بر شش تذکره

تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر زبدة الاولیاء نتیجة الاتقیاء خلاصة العلماء ملاذ الصلحاء شیخ محمد صادق رضي الله تعالی عنهم

خدمت ایشان فرزند نخستین حضرت مجدد الف ثانی اند رضيَ الله تعالی عنهما در علوم ظاهری پایه مولویّت داشتند ودر کمالات باطنی همدوش والد بزرگوار خود شده بودند ولادت لازم السعادت ایشان در سنه هزار بود از بدایت صبی وآغاز نشود نمای در سیمای سعادت انتمای آثار ذکای از ایشان پیدا بود ودر ایام طفولیت جد امجد ایشان حضرت مخدوم قدّس سرّه ایشانرا در کنف تعلیم وتربیت خود گرفته بودند میفرمودند که این طفل عجائب چیزها از کیفیت وحقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بخدمت حضرت خواجه باقی قدّس سرّه مشرف شدند ایشان نیز تعلیم وتلقین ذکر از خدمت عالی اخذ نمودند توجهات عالیات یافته بکمالات خاصه ایشان فائض شدند وبه بشارات عالیه ممتاز شدند با وجود مغلوبی احوال وجذبات قوی از تعلّم علوم ظاهری خودرا معاف نه داشتند حفظ کلام الله را نموده باقی علوم را از منقول ومعقول بنهایت رسانیده بودند وقوت

مدرکه ایشان بر نهجی بود که روزی در صحبت علمای وقت که یکی از علمای شیراز آمده بود ودر علوم عقلیه کسی را مجال مقاومت او نبود ایشان سؤال چند از زاده طبع خویش در میان نهادند بعد از تمام سخن آن فاضل شیرازی گفت تا این جوان را ندیدم یقین نداشتم که از طلبه هندوستان کسی قوت ادراك مسائل دقیقه علوم عقلیه داشته باشد چنانکه باید وشاید تحسین ها نمود وحظّها برداشت واز علوّ نسبت باطن در ایام صغر سن که بایشان عنایت شده بود از کم کسی شنیده شد میآرند که روزی یکی از مشایخ آنوقت که در خدمت عزیزیِ سلوك تمام کرده خلافت یافته بود بخدمت خواجه رضي الله عنه آمده احوالات بلند خودرا به عرض اقدس رسانید مرادش آن بود که کمالیت خود وکمالیت مرشد خودرا بیان وظاهر سازد واگر همین را انتها دانند مصدّع نباشیم واگر فوق آن بود استفاضه نمائیم حضرت خواجه مخدومزاده را طلب نموده فرمودند که بابا احوال خودرا بگوی که درویشان مهمان بشنوند خدمت مخدومزاده احوال خودرا بعرض رسانید بخصوص احوالات آن درویش بود یا زیاده ازان چون شیخ دید که طفل هفت هشت ساله که دو سه ماه بود که در این راه قدم نهاده از حال ما حصل پنجاه ساله او دم میزند پندارد دید احوال از سر بنهاد واستیلا وغیبت وغلبات نسبت مخدومزاده بجای رسیده بود که جهة تخفیف مغلوبی خدمت حضرت خواجه معالجه او بنان بازار میفرمودند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی قدّس سرّه در مکتوبی بیان نموده اند حضرت خواجه قدّس سرّه در مکتوبی باین مخدومزاده مینویسند قرة العین محمّد صادق بر خوردار ظاهر وباطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت. واستغراق اندیشه نیست انشاء الله العزیز از سکر بصحو آید وفنا در شعور اندراج یابد تم کلامه الشریف. در کشف کون وکشف قبور نظر صائب داشتند چنانچه حضرت خواجه را بر کشف ایشان اعتماد تام بوده همواره ایشانرا طلب داشته از

امور غیبیه می پرسیدند ایشان في الفور بموجب کشف خود بیان مینمودند ونیز بر مقابر بُرده از احوال موتی استفسار میکردند چون حضرت خواجه در زمان حیات خود طالبانرا بحضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه حواله نمودند ایشان نیز ازان جماعت بودند تربیت سلوك بتفصیل بخدمت حضرت مجدد الف ثانی نمودند واز نسبتهای خاصه ایشان بهره کامل وحظّ وافر یافته بمعارف بلند ومقامات ارجمند رسیده نظرِ ایشان اکسیر اثر مسّ وجود محبانرا طلای احمر مینمود وکلام ایشان مسیح آسا حیات جانهای مخلصان میفرمودند از فقرات مبارك حضرت مجدد الف ثانی که در مدح ایشان در مکاتیب وارد شده نه آنقدر است که در جمع این منتخب گنجد فقره چند ایراد میشود در مکتوب دو صد هفتاد هفتم از دفتر اول مکتوبات قدسی آیات نگارش نموده اند که فرزندی اعزی مجموعه معارف فقیر است ونسخه مقامات جذبه وسلوك وهمدر این مکتوب است که فرزندی از محرمان اسرار است واز خطا وغلط مصُون ودر مکتوب دوصد چهل وچهارم از همین دفتر عالی مینویسند که این مقامرا بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند وداخل ولایت ایشان ساخته اند فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است ونیز در مکتوب سیصد وپانزدهم مرقوم است که استفاده این فقیر که از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است واستفاده فرزندی اعظمی علیه الرّحمة از راه تفصیل آن ولایت است عرائض که ایشان بخدمت والد خود از کیفیت احوال خویش نوشته اند تبرکا سه عریضه ازانها ایراد میرود:

عریضه اوّل: عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال واوضاع این حدود بیمن توجهات علیّه بجمعیّت صوری ومعنوی گذرانست مُدتیست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران وپریشان میبود روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسیده خبر عافیت کامل رسانید فرحت بیحد ومسرت بی اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه علی ذلك حمدا کثیرا کثیرا.

قبله گاها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند در عشره اخیر حافظ بهاء الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقام وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقت قرآنی بود هرچند باین جرأت نمیتواند کرد چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصّلاة والسّلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند وآن مقام تفصیل حقیقیت محمدی است واکثر انبیا واولیای کمّل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند واز تمام آن مقام بغیر از پیغمبر مارا علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام نصیبی مفهوم نشد واین حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه وتعالی بتوجهات علیّه نصیب کامل روزی گردانا دوتا هنوز آن مقام خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود اخی محمد سعید اوضاع هموار دارد واوقات بجمعیت وبذکر میگذراند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند فقیر تا الحال چهار سیپاره چیزی بالا حفظ کرده است تا روز عید ظاهرًا پنج سیپاره یاد کند والعبودیة.

عریضه دویم: عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال اوضاع این حدود مستوجب شکر است وخیریت آن ذات کعبهٔ مرادات مع جمیع خادمان ومخلصان مطلوب ومسؤل است سر افراز نامه نامی وصحیفه گرامی که به مصحوب اسماعیل مرسل بود وبمطالعه آن مشرف ومبتهج گردید حق تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان را بر کافه اهل اسلام باقی وپاینده دارد بحرمة النبي الأميّ وآله الأمجاد علیه من الصلاة اتمها ومن السلام اکملها قبله گاها از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از حسرت وندامت بر قصور صور اعمال وتتبع احوال ماضیه وحال سرمایه بدست ندارد آرزوی آنست که

هیچ لحظه وساعتی بخلاف رضای او تعالی وتقدس نه گذرد وآن میسّر نه مگر آنکه توجّه خادمان آن درگاه مددی فرماید ودستگیری نماید ع:

از کریمان کارها دشوار نیست

الحمد لله والمنة که تا حال بیمن توجه شریف بطریقیکه امر فرموده بودند استقامت دارد ودران کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی وتزاید است بعد از فجر وظهر وعصر حلقه مینشیند وحافظ بهاء الدین چون از ترددات فرصت مییابد قرآن نیز میخواند واین فقیر بعضی اوقات مقبوض است ودیگر مبسوط قبض وبسط وتوجه وذوق وآرام وجز آن تعلق ببدن دارد از آن تجاوز نمینماید وبه لطائف سته نه متوجه اند ونه غافل اگر توجه آنها مثل علم ضروریست بلکه حین آن توجه وذوق مثل آن همه را داخل ظلال میداند واز ظلّ متجاوز نمی یابد ولطائف اوّلا ببدن مختلط بودند ودر نظر بصیرت جز از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانچه در حضور موفور السرور عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در نظر می در آیند واین مقام را مقام بقا میداند وبعد از بقا باز یکنوعی از فنا روی به لطائف نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست الحال چند روز است که مقبوض است ومعامله سرور کم تا چه ظاهر شود فاما تا حال توجّه بعالم نمانده است وچون عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب میبیند إلاّ ما شاء الله تعالی زیاده چه نویسد که داخل تکلیفاتست والعبودیة.

عریضه ثالث: آنکه عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این فقیر مدتیست که مقبوض ومغموم میبود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جلّ سلطانه در رسیده بسط عظیم روی نمود ودران بسط چنان معلوم شد که چنانچه سابقا یاد وتوجه مثلاً از جانب این کس میبود الحال هر چه هست از جانب او است تعالی وتقدس ودر خود پیش از قابلیت قبول

نمييافت كالمرآة التي تطلع عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة وكدورة من البدن واللطائف وحصل فيها كلّ نور وبركة ينبغي فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن كلّه نورًا مضيئًا الطف من الروح والسر الذين كانا قبل ذلك ووجدت التجلي الأكمل من بين اللطائف على القلب فلما نظرت الى القلب ظهر ان في القلب قلبًا آخر والتجلي عليه هكذا الى غير النهاية فلم يظهر قلبا بسيطا الاّ وقلبا آخر فيه ولكن يتوهم الآن انه ينتهي الى القلب البسيط وليس بمتيقّن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها كانت كلّها تكلّفات صرفة وكان يخطر اسم هذا المقام فما كتبتها اسوء الأدب. قبله گاها اين همه اثريست از آثار توجه حضرت **بيت:**

گر بر تن من زبان شود هر موى * يك شكر تو از هزار نتوانم كرد

حضرت سلامت آرزومندى دريافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد وچه نويسد شب وروز بلكه هر ساعت تصوّر آنست كه كدام وقت نيك وساعتِ خوش خواهد بود كه اين مطلب اعلى ومقصد اعز بحصول خواهد پيوست وغير امر متمناى آرزومندى در تصور نمى آيد حق سبحانه وتعالى باحسن وجوه واوثق طرق اين دولت عظمى ميسّر گرداناد بحرمة النبي وآله الأمجاد عليه وعلى آله من الصّلوات افضلها ومن التّحيّات اتمّها. تم عرائضه شريفه واز كلام والاى ايشان پى بكمالات باطنى بايد جست ع:

هر حال تو هم حال تو برهان ودليل

مكاتيب قدسى آيات در باره ايشان از حضرت مجدّد الف ثانى بسيار درود يافته تبين طريق وديگر از علوم واسرار بيان شده كه از متتبعان مكاتيب پوشيده نيست واقعه وصال ايشان در سن بيست وچهار سالگى در كمال علو نسبت وعلو جذب وانجذاب بحادثه وبا چنانچه ميآرند كه وباى عظيم در بلاد هندوستان واقعه شده بود وهيچ انطفا نمييافت خدمت ايشان فرمودند كه اين طاعون لقمهٔ چرب ميخواهد تا ما نرويم تسكين نيابد ايشانرا تپ گرفت ورحلت نمودند با دو

برادر خورد خویش وآتش وبا منطفی شد بعد از انتقال ایشان کسی را که تپ طاعون گرفته بود صحت یافت یکی در غلبات آن تپ دیده بود که ایشان آمده آنهارا از دست جماعت که بر آن بلیه موکل بودند خلاص مینمایند ومیفرمایند اکنون ما این بلارا برداشتیم شمارا بر مردمان پیچیدن روا نباشد یکی در واقعه دیده هر که نام ایشانرا نوشته با خود دارد ازین بلیه برهد بعده هر که نام مبارك ایشانرا نوشته با خود میداشت اورا آسیبی ازان بلیه نمیرسید الی الیوم از برای طاعون صاحب زادگان نام مبارك ایشانرا نوشته میدهند ومردمهای اثر میبینند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بعد از رحلت ایشان به محبّی مینویسند که فرزندی اعظمی رضي الله تعالی عنه باد وبرادر خود محمّد فرخ ومحمّد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند إنّا لله وإنّا الیه راجعون حمدا لله سبحانه که اولا باقیماندگان را قوّت صبر عطا فرماید ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت **بیت**:

من از تو روی نه پیچم گرم بیا زاری * که خوش بود زعزیزان تحمل وخواری

فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات حق جلّ وعلا ورحمتی بود از رحمتهای ربّ العالمین در سن بیست وچهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت وتدریس علوم نقلیه وعقلیه را بحدّ کمال رسانیده بود حتی که تلامذه ایشان بیضاوی وشرح مواقف وامثال آنهارا بقدرت تمام درس دارند وحکایات معرفت وعرفان وقصص شهود وکشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که درس هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدّس سرّه معالجه تسکین حال ایشانرا به طعامهای بازار که مشکوك ومشتبه است مینمودند ومیفرمودند که محبتی که مرا به محمّد صادق است به هیچکس نیست وهمچنین محبتی که اورا بما است هیچ کس نیست از این سخن بزرگی ایشانرا باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجائب وغرائب آن ولایترا بیان میفرمودند همواره خاضع وخاشع وملتجی ومتضرّع ومتذلل ومنکسر بود

ومیفرمودند که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه وتعالی چیزی خواسته است ومن التجا وتضرع خواسته ام واز محمّد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود وکافیه خوان بشعور سبق میخواند وهمواره از عذاب آخرت ترسان ولرزان بود ودعا میکرد که در سن طفولیّت دنیای دنیّه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود ودر مرض موت یارانی که تیمار داری او میکردند عجائب وغرائب ازو مشاهده نموده اند وکرامات وخوارق که از محمّد عیسی به هشت سالگی مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بوده اند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل آن بی گره وبی اکراه حواله نمودیم اللّهمّ لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنّا بعدهم بحرمة سیّد المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از خدمت قدوة الأولیاء شیخ محمّد صادق یك پسر ماند شیخ محمّد نام صاحب حالات عجیب بود از وی سه پسر خلف شدند یکی شیخ ابراهیم که از وی بجز صبیه پسر نماند دویم شیخ زاهد که ایشان اولاد نداشتند سیوم شیخ عابد که یك پسر داشتند شیخ بهاء الدین نام اولاد ایشان شیخ محمّد شجاع وشیخ ابوبکر وشیخ اظهر الدین واین حضرات همه صاحب فضائل وکمالات بودند رحمة الله تعالی علیهم أجمعین.

تذکره ثانی از منتخب ثالث در ذکر فرزند ثانی حضرت مجدّد الف ثانی شیخ العرفاء الکاملین زبدة العلماء الرّاسخین مظهر کمالات خلت خازن الرّحمة قطب وحید حضرت شیخ محمّد سعید رضي الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعادت ایشان در سنه هزار وپنج هجری شهر شعبان المبارك بود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه فرموده اند که محمّد سعید چهار وپنج ساله بود که وی را رنجوری فرا پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیدند که چه میخواهی بی اختیار گفت حضرت خواجه را خواهم من این حرف اورا بحضرت خواجه خود قدّس سرّه عرض کردم فرمودند که محمّد سعید

شمارندی وحریفی نمود غائبانه از ما نسبت در ربود وخدمت حضرت خواجه قدّس سرّه در مکتوبی نوشته اند که فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند واستعدادهای عجیب دارند بالجمله شجره طیبه اند أنبتهم الله نباتا حسنا اشاره بعلو استعداد وبشارة بنموّ فطرت ایشان دارد وخدمت ایشان بعد از رسیدن بسنّ تمیّز به تحصیل علوم پرداخته قدری به خدمت والد ماجد خویش قدّس سرّه وبرخی را در ملازمت برادر بزرگ خود شیخ محمّد صادق رضي الله تعالی عنه وبعضی را به صحبت شیخ طاهر لاهوری رحمه الله بآخر رسانیدند تا در انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تام حاصل نمودند از حسن تصرف ویمن توجه والد ماجد خویش در ضمن تحصیل علوم ظاهریه معقوله ومنقوله نسبت شریفه باطنیه این طائفه عالیه را از احوالات عالی ومعارف متعالی بدست آوردند واینهمه کمالات وفضائل ظاهری ومعاملات فیوضات باطنی در سنّ هفده سالگی باتمام وانصرام رسانیدند. ولا شك در ماده ایشان بلوغ طبعی با بلاغت معنوی موهبت ما در زاد بوده تمام عمر شریف را در تدریس بسر بردند وهمه کتب دقیقه از معقوله ومنقوله بمهارت تام وتحقیق وتدقیق انیق درس میفرمودند وبر بعضی کتب معتبره تعلیقات وحواشی متین وزیبا املا فرمودند منها تعلیقات مشکاة المصابیح که دران تقویت وترجیح احادیثی که آنها مأخذ حنفیه است بدلائل واضحه وشواهد صادقه منتسب بکتب معتبره نموده اند وعلمای وقت از مطالعه آن محظوظ وممنون شدند وبغایت پسند نمودند خدمت حضرت مولانا هاشم قدّس سرّه مینگارند روزی در محفلی از علمای در ملازمت ایشان بودم بتقریبی مسئله مشکله از اصول فقه در میان آمد ایشان حل آن را به تنقیح بیان فرمودند سائل سر بگوش من آورده فرمود که ایشان در تبیان وقوت علمیه امروز نظیر نه دارند ونیز بر نگاشته اند که شبی در بلده لاهور در مجلسی اکابر واعزه عصر مدعوّ بودند وخدمت ایشان با برادر خویش حضرت عروة الوثقی خواجه محمّد معصوم قدّس سرّهما نیز تشریف داشتند

بتقریب سجده تحیه وسجده تلاوت دقائق علوم در میان افتاد حضرتین مخدومین یك جانب بودند وجماعه کثیره از فحول علمای بیك طرف وسخن از هر علم در تبیان آمد وبیان دقائق در میان افتاد بنوعی این دو بزرگوار حل عقد نمودند که جماعة متحیر علمیّت ایشان شدند وهمه بفضائل ایشان معترف شده بعضی که خصوص خدمت ایشانان را مشخص نداشتند از همدیگر تحقیق نموده فرمودند که بلی چنان پدر را چنین فرزند باید وآری ازان صدف ولایت این قسم دُرر هدایت چرا بظهور نیاید ونیز بتقریب عدم رفع سبابه درِ تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله نگاشته اند وفرموده اند که مقصود آن است که اولویّت عدم رفع بثبوت رسیده وعلمائیکه ثبت رفع بودند در اقامت جواب متحیر ماندند وخدمت ایشان کسب وسلوك طریقه را تمام وکمال از خدمت والد ماجد خود حضرت مجدد الف ثانی نموده اند وباعلی درجات کمال واکمال پیوسته چنانکه از مکاتیب جناب مجددی کیفیت آن ظاهر است که چه اشارات نازك بشارات باریك اندراجات یافته که عقل عقیل در ادراك آن عاجز وقاصر است بیان خصوصیات وکمالات ومعاملات ومعارف وعروجات وافادات وخرق عادات وقوت نسبت وفوقیت درجات وتذهیب اوقات وتلطیف معاملات وعلو واردات وبیان مناصب وکمالات که ایشان بآن ممتاز بودند در حیطه تقریر نمیگنجد ودر قید تحریر نمی آید **فرد:**

بحر را گر آوری در کوزهٔ * چند گنجد قسمتِ یك روزهٔ

امّا ما لا یدرك کلّه لا یترك کلّه شمه از آنها ایراد میرود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه فرموده اند که وی در هیچ مقامی از عروج ونزول تا امروز از من تخلف نکرده وشریك وردیف من بوده ونیز بایشان فرموده اند که تو در ضمن مائی از اینکه نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش که حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالی عنه ضمنی حضرت سرور دین ودنیا صلوات الله علیه وعلی آله بودند ونیز خطاب بایشان نموده فرموده اند که تو دائره نفی حضرت ابراهیم را تمام

کردهٔ والحال در اثبات شريك مني وخدمت ايشان به بعضى محرمان خود ظاهر نموده اند كه معامله خلّت باتمام رسيده والحال با من معامله حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه است يعنى در كمالات محبوبيت مستغرق شده ام **شعر**:

هنيئا لأرباب النعيم نعيمها * وللعاشق المسكين ما يتجرع

وخدمت ايشان در بعضى مرقومات خود نگارش فرموده اند كه حضرت ايشان ما رضي الله تعالى عنه قطب بودند وهر قطب را دو امام ميبايد ودو شخص در ملازمت عالى بودند فرمودند كه شما هردو اماميد وبيكى فرمودند كه اين از روى تواضع يساررا بديگرى گذاشت وصاحب يمين شد خدمت حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه در بعضى مكاتيب خود نوشته اند كه حضرت ايشان ما رضي الله تعالى عنه دو شخص را از اصحاب خود به ولايت احمدى مبشر ساختند وخدمت حضرت خازن الرّحمة كه اين تذكره بذكر ايشان است رضي الله تعالى عنه كه حضرت ايشان ما رضي الله تعالى عنه دو شخص را از ارباب خود فرمودند كه شمارا از دائره غضب بيرون كردند مترصد فوق باشيد ومرار از اين دو شخص كه ذكر ياب شده حضرت خازن الرّحمة وحضرت عروة الوثقى اند رضي الله تعالى عنهما وجناب حضرت محدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه دقايق معارف خودرا بجز اين دو فرزند برومند خويش بديگرى قابليت اظهار واستماع آن نديده محرم نميفرمودند وچون اين هردو بزرگوار در حضور عالى در بعضى اسفار نميبودند چون وارد عظيم ومعرفت شگرف روى مينمود آن را بزبان قلم آنچه لايق اظهار بوده با ايشان مينوشتند چنانچه در مكتوب اين مدعارا ايما رفته وآن اين است الحمد لله والسلام على رسول الله فرزندان گرامى هر چند مشتاق وخواهان صحبت ما اند وما هم آرزومند حضور وملاقات ايشانان اما چه توان كرد كه جميع آرزوها ميسر نيست **مصرعه**:

تجري الرّياح بما لا تشتهي السّفن

بسیار مغتنم میداند ویك ساعت این عرصه به از سماعات کثیره امکنه دیگر تصور مینماید اینجا آن میسّر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود وعلوم ومعارف این مواطن جدا است واحوال ومقامات این مجمعه علیحده منعی که از جانب سلطان است آنرا دریچه کمال رأفت ورضامندی مولای خود میداند جلّ شانه وسعادت خودرا در این حبس می انگارد وعلی الخصوص در این ایام مشاجرات کار وبار است ودر این اوقات تفرقه غرائب غنج ودلال لیکن هر نعمت تازه وبوالعجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل می خلند واز دوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب میباشد انگارم که شوق من بر شوق شما چرب است وغالب است ومقرر است که آنقدر پدر خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند قصه اصالت وفرعیّت مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین آمده واشد شوق اصل را ثابت گشته آری ع:

در خانه بکدخدائی ماند همه خیر

والسلام در مکاتیب شریف معارف خاصه اکثر نامزد ایشانان شده کما لا یخفی علی ناظریها از اسئله واجوبه وبشارات عالیه وغیره معاملات شگرف که اثبات یافته ثبوت آن فراخور این منتخب نیست لهذا از کلام خود حضرت خازن الرّحمة وعرائض ایشان ایراد میرود.

هذا هو عرض داشت احقر العبید محمّد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که مترصّد هلاکت ومرض شدید میگردد واز خرابی احوال چه معروض دارد وبا وجود تعلّقات شتّی که دامنگیر شده تمنای آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته وهمه را سوخته عزلتی اختیار نماید که جز لب گورکسرا نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم وحافظ قرآن میخواند ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی

ساخته باشند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیهٔ اول تخلیه پر از توهم وجود است که عدم به صرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن این است که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت بودن ثبوت نمی ایستد بلکه عدم مطلق وشر محض حقیقة خود در نظر است وثبوت مجدد هم منظور گویا شئ خالی را پر کرده وگران باری آن واضح است فردای آن روز دیدم که آئینه بدست دارم مینماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمیدرآید دیدم که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان دل تنگ شدم آئینه دیگر گرفتم در کمال آرستگی وصفا اول پاره دران مصفا ظاهر شد ثانی الحال تمام داغدار دیدم در آنوقت تعبیر نمودند که مرآت شئ متغایر شئ است پس اول چون معامله در میان عدم وجود بود آئینه نیز مشابه آن بود وقتیکه معامله بعدم صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد ونیز روز دیگر آن عقده حل شد که نوشته بود که خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد ظاهر شد که نهایت اطلاق آن تا بقای عدم است که تلبس با باطل است چون عدم باصل خود پیوند دانا منقطع می شود اینجا حقیقت بی اطلاق انا بثبوت مبدل میگردد واینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود خود همیشه حاضر است بصدقه آن حضرت امیدوار است که بتفصیل این حقایق بهره ور گردد انتهی مکتوب شریف ونیز حضرت خازن الرّحمة قدّس سرّه بر نگاشته اند. قال الله تعالی (**لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ اِلاَّ الْمَوْتَةَ الْاُولَى** * الدخان: ٥٦) بخاطر فاتر میرسد وحکم آن دار از احکام این نشاء جدا است در این تماشاگاه هیچ ترقی از حضیض مباعدة باوج قرب ممکن نیست تا فنا وهستی سالك دور نشود وبموت ملبس نه گردد بخلاف آن نزهتگاه عالی جاه که هیچ کمالی منافی کمالی دیگر نیست ومعد با معد جمع موت را دران دار البقا چه گنجایش

وفنارا چه يارا تحقيقش آنست كه چون در اين عالم ظهور ظلال است ومعاملات آن شك نيست كه ظل را بعد از طلوع اصل آنكه ترقى عبارت ازان است جز فنا وانهدام چاره نيست وچون آن اصل نسبت بما فوق خود حكم ظلّ دارد بعد از سطوع اصل مستتر ميشود هكذا الى ان يأتيك اليقين. وآخرت چون مقام ظهور حقائق اصل است واصل را باصل ديگر هيچ تدافع نيست فناى كمال اول چه در كار وعظم اضمحلال اول نزد ورود ثانى به نُنْسِهَا نَأْتِ چه گنجايش كريمه ولدينا مزيد مؤيد اين كار است كه مشعر بقاى اول است وكريمه (**مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَآ اَوْ مِثْلِهَا** * البقرة: ١٠٦) مناسب معاملات دنيوى جمعى كه عنايت الهى جلّ وعلا شامل حال شان شده است ودنياى اينهارا حكم آخرت ساخته وبه خطاب ولقد آتينا اجره في الدّنيا نواخته اميدوار مخلص از مضائق غرور اند وبه خلعت سعادت (**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلاَمَ دِينًا** * المائدة: ٣) ممتاز حضرت قطب الأولياء قدّس سرّه در باب دو شخص از اصحاب خود اين بشارت فرمودند واين لفظرا مذكور ساختند كه دنياى شمارا آخرت كردند (**ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** * الحديد: ٢١) تمّ كلامه الشريف ومراد از اين دو شخص در اين عبارت وامثال اين حضرت خازن الرّحمة وحضرت عروة الوثقى اند رضي الله تعالى عنهما كما ذكرنا وخدمت ايشان به منصب خُلّتِ سرافراز بودند چنانچه در مكاتيب قدسى آيات بدان بشارات يافته اند ونيز از مرقومات ايشان است الم تر يا محمّد مظهر الالوهية والاسم الجامع لمراتب الوجوب والامكان الى ربك وهو الله الهادي للشؤن الذاتية والإضافية كيف مد الظلّ مدّ ظلال شؤنه على الحقائق الكونية التي هي العدمات المتقابلة لها وصورها في صورة الوجود فتعجب من كمال اقتداره في ارادته ما هو عدم محض وجود بحتا اعطائه احكامه ذاتيا صادقة فسبحان الله من جمع بين الثلج والنار ولو شاء لجعله اي الظل ساكنا غير ممدود فينبغي قول من قال اقتضاء الشؤن

الظهور كذلك ثم بعد مد الظل جعلنا الشمس الذات المتعالية عليه اي على الرّب او على الظلّ دليلا لكونه الظاهر دونه وما سواه مكتف بدجى العدم **شعر:**

افتاب آمد دليلِ آفتاب * گر ديليلى يابد از وى رو متاب

فسبحان من اختفى لكثرة الظهور واستتر في سرادقات النور ولعل اختيار لفظ الشمس لتصور كبريائه واحتجابه بحجب العزّ وكونه دليلا عليه باحتجاب الشمس بضوئها وشعشعانها وكونها دليلا وسبيلا اليها والى كشف الاشياء ثم بعد المد وجعل الشمس عليه دليلا ايضاح السبيل بانه لا سبيل اليه الاّ هو قبضناه اي الظل الينا قبضا يسيرا بتعريجه وتمليكه في معارج الاصول اصلا فاصلا وهو سبحانه اعلم وعباراتِ متين زيبا با معانى والا خدمت حضرت مولانا هاشم عليه الرّحمة از ايشان در زبدة المقامات بسيار ايراد نموده كه پايه معرفت وعلميّت ايشانرا مشعر است اما اينجا اختصار رفت وايشان بر نگاشته اند كه برادر بزرگ ما قدوة الاولياء خواجه محمد صادق قدّس سرّه ميفرمودند كه حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه در باب راسخين فرموده اند كه محمد سعيد از علماى راسخين است الحمد لله على ذلك حمدا كثيرا كثيرا ونيز بعد از منصب خلت بديگر مناصب عالى ممتاز شدند منها فردية منها قطبيت منها غوثيت منها نديميت منها قربت وقس على هذا قرائنه وتفصيل احوالات ايشانرا كتاب عليحده ميبايد من كليل زبان قليل بيان را چه يارا كه شمه ازانها در معرض تبيان آرد **بيت:**

وصف حالاتش نيايد در شمار * عاجزم گر يك بگويم از هزار

لاچار عنان قلم را بمدح ايشان كه در غزلى حضرت مرشدى قيّوم جهان نظم فرموده اند گردانيده شد **غزل:**

پرى خوابى كه من ديدم نميگنجد به تعبيرى * شود مجنون مصوّر گر كشد رنگش بتصويرى

علاجى نيست جز ميكهنه دردا غفلتِ مارا * شكستِ توبه لازم شد نخواهم كرد تقصيرى

ندارم قاصدى تا نامه سوى دوست بنويسم * همين بس اضطراب دل بود ايماى تحريرى

به بزمِ عیش بی لعلِ تو مستانِ نگاهت را * نباشد موج می در ساغرِ جان کم ززنجیری
غبارم توتیای چشم طورو دیدهٔ بیضا است * منم خاکسترِ برقِ نگاهِ جلوه تأثیری
بگلشن بی گل روی تو چون سیرِ هوس گیرم * به‌چشمم غنچه پیکان‌است وهرشاخِ گلش‌تیری
بهارِ گریهٔ غم کو که ویران خانهٔ دلرا * بجز سیلِ سرشکِ دیده دشوار است تعمیری
بکامِ تلخِ جانِ خشك افیون خوار هجرانت * خیالِ بوسهٔ گنج لبت شهداست وهم شیری
چمن سر سبزو گل خندان هوا شاداب بلبل مست * بهار آمد مبارك باد با دیوانه زنجیری
زتر جرمی وزهد خشك گر آگه شوی زاهد * عبادت لعن میگوید ترا طاعات تکفیری
زموجِ خط خشكِ بوریا خواندم که ای زراق * ترا تعظیم تعزیر است واستشهار تشهیری
به بیمارِ نگاهش قاصدی دیگر نمی باید * بجز دردِ درون و نالهٔ دل آه شبگیری
شهنشاهِ ولایت مظهر حق خازن الرّحمة * در اقلیم صباحت سرور ملك یمین میری
خلیل آسا امام و رهنما بر جادهٔ خلّت * ندیده بعد احمد دیدهٔ انجم چنین پیری
سعیدی اسعدی مسعود بختی آیتِ فضلی * مسِ نحسِ شقاوترا سعادت بخش اکسیری
دراین بستان نوای بلبل بیدل خوشم آمد * برنگ غنچه خوابی دیده ام ای صبح تعبیری
درآغوشِ خیالم آن پری پیکر نمیگنجد * صفی تا شیشهٔ هستی است نتوان کرد تسخیری

وصال مبارك شمائل ایشان در سنه هزار وهفتاد ویك بعد از مراجت از سفر سعادت اثر حرمین الشریفین زادهما الله شرفا وتعظیما ومراجعت از سفر اعظم البلاد حضرت دهلی در سن شصت وهفت روی داد ودر بلدهٔ دار الارشاد سرهند در قبه که والد ماجد ایشان با برادر عالیشان دران مدفون بودند در جنب والد وبرادر خود رضي الله تعالی عنهما مدفون شدند وقبل از این در ذکر جناب حضرت مجدد الف ثانی وحضرت شیخ محمد صادق قدّس سرّهما شرافت آن زمین مذکور شده کما لا یخفی تاریخ وصال ومیلاد ایشانرا خلف ارشد واسعد شیخ عبد الأحد قدّس سرّه چنین نظم فرموده اند **نظم:**

از پی یکهزار پنجم سال * بود از هجرتِ نبی ملل
کامد از کان کائنات برون * گوهر بر ترا زمثال ومثل

یعنی از لطف خاص ربانی * وزعنایات لم یزل یزل
پسری شد عطا به قطب زمان * مجتبای خدای عزّ وجلّ
شیخ احمد مجدّدِ ملّت * حافظ شرع از زوال وزلل
آن شهِ دین که ملك عرفانش * نپذیرد زدست دیو خلل
نی پسر آفتاب کرد طلوع * با هزاران شرف زبرج حمل
کرده پرواز تا از این زندان * مُرغ روحش بمرغزار اجل
نه مثالش کسی بوادی علم * نه نظیرش کسی بکوی عمل
نه در اقطاب اربعش مانند * نه در ابدال اربعینش بدل
خازن رحمتِ خدای کریم * وارث دولت رسولِ اجل
نام او کز ازل سعید آمد * بر سعادت بود دلیل اول
خاك راهش چه ماه چه خورشید * جبه سایش چه مشتری چه زحل
گر سمومش رسد صبا گردد * عارف آید زکوی مرد دغل
آن امامِ زمان زطاعت حق * نشده یك زمان زراهِ کمل
تا شبی ساقیانِ عالم قدس * برکشیدند با دهای اجل
همه در کار آن ولی گردند * جمع کردند با شراب وعسل
جام وحدت کشید وکوته ساخت * قصّهٔ پر دراز طول امل
شیونش کرده ملك با ملکوت * ماتمش داشت ماه تا بزحل
سال میلاد او فیوض حق است[۱] * گر نباشد شهور دخل عمل
سال عمرش نمایدت لله * گر عدد خواهی از حساب جمل
سال رحلت پیا پی ار خوانی * رفت قطب زمان سعید ازل[۲]

فقیر از زبان الهام ترجمان والد والده خویش شنیده ام که در ایامی از

---

(۱) مادهٔ تاریخ میلاد فیوض حق سنه ١٠٠٤ هجری

(۲) مادهٔ تاریخ وفات او رضي الله تعالى عنه رفت قطب زمان سعید از ازل سنه ١٠٧١ هجری

برشكال باران غلبه نموده وآب در روضه مباركه اندرون شده وقبر متبركه ايشان نشست نموده بود چون بتعمير آن پرداختند وسر قبر مباركرا كشودند جسد مبارك ايشانرا ملفوف در كفن شريف بنوعيكه جديد گذاشته باشند ديدند كه اثرى از آثار گرد وغبار بر كفن نيافتند وروى مبارك همچون كه معمولست كشوده بنوعيكه الحال خوابيده باشند مينمود وحال آنكه از وفات مبارك ايشان قريب بصد وسى سال گذشته بود رضي الله تعالى عنه اللّهمّ اغفر لنا وارحمنا وادخلنا في عبادك الصالحين برحمتك يا ارحم الرّاحمين.

صاحب بركات معصومى مينويسند كه ايشان قريب ايام وصال خود باعظم البلاد دهلى تشريف فرما شده بودند ومدت در آنجا اقامت ورزيده ازانجا مكتوبى بدار الارشاد سرهند بطلب برادر خود خدمت حضرت عروة الوثقى نوشتند كه مشعر از شوق ملاقات بود حضرتِ عروة الوثقى بعد از مطالعه مكتوب مقصدرا معلوم نموده بطرف برادر گرامى خود مكتوبى شوق انگيز نوشتند كه عنقريب آن مكتوب ايراد ميشود وتيارى وتهيه سفر نموده تا سراى علو كه هفت ميل است از دار الارشاد حضرت سرهند شريف بيرون شدند دران منزل ملهم گرديدند كه برادر بزرگ شما بعد از بر آمدن دهلى در سراى سنبالكه رحلت نمود ايشان بعد از كشف اين معامله بسرهند مبارك مراجعت كردند بعد چند يوم قاصد خبر وحشت اثر رسانيد مكتوب جناب عروة الوثقى در جواب مكتوب برادر بزرگ خود خازن الرّحمة اين است **بيت**:

آمد ازان جناب صحيفه بسوى من * الحمد لله الّذي اذهب عنّا الحزن

بعد از تقديم مراسم عقيده ونياز معروض ميدارد عنايت نامه نامى وملاطفه گرامى كه از كمال كرم ومهربانى مصحوب ملا طاهر نامزد اين مسكين بى تسكين فرموده بودند بورود آن مستسعد گرديده از راه تلطف ومخلص پرورى مقدمات شوق آميز وفقرهاى عشق انگيز اندراج يافته بود مطالعه آن آتش مشتاقان را

مضاعف ساخت وشعله شوق آگینان را سر بلند گردانید **مصرعه:**

آب آتش برامد وشد همچو لفظ

بلی لطف معشوق در رنگ استغنای او عشق افزا وآتش انگیز است حالت سوخته مشتاقان را این مصرعه هندی بیان نماید ع:

چونی کیسی کام کریٔ جب جرکون تب آگ

عاشق مسکین نه تاب عتاب دارد ونه طاقت عنایت نه برداشت قهر دارد ونه یارای مهر **مصرعه:**

که وصل از هجر باشد جان ستان تر

حدیث نفیس (**لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه مَا انتهى إليه بصره من خلقه**) شاهد این معنی است **فرد:**

گیرم که بغم خانهٔ ما یار خرامد * کو حوصله وطاقت میدار که دارد

بلی لا يحمل عطايا الملك الاّ مطاياه هستی عاشق تا در میان است مورد صد بلا است صلاح او در نیستی است وفلاح او در ترك هستی نامراد تر از ممکن معلوم نیست که کسی باشد کمال در حق او نفی کمال است وخیریت در سلب خریت شخصی که کمال او نفی کمال بود وصلاح او در نیستی از کمال مولای خود چه خبر داشته باشد وبجمال وهستی او چگونه پی برد مگر آنکه بدام نیستی صید هستی نماید وبوجود موهوب موجود گردد فح يكون العارف هو المعروف والواجد هو الموجود دراز نفسی رفت ع:

بنده باید که حدّ خود داند

اظهار انتظار آمدن این مسکین فرموده بودند **مصرعه:**

از دوست یك اشاره از ما بسر ودیدن

سعادت فقیر است که در خدمت برسد واز برکات صحبت کثیر البهجت مستفید ومستسعد گردد تم مكتوبه الشريف رضي الله تعالى عنه.

تذکره ثالث از منتخب ثالث در ذکر فرزندان جناب حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنه

خدمت حضرت خازن الرّحمة را سوای صبیه های هشت پسر بود همه این مخدومزادگان به کمالات ظاهری وباطنی ممتاز بودند وبه اعلی درجات فیوض وبرکات فائض **فرزند اوّل** ایشان حضرت شاه عبد الله قدّس سرّه صاحب حالات بلند ومعارف ارجمند از خدمت والد شریف خود اخذ فیوض وبرکات نموده بفیاضی خلق مشغول بودند از ایشان یك پسر ماند میان عبد الحق نام واز وی نیز یك فرزند خلف شده مسمی میان احمدی قدّس سرّهما.

ذکر فرزند دوئم حضرت خازن الرّحمة حضرت شاه لطف الله رضي الله تعالى عنهما ایشان نیز از خدمت والد خود اخذ فیوضات نموده اند وبه فیاضی بریه مشغول شده لا ولد رفتند رحمة الله علیه.

ذکر فرزند سویم حضرت خازن الرّحمة قدّس سرّه جناب علامة الوری نور الهدی میان فرخشاه قدّس سرّه در علم وعمل در برادران ممتاز بودند وبسیار عزیز الوجود عمر مبارك ایشان زیاده از نود شد وبسا کس از فیوض ایشان بهره مند شدند بیستم شوال سنه یکهزار ویك صد وهشت رحلت فرمودند رحمة الله علیه واز ایشان سه پسر خلف شد اول قطب الاولیا شیخ علي رضا که بفضائل صوری ومعنوی ممتاز بودند تفصیل احوال ایشان در اشجار الخلد واثمار الاشجار خواجه اعظم کشمیری نموده برادر دویم ایشان میان محمّد ارشد قدّس سرّه وبرادر سویم میان ضیاء الله قدّس سرّه.

ذکر فرزند چهارم حضرت خازن الرّحمة رضي الله عنه شیخ سعد الدین قدّس سرّه که او نیز از خدمت والد ماجد خویش اخذ کمالات طریقه علیه نموده از وی یك پسر مانده میان محمد قطب قدّس سرّه واز ایشان یك فرزند خلف شده میان محمد غوث قدّس سرّه.

ذكر فرزند پنجم حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنه جناب مقبول الصمد شيخ عبد الأحد قدسنا الله بسره الأقدس ايشان اول فيوضات از والد شريف خود يافته در ثاني جهت ازدياد فوائد از خدمت عم بزرگوار خود حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه مشرف شده اند وازانجا معامله را از سائر اخوان بالا برده بمقامات عالى ودرجات متعالى رسيده ذكر ايشان تفصيل ميطلبد لهذا در تذكره عليحده منتخب با ذكر فرزدان گرامى او مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى كه ختم اين منتخب بذكر احوال مبارك ايشان قرار يافته.

ذكر فرزند ششم حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنه قدوة اهل الله شيخ خليل الله قدّس سرّه ايشان نيز از خدمت والد خويش اخذ فيوض وبركات عاليات نموده اند وباعلى درجات كمال واكمال رسيده از خدمت ايشان دوپسر مانده يكى حضرت ميان نور القدس قدّس سرّه وثانى ميان مراد الله رحمة الله عليه.

ذكر فرزند هفتم حضرت خازن الرّحمة شيخ محمد تقى قدّس سرّه كه خدمت ايشان نيز از والد بزرگوار خود بدرجه كمال واكمال رسيده فائض شده اند يك پسر از ايشان خلف شده شيخ نجم الدين رحمة الله تعالى عليه.

ذكر فرزند هشتم حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنه حضرت شيخ محمد يعقوب قدّس سرّه كه بسيار محبوب ومرغوب والد شريف خود بودند واز نسبتهاى خاصه ايشان حظ فراوان يافته اند وبدرجات كمالات رسيده اند از ايشان يك پسر مانده شيخ ميان عصمة الله نام رحمة الله عليه.

تذكره رابع از منتخب ثالث در ذكر فرزند سيوم حضرت مجدد الف ثانى حضرت عُروة الوثقى خواجه محمّد معصوم رضي الله عنهما بطريق ايجاز

مخفى نماند كه ذكر مبارك ايشان تفصيل تام ميطلبد ودر يك تذكره گنجائى ندارد لهذا منتخب رابع در ذكر احوال ايشان تعيّن شده واين منتخب چون متضمن اذكار اخوان ايشان بوده بطريق ترتيب احتراز از فوت ترتيب نموده تذكره

ایشانرا در محلی که مناسب ذکر ایشان بود بطریق ایجاز بمدحی که جناب مرشدی حضرت قیوم جهان در توصیف مبارك ایشان نظم فرموده اند اکتفا رفت وتفصیل ذکر ایشان با ذکر فرزندان گرامی ایشان حواله منتخب رابع شد انشاء الله تعالی آنجا بطریق تفصیل مذکور کلك بیان خواهد شد وما توفيقي الاّ بالله **قصیده:**

قطب دوران امام معصوم است * فرد یزدان امام معصوم است

قبلهٔ انس سجده گاه مَلك * کعبهٔ جان امام معصوم است

پا تا سر چو آیتِ رحمت * فضل واحسان إمام معصوم است

خواجهٔ خواجگان شیخ شیوخ * پیر پیران إمام معصوم است

در بشر نور قدس حق روپوش * سرّ سبحان إمام معصوم است

قطب ارشاد قبلهٔ عالم * شاهِ شاهان إمام معصوم است

در قنادیل جان حق جویان * شمع ایمان إمام معصوم است

بجگر تشنهٔ زلال وصال * آب حیوان إمام معصوم است

بعد اصحاب وتابعین کبار * شرف انسان إمام معصوم است

زان امانت که عاجز آمد چرخ * حامِل آن إمام معصوم است

بالوهیت ورسالت وبعث * نصّ برهان إمام معصوم است

ای صفی درد صعب جانِ ترا * چیست درمان إمام معصوم است

أيضا له في مدحه الشّريف قدّس سرّه

حجة الله إمام معصوم است * آیة الله إمام معصوم است

قطب وقیوم غوث هردو ثقل * ولی الله إمام معصوم است

در جهان قایم مقامِ رُسل * کیست بالله إمام معصوم است

جالسِ حضرتش جلیس خدا است * رؤية الله إمام معصوم است

دست بر دست بعد دستِ نبی * به ید الله إمام معصوم است

نائب کامل رسول خدا * شهد الله إمام معصوم است

خضر راه صفی بکعبهٔ ذات * شکر لله امام معصوم است

مخفی نماند که در این منتخبات سبعه چنان قاعده قرار یافته که در هر منتخبی ذکر یکی از سر حلقهای اکابر با ذکر اصحاب واولاد او نموده می آید الاّ منتخب اوّل که آنجا کمال احتضار رفته وهر یکی از اعاظم اولاد با اصحاب که او مسند آرا وسرحلقه شده واز بواقی ابناء جنس خود ممتاز بود ذکر شریف او باحورال اولاد واصحاب او در منتخب دیگری شود برین دستور این منتخبات ستّه ترتیب یافته تا مسند نشین وسرحلقه از دیگران ممتاز باشد وترتیب وقاعده مقرره معلوم بود.

تذکره پنجم از منتخب سیوم در ذکر باقی فرزندان حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله سبحانه وتعالی عنه

فرزند چهارم ایشان حضرت محمد اشرف نام داشتند واین مخدومزاده در حالت رضاع رحلت نمودند وفرزند پنجم وفرزند ششم ایشان شیخ محمد فرخ وشیخ محمد عیسی قدّس سرّهما این هردو مخدومزاده در صغر سنّ با برادر اکبر خود حضرت شیخ محمد صادق رضي الله تعالی عنهم در مقدمه طاعون که ذکر یافته یکجا رحلت فرما شده اند چنانچه خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه در مکتوبی اینمعنی را نوشته اند المکتوب در ذکر حضرت مخدمزاده اکبر ایراد یافته کما لا یخفی عن ناظریها. فرزند هفتم جناب حضرت مجدد الف ثانی شیخ محمّد یحیی نام داشتند المعروف بشاه جیو ایشان هنگام وفات والد بزرگوار خویش در سنّ هفت هشت سالگی بودند بحسن تربیت برادران گرامی چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ شدند کسب سلوك طریقه علیه از ایشانان نمودند وباعلی درجات کمال واکمال فائض شدند مکاشفات بلند ومعارف ارجمند دارند که بعضی از آنهارا بزبان قلم معروض حضرت عروة الوثقی نموده اند وبجواب صحت وسقم از ایشان سرافراز میشدند چنانچه در مکاتیب معصومی مندرجست ودر سفر حرمین الشریفین زادهما الله شرفا وتعظیما همرکاب برادران بزرگوار خود

بودند واز امکنه متبرکه مستفیض ومتسنیر شده اند صبیه حضرت خواجه خورد ولد خواجه بیرنگ رضي الله تعالی عنه در عقد ایشان بود در سنه هزار ونود وهشت بوصال ایزد متعال مشرف شدند رحمة الله علیه رحمة واسعة خدمت حضرت وحدت قدّس سرّه تاریخ وصال ایشانرا در قطعه بنظم کشیده اند **قطعه**:

آن عارف بالله تبارك وتعالی * جبریل صفت رفت سوی عالم بالا

تاریخ وصالش چو به پرسند عزیزان * کو بود ولی شیخ محمّد یحیی

واز خدمت ایشان دو پسر خلف شدند یکی حضرت شیخ ضیاء الدین قدّس سرّه ویکی حضرت شیخ فقیر الله رحمة الله واین هردو مخدومزاده فائض به کمالات ظاهری وباطنی بودند وخدمت حضرت مجدد الف ثانی قدّس الله سره الأقدس یك صبیه داشتند آنرا به پسر برادر خویش قاضی عبد القادر که ولد شیخ عبد الرّزاق اند که برادر حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بوده اند نسبت نمودند وخدمت قاضی عبد القادر را از صبیه حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه یك پسر ماند شیخ محمّد فضل الله نام ومی آرند که حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بفرزندان خود وصیت فرموده اند که همه مراتب متابعت سُنت بجا آمده لهذا چون از صبیه ما فرزندی متولّد شود آنرا بر قبر من محاذی دوش من بدارید تا این سنت مبارك نیز ادا شود که جناب حضرت نبوی علیه الصّلاة والسّلام فرزندان حضرت فاطمه زهری رضي الله تعالی عنهارا بدوش مبارك خود سوار نموده اند از خدمت حضرت شیخ محمّد فضل الله قدّس سرّه دو پسر خلف شدند شیخ حسام الدین وشیخ سفر احمد وشیخ عبد اللّطیف وشیخ عبد الحي وشیخ زین الدین قدس اسرارهم اولاد ایشان اند ومیان فضل احمد جیو که ارشاد ایشان الیوم بسیار است از اولاد ایشان اند چنانکه خدمت میان فضل احمد قدّس سرّه ولد میان نیاز احمد اند ووی پسر میان سفر احمد مذکور فوق است ووی فرزند شیخ محمّد فضل الله قدّس سرّه اند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

تذکره ششم از منتخب سیوم در ذکر شیخ عبد الأحد ولد حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنهما

مشهور است بحضرت وحدت قدّس سرّه مخفی نماند که ایشان در سائر اخوان به فضائل صوری ومعنوی ممتاز بودند از آنکه ایشان با وجود حصول نسبت والد بزرگوار خویش از خدمت عمّ عالی مقدار خود نیز فائض شده اند وسالها کسب سلوك باطنی فرموده اند در باده خلت افیون قیومیّت خلط نموده اند وبرکات یمین را با فیوضات یسار جمع ساخته لهذا کارخانه ارشاد ایشان استوار آمد وپیش طاق شان مرتفع شده وخدمت خانقاه معلّی والد بزرگوار فی سائر اخوان تعلّق بایشان داشت در میان اخوان مشهور بحضرت میان گل بودند وچون طبع موزون داشتند اشعار رنگین فرموده اند تخلّص خودرا وحدت قرار داده وباین تخلّص پندان شهرت یافته اند که گویا لقب مبارك ایشان شده وخدمت ایشان دو مرتبه بشرف زیارت روضه جناب رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم وطواف بیت الله الحرام زادهما الله تعالى شرفا وتعظیما مشرف وکامیاب شده اند مرتبه اوّل هم رکاب والد بزرگوار وعم عالی مقدار خویش رضي الله تعالى عنهما بوده اند ومرتبه ثانی همراه حضرت حجة الله قدّس سرّه بودند در مرتبه اول عمر مبارك ایشان قریب هژده سالگی بود کتاب لطائف مدینه بعبارت تازی در غایت فصاحت وبلاغت در احوال وارده والد بزرگوار خود املا نموده اند وتصانیف ایشان بسیار اند واز آنجمله حاشیه بر بعضی اقوال تفسیر بیضاوی وسلسلة الجواهر در شرح چهل حدیث وخزائن المودّة ومنشور الدرر في فضائل السّوَر وصحائف تسعه وبرهان جلی وبدائع الشرائع وجنات ثمانیه وسبیل الرشاد واسرار الجمعة ورساله منع سبابه وشرح رباعیات حضرت خواجه بزرگ رضي الله عنه وشواهد التجدید وخیر الکلام ومناجات کبیر ومناجات صغیر وقصص بر حق ونشر العطر ورساله در شرح بیت مشهور مثنوی معنوی **بیت:**

علم حق در علم صوفی گم شود * این سخن کی با در مردم شود

وفیض عام وشرح کلمه تسبیح وشرح کلمه تهلیل وشرح کلمات قدسی آیات مکاتیب مجددی واسرار الفقر وچهار چمن وغیره اما این چند فرد از ابتدای چهار چمن که در نعت سیّد کونین علیه وآله الصّلاة والسّلام فرموده اند اینجا ایراد شد وزینت این اوراق گردید **نعت:**

دبیر قدس چون اول قلم زد * محمد سرورِ عالم رقم زد

لسانِ غیب چون شد در ترنم * نمود اول بتعظیمش تکلم

در این کاشانهٔ تصویر تقدیر * نخستین گل محمّد کرد تحریر

زسروش قدر بالا شد جهانرا * چو قمری طوق مهرش قدسیانرا

جمالِ پاکش از نورِ جلال است * وجودِ نوررا سایه محال است

ز لعلِ او کنم یك نکتهٔ سر * زبان صد بار شویم زآبِ کوثر

زمویش گر سخن در نامه آرم * نخست از سنبلِ تر خامه آرم

کند تا وصف آن زلفِ دلارا * به مشكِ تر قلم پیچیده خودرا

هلالِ ابرویش تیغ ید الله * بود برهانْ قاطع هر گمراه

بزلفش بال کثرت بسته تقدیر * بفرقش نقش وحدت کرد تحریر

ازان ابرو که آمد جان کونین * توان جستن نشانِ قاب قوسین

دو گیسو هردو بر اسری گواهی * بمعراج حقیقت شاهراهی

دوچشمش نشه بخش نشأتین است * دو ابرو قبله گاه قبلتین است

حیای چشم اورا چون دهد یاد * که سرمه در گلوی خامه اُفتاد

بیانِ قدّ او کار عظیم است * نشانِ او صراطِ مستقیم است

کجا خطِّ لبش کو سبزهٔ تر * که آن از آب رست این زُاب گوهر

بلند از بینش مقدار کونین * ازان یك کوچه ره تا قاب قوسین

کشاده از میانِ ابروان ماه * برنگ سکه در دو اسم الله

زده گاهی بر ابرو چین تهدید * چو بر بالای بسم الله تشدید
به پشتش مهر ایزد از غلط دور * چو در مصحف نمایان آیة نور
بیادِ رنگ ویش باغ باغم * چو غنچه عطر پرور شد وما غم

خدمت ایشان بعد وصال والد صاحب کمال پنجاه وشش سال بر مسند ارشاد واکمال اتکا داشتند وازان جمله شش سال بکسب زوائد فوائد چنانچه ایما بر آن رفته بخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه سلوك نمودند واز نسبتهای مخصوص ایشان بهره ور شده فقیر از زبان مبارك حضرت شاه عطاء الله قدّس سرّه که والد والده فقیر اند شنیده ام وخدمت ایشان از اکابر مسموع داشتند که روزی جناب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بحضرت وحدت قدس الله تعالی سره فرمودند که وعده بتو مینمایم که چهل توجه بتو عنایت نمایم وبهر توجه آنقدر ترقی در حال تو خواهد شد که در مدت مدید حصول آن بدشواری باشد ازان جمله سی وچهار توجه عنایت شده بود که مقدمه انتقال حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بعالم رخ نمود پس از این واقعه جان گاه روزی حضرت وحدت قدس الله تعالی سره بر قبر متبرکه ایشان رفته معروض داشتند که از جمله توجهای موعود شش عدد توجه باقی است امید از الطاف حضرت آنکه بوفا انجامد بایشان چنان ایما شد که بر قبر فقیر متوجه شده بنشین تا آنچه معدود موعود جود ایفا رود خدمت حضرت وحدت عرض نمودند که وعده در حالت حیات بود الحال نیز به هیئت حیات شده توجّه عنایت شود معلوم ایشان شد که در خلوت آمده باش یعنی وقتیکه دیگری بر قبر حاضر نه باشد ایشان وقت را مراعات نموده بر قبر مبارك میرفتند وحضرت عروة الوثقی به هیئت حیات شده از قبر مبارك خروج میفرمودند وتوجه میدادند روز ششم که اتمام موعود بود حضرت وحدت قدّس سرّه سیاهی وقلم همراه داشتند بعد از فراغ توجّه عرض نمودند که بدستخط مبارك نوشته عنایت شود که آنچه بعبد الاحد

وعده رفته بود که چهل توجه خواهم داد ازانها سی وچهار توجه در حالت حیات داده شده بود وشش توجه باقی را بهیئت حیات شده ایفای موعود ادا شد خدمت حضرت عروة الوثقی قدّس سرّه العزیزرا بدستخط مبارك خود عبارتی که قرین این مدّعا بوده باشد نوشته دادند حضرت وحدت قدّس سرّه آن نوشته را بسائر بنی اعمام خود نمودند همه مخدومزاده گان دستخط والد شریف خودرا شناخته وحضرت حجة الله رضي الله تعالی عنه بر پشت آن کاغذ نوشتند هذا هو الحق الیقین بلی ألا إنّ أولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار خدمت ایشان در سن هفتاد وهفت سالگی بجوار رحمت حق پیوستند خواجه اعظم کشمیری که از فدویان صمیمی ایشان بود در کتاب اشجار الخلد واثمار الاشجار تاریخ ایشان بنظم کشیده قصیدهای طولانی ترتیب داده است اینجا بذکر چند فردی که ماده تاریخ ازان استنباط شود اکتفا رفت هذا هو **النظم:**

از عمر مبارکش بارشاد * بگذشت چون سال هفت وهفتاد

از وحشت این سرای ادنی * رو کرد سوی رفیق اعلی

شهباز هوای لامکان شد * ارشاد فزای قدسیان شد

این حال که جان و دل بفرسود * در بیست ششم زماه حج بود

در جمع که عید مؤمنین است * تشریف وصال شاه دین است

حوران بهشت خاك راهش * غلمان بصفای دل فدایش

رضوان زبهشت سر کشیده * امروز بکامِ دل رسیده

میگفت پس از هزار توصیف * این بیت برای سال تألیف

عبد الأحد آن امام قیوم * أحمد سِیَرو سعید معصوم

آراسته تَخت معرفت را * اظهار نمود مرحمت را

واین نیز منظومه او است هذا **هو:**

کرد رحلت قطب ارشاد آنکه بُود * در رهِ حق عارفان را مستند

از نسیمِ فیض نشگفته گلی * همچو او در باغ وحدت سربسد
منبعِ اسرار ذات لم یلد * مطلع انوار الله الصمد
از عنایات ازل ذاتش سعید * با کمالِ فضل معصوم ابد
زد رقم اعظم بسالِ وصل او * هادیِ دین بود شیخ عبد الأحد

هادی دین بود شیخ عبد الأحد سنه ١١٢٦ هجری مقدس صلّی الله علیه وسلّم

ولـه **أيضا:**

چو شیخ عبد الأحد آن قطب آفاق * سفر کرد اختیار از دار دنیا
چراغ افروز بزمِ قدسیان شد * بر اوجِ چرخ مانندِ میسحا
ولی از هجر آن سر خیل اقطاب * بر اهل دل قیامت گشت بر پا
چو پرسیدم زاعظم سال وصلش * بگفتا رفت شاهِ دینو دنیا
الهی خاك پاكِ مرقدش باد * ضیابخش سوادِ دیدهٔ ما

فرزندان گرامی ایشان که بدرجهٔ کمال رسیده اند چهار اند منهم حضرت شیخ ابوحنیفه قدّس سرّه بعد از رحلت والد ماجد خود پنج یا شش سال زینت ده خانقاه عالم پناه بوده اند غره شهر صفر اوائل سال هزار ویك صد وسی ودو به مرض اسهال رحلت فرما شدند رح دو فرزند ارجمند گذاشتند یکی ازان دو عارف الولی شیخ محمّد زکی قدّس سرّه خدمت ایشان دو مراتب بطواف بیت الله وزیارت روضه مبارکه رسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم شرف اندوز اند وصاحب جذب قوی بوده اند ودران اسفار بهر بلاد وبقاع که تشریف برده اند جماعه اکابر صلحا وفضلا قدوم میمنت لزوم ایشانرا مغتنم شمرده از برکات ایشان حظّ وافر وبرخ کامل حاصل نموده اند فرزند دویم حضرت وحدت رضي الله تعالی عنه عارف متقی شیخ حضرت محمد تقی اندکه بفضائل صوری ومعارف معنوی متصف بوده اند ومدت مدید مروّج خانقاه والد بزرگوار خویش شدند وعالمی از ایشان منوّر شد طبع موزون نیز داشتند در رنگ والد خود بسیار اشعار

رنگین فرموده اند وتخلص مبارك نقی تجویز فرموده بودند واین فرد از اشعار ایشان است **فرد:**

عمر گذشته را بتأسف نقی چه سود * کی آید آن خدنگ کنار شصت بگذرد

واین فرد نیز از ایشان است **فرد:**

پیر گشتی بر سرِ راه است مشتی استخوان * مدّ لائی نفی اثباتی عصا باید ترا

فرزند سیوم جناب حضرت وحدت قدّس سرّه زبده اهل ارشاد شیخ محمّد مراد قدّس سرّه که در سفر حرمین الشریفین در رکاب والد خویش رحلت نمودند رحمه الله تعالی از خدمت ایشان یك پسر مانده شیخ انوار الله فرزند چهارم خدمت حضرت وحدت قدس الله سره العزیز حضرت شیخ نور الحق که بجمیع علوم ظاهری وفیوض باطنی مشرف شده اند واکثر مناصب شرعیه بایشان مفوّض بود مخفی نماند که حضرت شاه عطاء الله قدّس سرّه که جدّ مادر فقیر اند ایشان ووالد جدّ ایشان پشت به پشت بطنا بعد بطن از احفاد حضرت خازن الرّحمة وحضرت وحدت شده آمده اند وجدّ امجد اعظم ایشان نواسه حضرت خازن الرّحمة بوده میآرندکه والد ایشان از اولاد حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری بوده اند بزیارت بیت الله رفته بودند از آنجا ملهم شدند که در سرهند رفته صبیه حضرت خازن را در عقد خود آرند چون ایشان بدار الارشاد سرهند رسیدند از خدمت حضرت خازن الرّحمة رضي الله عنه طلب خویشی نمودند واظهار کردند که مأمور بر آنم خدمت حضرت خازن الرّحمة فرمودند که ما نیز اگر مأمور شویم قبول خواهیم کرد همان شب در واقعه بزیارت جناب بضعة رسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم حضرت فاطمة الزّهری رضي الله تعالی عنها مشرف شدند وحضرت زهری رضي الله تعالی عنها فرمودند که صبیه خود بچادر ما انداز وبفرزند ما بده خدمت حضرت خازن الرّحمة بجان منّت داشته قبول نمودند فردای آن شب صبیه خودرا بی آنکه برسم اهل زمانه بطور عروسی طوی نمایند به طریق

نذر بجباله عقد ایشان در آوردند ازان روز اولاد ایشان از احفاد حضرات مجددی شده آمده اند وخدمت شاه عطاء الله مذکور صبیه حضرت قطب الأقطاب حاجی غلام محمد معصوم قدّس الله سره الأقدس نکاح فرموده اند که همشیره حضرت مرشد قیوم جهان بودند ووالده فقیر ازان عفیفه تولد شده اند پس باین تقریب والده فقیر هم نواسه حضرت خازن الرّحمة شدند وهم نواسه حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه گردیدند وحضرت حاجی عبد الوهاب قدّس سرّه که جدّ اعظم حضرت شاه عطاء الله اند ایشان از سادات بخاری دهلوی اند از اولاد حضرت سیّد جلال الدین بخاری رضي الله عنه خدمت حضرت حاجی عبد الوهاب قدّس سرّه هم عصر جناب حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله عنه بوده ومکاتیب قدسی آیات بطرف ایشان مرسل شده ودر آن مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه اظهار مودّت با ایشان مینمایند ومینویسند که ازین رابطه مودّت که نسبت اهل بیت نبوی علیه الصّلاة والسّلام حاصل وقت من شده امیدواری عظیم هم رسیده ودیگر ازین مقوله مشعر بتعظیم ایشان باشد در آن مکتوب بسیار مندرجست انشاء الله تعالى در منتخب سابع در تذکره حضرت والده آن مکتوب را با شجره نسب مبارك ایشان تحریر خواهد شد وبالله التوفيق.

منتخب رابع از منتخبات سبعه در ذکر احوال حضرت عروة الوثقى محبوب سبحان قیوم عالمیان کاشف سرّ مکتوم حضرت امام محمد معصوم رضي الله تعالى عنه وتذکره اولى از منتخب رابع در ذکر تولد جناب حضرت عروة الوثقى تا رسیدن ایشان معلوم ظاهری وفیوضات باطنی از خدمت والد بزرگوار خود رضي الله تعالى عنهما

مخفی نماندکه خدمت حضرت عروة الوثقى خواجه محمد معصوم فرزند ثالث حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنهم وقائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله عنه ایشانرا بر سائر فرزندان خود فضل میدادند وبرادر بزرگ

ایشان حضرت خازن الرّحمة رضي الله عنه با وجود کلان سالی خود ایشانرا از خود ممتاز دانسته مسند ارشادرا بایشان مسلّم داشتند ونیز منصب قیومی که از جمیع مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه بایشان میفرمایند که اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور گردد انشاء الله تعالی وبشارت اصالت نیز بایشان داده اند جای که فرموده اند که بقیّه از خلقت سرور دین ودنیا علیه وآله وصحبه البرکات العلی مانده بود آنرا اولش گویان بیك فردی از دولتمندان است او عطا فرمودند وتخمیر طینت او از آن نمودند وازین راه آن فردرا از اصالت بهره درساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وباندازه آن حظی از اصالت نیز یافته إنّ ربّك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعودرا علیه الرّضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السّلام ونیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی فرموده اندکه هر قدرکه نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیّت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیّت ذاتی وکمال انفعالی در حق ایشان نشان داده اند لهذا افضل ایشان علی العموم چه فرزندان وچه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضان والد ایشان در رنگ قطعی است چنانکه حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه به کرّات ومرّات بایشان خطاب میفرمودند که محمد معصوم محمدی المشرب است ونیز در مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصّلاة والسّلام والتحیة چون ایمای از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارك ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز واختصار چیزی نوشته میشود بگوش هوش استماع نما ولادت کثیر السعادت ایشان در موضع بستی ملك حیدر که قریب بدو میل خام که از دار الارشاد سرهند است واقع شده یازدهم

شهر شوال المكرم در حدود سنه يكهزار وهفت هجری[١] بود كه ابواب فتوح وبركات بر كافه اهل عالم ازان رويداد **فرد:**

سرشتند از نورِ حق خاكِ او * بود چون نبی طينتِ پاك او

نبی نيست ليكن برنگ نبی * بجوشد زكويش هزاران ولی

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه ميفرمودند كه قدوم ميمنت لزوم محمد معصوم يعنی ولادت او مارا بس مبارك وهمايون آمد كه بعد از تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجه خود مشرف شديم وديديم آنچه ديديم **فرد:**

اقبال كشود در بر ويم * كافتاد ترا گذر بسويم

ونيز فرموده اند كه از اقتضای علو استعداد وی بود كه در ايام سه سالگی بجامعيت استعداد وحقيقت تجلّی ذات وحرف توحيد لب كشود وميگفت من آسمانم من زمينم من فلانم ومن فلان يعنی از ارض وسما وسقف وجدران ووحوش وطيور وحجر ونباتات هر چه در نظر او ميآمد ميگفت آن منم آن منم **فرد:**

چون زليخا از سپندان تاب عود * نام جمله چيز يوسف كرده بود

آنچه اكابر سلف عمرها در سلوك وجذبات گذرانيده حاصل نموده وكمال دانسته وی در اول فطرت بسير مرادی قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته خواهان مطلبی شده كه دست ادراك اكثری از اهل الله از دامان آن كوتاه **مصرعه:**

سالی كه نكوست از بهارش پيدا است

ميآرند كه زبان زد ايشان در ايام طفوليت كلمه از سلوك بود هر كرا ميديدند ميفرمودند از سلوك يعنی الزام السلوك واين كلمه جامعه مشعر است بر كمال التزام سلوك در حق خود ودر حق غير خود كه بمقام دعوت وارشاد مناسبت

---

(١) تولد امام محمد معصوم قدّس سرّه سنة ١٠٠٧ هـ. [١٥٩٨ م.]

کمال دارد واز شفقت عام که خاصه مقام دعوت است خبر میدهند بدلالت بهدایة کلی مینماید ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مصرعه:**

قیاس کن زگلستان من بهار مرا

واسم مبارك ایشان که چون ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بعصمت ذاتی ومحافظت جبلی اما لقب ایشان مجد الدین است وشیوه ایشان ثبات وتمکین ومشهور به عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فقیر بجز ایشان در وسائل دست آویز ندارم لهذا در این کتاب هرجا اسم ایشانرا عروة الوثقی می آرم واز ادب زبان خودرا لائق تکرار اسم ایشان نمیدانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان میشمارم لله دَرّ القائل **قطعه:**

آنکه نامش بزبان بردنم از بی ادبیست * گر چه ذرات تنم جمله بنامش گویا است

لیك زانجا که زبان نیز سعادت طلب است * گر باین نام شریفش نرسانم زجفا است

قطب حق هادیِ دین خواجه محمد معصوم * آنکه پیشش بتواضع قد افلاك دو تااست

ظاهرش جمله بانوار شریعت روشن * باطنش جمله باسرار حقیقت دانا است

قطع شد بر قدّ او خلعت قیومیّت * آری این خلعت فاخر بچنین قدّ زیبا است

قدسنا الله تعالی بسرّه وافاض علینا وعلی العالمین فیوضه وفتوحه **فرد:**

رشته عمر قلم بسیار بائستی دراز * تا نوشتی شرح آن پیچیده کاکل اندکی

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه فرمودند که اقتباس محمد معصوم نسبتهای مارا یوما فیوما آنا فآنا بصاحب شرح وقایه میماند که در خطبه کتاب خود آورده الفها جدّی الوقایة سبقا سبقا وکنت اجري في میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تألیفها مع اتمام حفظي حضرت وحدت قدّس سرّه فرموده اند **مثنوی:**

مجدد به توصیف او لب کشاد * بفرمودکای طفل عرفان نژاد

زعرفان نوشتم ورق در ورق * همه خواندی از من سبق در سبق

تو یك نقطه زین لوح نگذاشتی * هر آنچه نهادم تو برداشتی

تو آخر چو من قطب دوران شوی * زمن این بشارت بیاد آوری

چون در نهاد ایشان آثار رشد ورشاد وعلو استعداد از زمان صغر سن مشاهده میفرمودند ونظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند ومنتظر ظهور کمالات خفیه که در مکمن استعداد ایشان مودع بود میبودند ومیفرمودند که چون علم مبدع حال است از تحصیل آن چاره نه بود ازان جهت به تحصیل علوم از معقول ومنقول دلالت مینمودند واز کتب دقیقه بقراءة صفحه صفحه ورق ورق امر کرده میفرمودند که بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که مارا بشما کارهای عظیم است واکثر علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه نوشته اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان بوضوح آمده وفائدها بر آن مرتب شد الحمد لله الّذي هدانا لهذا وما کنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق بالجمه بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد صادق رضي الله تعالی عنه وبرخی را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علماء واعاظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند واز اماکن دیگر نیز مستفیض شده اند واذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجددی وموهبت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود واخوین عالی مقدار خود در سنّ شاتر ده سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند ودر ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ به همگی همت وتمامی قوت باقتباس انوار والد عالی مقدار خویش مقدار مشغول شدند وآنا فآنا باسرار خاصه ومعاملات مختصّه ومقامات فخیمه ودرجات عظیمه وکمالات بلند وحالات ارجمند ایشان محقق شدند در رنگ حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه

بجميع فضائل ایشان منصبغ گردیدند **نظم:**

هست این حضرت ایشان امام معصوم * که چنان است مبرا زتلوث یکسر

صورت شرع مجسم بکمالِ تقوی * خلعت فاخرهٔ سنتش آمد در بر

در کمالات مجدد که تقرب بگذشت * کام بر کام بهر مرتبه اش کرد گذر

ونسبت محبوبیّت آن قدر بایشان غلبه داشت که تقریر وتحریررا بر نمیتابد **فرد:**

او از خوبی نمیگنجی بعالم * مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

لیکن ایمای ازان در این معنی یافته میشود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند برای نکاح آن مخدومزاده متوجه میشدندکه مأذون گردند بدان مأمور نمیشدند مُدتها در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای با می برآمدند بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا اُفتاده است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند با وجود غلبه آن در این اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم ومنکشف ساختند که منع از این امر از کمال غیرت الهی جلّ شانه که در حق این نوباده بوستان محبوبیت است بود **بیت:**

بوی گل را نسیم می آرد * زان بغیرت ز اشتمام توام

بعده بدلالت مولانا طاهر لاهوری قدّس سرّه که از خلفای والد ایشان بودند صبیه حضرت سیّد سند میر سفر احمد که خدمت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جمله سعادات کرام وخلیفه عالی مقام حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بودند برای حضرت عروة الوثقی خواستند خدمت میر مذکور بجان منّت نهاده قبول فرمودند آن بدر فلك سیادترا بآفتاب بُرج ولایت اقتران دادند وازین اقتران تا مادام قیامت کواکب هدایت در شبستان عالم ماند انه قریب مجیب وجناب والد بزرگوار ایشان با وجود حقوق شتی که در ذمه ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان میکوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد میآرند که در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی در دهلی تشریف

داشتند وحضرت عروة الوثقى هم ركاب ايشان بودند روزى در محل اضطجاع قيلوله والد خود خفته بودند خدمت والد ايشان جهت قيلوله تشريف فرما شدند بدر حجره چون رسيدند ديدند كه حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه در مقام ايشان آرام دارند خادم خواست كه خدمت ايشانرا بيدار سازد آنرا منع فرمودند وگفتند كه دوستى از دوستان خدا جلّ شانه در استراحت است مبادا موجب ملال او شود در بيرون آن حجره نشستند با وجودى كه ايام گرما بود وفرش صحن از سنگ چون تا به آهنى حرارت داشت باينهمه مدتى آنجا ماندند تا حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه بطور خود بيدار شدند ومطلع شده آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه اندرون حجره تشريف برده قيلوله نمودند ميآرند كه خدمت ايشان در سن چهارده سالگى بودند كه بعرض والد خود رسانيده بودند كه من از خود نورى مى يابم كه تمام عالم ازان نور منور است چون آفتاب اگر آن نور فرو رود عالم ظلمانى است حضرت مجدّد الف ثانى رضي الله تعالى عنه بشارت قطبيت بايشان دادند وفرمودند كه تو قطب وقت ميشوى واين سخن را از من ياد آرد خدمت حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه در بعضى مكاتيب خود بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد كه موعود منجر گشت واثر بشارت بحصول پيوست كذلك نور ارشاد ايشان در اطراف واكناف عالم منتشر شد چنانچه اين نوشته ايشان بر اين مدعا شاهد عدلست ع:

بر حال تو هم حال تو برهان ودليل

بكرم خداوند جلّ شانه بطفيل رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم وبيمن توجه حضرت پير دستگير قدسنا الله تعالى بسرّه معامله تسليك وتكميل بغايت سهولت پذيرفته وراه وصل اقرب گشته وكار دهور بايام وشهور مقرر شده هر چند بحسب كميت مسترشدان اين معامله قلت دارد چه اين وقت كثرت آنرا

بر نتابد لیکن از روی کیفیت افزون وبیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد وچیزها بیان مینمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده وما ذلك علی الله بعزیز واکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند وقصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحیر میماند **فرد:**

اگر پادشاه بر درِ پیر زن بیاید * تو ای خواجه سبلت مکن

تم کلامه الشریف. بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرّحمة ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود وحضرت عروة الوثقی رضي الله عنه در بعضی مکتوبات خود نوشته اندکه در نماز عصر بودم بسط عظیم روی داد ومنزلت عالی وکیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بود بلکه مخطور ومتصور هم نگشته شرف درود یافت واموری در میان آمد که مصداق **(لا عین رأت ولا أذن سمعت)** تواند بود نه زبان را یارای گفتن ونه قلم را تاب نوشتن **فرد:**

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست

انگارم که وصول آن وابسته بنشاء اصالت ومحبوبیت ذاتي است مانا که آن مقامرا خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خودرا منفرد دید نتائج کلمه طیبه وسائر الفاظ ذکر مثل تسبیح وتحمید وتکبیررا دران حریم قدس گنجائش نیافت اگر گنجائش است قرآن را ونمازرا هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید وادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل مینماید ومیفهمد که هیچ کسب وعمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقه عنایت میباید دیگر هیچ مانا که ریاضات ومجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل وارد تا زمانیکه سیر در اصول است اعمال سودمند ونتائج بخش است که بوسیله آن سالك مستعد ترقیات میفرماید واز تکرار کلمه نفی واثبات از ظلّ باصل راه میکشاید واز اصل باصل عروج مینماید وآنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در

رنگ ظل در راه باید گذاشت بریاضات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راهی نمیکشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت وعدم شرکت احدی که بالا مذکور شده چون نیك تأمل دید از این راه گذر است که هر کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را باصالت بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند ازانجمله حضرت ایشانرا در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت ونهایت ابهت وعلوّ شان در نظر در آمدند چنانکه عقل در وهم وادراك آن حیران وسراسیمه است وزبان قلم وقلم زبان در بیان آن عاجز وقاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جلّ سلطانه دانستن یا مرآت او تعالی تصوّر نمودن وموهوم دیدن وکمالات منعکسه ظل را باصل سپردن وظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق بودن همه در قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است میفهمیدن بعد ازان که اصل را در رنگ ظلّ در راه گذارد وبحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه متصور نبود آنجا ظلّ دانستن نیست اوصافرا باصل داده خودرا فانی ومستهلك دیدن وبقای تحقیق باصل پیدا کردن مشهود نمیگردد ووصول آن موطن را راه جدا است از این به آن مقام رسیدن دشوار است تم کلامه الشریف. ونیز خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه ببعضی مخلصان در مکاتیب شریفه خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایاتَ که در باره این عاصی واقع است چه نویسد **مصرعه:**

داد اورا قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم تاب آن نیارد وکاغذ بسوزد ومتکلم ومستمع از هوش روند بعد ازان که گوید وکه شنود خوش گفت **بیت:**

سرایا آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن

که خواهد سوخت مجلس تا تو می در جام خواهی کرد

أیضا لطافت وعلوّ زبان را میگیرد یضیق صدري ولا ینطلق لساني **مصرعه:**

سخن از لب تو گفتم به لبم

سخن گره شد که مستمعان متکلم را معذور دارید الی آخر کلامه الشریف مذکور في زبدة المقامات ونیز از مرقومات ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه که روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسرّه الأقدس پیش از آنکه بسفر اجمیر رو آرند نواحی آب چناب در صوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند وموسم اعتدال خریفی در ایام تشریق دقایق اسرار فنا وبقا وزوال مین واثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند وسخن از وصول بکعبه مقصود ونشان آن بر زبان مبارك داشتند وزیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف در میان بود روز بروز غرائب دقائق آن میکشود واین فقیر غواصی بحار آن اسرار مینمود آنحضرت همواره در تبیین وتفتیش حال باین بی پروبال میبودند وترقب ترقی وی داشته توجه بر آن میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقائق مسطوره مینمودند غیر از این فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور از این کار نوازشها در حق وی فرمودند وبشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلك وعلی جمیع نعمائه خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان وبرادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که وی روز بعد از نماز بامداد در مجلس سکوت داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد وخلعت دیگر بمنن متوجه که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند وآن خلعت اورا بتمام پوشانیدند آن خلعت زائله کنایة از معامله قیومیّت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلّق داشته وباعث ارتباط باین

عرصه مجتمعه او بوده است واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلع گردد امید است که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرعِّ مسئلت این معنی مینماید واثر اجابت میفهمد وفرزندی را مستحق این دولت می یابد ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

اگر استعداد است هم داد او است تعالی **فرد:**

نیاوردم از خانه چیزی نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست

وباین تقریب حضرت خازن الرّحمة وحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما هردورا بشُکر دلالت نمودند ونوشته اند قال الله تعالی (**اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** * سبأ: ١٣) میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهرة والباطنة الی ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفّق وخدمت هردو مخدومزاده گان به حصول این معاملات شگرف در ماده خودها تصریح نموده اند چنانچه در محلش مذکور شود انشاء الله تعالی.

تذکره ثانی از منتخب رابع در ذکر ایراد بعضی عرائض ومکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه

عریضه اول: عرض داشت بنده کمترین محمد معصوم بذروهٔ عرض خاك نشینان آستانه علیا میرساند احوال واوضاع خدمة این حدود مستوجب حمد است سرافراز نامه عالی که به مصحوب ممریزخان مرسل بود ودر آن این عاصی مهجور ناقابل دور از کاررا به انواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت **فرد:**

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم * لطفها میکنی ای خاکدارت تاج سرم

قبله گاها از احسانهای او تعالی چه نویسم وبکدام جوارح مکافات شکر او

سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خودرا خاك سازد بلکه از خود نامی ونشانی نگذارد هنوز حق آن بجا نیاورده باشد چه عبارتی که باین طرف منسوب بود البته قاصر بود وبعیب ونقصان متّسم. اللّهمّ لا احصي ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك مکتوبات ومعاملات شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد هاشم از کره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هر بی سرانجام باشد وآنچه اندراج یافته بود که افراد عالم همگی ظلال اسماء وصفات واجبی است عزّ شانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان آنها کاین نباشد تا قیام آنها بآن جوهر بود پس از ذات اقدس ایشانرا جز حرمان نصیب نبود ونصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یکذات عارف الخ شبی در نماز تراویح در مراقبه مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات این کس بودند به اصل خود عود کردند وهیچ نامی ونشانی ازان نماند وتمام مضمحل ومحو ومتلاشی در اصل خود گشت وهر چند میرود همه در اصل خود میرود ودر اصول اصول الی ما شاء الله تعالی ومشهود گشت که تا هرجا که میروی همه در وجوه واعتبارات میروی که اصل اصول اند واز اصول واصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع میپذیرد وذات عزّ شانه ماوراء الوراء است چه اطلاق اصل دران حضرت جلّ سلطانه ساقط است آخر الامر بیأس کشید بیقین معلوم شد که هرگاه اصل توصیفات واعتبارات باشد نهایت سعی آن خواهد شد که خودرا در اصول خود مضمحل ومتلاشی سازی وبعد از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امری دیگر باید که نصیبی از ذات فرا گیرد وجلّ سلطانه در آن وقت بخاطر رسید که شیخ محیي الدین ابن العربی قدّس سرّه خوش میفرماید وما بعد هذا الاّ العدم المحض یعنی نیست بعد از فنا واضمحلال در اصول مگر عدم محض چه احوال را دران حضرت راهی نیست غیر از انقطاع وذات مجرد ماوراء الوراء است تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال است وآنچه آن حضرت ایشان نوشته

اند که این قسم بزرگ در یك عصر متعدد نمیشود علاوه یأس مذکور شد آن قدر غم وغصه روید او که چه نویسد در آن یأس گاهی بخاطر میرسید که تابع کاملرا از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس عدم تعدد دیگر بکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت وتبعیّت باشد اما این قسم خواطر مسکّن آن اضطراب نمیشد محرمی نبود که با وی درو دل توان در میان آورد آخر الامر بتوفیق آیه کریمه (**حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَآءَهُمْ نَصْرُنَا** * یوسف: ١١٠) الی آخر مکتوب هشتاد ویکم از مکاتیب جلد ثالث که نام زد این فقیر گشته اطلاع دادند هر چند مکرر برآن مکتوب گذشته بود اما گویا ازین اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده از این حرف میگذشتم الحال بتوجّه شریف امیدوار است که از این معمّا دری به کشاید چون در عین نوشتن بر این امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی بتوجه آن حضرت بهره ور گردد. مخفی نماند که امریکه آن حضرت طلب آن مینمودند وآن وصول بذات بحت بوده بلکه حصول نصیبه ازان مرتبه علیا بعد از چند گاه از نوشتن آن مکتوبات بآن مبشر ومحقق گشت چنانچه در مکتوب هشتاد وششم که به نام خواجه محمد حنیف در این جلد مرقوم است تصریح بآن معنی رفته والعبودية.

عریضه ثانی: در بیان بعضی اذواق مخصوصه با بیان شمول عنایات او سبحانه وتعالی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندها محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند احوال دعاگویان این حدود بیمن توجهات علیه مستوجب حمد است غیر از آلام فرقت ومهاجرت اندوهی واقع نیست **فرد:**

خیال وصل تو تا حال زنده میدارد * وگر نه با غمِ هجران حیات یعنی چه

سرفراز نامهای گرانمایه کرامیه با معارف واسرار سامیه پی در پی میرسند ومعامله را از حضیض باوج میبرند مکتوبی که متضمن تجلّیات ثلثه است در این

آوان رسید بقدر استعداد خود ازان بهره ور گردید وخطی فرا گرفت بعد ازان مکتوبی که مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی است شرف ایراد یافت در حین مطالعه آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنا وبقا بآن نیز فهمیده وتا مدتی دران استغراق داشته هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستور است تا وجهش چه باشد حضرت سلامت از عنایت او تعالی چه نویسد واز احسانهای او سبحانه چه سان بیان نماید کشان کشان میبرند هر چند نمیداند کجا میبرند وکجا میرسانند اما التذاذ ذات وکیفیات که در این میان روی میدهند بیان آن نمیتواند کرد ذوقیست نه بیانی **بیت**:

من نه باختیار خود میروم از قفای تو * آن دو کمند عنبرین میبردم کشان کشان

حضرت حق سبحانه وتعالی علم وتمیز کامل بتوجه عالی عطا فرماید ربّ زدني علما قبل از این به مصحوب قاصدی واقعه نوشته فرستاده است اگر به صحت وسقم آن ممتاز شود کمال بنده پروری است والعبودية.

عریضه ثالث: در انکشاف نسبت عزیزی نیز به پدر وپیر بزرگوار خود رضي الله عنه نوشته اند عرض داشت احقر الخدمة محمد معصوم بذروه عرض آستان بوستان میرساند از آن روزی که از شرف سعادت حضور مهجور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بسی نگرانست احوال خادمان اینجا مستوجب حمد است واوقات بجمعیت بسر میبردند حضرت سلامت امشب که شب شنبه بیست وششم ربیع الثانی است که میان شیخ مزمل[١] ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه تبرّکی آن حضرترا که پیش بنده بود ورای کلاهی که آن حضرت بنده را به تخصیص عنایت فرموده بودند بر سر ایشان پوشانیدم به مجرد پوشانیدن یا بعد از لمحه دید که نسبت خاصیه علیه آن

---

(١) وفات شیخ مزمل سنة ١٠٢٦ هـ. [١٦١٧ م.]

حضرت در ایشان جلوه گر گشت تمامی این عزیزرا در برگرفت بعد ازان تمام مقبر ره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی آن گر و نواحی را از نور ما لا مال ساخت من قبل قبل بلا علة.

عریضه رابع: در حصول مقام عالی که باصل الاصل متعلّق است نیز به پیر بزرگوار خود رضي الله تعالی عنه نوشته اند عرض داشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بال بیمن توجّه آن کعبه امانی وآمال بر وجه استقامت است وهیچگونه در عزیمت امور فتور راه نه یافته امید میدارد که بطفیل نظر عنایت آن حضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نه یابد وثانیا معروض میدارد که فقیر تا مُدتها مقبوض ومغموم میبود آخر الامر بتوجه عالی بسطی عظیم رویداد ودران بسط مقام عالی بس شگرف نمودار شد دران وقت چنان معلوم شد که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است ومقام اصل الاصل است که شائبه ظلیت بدان راه نیافته خودرا بتمام داخل آن مقام یافت وسر خودرا داخل مرکز آنمقام دید وباقی خودرا ته آن مرکز محاذی بآن وبعضی چیزهای دیگر در آن وقت مشهود بود اگر در حضور میبود یحتمل که بعرض میرساند.

عریضه خامس: در اشارة به حصول نسبت سابقین با معارف متعلّقه آن نیز بوالد عالی مقدار خویش رضي الله عنه نوشته اند عرض داشت بنده کمترین محمد معصوم بذروه عرض خاك نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند که سرفراز نامه گرامی که از سرای هودل مرسل بود رسید جانهای افسرده را سرور کامل بخشید ودلهای مرده را حیات جاودانی از سرِ نوارزانی فرمود حمدا لله سبحانه که متعلقان این جای ازان مهلکه بعافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بودند اوائل هم در نظر فقیر چندان زیبا نمینمود **فرد:**

با پری روی اگر در خانهٔ باشد کسی * ذوق بیرون چون کند دیوانه باشد کسی

از استعداد بلند همتی مولانا این عزم عجب نمود بائستی که امریکه پیش گرفته بودند بانصرام رسانیده متوجه امر دیگر میگشتند ثانیا احوال شکست خودرا بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیررا ازان باز که بعالم فرود آورده اند نشان آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میانه می یابد که از یمین ویسار بیگانه است یمین ویسار از این نسبت قلیل النصیب اند بلکه هیچ مناسبتی ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار از این کمال چه در یابند وارباب ظلال در رنگ عوام مؤمنان از این معما چه فراگیرند محبّت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب زیاده محبّت بخش است نسبت بانعام او اینجا محقق میگردد وچون بذوق ووجدان خود رجوع میکند بی تکلف می یابد که حظی وحلاوتی بلکه ازدیاد محبتی که در وقت ایلام محبوب است فرحتی وسروری میبخشد که در هنگام انعام او نیست توان گفت تصور ایلام محبوب فرحی وسروری میبخشد که در نفس انعام آن فرح وسرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح وسرور از شائبه نفسانیه متره ومبرّا باشد اتمیت واکملیت پیدا میکند وعالم را بتمام اعراض می یابد که بوی از جوهریت نیافته است وقیام بذات در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیای او سبحانه مشار الیه بلفظ أنا بلکه مشار الیه بجمیع اشارت هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست واشارت بعرض عین اشارت بقیّوم او است ممکنات را اشباحی پیش نمیداند وزیاده از ارادت خارجی در آنها تصور نمینماید قدرت کامله او تعالی را باید ملاحظه نمودن که این ارادت را محض در مرتبه حس ووهم است بر نهجی ثبات واستقرار داده است که از زوال مصون ومحفوظ است ومعامله ابدی باین مربوط وقیام اعراض را بر نهجی میباید که از شائبه حالیت ومحلیت پاك ومبراست پیش ازین نیست که ثبوت تقرر اشیا باو است تعالی چون قلم در بیان احوال میگیرد آن قدر ریزش میشود که مدرکه از ضبط برداشت آن عاجز میشود لاجرم اقتصار بر قلیل

مینماید وباقی را موقوف بر وقتی دیگر میدارد والعبودیة.

عریضه سادس: مشعر از فنای اتم وبقای اکمل نیز به پیر بزرگوار خود رضي الله عنه عرض داشت مهجور ملازمت عالی محمد معصوم بدرده عرض عاکفان آستانه عالیشان میرساند حسن وجمال که متوهم میشد چون عاریتی وامانتی بود باهل امانت منصرف گشت غیر از شر ونقص هیچ چیز باقی نماند حضرت سلامت در اثنای این تحریر حالتی رویداد دید که آن عدم که غیر وی هیچ چیز ظاهر نبود رو باستتار آورد وآن کمالات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر شدن گرفت درین اثنا غیبتی رویداد میبیند از بسکه طعام پر خورده است در طبیعت برهم زدگی پیدا شده وی بشدت رویداده میباید که از هر رگ وپوست حتّا که از رگ ناخن با هم ماده میکشند ومی بر آرند چون با فاقت آمد دید عدم را بتمامه بر آورده اند وغیر از کمالات که باصل خود رجوع کرده بود چیزی دیگر ظاهر نیست خودرا بغایت نورانی ولطیف یافت بعد ازان دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع کردن گرفتند وباصل الاصل ملحق گشتند وظهور در آن حضرت بطریق اصالت وحقیقت پیدا کرده اتصال حقیقی بی تکیف حاصل نمودند این زمان که از عدم تمام کشیده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت ونسبت ظاهر با مظهر چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی آنجا ظاهر میشود وبعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود نتوانست نوشت انشاء الله تعالی چون بدولت حضور مشرف گردد بعرض رساند.

عریضه سابع: در عظمت مطلوب وعجز ادراك آن نیز به پیر وپدر بزرگوار خود رضي الله عنه نوشته اند عرض داشت کمترین بندها محمّد معصوم بذروه عرض باریافتگان آستانه علیا میرساند که اوضاع خدمة این حدود مستوجب حمد است همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی خدمة عتبه علیه دامنگیر

است اشتیاق دریافت دولت حضوررا چه شرح دهد وسوز وگداز جدائی را چه سان وا نماید **بیت:**

درونم خون شد آخر چند جوشم * می اندر آب کینه چند نوشم

قبله گاها عجب کار وبار است وطرفه غنج ودلال در عین آرام حرمان است ودر نفس وصل هجران می یابد ونمی یابد ونمیداند که چه می یابد وتضاد در تضاد است وناقض در تناقض آرامی میدهند ولذتی میبخشند که هزاران لذات وآرامها در جنب آن بجوی نمیخرند ودر عوض آن به پشیزی نمیگیرند **مصرعه:**

آنجا باشد نقل ومی بی کاریست

این کارها اگر عمرها در شکرانه آن صرف نماید هیچ نه کرده باشد واگر عهدها در طلب آن بگذراند بی سابقه فضل الهی هیچ حاصل ننموده مع ذلك حرمان همه وقت دامنگیر است ودوری ومهجوری همواره دستگیر **بیت:**

نه حسنش غایتی دلرونه سعدی‌را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی ودریا همچنان باقی

چه مطلوب در غایت تنزه ورفعت وطالب در نهایت پستی ومنقصت نه اینرا باد شرکتی ونه آنرا باد نسبتی این از ادراك آن عاجز وآنچه ازو مدرك شود قاصر فلما لم یوجد بینهما نسبة ولو بالوحدة والشرکة ولا بالاسم فلا جرم یکون العجز عن درك ادراکه ادراکا والجهل عن کنه معرفته معرفة وچون این معنی را بذوق ووجد آن خود در یافته وبتعمق نظر فهمیده نه از روی تکلف وتصنع بنابر آن جرأت وگستاخی نمود چه توان کرد که علو همت مطلبی را میخواهد که دست ادراك از دامن آن کوتاه است زیر آنکه هر چه حاصل شود نه او است بلکه شبه ومثال اورا است وگرفتاری ظل گرفتاری بغیر است اگر هر چند نمود از اصل است اما بی شائبه ظلیت نخواهد بود وگرفتاران اصل را نقطه ظلیت کوه عظیم است لهذا از مشاهدات رو تافته متوجه احدیت صرف است (**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَآ أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** * الأنعام: ٧٩) تم عرائضه

العالي هر چند معارف وکمالات در این عرائض مثبت است از ابتدای احوال ایشان مخبر است وانتهای کمال ایشان از حیطهٔ بیان خارج است اما بر هوشمندان اولو الابصار مخفی نخواهد ماند واز نور هلال شعاع قمررا خواهند دریافت **فرد:**

از لبت شیر روان بود که من میگفتم * کین شکر کرد نمکدان تو بیچیزی نیست

بالجمله خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه را در رنگ والد ماجد خود سه دفتر مکاتیب والا اثر که هر مکتوبی ازان دریا مواج عرفان است که اگر قطره از برکات آن به کام تشنه لبان بوادی حرمان افتد هر یك نهنگ عمان ایقان کردند:

زدریای تو گر یك قطره یابم * چه مرداريد ريزد از سرابم

ودو رساله زیبا در فن حدیث در کیفیت ادعیه مأثوره موقته وغیر موقته وفضائل واذکار موقته وغیر موقته وفضائل ذکر خفی بر ذکر جلی وغیره فوائد زوائد جمع نموده اند مستند به کتب معتبره حدیث که پایه فوائد وفیوض آن از خوانندگان رسائل مخفی نخواهد بود واز جمله مکاتیب ایشان هفت عدد عریضه در این تذکره ثبت یافته وختم بآن عرائض شده وچند مکتوب مبارك اسلوب در تذکره ثالث مذکور میشود وقدری مکاتیب علیا اسالیب در احوال حضرات مخدومزاده گان یعنی فرزندان ایشان ایراد خواهد شد قدس الله اسرارهم.

تذکره ثالث از منتخب رابع در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب شریفه حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند که افتتاح وابتدای ایراد مکتوبی نموده شد که دران بعضی خصوصیات حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه مندرجست هذا هو مکتوب صد وهشتادم از جلد اول که بحضرت شیخ محمد یحیی قدّس سرّه در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بطریق اجمال وتعریض بر احوال درویشی الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما در کتاب اخیر

مندرج بود که در مشافه هم ذکر بعضی معارف آن حضرت نموده میشود مثل گذشتن از معارف توحیدی وبالا رفتن از مقام جذبه وسلوك بی تکلف تسلیم وتصدیق مینماید ای عزیز این مزایا وما به التفاضل آن حضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیده عقل ووهم در ادراك آن خیره وزبان خیال در تبیان آن لال است واین کمال که شما در معرض بیان آورده اید رتبه ایست پائین از زینه های صعود آن کمالات ومزایا بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متضرع بر کمالات نبوت است هیچ اعتباری واعتدادی نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است وآن امور از اسرار لازم الاستتار معلوم است که علوم را باسرار چه نسبت است ومعامله که با خلقت آن حضرت قدّس سرّه وابسته است جداست واسرار ودقائق ونازکی ها که در ذات وصفات نوشته اند وتحقیقات ومقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده ومعاملات اصالت وتخمیر طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه وعلیهم وعلی آله کل الصلوات والتسلیمات را خود چه بیان نماید واز ولایت آن حضرت که ناشی از مقام محبت ومحبوبیت ذاتی است چه نشان دهد از حقیقتهای هویت که خصوصیت بایشان دارد وآن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است آنکه یك چشمه آن درین نشاء پهن گشته دیگر بنشاء دیگر ذخیر شده وصفت رحمن وارحم الرّاحمین است هم ازان اتباع یافته است. أیضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند ودیگران ازان منع نموده ومنتهای سیر وسلوکرا تا آنجا گفته وفوق آن مرتبه اطلاق ذات بحت تصور نموده وسیر وسلوك وعلم ومعرفترا دران حضرت ممتنع دانسته وحضرت ایشان چندین مراتب وتعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند وتعین اول را بمراحل ازان بالای برده به لا تعین خود چه رسد ودقایق حقیقت محمدی وحقیقت قرآنی وحقیقت کعبه ربّانی وحقیقت صلاة وحقیقة که فوق این حقایق است که آن حضرت به بیان آن ممتاز

اند در مکتوبات مسطور است وکمالات حقیقت ولایت محمدی وولایت ابراهیمی وولایت موسوی وولایت احمدی وکمالات انبیا وخصوصیات رسل ومزایای اولو العزم ومبادی وتعینات هر کدام از این بزرگواران وخصوصیت حضرت روح الله وحضرت مهدی موعود ومبادی تعینات ملإ اعلی وولایت حضرت صدیق ومبدإ تعین او رضي الله عنه که بیان او فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا وعلی سائر الانبیاء والملائکة الصلوات والتسلیمات وعلی اتباعهم وهم چنین تفاوت اقدام واصلان بحقیقت صلاة ومزیت انبیا ودر اینجا وصنوف اربعه این بزرگواران علیهم التحیات وخصوصیت انبیا که أسامی متبرکه آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلاة والسلام وآنکه مقام آن سرور علیه السّلام بر همه این مقامات سروریست ونصیبی که آن حضرت را از اینمقام ثابت است ونصیب حضرت مهدی موعود ازان منشأ اصالت وولایت خود واصالت حضرت مهدی موعود علیه الرضوان تا کجا شرح دهد در مرض موت اسرار ودقائق که بیان فرموده اند وکمالات اهل بیت آن سروررا علیه السّلام وعلیهم التحیات والبرکات وبعضی از خدمات شائسته خود نسبت بآنها بچه طریق معقول سازد وحقایق قیومیّت ودقائق مقام خلّت ومزایای محبّت واسرار صباحت وملاحت وامتزاج این در حسن مطالعه نموده باشند واسرار مقطّعات که در بالای رمزی ازان گذشته دریائی است بی پایان که در گفت وشنود نیامده وسربسته رفتند وآنچه نوشته اید که مکشوفات خودرا برابر معارف آن حضرت میداند سخن فهم بر معارف آن حضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن عربی میرود که بمراحل از آن دور است برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی وخام خیالی است بسا نادانان از روی جهل مرکب اعتماد بر بعضی وقائع مسودها نموده در توهمات فاسده افتاده اند ومردمرا از راه برده اند ضلّوا فاضلّوا ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراك بلکه فرع تصوّر است که بوقوع نیامده برابری کجا ومساوات

کو **مصرعه:**

بخواب اندر مگر موشی شتر شد   تم مکتوبه الشریف

در تذکره اولی وعده رفته بود که بشارت قطبیت وقیومیّت را که جناب حضرت مجدد الف ثانی به حضرت عروة الوثقی داده اند از کلام خود ایشان در حصول بشارتین مذکورتین مکتوبی که بیان این مدعا دران است ایراد خواهد شد لهذا ایفای آن وعده نموده می آید هذا مکتوبه الشریف.

مکتوب هفتاد وششم از مکاتیب جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت عروة الوثقی بمولانا محمد حنیف کابلی که خلیفه جهت مند ایشان بود نوشته اند ودر حصول نسبت قیومیّت وبهره اصالت ومحبوبیّت ذاتی وکمال انفعالی وحصول منصب قطبیت که یکی از شعب قیومیّت است وما يناسب ذلك. الحمد الله والسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد حنیف از این مسکین ضعیف بعد از مطالعه دعا وسلام معلوم نمایند که دران هنگام که حضرت مجدد الف ثانی قدسنا الله سبحانه بسره الأقدس درویشی را از مخلصان خود بخلعت قیومیّت نواختند وباین امر خطیر سرافرازش ساختند وآن درویشرا در خلوت طلب داشته فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمعگاه همین معامله قیومیت بوده که آنرا به تو عطا نموده شد ومکوّنات بشوق تمام بتو روی آوردند الحال سبب ماندن خودرا در اینجهان فانی نمی یابم واداى قرب ارتحال خویش از این جهان پر نیش فرمودند آن درویش دلریش با وجود استماع بشارت مسطور جگر کباب ودیده پر آب شده با کمال الم واندوه در خود فرو رفته نه زبانشرا یارای گفتن ماند ونه سامعه را تاب شنفتن مانده چون آن حضرت تلوینرا در آن مسکین مطالعه نمودند از روی نهایت کرم فرمودند غم مخور که سنت الله سبحانه چنین جاری گشته است که یکی را به خود میخواند دیگری را به جایش می نشانند واز کمال تلطف عبارت آن عزیز که در نفحات میآرند بزبان مبارك راندند که پیغمبر صلّی

الله علیه وآله وصحبه وسلّم پای در کشیدند ابوبکر رضي الله تعالی عنه بجای او نشست ابوبکر رضي الله تعالی عنه را پای در کشیدند عمر رضي الله تعالی عنه بجای او نشست عمر رضي الله تعالی عنه را پای در کشیدند عثمان رضي الله تعالی عنه بجای او نشست عثمان رضي الله تعالی عنه را پای در کشیدند علي رضي الله تعالی عنه بجای او نشست آن درویش چون در خود هیچگونه قابلیت این معنی نیافت ونیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا ونعم لب نتوانست کشود واموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا به قیّومیّت تو راضی تر وخوشتر اند از قیومیّت من نیز از الم آنرا نتوانست جرأت نمود که پرسد خوش گفت **بیت**:

وحشی گذشت یار نه کردی حکایتی * ای خانمان خراب زبانِ تو بسته بود

چون اندوهِ این درویشرا بیش دیدند فرمودند که در ارتحال من کونه مهلتی هست آیا به بینم چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لمحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من وقیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین این مسکین گردید بعد از این ماجرا بیك سال وسه ماه چند روز کم واقعه آن حضرت روی نمود چه این گفتگو در عشره اولی ذی الحجة سنه یکهزار وسی ودو بود وارتحال آن هادی انام بیست وهشتم صفر سنه یکهزار وسی وچهار بود پیش از عنایت این خلعت بده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعرض اشرف رسانیده بود که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان نور منوّر است وآن نور در هر ذره از ذرات عالم ساریست چون آفتاب اگر آن نور فرو رود عالم ظلمانی است آن عالی حضرت ویرا بشارت داده فرمودند که قطب وقت خویش میشوی واین سخن از من یاد آر حمدا لله سبحانه که موعود منجر گشت واثر بشارت بحصول پیوست چه قطبیت یکی از شعب قیومیّت است بر سر اصل سخن رویم وگویم قیوم در عالم خلیفه حق است جلّ

وعلا ونائب مناب او اقطاب وابدال وقت در دائره ظلال وی مندرج اند وافراد واوتاد در میحط کمال او مندمج قیام افراد عالم بذات او است چه افراد عالم چونکه مظاهر اسماء وصفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست همگی اعراض واوصاف اند واعراض واوصاف را از ذات وجوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود عادة الله جاری است که بعد از قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارزانی داشته باشد ویرا ذاتی عطا فرمایند که بحکم نیابت وخلافت قیوم اشیا میگردد واشیا بوی قائم میباشند باید دانست که حصول نسبت قیومیّت هیچ کسی را تا نصیبی از اصالت نداشته باشد میسّر نیست آن عالی حضرت متعالی منقبت درویشی را که بحصول نسبة قیومیّت بشارت داده بنوید ثبوت نشئهٔ اصالت ویرا نیز سربلند گردانیدند ونیز فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشئهٔ محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال انفعالی در حق وی نشان داده وما ذلك على الله بعزيز تم مكتوبه العالی. واگر از مرقومان ایشان ووالد ایشان آنچه مشعر بفضائل ومعارف وکمالات ایشان است جمع کنم پس باید که کتاب علیحده بنویسم واین منتخب را تاب برداشت آن نیست لهذا اکتفا بر همین قدر رفت ویك مکتوبی که در آن ایماء آداب ورسوخ بشیخ مقتدا حاصل میشود نیز مینویسم بگوش هوش استماع نما.

مکتوب صد ودوازدهم از جلد اول از مکاتیب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بشیخ محمد شریف کابلی که خلیفه خواجه محمد صدیق پشاوری بوده که بتقریبی مرشد او از وی رنجیده ومرشد وی از جمله کمّل خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بوده خدمت ایشان در تنبیه او بر موقع خطای او آنکه مسترشدرا استرضای مرشد ناگزیر است نوشته اند هذا هو الحمد لله والصلاة نوشته میآید درین ولا شنیده شدکه مولانا محمد صدیق‌را که پیر شما است رنجانیده اید وگستاخی‌ها وبی ادبی‌ها نموده اید ودر سلوك سابق تغیرها رفته ومولانا بسیار

بسیار از شما رنجیده بحدیکه معامله به تبر او سلب نسبت کشیده است ازان تواضعها ونیستی ها وخدا طلبی های که از شما ظاهر میشد این امور بسی مستبعد وخیلی محل تعجب است از پیر که قطع میکنید بکه می پیوندید مگر از خدا جلّ وعلا قطع میخواهید بخاطر مریدان از پیر نتوان قطع نمود وبجهة رضای مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چه بلا شد حقوق از عالم رفت از مثل شما مردم که این قسم حرکت ناملائم پیدا شود پس اعتماد از یاران اهل ارادت بر خواست وهر که نشو ونما پیدا خواهد کرد وقبولی خواهد بهم رساند یا صفای وقتی خواهد دید از پیر اعراض وترك آشنائی خواهد نمود إنّا لله وإنّا الیه راجعون باید که بمشاهده این امور رابطه محبت ورسوخ عقیده به پیر بزرگوار زیاده شود وانکساری وخاکساری بسده او بیش از بیش نمایند که ایندولت پهن کرده او است واین صفا وقبول از انوار برکات او نه آنکه گردن کشی نماید ورعونت بهم رساند که مشیخت وبطالبان صحبت داشتن درینوقت از محرمات طریقت است عجب است که ایمان بسلامت ماند وطلب صحبت داشتن امریست علیحده در نفحات از عزیزی نقل میکنند که هر که پیر ترا رنجه دارد وتو با او بدنباشی سگ از توبه باشد چه جای آنکه تو مباشر رنجش پیر باشی بد فهمیده اید زود تدارك نمائید ومولانا را از خود راضی سازید بهر طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست تم عبارته الشریفة مکتوب طویل است وهمه مملو بدین مدعا است ع:

در خانه اگر کس است یکحرف بس است

مخفی نماند که مذهب حضرات مجددی در مسئله توحید موافق آرای صائبه علماء دین وعرفای کاملین است آن قدر در تعظیم شرع متین کوشیده اند که یکسر موی انحراف ازان کوه عظیم وسیهٔ جسیم قرار داده وطریقت وحقیقت را خادمان شریعت فرموده وکلمات اکابر اهل وحدت وجودرا که بظاهر بآرای اهل حق چندان موافقت نداشت بدلایل روشن با کتاب وسنت برابر نموده اند ومادهٔ

اختلافرا از میان برداشته صلح کلی داده اند ودر معنی فریقینرا متحد ساخته اختلافرا در عبارات والفاظ وانموده اند وبرای فریقین مصلح شده اند چنانچه از واقفان علوم ومعارف مجددی ومتتبعان مکاتیب احمدی ومعصومی مخفی نخواهد بود که در توفیق این فریقین چه سعی‌ها نموده وخدمتها کرده اند وازان شکرانه حمد وثنا بجا آورده جای که میفرمایند الحمد لله الّذي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا بين الفئتين اما جماعه که خودرا در زیّ صوفیه گرفته وکلمات اکابررا یاد کرده بی آنکه از معانی آن بهره‌ور گردیده یا به مقصد آنها واقف شده باشند غلطهای صریح ولغزشهای قبیح خورده اند وخودرا بریا وتقلید در خرقه کشیده سر از اطاعت شرع ودین بر آورده وجماعه جهالرا که اولئك كالانعام بل هم اضلّ اند از راه برده اند از پی علو دنیا ودینرا باو داده به کلمات نامناسب که مخالف آرای صائبه اهل حق اند قائل شده اند حضرت مجدد در ردّ آن جماعة مکاتیب بسیار نوشته اند واز حدّت دین مفاسد آنهارا از کتاب وسنت معلوم نموده ایراد فرموده اند مشرب ومذهب خود واکابر مستقیم الاحوالرا از ایشان امتیاز داده اند ازان مکاتیب یك مکتوبی ایراد میرود تا حقیقة معامله ظاهر گردد ومحق از مبطل جدا شود.

مکتوب بیست نهم از جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه به مرزا عبید الله بیك در ردّ جماعه که مذهب صوفیه علیّه را ترك تعرض دانسته اند وباسقاط عمل ودیگر مفاسد قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت بامر معروف ونهی منکر دارد شده است وذکر احادیث فضائل جهاد بسم الله الرّحمن الرّحيم الحمد لله ربّ العالمين والصّلاة والسّلام على سيّد المرسلين محمّد وآله وصحبه اجمعين مخدوما در اهل زمانه زبان زده وشائع شده که مشرب صوفیه علیّه ترك تعرض است بحال خلق وبدنابودن با کسی چون این کلمهٔ خلاف واقع است ومتضمن بمفاسد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نویسد ومفاسد آنرا ظاهر سازد وبدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف ونهی

منکر وحبّ في الله وبغض في الله وفضيلت جهاد في سبيل الله وعلو مرتبه مجاهدان ودرجات شهداء دارد ایراد نماید وبعضی نقلها از صوفیه کرام که مناسبتی باین مقام دارد مبنی از استقامت بر جاده شریعت غرّاست وردّ جماعه ایست که خودرا منتسب باین طائفه علیّه میسازند وسراز ربقه شریعت حقه می برآرند نیز درج نموده بدوستان ارسال داشت ومن الله سبحانه العصمة والتوفیق مکرّما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از صوفیه کدام جماعه را میخواهد طریقه پیران ما که مشائخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت واجتناب از بدعت است چنانکه از کتب ورسائل شان ظاهر وهویدا است امر معروف ونهی منکر وحب في الله وبغض في الله وجهاد في سبیل الله از سنن مقرره مصطفویه است بلکه از واجبات وفرائض دین او علیه من الصلوات أفضلها ومن التحیات اکملها پس ترك امر معروف ترك این طریقه علیّه بود حضرت خواجه نقشبندیه رضي الله تعالی عنه فرمودند که طریقه ما عروة الوثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله وسلّم دست زدن است واقتدا بآثار صحابه کرام علیهم الرّضوان کردن است ودرین طریقه باندك عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است هر که ازین طریقه ما روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه ترك تعرض بودی چرا حضرت خواجه نقشبند رضي الله تعالی عنه که از رؤسای صوفیه اند ورأس این طریقه علیّه به پیر خود حضرت امیر کلال که جای ادب بود واحق بودند بعدم تعرض در باب ذکر جهر که طریقه حضرت امیر بود امر معروف کردند وعلمای بخارارا جمع نموده پیش ایشان بردند وایشان از راه حسن نشأ مسلمانی وکمال حقانیه گفته حضرت خواجه را قبول کردند وذکر جهررا گذاشتند چنانچه منقول است وطریقه سلف وصوفیه ومشائخ مستقیم نیز همین بود وصوفیه کرام این همه دفاتر در سلوك وریاضات وموعظت نوشته اند ومهلکات منجیات قرار داده امر معروف ونهی منکر است یا چیز دیگر

وتعرض است یا ترك تعرض حضرت خواجه معین الدّین چشتی رحمه الله از پیر خود نقل میفرمایند که فرموده که راه دوستی چه تاریك وباریك است میباید که خلق را نصیحت کنی وتبرسانی شیخ محیي الدّین بن عربی رضي الله تعالی عنه که پیشوای اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خودرا که طریقه سماع ورقاصی داشتند مانع آمد ودلالت بترك آن نمود وبعضی آنها بگفته شیخ باز آمدند وطریقه خودرا گذاشتند وبعضی باز نه گشتند لیکن اعتراف نقص وقصور خود کردند چنانچه شیخ در بعضی رسائل خود نوشته است حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب حضرت شیخ سیّد عبد القادر رضي الله تعالی عنه در بعضی رسائل خود باب بزرگ در امر معروف ونهی منکر آورده است ودقائق آنرا بیان فرموده است واحتیاطها دران امر خطیر رعیات نموده وهمان جامی آرد فاذا ثبت انه لا یجب الانکار ای النهي عن المنکر عند عدم القدرة فهل یجوز انکارها اذا غلب علی ظنّه الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الافضل اذا کان من اهل العزیمة والصبر فهو کالجهاد في سبیل الله تعالی مع الکفار وقد قال الله تعالی في قصة لقمان علیه السّلام (**وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَآ اَصَابَكَ اِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** * لقمان: ١٧) لا سیما اذا کان عند سلطان جائر او لإظهار الإیمان عن ظهور کلمة الکفر لأنّ الفقهاء اتفقوا علی ذلك وانما الاختلاف بیننا وبینهم في غیر هذین الموضعین انصاف باید نمود اگر مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت ومقتدای صوفیه بودند ترك تعرض بودی این همه مبالغه در امر معروف ونهی منکر کی کردندی ونیز حضرت شیخ فرموده الّذي یؤمر به وینکر علی ضربین فکل ما وافق الکتاب والسنة والعقل فهو معروف وکلّ ما خالف ذلك فهو منکر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما ظاهر یعرفه العوام والخواص وهو کوجوب الصلاة الخمس وصوم شهر رمضان والزکاة والحج وغیر ذلك ومن المنکر کتحریم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطریق والربا والغصب وغیر ذلك فهذا القسم یجب انکاره

على العوام كما يجب على الخواص من العلماء والقسم الثاني ما لا يعرفه الاّ الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على الباري عزّ وجلّ وما لا يجوز عليه فهذا مختص بالعلماء انكاره فإن اخبر واحد من العلماء ذلك من العوام جاز له ذلك ووجب على العامي انكاره على القدرة.

فضيل عياض كه از اكابر صوفيه است فرموده من احبّ صاحب بدعة احبط الله عمله واخرج نورَ الايمان من قلبه واذا علم الله عزّ وجلّ من رجل انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى أن يغفر له وإن قلّ عمله واذا رأيت مبتدعا في طريق فخذ طريقا آخر وقال فضيل سمعت سفيان بن عيينة يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله عزّ وجلّ حتى يرجع وقد لعن النبي صلّى الله عليه وسلّم من احدث حديثا او أوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل عنه صرف ولا عدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل النافلة ودر حديث آمده است **(يا عائشة)** رضي الله تعالى عنها **(إنّ الّذين فرّقوا دينهم وكانوا شيعا هم اصحاب البدعة واصحاب الأهواء ليس فيهم توبة وأنا منهم برئ وهم مني براء). عن عمر** رضي الله تعالى عنه اگر مشرب صوفيه كرام ترك تعرض بودى چرا يكى از رؤساء صوفيه فرمودى آن روز كه در ميان صوفيه بنقار نگذرد آنرا خير ندانند شيخ الإسلام فرموده كه نقار صوفيان كن مكن است پس حاصل معنى چنان باشد كه روزى كه صوفيان ميان خودها امر معروف ونهى منكر ننمايند ومداهنت بكنند آن خير نيست نيك تأمل بايد نمود كه جماعت كه بعدم تعرض قائلند عذاب وثواب اخروى ومواعيد شديده در باب اعمال سوء كه در قرآن مجيد واحاديث صحيحه وارد شده است قبول دارند يا نه پس چرا نامرادى را از مهلكه شديده عظيمه نبر آرند وطريق نجاترا از عذاب سخط باو ننمايند اگر بر سر راه نابينا چاهى يا مارى بود يا كسى در مهلكه دنياوى افتاده باشد ظاهر آنست كه اين جماعة اورا تنبّه خواهند ساخت وتعرض حال او خواهند كرد چرا بر مهلكه اخروى كه اشد وابقى است

متنبّه نه سازند وراه نجات ننمایند یقین است که قبول ندارند ومعتقد قیامت وحشر ونشر وما فیه نیند اعاذنا الله سبحانه عن اعتقادهم السوء اگر ترك تعرض خلق مرضی حق بودی جلّ وعلا چرا بعثت انبیا علیهم السلام نمودی وتشریع شرائع فرمودی ودعوت بدین اسلام وبطلان ادیان دیگر ورای اسلام کردی وهر که دعوت آن بزرگاران قبول نه کرد در امم سابقه بعذابهای گوناگون گرفتار نموده هلاك واستیصال شان نمودی بائستی خلق را بطور آنها میگذاشت وهیچ تعرض نمینمود ومنکرانرا به چیزی عذاب وهلاك نمیفرمود ونیز برین تقدیر جهادرا برای چه فرض میساخت که هم متضمن ایذا وقتل مسلمانان است وهم ایذا وقتل کفار این همه فضیلت ومزیت جهادرا ومجاهدان وشهداء في سبیل الله را که بنصوص قطعیه ثابت شده است چنانچه بعضی از آنها خواهد آمد چون باشد که بناحق تعرض مردم مینمایند وایذا میرسانند ونیز نفس انسانی که از مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب ومعادات او امر نمود وجهاد اورا جهاد اکبر فرمود وقرب خودرا بآن جهاد مربوط ساخت کما ورد (**عاد نفسك فإنّها انتصبت بمعاداتی**) اورا هم بوضع او بائستی گذاشت پس معلوم شد که اینها اعداء الله اند حق سبحانه میخواهد که انتقام از اعدای خود بگیرد والله عزیز ذوانتقام از کمال رحمت انبیارا بالاصالت واولیارا به تبعیت بدعوت فرستاد واعلام ثواب وعذاب بزبان آنها فرمود وحجترا بر مخالفان درست ساخت وزبان عذر شان بند نمود (**لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ** * النساء: ١٦٥) به چشم پوشی و خواب خرگوشی این کارخانه عظیم القدر مرتفع نمیشود وهیچکس نمیتواند آنرا دفع کردن (**اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ** * الطور: ٧-٨) اگر میخواست همه‌را براه راست هدایت مینمود ودار السلام میفرستاد ولو شاء الله لهداهم اجمعین لیکن ارادت ازلی چنین خواست وحکمت لم یزل هم چنین اقتضا نمود (**وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنّي لاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ** * السجدة: ١٣) بمولای حقیقی جلّ شانه جا پرسش

نیست که چرا چنین کرد وچنان نه کرد (**لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ** * الأنبياء: ٢٣) بزرگی فرماید **بیت:**

کرا زهرهٔ آن که از بیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او

قال الله تعالى (**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي** * يوسف: ١٠٨) پس متابعان او عليه وآله الصّلاة والسّلام باو در دعوت وامر معروف شريك اند وهر كه تارك امر معروف است تابع نيست انصاف بايد داد اگر فسّاق وكفار مبغوض واعداء حق نبودندی بغض في الله از واجبات دين نيامدی وافضل مقربات وكمل ايمان نه گشتی وسبب حصول ولايت ورضا وقرب خداوندی جلّ سلطانه نه شدی عن عمر بن الجموح انه سمع النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم (**لا يجئ للعبد حق صريح الايمان حتى يحب لله ويبغض لله فاذا احبّ لله وابغض لله فقد استحق الولاية من الله عزّ وجلّ**) رواه أحمد وعن ابي امامة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم (**من أحبّ لله وأبغض لله وأعطى لله ومنع لله فقد استكمل الايمان**) رواه ابوداود وعن ابي ذرّ قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم (**أفضل الأعمال الحبّ في الله والبغض في الله**) رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل انه سئل النبي صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم عن أفضل الأعمال قال (**أن تحبّ لله وتبغض لله وتعمل لسانك في ذكر الله**) قال وما ذلك يا رسول الله قال (**أن تحب للنّاس ما تحبّ لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك**) رواه أحمد وهم در حديث آمده است (**تقربوا الى الله سبحانه ببغض أهل المعاصي والقوهم بوجوه منكر والتمسوا رضى الله تعالى بسخطهم وتقربوا الى الله عزّ وجلّ بالتباعد منهم**) رواه ابن شاهين والديلمى. عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه في الكنز الخفي في الخبر (**ان الله تعالى قال لموسى عليه السّلام هل عملت لي عملا قط قال الهي صليتُ لك وصمتُ وتصدقّتُ وذكرتُ فقال الله عزّ وجلّ أما الصّلاة فلك برهان والصّوم جُنَّةٌ والصّدقة ظلّ والذّكر نور فأيّ عمل عملت لي فقال موسى إلهي دلّني على العمل الّذي هو لك قال يا موسى**

هل واليت لي وليا او عاديت لي عدوّا فعلم موسى أنّه الحبّ في الله والبغض في الله) ودر بالا از فضيل قدّس سرّه نقلی در این باب گذشته است والحق که محبت دوستان محبوب وعداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق در این دو عمل اختیار ندارد ومحتاج بکسب وبعمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه بلا بنظر زیبا مینماید ودشمنان او چه قسم زشت وبد این معنی در مجاز ظاهر وهویدا است که هر که دعوی دوستی نماید تا تبرّی از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق بیش نمیداند شیخ الإسلام گفته که من بابو الحسن شمعون نه نیکم که استاد من حصیری را میرنجانید وهر که پیر ترا رنجه کند وتو از وی رنجه نباشی سگ از تو به بود وقال الله تعالی (**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ** * الممتحنة: ٤) ونیز فرموده (**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ** * الممتحنة: ٦) پس از این آیات کریمه معلوم شد که طالب حق را جلّ وعلا این زتبرّا وبغض وعداوت ضرور ناگزیر است ونیز فرمود او تعالی (**لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ** * الممتحنة: ١٣) ونیز فرموده (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ** * الممتحنة: ١) از این سه معلوم شد که موالات اعداء الله تعالی موجب گمراهی است وراهی بوصول مطلب ندارد ونیز فرموده او تعالی (**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ** * التحریم: ٩) ونیز فرموده (**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ** * المائدة: ٥١) ونیز فرموده تعالی (**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ** * المجادلة: ٢٢)

ونیز فرموده (**وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ اَوْلِيَآءَ** * المائدة: ۸۱) **مصرعه:**

تولی بی تبرّی نیست ممکن

اینجا صادق می آید نه در اصحاب کرام چنانچه رفضه کمان برده اند چه تبرّا از اعدا باید نه از احبّا وجمعیکه بشرف صحبت مشرف اند به محبّت ومودت بایکدیگر موصوف اند شدت وغلظ شان با کفار بود کما قال الله تعالی (**اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ** * الفتح: ۲۹) اگر گویند که خلق همه مظاهر ومجالی حق اند جلّ وعلا وغیر از نمایندگی کمالات او سبحانه درینها چیزی نیست چنانچه مشرب اهل وحدت وجود است پس همه را بچشم محبت باید دید وهیچ کدام بد نباید بود چنانچه گفته اند **مصرعه:**

پس بدی مطلق نباشد در جهان

گویم عداوت وعدم موالات کفار وغلظت وجهاد باینها بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب را اصلا دران گنجائش نیست اینها في انفسهم هر چه باشند متابعت نصوص مارا فرض وناگزیر است مارا بنص کار است نه بفصّ نجات فردا وابسته بنص است نه بفصّ خواب وخیال کشوف والهامات در برابر نصّ نمیتوان شد غاية الأمر شخصی که مغلوب حال است باید که خودرا به تکلیف بر متابعت نصوص داء دو عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان وکشف او بود نماید همواره ملتجی ومتضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد وچشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا واصحاب کرام علیهم السلام بود **مصرعه:**

این کار دولت است کنون تا کرا رسد

با آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود دارند مراتب وجودرا اثبات مینمایند واحکام غیر مرتبه آنرا از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند واحکام کثرت را که مبنای شریعت بر آن است از دست نمیدهند ورفع آنرا الحاد وزندقه

میشمرند **مصرعه:**

گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

پس امر معروف وبدبودن با اهل فسق وکفر از احکام کثرت است ودر رنگ سائر احکام شرعیّه برداشتن آن الحاد وزندقه بود هر چند بدی مطلقرا نفی میکنند لیکن بدی نسبی اثبات مینمایند **مصرعه:**

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

وبدی نسبی در بدبودن واحتراز کردن کافی است واهل وحدت وجود از آن هم پرهیز میکنند ودیگرانرا مانع میآیند ومار وکژدمرا میکشند ومردمرا ازان میترسانند واز مطیعان ومعتقدان خود راضی‌اند واز منکران ومخالفان خود ساخط ودر غضب چنانچه مولوی روم قدّس سرّه که از رؤسای صوفیه موحد است میفرماید **بیت:**

منکر این حرف واپندم در نظر * شد ممثل سرنگون اندر سقر

واز طعام لذیذ وآب شیرین ومتاع نفیس وآواز خوش ومنزل خوش وصور جمیله بیشتر راغب وملتذذند به نسبت باضداد آن ورعایت احوال منتسبان خود وحمایت شان نسبت بدیگران بیشتر مینمایند واز مهالك خودرا کناره میگیرند وجلب منافع ودفع مضار مهما امکن میکنند واز تدبیر معاش وتربیت فرزندان فارغ نیند واز مشورت وکنکاش خالی نیند وزنان خودرا در پرده میدارند وتجویز نمینمایند که نامحرمی گردشان گردد ودست درازی کند واطفال خودرا از صحبت بد دور میسازند وظالم ومتعدّی را بسزا میرسانند ومریضانرا از غذاهای ناملائم پرهیز میکنانند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیزی دیگر پس از امور دنیای دنی رعایت این احکام کردن با وجود اباحت ترك آن ودر امور اخروی ترك این احکام کردن با وجود ورود امر الهی جلّ سلطانه باتیان آن وبحیله وحدت وجود سر از رقبه بندگی کشیدن عجب انصاف است واز قاعده عقل دور اندیش دور ودر منشاء آن عدم انقیاد وناگردیدنی است با احکام الهی جلّ شانه وعدم

اعتقاد است بطور نبوت وانکار است از قیامت واز عذاب وثواب آن اعاذنا الله سبحانه وایاکم عنه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشرع وتصلّب شان در دین مشهوره ومأثور اند ومحتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره این همه احتیاط که در وضو وطهارت ونماز وآداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آوردن مشکل است والد بزرگوار ایشان که جدّ این فقیر باشند وبا وجودی که مذهب مشرب وحدت وجود داشتند وبفصوص دانی طاق بودند تشرع ایشان هم بر وجه کمال بود چنانچه معروف است ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله چشتیه بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید به تشرع کامل موصوف اند وحضرت شیخ این احتیاط را در اعمال از عمل شیخ ووالد خود حضرت شیخ عبد القدوس رضي الله تعالی عنه گرفته بودند وایشان درجه علیا در مشرب وحدت داشتند وهمواره مغلوب حال میبودند مع ذلك در تشرع واحتیاط ظاهری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چراغ نقشبندیه اند با وجودیکه مائل به مشرب توحید بودند در تشرع وترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند اگر من شیخی کنم هیچکس را یا رأی شیخی نماند لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محیي الدین ابن عربی قدّس سرّه در علم حدیث صاحب اسناد بود ودر علم فقه پایهٔ اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشائخ محاسبه اعمال یومی ولیلی خود به مقتضای حدیث (**حاسبوا أنفسكم قبل ان تحاسبوا**) اختیار کرده اند من در محاسبه از ایشان افزودم ومحاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفین وسیّد الطائفة که گویا بانی این مشرب بودند سر تا پا به تشرع آراسته بودند میآرند که چون بایزید نماز میکردی قعقعه از استخوان سینه وی برون میآمدی ومیشنیدندی از هیبت حق وتعظیم شریعت في العوارف عن الجنید

يقول لرجل ذكر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله ينقلون الى ترك الحركات من باب البر والتقوى الى الله تعالى فقال جنيد ان هذا قول قوم تكلموا باسقاط الاعمال وهذا عندي عظيم والّذي يسرق ويزني احسن حالا من الّذي يقول هذا وان العارفين بالله اخذوا الاعمال بالله واليه يرجعون فيها ولو بقيت الف عام لم انقص من اعمال النبي ذرّة الاّ ان يحال لي دونها وانّها لآكد في معرفتي واقوى بحالى.

منقول است که منصور حلاج با آن همه دعوى هر شبانروز هزار رکعت نماز ميگزارد وآن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گزارده بود يکى از کمّل مشائخ طبقات فرموده غضوا ابصارکم ولو عن شاة انثى اگر مشرب اهل وحدت وجود ترك تعرض وآزار خلق بودى مولانا عبد الرّحمن جامى عليه الرّحمة که از کمّل ارباب وحدت وجود از محققان شان بوده چرا ردّ اين جماعة در کتاب سلسلة الذهب نمودى ومثنوى طويل در نکوهش آنها آوردى عنوان مثنوى را باين عبارت نوشته در مذمت آنها که بناى مذهب خود برکم آزارى نهاده اند ودر ورطه اباحت واتحاد افتاده اند **أبيات:**

ترك آزاد کردنِ خواجه * دفترِ کفر راستِ ديباچه
منکر آمد به پيش او معروف * شد بمنکر عنانِ او مصروف
نفس محنت گزين راحت جوى * واردش در رهِ اباحت روى
شد يکى پيش او حلال وحرام * مى نه انديشد از نکال وبال
ميشود مرتکب مناهى را * ميفتد در عقب ملاهى را
گاهِ لافد زمذهبِ تجريد * که گزافد زمشربِ توحيد
نيست لاف وگزاف او عارى * ليکن اورا چو نيك انگارى
مذهبش جمع فضّه وذهب است * مشربش شرب بادهٔ عنب است
از علامات عقل دين عارى * مذهبش حصر در کم آزارى
نه ز احوالِ سابقش عبرت * نه ز احوالِ لاحقش حيرت

نسبتِ خود كند بدرِويشان * دم زند از ارادتِ ايشان
هر كه درويش زو شود بيزار * كى ز درويش آمد اين كردار
نيست درويش آنكه زندقه ايست * نيست جمعيّت آنكه تفرقه ايست
اصطلاحات عارفان از بر * كرده او ميكند بيان فرفر
دلش از سرِّ كار واقف نه * معرفت بيشمار عارف نه
همچو جوزى همى نمايد نغز * ليك چون بشكنى نيابى مغز
كرده وهم وخيال ناپاكان * مندرج در عبارت پاكان
لفظها پاك معنيش كرگين * نافهٔ چين لفافهٔ سرگين
نافه نكشاده مشك افشاند * در كشايد جهان بگنداند

وفي العوارف سئل سهيل عن الرّجل يقول أنا كالباب لا اتحرك الاّ اذا حركت قال هذا لا يقول الاّ احد الرّجلين امّا صديق وامّا زنديق لأنّ الصديق يقول هذا القول اشارة الى قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام الاصول ورعاية العبودية والزنديق يقول ذلك اصالة لا لاقامة الاشياء على الله تعالى واسقاطا للملامة عن نفسه وانخلاعا عن الدين ورسمه. عجب كار وباريست جمعى ازانانكه مشرب كم آزارى وصلح كل اختيار كرده اند با همه فرق از كافران وجهودان وجوگيه وبراهمن وملاحده وزنادقه وارمنى وغير آن نيك اند صلح ومحبتها وانبساطها وصحبتها بايكديگر دارند غير از متابعان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم كه اهل سنت وجماعت اند فرقه ناجيه اند در باب آنها وارد شده است (**الّذين هم على ما أنا عليه وأصحابي**) كه بآنها غلظت وعداوت دارند صلح شان بايكديگر آنست وباينها در مقام ايذا وآزار اند وتخريب اينها ميخواهند عجب صلح كل است كه با محمديان كه پيشواى شان رحمت عالميان است غلظت وعداوت باشد وبا غير محمديان كه محل غلظت است بنصوص قرآنى محبّت ومودّت بود بلى الكفر ملّة واحدة نيك تأمل نمايند ترك تعرض خلق اگر محمود ميبود امر بالمعروف ونهى عن

المنكر از واجبات دين متين نميگشت وحق سبحانه اين امت را باتيان اين امر جليل القدر خير امّة نميفرمود قال الله تعالى (**كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَامُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** * آل عمران: ١١٠) ونيز فرموده (**اَلآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ** * التوبة: ١١٢) ونيز فرموده (**اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** * التوبة: ٧١) وجميع انبيا عليهم السلام وصحابه وتابعين وسائر سلف صالحين چه كوششها در اتيان امر معروف ونهى منكر نموده اند وچه ايذاها در تحصيل اين امر كشيده اند وبامر عبث اين همه جهد نمودن وايذاى كشيدن سفاهت محض است اگر ترك تعرض مستحسن ميبود چرا انكار قلبى را از انكار شرعى اضعف ايمان فرمودى كما ورد في الحديث الصحيح عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم انه قال (**من رأى منكم منكرا فليغيّره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الايمان**) رواه مسلم وچرا تارك امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل آن جده ساختندى ودر زير وزبر آن شريك نمودندى كما روى جابر انه قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**اوحى الله عزّ وجلّ الى جبرائيل عليه السّلام ان اقلّب مدينة كذا وكذا باهلها فقال يا ربّ ان فيهم عبدك فلانا لم يعصك طرفة عين قال فقال اقلّبها عليه وعليهم فإن وجهه لم يتغير في ساعته قطّ**) رواه البيقهي اگر گويند آية كريمه (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ** * المائدة: ١٠٥) دلالت تبرك امر معروف ونهى منكر دارد گوئي ممنوعست چه معنى ابتدا كه در كريمه آمده است شامل امر معروف ونهى منكر آمده است كما جرره المفسّرون يعنى چون شما اعمال صالحه بجا آريد امر معروف كنيد ونهى منكر نمائيد گمراهى ديگران شمارا زيان ندارد وشان نزول اين آية مؤيّد اين معنى است چون مسلمانان از كفر وعدم انقياد كفار نگونسار دل تنگ شدند حق تعالى تسليه مسلمانان باين آية كريمه فرموده يعنى چون شما آن

كار خودرا كرديد ودلالت براه راست نموديد واز كفر وطغيان ترسانيديد بعد ازان كفر آنها بشما مضرت نه رساند وجمعيكه اين آية كريمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند اين آية بآيات امر معروف منسوخ گشته است عن ابي بكر الصديق رضي الله تعالى عنه انه قال في خطبته «يا أيّها النّاس انكم تقرؤن هذه الاية **(يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ)** فإني سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم يقول **(إنّ النّاس اذا رأوا منكرا فلم يغيّروه يوشك أن يعمهم الله بعقابه)** رواه ابن ماجة والترمذي وصححاه وفي رواية ابي داود **(اذا رأوا الظالم فلم يأخذوا على يديه اوشك أن يعمهم الله بعقابه)** وفي رواية أخرى له **(ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي ثم يقدرون على ان يغيروا ثم لا يغيّرون الاّ يوشك أن يعمهم الله بعقاب)** وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى **(عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ)** فقال أما والله لقد سئلت عنها رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم فقال **(بل تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر حتى اذا رأيت هوى متبعا ودنيا مؤثرة واعجاب كل ذي رأي برأيه ورأيت امرا لا بدّ لك منه فعليك نفسك ودع امر العوام فانّ وراءكم ايام الصبر فمن صبر فيهن قبض على الجمر للعامل فيهن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله)** قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال **(اجر خمسين منكم)** رواه الترمذي وابن ماجة اگر گويند كه امر معروف وجهاد فى سبيل الله طريقه انبياى كرام است عليهم وعلى اتباعهم الصلوات والتسليمات وطريقه اولياء ترك تعرض است وعدم امر معروف چنانچه بعضى از اهل اين وقت ميگويند گوئيم كه وجوب وفرضيت اين امور وفضائل اتيان آن ومواعيد ترك آن بنصوص ثابت گشته است وفرضيت ووعده ووعيد نسبت بكافه انام است خصوصيت باشخاص دون اشخاص ندارد وخواص وعوام وانبيا واوليا در اتيان فرائض برابر اند وهمه داخل وعد ووعيد بآنكه گوئيم حصول نجات ووصل بدرجات كمال مربوط بمتابعت انبيا عليهم الصلوات والتسليمات است اوليا هر چه يافته اند از ولايت ومحبّت ومعرفت وقرب الهى جلّ

شانه همه بمتابعت وطفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع آن بزرگواران است (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ** * آل عمران: ۳۱) سوای این هر راهی که هست روی به ضلالت دارد وسبیل شیاطین است کریمهٔ (**فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلاَّ الضَّلاَلُ** * یونس: ۳۲) دلیل شافی است بر این معنی (**وَاَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ** * الأنعام: ۱۵۳) شاهد عدل بر آن.

وعن عبد الله ابن مسعود رضي الله تعالى عنه قال خطّ لنا رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم خطا ثم قال (**هذا سبيل الله**) ثم خطّ خطوطا عن يمينه وشماله وقال (**هذا سبل الشّيطان على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه وقرأ ان هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ**) الآية رواه احمد والنسائي والدارمي پس هر که بی متابعت انبیا علیهم السّلام خواهد که در راه حق در آید وبه کمال برسد غیر گمراهی چیزی حاصل نکرده باشد اگر چیزی حاصل استدراج بود که نتیجه آن در آخرت خسران وحرمان بود (**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الاِسْلاَمِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** * آل عمران: ۸۵) **بیت**:

محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی

جنید بغدادی قدّس سرّه که رئیس صوفیه وسیّد الطائفه است میفرماید من لم يحفظ القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدى به في شاننا هذا وانّ علمنا هذا مقيّد بالكتاب والسّنة میآرند که درویشی از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدّس سرّه پرسید که شیطانرا بر روندگان این راه هیچ دسترس باشد خواجه فرمودند که هر رونده که بسرحدّ فنای نفس نرسیده باشد چون در خشم شود شیطان بر وی دست یابد اما آن رونده که بسرحدّ فنای نفس رسیده است ویرا خشم نبود غیرت باشد وهر کجا غیرت بود شیطان بگریزد واین چنین صفت آن کسرا مسلّم شود که روی براه حق دارد تعالی شانه وکتاب خدای عزّ وجلّ بدست راست

گیرد وسنت رسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم بدست چپ گیرد ودر میان این دو روشنائی راهرا سلوك کند از حضرت خواجه احرار منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال ومواجیدرا بما دهند وحقیقت مارا بعقاید اهل سنت وجماعت متحلّی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانم واگر تمام خرابی هارا بر ما جمع سازند وحقیقت مارا به عقائد اهل سُنت وجماعة بنوازند هیچ باك نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است وزمان وحی منقطع شده ودین کامل گشته ونعمت تمام شده امروز بکدام حجت وبکدام سند این چنین دین متینرا کسی تواند برداشت وبخواب وخیال خود کلمه متفقه انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که بوحی قطعی واخبار الهی مثبت ومتیقن گشته یك سو ساخت عقل دور اندیشرا کار باید فرمود وبخواب وخیال مغرور نباید شد واز سبل شیاطین دور باید بود وصراط مستقیم سنت سنیه را از دست نباید داد واتباع انبیاء علیهم التحیات البته منجی است ومثمر برکات وسوای آن همه خطر است فالحذر راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن ودر دام شیاطین لعین افتادن وخودرا در معرض ملاك سرمدی دادن از عقل بسی مستبعد است ووجد وحال وخواب وخیال که بر خلاف پیغمبران بر حق بود کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء است چون کار بخدا افتد جلّ وعلا وگور وقیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیاء علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ سود ندارد ودستگیری در آن وقت ننماید آری اگر احوال ومواجید وکشوف والهامات باین متابعت جمع شود نور علی نور باشد وچون به کمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچه صحابه کرام وسلف صالحین ومشائخ مستقیم الاحوالرا بود رزقنا الله سبحانه وایاکم هذه الدرجة القصوی پس مقرر شده که راه وصول بدرجات قرب الهی جلّ شانه خواه قرب نبوت بود وخواه قرب ولایت ووصلان انبیا باشد علیهم الصلوات یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه وعلی آله الصّلاة

والسّلام بدان رفت ودعوت کرده مأمور بدان گشته در کریمه (**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي**) وکریمه (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ**) نیز بآن دلالت دارد سوای آن هر راهی که هست رو بضلالت دارد واز مطلوب حقیقی منحرف کلّ طریقة وراء الشریعة فهي زندقة کریمه (**وَاَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا**) الآية وکریمه (**فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلاَّ الضَّلاَلُ**) وکریمه (**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلاَمِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ**) وحدیث خطّ لنا الحدیث وحدیث (**كل بدعة ضلالة**) واحادیث دیگر شاهد این معنی است وآنچه از عبارات بعضی از اکابر واقع شده است که راههای که موصل جناب قدس خداوندی است جلّ سلطانه دو راه است راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد وراهی است که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد که این هردو راه داخل دائره شریعت غرّا است واین هردو قرب منوط به متابعت انبیا علیهم الصلوات والبرکات که صراط مستقیم است پس کسی که خواهد که بی اتیان احکام شریعت وبی تبعیّت رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بیکی از این دو قرب برسد به مطلب نه رسد وراه گم کند وخائب وخاسر بود همچنین آنچه مشهور گشته که الطرق الی الله بعدد انفاس المخلوقات درست است چه هر ظلرا باصل خود شاهراه است وهر مخلوقرا عین باصره جدا بما نحن فیه هیچ تدافع ندارد چه این همه راهها در حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیه است هر که از دائره شریعت غرّا برآند خواهد که بیکی از این طرق در آید در راه ماند وبمطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس منشاء این همه طرق شریعت آمد با وجود تعدد طرق عائد به یك طریق گشت اتحاد طرق گفتن باعتبار منشاء است وتعدد طرق باعتبار ناشی دو طریق باعتبار طرق کلیه است وطرق بسیار باعتبار طرق جزئیه است في معارج الهدایة قال بعضهم الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس المخلوقات ولکن کلها مندرجة ومندمجة ومنطویة ومنکسبة في دائرة الشریعة الکبری المحللة الشریعة المحمدیة العظمی وهذه الطرق

بالنسبة الى اركان شجرة الشرعية اصولها وفروعها وعروقها واغصانها واوراقها وازهارها وانوارها ولا يقال هي اشياء سواها وامور مباينة لها لا والّذي برأ النسمة وشق الحبة ماوراء المحجة البيضاء والشريعة الحنيفية الكبرى الاّ بنيان الضلال والعمى فما ذا بعد صراط الحق القويم وسبيل الله المستقيم الاّ سبيل الشّيطان المبعد الرّجيم المطرود الأبتر العقيم فماذا بعد الحق الاّ الضلال قال الله تعالى (**وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** * الأنعام: ١٥٣). وفي العوارف قوم من المفتونين سموا انفسهم ملامتيه ولبسوا لبسة الصوفية لينسبوا الى الصوفية وما هم من الصوفية بشيء بل هم في غرور وغلط يستترون بلبسة الصوفية توقيا تارة دعوى اخرى وينتهجون مناهج اهل الاباحة ويزعمون ان ضمائرهم خلصت الى الله تعالى وهذا عندهم هو الظفر بالمراد والارتسام بمراسم الشريعة رتبة العوام وقاصرين الأفهام والمنحصرين في مضيق الاقتداء تقليدا وهذا هو عين الالحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردها الشريعة فهي زندقة وجهل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية من صار من اهل الحقيقة تقيّد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار مطالبا بامور وزيادات لا يطالب بها غيره ممن يصل الى ذلك لأنه يخلع من عنقه ربقة التكليف ويخامر باطنه الزيغ والتحريف واحاديث نبوى على صاحبها الصّلاة والسّلام التحية كه در باب امر معروف ونهى منكر وجهاد فى سبيل الله وارد شده است ايراد مينمايد نيك مطالعه فرمايند **عن حذيفة** رضي الله تعالى عنه انّ النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم قال (**والّذي نَفْسي بيدِهِ لتأمرُنَّ بالمعروفِ ولتَنهوُنَّ عن المنكرِ وليوشِكَنَّ اللهُ أنْ يبعثَ عليكُمْ عقاباً منهُ فتدعونَهُ فلا يَستجيبُ لكُمْ**) رواه الترمذي. وعن المعرس بن العميرة عن النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم قال (**اذا عملت الخطيئة في الارض من شهدها فكرهها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها**) رواه ابوداود. وعن عدي بن عدي الكندي قال حدثنا مولانا انه سمع

جدي يقول سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم يقول (**ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بينهم وهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكر فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة**) رواه في شرح السنة. وعن عبد الله ابن مسعود رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**لما وقعت بنوا اسرائيل في المعاصي نهاهم علماؤهم فلم ينتهوا فجالسوهم في مجالسهم واكلوا معهم وشاربوا معهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون**) قال فجلس رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم فكان متكئا فقال (**لا والّذي نفسي بيده حتى تأطروهم اطرار**) رواه الترمذي وابوداود. وفي رواية قال (**كلاّ والله لتأمرّن بالمعروف ولتنهونّ عن المنكر ولتأخذنّ على يدي الظالم ولتأطرنّه على الحقّ أطراً ولتقصرنّه على الحقّ قصراً**) أو (**ليضربنّ الله بقلوب بعضكم على بعضٍ ثم ليلعنكم كما لعنهم**) وهم در حديث است (**اذا رأيت امتي تهاب الظالم ان تقول له: إنّك ظالم فقد تودع منهم**) طب سط. عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**انه يصيب امتي في آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ينجو منه الاّ رجل عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخير احبّه وان رأى من يعمل الباطل ابغضه عليه فذلك ينجو على البطانة كله**) رواه البيهقي. وهم در حديث است (**ما من نبي بعثه الله في امّته قبلي الاّ كان له في امّته حواريون واصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من الايمان حبّة خردل**) حم عن ابن مسعود. وهم در حديث است (**اذا خفيت الخطيئة لا تضر الاّ لصاحبها واذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة**) طر عن ابي هريرة. وهم در حديث

است (**اذا رأيتم الامر لا يستطيعون تغيره فاصبروا حتى يكون الله هو الّذي يغيره**) عد هب عن ابي امامة. وهم در حديث است (**وجب عليكم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ما لم تخافوا ان تؤتى اليكم مثل الّذي نهيتم عنه فاذا خفتم ذلك فقد حلّ لكم السكوت**) ابونعيم والديلمي عن منصور. وهم در حديث است (**ألا أخبركم بأقوام ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم يوم القيامة الأنبياء والشهداء بمنازلهم من الله على منابر من نور يعرفون الذين يحببون عباد الله إلى الله، ويحببون الله إلى عباده، ويمشون في الأرض نصحاء**)، قيل: كيف يحببون عباد الله إلى الله قال: (**يأمرونهم بما يحب الله وينهونهم عما يكرهه الله، فإذا أطاعوهم أحبهم الله**) هب ابن سعد النقاش في معجمه وابن البخاري عن انس. وهم در حديث است (**اذا ظهرت المعاصي في امّتي عمهم الله بعذاب من عنده**) قيل أما في النّاس يومئذ الصالحون قال (**يصيبهم ما اصاب النّاس ثم يصيرون الى مغفرة من الله تعالى ورضوان**) حم طب عن ام سلمة. وهم در حديث است (**بئس القوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات وبئس القوم قوم لا يأمرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر**) ابوشيخ عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**من ارعب صاحب بدعة ملأ الله قلبه أمنا وايمانا ومن انتهر صاحب بدعة آمنه الله من الفزع الأكبر ومن اهان صاحب البدعة رفعه الله في الجنة درجة ومن لان له اذا لقيه تبشبشا فقد استخف بما انزل على محمد**) عليه وعلى آله الصّلاة والسّلام ابن عساكر عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه. ودر روايتى آمده (**من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملأ الله قلبه امنا وايمانا ومن انتهر صاحب بدعة او لقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما انزل الله على محمد**). وهم در حديث است (**من مشى مع المظلوم حتى يثبت له حقه يثبت الله تعالى قدميه يوم تزل الأقدام**) ابوشيخ وابونعيم عن ابن عمر. وهم در حديث است (**من انعش حقا بلسانه جرى له اجره حتى يأتي الله يوم القيامة فيوفيه ثوابه**) سمويه (حل) عن انس رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**والّذي نفسي بيده ليخرجن من امتي من قبورهم في**

صورة القردة والخنازير بمداهنتهم في المعاصي وكفهم عن النهي وهم يستطيعون) ابونعيم عن عبد الرّحمن بن عوف. وهم در حديث است (**يكون في آخر الزّمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون بغير حكم الله ولا ينهونهم فعليهم لعنة الله**) ابونعيم والديلمي عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**لا ينفي لنفس موته ترى من يعص الله فلا تنكر عليه**) الحكيم بن حسين عن علي. وهم در حديث است (**افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر او امير جائر**) حط عن ابي سعيد رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**افضل الأعمال الحبّ في الله تعالى**) رواه ابوداود. وفي رواية (**انّ احبّ الاعمال الى الله تعالى الحب في الله والبغض في الله تعالى**). وعن ابي ذرة بنت ابي لهب قالت قلت يا رسول الله من اخير الناس قال (**اتقاهم للربّ عزّ وجلّ واوصلهم للرحم وامرهم بالمعروف وانهاهم عن المنكر**) رواه ابوشيخ والبيهقي. وهم در حديث است (**لا تزال لا اله الاّ الله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب والنقمة ما لم يستخفوا بحقها**) قالوا يا رسول الله ما الاستخفاف بحقها قال (**يظهر العمل بالمعاصي فلا ينكروا ولا يغيّروا**) رواه الاصفهاني رضي الله تعالى عنه. وعن ابي ذر رضي الله تعالى عنه قال اوصاني خليلي صلّى الله عليه وسلّم بخصال من الخير اوصاني أن لا أخاف في الله لومة لائم واوصاني أن لا اقول إلاّ الحق وإن كان مُرًّا رواه ابن حبان. وعن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال كنا نسمع انّ الرجل يتعلق بالرجل يوم القيامة وهو لا يعرفه فيقول مالك اليّ ما بيني وبينك معرفة فيقول كنت تراني على الخطاء وعلى المنكرة ولا تنهاني ذكره رزين رضي الله عنه.

فضيلت جهاد: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم (**إنّ في الجنة مائة درجة اعده الله للمجاهدين في سبيل الله ما بين درجتين كما بين السماء والارض**) رواه البخاري. وهم در حديث است (**مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم القائم القانت بآيات الله لا يفطر من صيام ولا صلاة حتى يرجع المجاهد في سبيل الله**) متفق عليه. وهم در حديث است (**والّذي نفسي بيده لولا انّ رجالا من المؤمنين لا تطيب**

انفسهم ان يتخلفوا ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سريته يغزوا في سبيل الله والّذي نفسي بيده لوددت ان اقتل في سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل ثم احيى) متفق عليه. يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم فيكون تعلق الباء كتعلّقه في قولك قام في الامر اذا جد فيه وتجلد له فما لمعنى القيام بما تجب عليه من استفرغ الجهد في معرفة كتاب الله تعالى والامتثال بما امر به والانتهاء بما نهي عنه أو ان يراد به طول القيام اي المصلي الّذي يطول قيامه في صلاة قراءة فيها طس. وهم در حديث است **(رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها لغدوة في سبيل الله وروحة خير من الدّنيا وما فيها)** متفق عليه. وهم در حديث است **(ما اغبرت قدما عبدي في سبيل الله فتمسّه النار)** رواه البخاري. وهم در حديث است **(لا يجمع كافر وقاتله في النار ابدا)** رواه مسلم. وهم در حديث است **(ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من شيء الاّ الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة)** متفق عليه. وهم در حديث است **(يضحك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر يدخلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فقتل ثم يتوب الله تعالى على القاتل فيستشهد)** متفق عليه. وهم در حديث است **(من سأل الله الشهادة بصدق بلّغه الله منازل الشهداء وإن مات على فراشه)** رواه مسلم. وهم در حديث است **(من مات ولم يغز ولم يحدث به نفسه مات على شعبة من نفاق)** رواه مسلم. ونيز آمده جاء رجل الى النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم قال الرّجل يقاتل للمغنم والرجل يقاتل للذكر والرّجل يقاتل ليرى مكانه فمن في سبيل الله قال **(ومن قاتل ليكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله)** متفق عليه. وهم در حديث است **(كلّ ميّت يختم على عمله الاّ الذي مات مرابطا في سبيل الله فإنّه ينمى له عمله الى يوم القيامة ويأمن من فتنة القبر)** رواه الترمذي وابوداود والدارمى. وهم در حديث است **(من قاتل في سبيل الله فواق ناقة فقد وجبت له الجنة ومن جرح جرحا في سبيل الله او نكب نكبة فانها تجيئ يوم القيامة كأغزر ما كانت لونها الزعفران وريحها المسك**

ومن خرج به خراجا في سبيل الله **فإنّ عليه طابع الشهداء)** رواه الترمذي وابوداود والنسائي وهم در حديث است **(لا يلج النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع ولا يجتمع على عبد غبار في سبيل الله ودخان جهنم)** رواه الترمذي وفي رواية اخرى والراوي النسائي في منخري مسلم ابدا وفي اخرى له في جوف عبد ابدا ولا يجتمع الشح والايمان في قلب عبد ابدا. وهم در حديث است **(عينان لا يمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين باتت تحرس في سبيل الله)** رواه الترمذي. وهم در حديث است **(رباط يوم في سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل)** رواه الترمذي. وهم در حديث است انّ النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم سئل ايّ الأعمال أفضل قال **(طول القيام)** قيل فأيّ الصدقة أفضل قال **(جهد المقل)** قيل فأيّ الهجرة أفضل قال **(من هجر ما حرم الله عليه)** قيل فأيّ الجهاد أفضل قال **(من جاهد المشركين بماله ونفسه)** قيل فأيّ القتل اشرف قال **(من اهريق دمه وعقر جواده)** رواه ابوداود. وهم در حديث است **(للشهيد عند الله ستّ خصال يغفر له في اول وقعة ويرى مقعده في الجنة ويجار من عذاب القبر ويأمن من الفزع الأكبر ويوضع على رأسه تاج الوقار الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج ثنتين وسبعين زوجة من الحور العين ويشفع سبعين من اقربائه)** رواه الترمذي وابن ماجة. وهم در حديث است **(من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه سلمة)** رواه الترمذي وابن ماجة. وفي نسخة **(لقي الله وفيه ثلمة)** رواه الترمذي وابن ماجة. وهم در حديث است **(الشهيد لا يجد الم القتل الاّ كما يجد احدكم الم القرحة)** رواه الترمذي والنسائي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است **(ليس شيء احبّ الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى وقطرة دم يهرق في سبيل الله واما الاثران فاثر في سبيل الله واثر في فريضته من فرائض الله تعالى)** رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب. وعن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم في سرية فمرّ رجل بغار فيه شيء من ماء وبقل فحدث نفسه بان

يقيم فيه ويتخلي من الدنيا فاستأذن رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم في ذلك فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**إني لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكن بُعثتُ بالحنيفية السمحة والذي نفس محمّد بيده لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وقيام احدكم في الصف خير من صلاته ستين سنة**) رواه احمد. وهم در حديث است (**المؤمنون في الدنيا على ثلاثة اجزاء الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والّذي يأمن الناس على اموالهم وانفسهم ثم الّذي اشرف على طمع ترك الله عزّ وجلّ**) رواه أحمد. وهم در حديث است (**من ارسل بنفقة في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجه ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم**) ثم تلا هذه الآية (**والله يضاعف لمن يشاء**) رواه ابن ماجة. وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم يقول (**الشهداء اربعة رجل مؤمن جيّد الايمان لقي العدو فصدّق الله حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيامة**) هكذا ورفع رأسه حتّى سقطت قلنسوته فما ادري اقلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبي صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم قال (**ورجل مؤمن جيّد الايمان لقي الله وكأنّما ضرب جلده بشوك طلح من الجبن اتاه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا لقي العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن اسرف على نفسه لقي العدوّ فصدق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة الرابعة**) رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است (**القتلى ثلاثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدوّ فقاتل حتى يقتل**) قال النبي صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم فيه (**فذلك الشهيد في الممتحنة في خيمة الله تحت عرشه لا يفضله النبيون الاّ بدرجة النبوة ومؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا فجاهد في سبيل الله بنفسه وماله فاذا لقي العدوّ قاتل حتى يقتل**) قال النبي صلّى

الله عليه وآله وصحبه وسلّم فيه (**مضمضة محيت ذنوبه وخطاياه وانّ السّيف محاء للخطايا وادخل من ايّ ابواب الجنّة شاء ومنافق جاهد بنفسه وماله فاذا لقي العدوّ قاتل حتى يقتل فذاك في النار وانّ السيف لا يمحو النفاق**) رواه الدارمي. وعن ابن عابد قال خرج رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصلّ عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالفت رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم الى الناس فقال (**هل رآه احد منكم على عمل الاسلام**) فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله فصلّى عليه رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم وحثى عليه التراب وقال (**اصحابك يظنون انك من اصحاب النار وأنا اشهد انك من اهل الجنة**) وقال (**يا عمر إنّك لا تسئل عن اعمال الناس ولكن تسئل عن الفطرة**) رواه البيهقي في شعب الايمان. وهم در حديث است (**وفد الله ثلاثة الغازي والحاج والمعتمر**) رواه النسائي. وهم در حديث آمده (**حرس ليلة في سبيل الله أفضل من صيام رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلاثمائة وستين يوما واليوم الف سنة**) رواه ابن ماجة. وهم در حديث است (**غزوة في البحر مثل عشر غزوات في البرّ والّذي يسد كالمنتظر في دمه في سبيل الله**). وهم در حديث است (**شهيد البحر مثل شهيدي البر وما بين الموجتين كقاطع الدنيا في طاعة الله وان الله وكّل ملك الموت بقبض الارواح الاّ شهيد البحر فإنّه يتولى قبض ارواحهم ويغفر لشهيد البرّ الذنوبّ كلّها الاّ الدَّين ولشهيد البحر الذنوبَ والدَّينَ**) رواه ابن ماجة. وعن ابي امامة قال جاء رجل الى النبي صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم فقال أرأيت رجلا عزا ملمتس الاجر والذكر ما له فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**لا شيء له**) فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**لا شيء له**) فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**لا شيء له**) ثم قال (**إنّ الله تعالى لا يقبل من العمل الاّ ما كان خالصا وابتغاء وجهه**) رواه احمد والنسائي. وهم در حديث است (**إنّ**

الصلاة في الرباط تعدل خمسمائة صلاة ونفقة الدينار والدرهم منه افضل من سبعمائة دينار ينفقه في غيره) رواه البيهقي. وفي رواية (**بالفي صلوات**) وفيه نكارة. وهم در حديث است (**ثلاثة لا ترى اعينهم النار عين حرست في سبيل الله وعين بكت من خشية الله وعين كفت من محارم الله**) رواه الطبراني. وهم در حديث است (**ألا أنبّئكم ليلة أفضل من ليلة القدر حارس حرس في الأرض الخوف الاّ يرجع الى اهله**) رواه أُبيّ بن كعب وقال صحيح على شرط البخاري. وهم در حديث است (**كل عين باكية يوم القيامة الاّ عين غضّت من محام الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرجت منها مثل رأس الذباب من خشية الله**) رواه الاصفهاني. وهم در حديث است (**من اعان مجاهدا في سبيل الله او غازيا في عشيرته او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظلّه يوم لا ظلّ الاّ ظله**) رواه احمد والبيهقي. وهم در حديث است (**من اظلّ رأس الغازي اظلّه الله يوم القيامة**) رواه ابن حبان في صحيحه والبيهقي. وهم در حديث است (**من احتبس فرسا في سبيل الله ايمانا بالله وتصديقا بوعده فان شبعته ورويّته وروثه وبوله في ميزانه يوم القيامة**) يعني الحسنات رواه البخاري. وهم در حديث است (**طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فإنّ له بكلّ كلمة سبعين الف حسنة كلّ حسنة منها عشر اضعاف مع الّذي له عند الله من المزيد**) الحديث رواه الطبراني. وهم در حديث آمده است (**صلاة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف وصلاة في المسجد الحرام تعدل بمائة الف صلاة والصلاة بارض الرباط بالفي الف صلاة**) الحديث رواه ابوالشيخ وابن حبان. وهم در حديث است (**من رمى رمية في سبيل الله قصرا وبلغ كأن له اجر اربعة اناس من بني اسماعيل اعتقهم**) رواه البزار. وهم در حديث است (**قيام الرّجل في الصف في سبيل الله أفضل عند الله من عبادته ستّين سنة**) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري. وهم در حديث است (**ساعتان لا ترد على داع وعمومته دعوته حين تقام الصلاة وفي الصّفّ في سبيل الله**) رواه ابن حبان. وهم در حديث است قال الرّجل يا رسول الله إني اقف الموقف اريد وجه الله واريد أن أرى

موطني فلم يرد عليه رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم حتى نزلت (**فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا** * الكهف: ١١٠) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين. وهم در حديث است (**إنّ اولى النّاس يقضى عليه يوم القيامة رجل استشهد فأتي به فعرفه نعمته فعرفها قال ما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لأن يقال هو جريء فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار**) الحديث رواه احمد والحافظ والنسائي والترمذي وابن خزيمة في صحيحه. وهم در حديث است (**من فاته الغزو معي فليغز في البحر**) رواه الطبراني. وهم در حديث است (**الشهداء ثلاث رجل خرج بنفسه وماله في سبيل الله لا يريد أن يقاتل ولا يقتل لكن يكثر سواد المسلمين فإن ماتَ او قتل غفر له ذنوبه كلها واجير من عذاب القبر ويؤمن من الفزع ويزوج من الحور العين وحلت عليه حلة الكروامة ويوضع على رأسه تاج الوقار والخلة والثاني خرج بنفسه وماله محتسبا يريد أن يقاتل ولا يقتل فإن مات او قتل كانت ركبته مع ابراهيم خليل الرّحمن بين يدي الله تبارك وتعالى في مقعد صدق عند مليك مقتدر والثالث خرج بنفسه وماله محتسبا يريد أن يقاتل ويقتل فإن مات اوقتل جاء يوم القيامة شاهرا سيفه واضعة على عنقه والناس جاثون على الركب يقولون ألا افسحوا لنا فإنّا قد بذلنا اموالنا ودماءنا لله تبارك وتعالى**) قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وصحبه وسلّم (**والّذي نفسي بيده لو قالوا ذلك لابراهيم الخليل او لنبي من الأنبياء لرحل لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى يأتون منابر من نور تحت العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين النّاس لا يجدون غم الموت ولا يغمون في البرزخ ولا تفزعهم الصيحة ولا يسأمهم الحساب ولا الميزان ولا الصراط ينظرون كيف يقضى بين الناس ولا يسألون شيئا إلاّ يعطوا ولا يشفعون في شيء إلاّ شفّعوا فيه ويعطون من الجنة ما احبوا وينتهون من الجنة حيث احبوا**) رواه البزار والبيهقي والأصفهاني. وعن نعيم بن سمار أنّ رجلا سأل رسول الله صلّى الله عليه وآله

وصحبه وسلّم ايّ الشهداء أفضل قال (**الّذين يلقون في الصف ولا يلتفتون وجوههم حتى يقتلوا اولئك ينطلقون في الغرف العلى من الجنة ويضحك اليهم ربّهم واذا ضحك ربّك الى العبد في الدنيا فلا حسباب عليه**) رواه أحمد وابويعلى ورواهما ثقات. وهم در حديث است (**ألا اخبركم عن الأجود عن الأجود لله وأنا أجود ولد آدم واجودهم من بعدي رجل علم علما فنشر علمه فيبعث يوم القيامة امة واحدة ورجل جاهد بنفسه لله عزّ وجلّ حتى يقتل**) رواه ابويعلى والبيهقي. وهم در حديث است (**ثلاثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشرهم الّذي اذا انكشف فئة قاتل وراءها بنفسه لله عزّ وجلّ فاما أن يقتل واما أن ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا الى عبدي هذا كيف صبر بنفسه والذي له امرأة حسينة وفراش الين حسن فيقوم من الليل يذر شهوته ويذكرني ولو شاء رقد والّذي اذا كان في سفره وكان معه ركب فسهروا ثم هجعوا فقام من السحر في السراء والضراء**) رواه الطبراني باسناد حسن. وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلّم أنه سأل جبريل عن هذه الآية (**ونفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض الاّ من شاء الله من الذين لم يشأ الله أن يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيافهم حول عرشه فاتاهم ملائكة من المحشر بسنجاب من ياقوت ازمتها الدر الابيض به حلل الذهب والسندس والاستبرق ونمارقها الين من الحرير مدّ خطاها مدّ ابصار الرّجل يسيرون في الجنة على خيول يقولون عند الحول الشرهة انطلقوا بنا ننظر كيف يقضي الله بين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك الله الى عبد من موطن فلا حساب عليه**) رواه ابن ابي الدنيا. وهم در حديث است (**ثلاثة يضحك الله اليهم الرّجل اذا قام بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلاة والقوم اذا صفوا في قتال بالعدوّ**). وهم در حديث است (**ما ترك قوم الجهاد الاّ عمّهم الله بالعذاب**) رواه الطبراني باسناد حسن. وهم در حديث است (**الجهاد واجب عليكم مع كل امير برا كان او فاجرا وان هو عمل الكبائر**) عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**الجنة تحت ظلال السيوف**)

عن ابي موسى. وهم در حديث است (**من راح روحة في سبيل الله كان له مثل ما اصابه من الغبار مسكا يوم القيامة**) ايضا. وهم در حديث است (**من سل سيفه في سبيل الله فقد بالغ لله**) ابن مردويه عن ابي هريرة. وهم در حديث است (**من صدّع رأسه في سبيل الله فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب**) طب عن ابن عمر. وهم در حديث است (**من فدى اسيرا من ايدي العدو فأنا ذلك الايسر**) ط ص عن ابن عباس. وهم در حديث است (**ساعات في سبيل الله خير من خمسين حجّة**) عن ابن عمر. وهم در حديث است (**السيوف مفاتيح الجنة**) ابوبكر بن عساكر عن زيد كفى بالسيف شاهدا عن سلمة بن المحيق اردوية المجاهدين. ذ عن ابي ايوب الحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت. وهم در حديث است (**ألا اخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت ألا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلاة ويؤتي الزكاة ويشهد أن لا اله الاّ الله**) ث كه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه. وهم در حديث است (**الاسلام ثلاثة ابيات سفلي وعلوي وغرفة فاما السفلي فالاسلام الذي دخل فيها عامة المسلمين ولا يسئل احد منهم الاّ قال أنا مسلم واما العلوي فتفاضل اعمال بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا الجهاد في سبيل الله لا ينالها الاّ افضلهم**) طب عن فضالة بن عبيد. وهم در حديث است (**من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف رقبة**) ابن رنجويه عن رجل من اهل الحجاز مرسلا. وهم در حديث است (**لموقف في سبيل الله لا يسل فيه بسيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لا يعصى الله فيها طرفة عين**) ابن النجار عن ابن عمر. وهم در حديث است (**لا يزال الجهاد حلوا خضرا ما امطرت السماء وانبتت الارض وسينشأ نشؤ من قبل المشرق يقولون لا جهاد ولا رباط اولئك هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة اهل الارض جميعا**) ابن عساكر وضعفه انس. وهم در

حديث است (**المنفق على الخيل كباسط يده بالصدقة ولا يضعها وابوالها واوراثها عند الله يوم القيامة كركي المسك**) ابن سعيد طب عن يزيد بن عبد الله. وهم در حديث است (**من مرض يوما في البحر كان كمن اعتق الف رقبة يجهزهم وينفق عليهم الى يوم القيامة**) الحديث كل عن عليّ رضي الله تعالى عنه.

مكتوب صد وشصت وپنجم بشيخ الياس رضي الله عنه

در شرح بعضى كلمات مصطلحه اين طريقه عليّه رضي الله عنهم

الحمد لله ربّ العالمين والصّلاة والسّلام على سيّد المرسلين محمد وآله وصحبه أجمعين. **أما بعد** چون صلاح آثار شيخ الياس از اين فقير در خواست كه بعضى از كلمات كه در اين طريقه عليه زبان زد ودائر است شرح آن بنويس اجابة للمسئول باندازه فهم قاصر نوشته آمد والله سبحانه الملهم للصواب سفر در وطن عبارت از سير انفسى است كه آنرا جذبه نيز گويند ابتداى معامله اين بزرگواران از اين سير است وسير آفاقى كه سلوك عبارت ازان است در ضمن اين سير قطع ميشود در سلاسل ديگر شروع كار از سير آفاقى ميكنند وانتها به سير انفسى ميشود وشروع كار از سير انفسى خاصه اين طريق است واندراج نهايت در بدايت همين معنى است كه سير انفسى كه نهايت ديگران است بدايت اين اكابرانست سير آفاقى مطلوب را بيرون از خود جستن است وسير انفسى در خود آمدن وگرد دل خود گرديدن اندرين معنى گفته اند **فرد**:

همچو نابينا مبر هر سوى دست * با تو در زيرِ كليم است هر چه هست

وخلوت در انجمن كه محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته باشد وتفرقه بيرونى بحجره درونى راه نيابد **بيت**:

از برون در ميان بازارم * واز درون خلوتست با يارم

در ابتداى اين معنى به تكلف است ودر انتهاى بى تكلف ودر اين طريق اين معنى چون در ابتداى دست ميدهد راهى براى حصول آن وضع كرده اند از

خصائص این طریق آمده است هر چند منتهیان طرق دیگررا نیز دست میدهد اندرین معنی گفته اند **فرد:**

از درون شو آشنا واز برون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کمتر بود اندرجهان

من لم یملك عینه فلیس القلب عنده نظر بر قدم عبارت ازان است که در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود وبمحسوسات متلونه پراگنده نکند تا بجمعیت اقرب باشد چه در ابتدای دل تابع نظر است وپریشانی نظر در دل تأثیر میکند خوش گفت **بیت:**

بچه مشغول کنم دیدهٔو دلرا که مدام * دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

هوش دردم عبارت ازان است که واقف نَفَس خود باشد تا به غفلت نه برآید کلمه سیوم برای دفع تفرقه ایست که از آفاق میخیزد وکلمه چهارم دافع تفرقه نفس است یاد کرد ویاد داشت سالك تا زمانی که در تکلف وتصنع است وبحقیقت وملکه حضور نه پیوسته است در مقام یاد کرد است **بیت:**

دائم همه جا با هر کس در همه کار * میدار نهفته چشم دل جانب یار

وچون حضور دوام پذیرد از تکلف یاد کرد وازهد وملکه گردد که بنفی منتفی نشود یاد داشت بود **بیت:**

دارم همه جا با همه کس در همه حال * در دل تو آرزو در دیده خیال

ویاد داشت را معنی دیگر است بغایت عالی وآن معنی درخور این مکتوب نیست وقوف قلبی آنست که نگران وواقف دل بود وتوجهی ونظری بآن داشته باشد قطع نظر از ذکر نکند تا تفرقه بآن راه نیابد وبنقوش ما سوی منقش نه گردد وگفته اند که دل بیکار نیست بما سوای آمیخته است یا با مطلوب در آویخته آدمی تا بیداراست حواس ظاهره که جواسیس آمد اخبار عالم بدل میرسانند ودر تفرقه میدارند وچون بخواب میشود حواس باطنیه این کار میکنند ودلرا پریشان میدارند وچون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد وگویا خطّی کرد دل

از این توجه پیدا میشود نمیگذارد که اخبار عالم بدل برسد در این هنگام دل بمقصد اقصی در آویزد چه بیکاری در حق او مفقود است چون از این امر ممنوع گشت چاره ندارد وغیر از توجه بآن طرف احتیاج بذکر وتوجه مذکور ندارد دل از دشمن باز دارد دست را طلبیدن حاجت نیست زنگ از آئینه بزوای که غیر از ظهور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام که کسی را که ذکر قلبی در نگیرد ومتأثر نشود ویرا از ذکر باز داشته به مجرد وقوف قلبی امر باید کرد وتوجهات باید نمود تا ذکر در گیرد وقوف عددی عبارت ازان است که بر عدد ذکر نفی واثبات بر نهجی که در طریقه معهود است واقف باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق از ترقب است وترقب انتظاررا گویند پس مراقبه جمع نمودن حواس ظاهره وباطنه است در انتظار محبوب **بیت:**

همه چشمیم تا برون آی * همه گوشیم تا چه فرمای

عزیزی گوید مراقبه را از گربه آموختم ومراقبه را معنی دیگر هم هست وآن آگاهی وعلم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر او وحضور او تعالی مراد را خواجه بزرگ قدّس سرّه میفرموده اند که طریقه مراقبه از طریق نفی واثبات اعلی است واقرب است بجذبه از طریق مراقبه بمرتبه وزارت وتصرف در ملك وملکوت میتوان رسید واشراف بر خواطر وبنظر موهبت نظر کردن وباطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است واز ملکه مراقبه دوام جمعیّت خواطر ودوام قبول دلها حاصل است واین معنی را جمع وقبول مینامند سلطان الذکر آنست که ذکر تمام بدنرا فرا گیرد وهر عضو در رنگ دل ذاکر ومتوجّه مطلوب گردد **بیت:**

هر دم بهوای تست دمساز * هر موی زگیسوم به پرواز

رابطه حفظ صورت پیر است در دل حضرت خواجه احرار قدّس سرّه اشاره برابطه نموده اند جائیکه فرموده اند ع:

سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض وبرکات از آن حضرت بی توسط نماید متوسطی باید خداوند هردو جهت که از عالم علوی خطی فرا گرفته بعالم سفلی جهت دعوت وارشاد رو آورده باشد واز راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد فیوض را به مستعدّ آن رساند وآن واسطه در حق مرید پیر است که اتصال بیچونی بغیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید هر چند وجوه مناسبت پیر پیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **بیت:**

زان روی که چشم تست احول * معبود تو پیر تست اوّل

وچیزهای که مناسبت به پیر بآن حاصل شود محبت است به پیر وخدمت ورعایت آداب او است ظاهرا وباطنا واتباع او است در آداب وعادات وعبادات ومرادات او ساختن وخودرا در حضور او کالمیّت في يد الغسّال دیدن ودر پیر فانی گشتن ولهذا گفته اند که فنا في الشیخ مقدّمه فنا في الله است وطریقه رابطه از اجلّ امور است واشد مناسبت به پیر پیداست میکند ومسهل امور مسطور است که محصل مناسبت اند وچون نسبت رابطه غالب میآید خودرا عین پیر مییابد وبه لباس وصفت او خودرا موصوف مییابد وهر کجا که مینگرد صورت پیر میبیند **بیت:**

درو دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق * هر کجا مینگرم روی ترا میبینم

توحید یگانه کردن دل است از التفات بما سوی واز شهود وشعور ماعدا **بیت:**

توحید بعرف صوفی ای صاحب سیر * تخلیص دل از توجه او است بغیر

عدم فنا است در جهت جذبه وآن عبارتست از عدم شعور خود باوصاف خود وجود عدم بقا است که بر این فنا مرتب شود این بقا چون در جهت جذبه است که سلوك بآن ضم نگشته است از عود بوجود بشریت ایمن نیست پس ولایت بآن حصول نه پیوند دو فنا وبقای حقیقی است که ولایت بآن مربوط

است واز عود مذکور ایمن است ودوام آنرا لازم فنای حقیقی نسیانی ما سوی او تعالی است وزوال علم ماعدا. حضرت ایشان قدّس سرّه فرموده اند که اگر زوال علم حصولی اشیا است فنای قلبی است. واگر زوال علم حضوری است عبارت از نفس حاضر است فنای نفس است ووجود فنای بقا است که بر این فنا مرتب میشود وبوجود موهوب بولایت ثانیه موجود گردد. حضرت خواجه نقشبند قدّس سرّه بهمین معنی فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند باز گشت عبارت از آن است که بعد از ذکر نفی واثبات بطریق معهود بزبان قلب بگوید خداوندا مقصود من توئی ورضای من بتو.
تم مکاتیبه الشریف بعون الملك اللّطیف.

تذکره رابع از منتخب رابع در ذکر بعضی خوارق وتصرفات بطریق اختصار از حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند که شمه از علوم ومعارف ایشان ذکر یافت واول واعظم خوراق معارفی اند که موافق کتاب وسنت واقع شوند وتعظیم وتوقیر کتاب وسنّت ودین وشریعت کما ینبغی لاحد از مرقومات ومکتوبات ایشان قدری ازان در قید قلم آمده واضح ولائح گردید که ما فوق آن متصور نباشد. پس ذکر خوارق عادات وتصرفات وکرامات که تعلق بعالم کون وفساد دارد پایه ادنی است نسبت بآنها وحاجت نوشتن آن نیست اما چون عادت مؤلفان احوال بزرگان چنین جاری شده که ازانها برخی نیز مینویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده برخی از خرق عادت وتصرفات وکرامات جناب عروة الوثقی ثبت مینمایم وهر نقلی که تعلّق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخی منخرق عاداته مینویسم وهر ذکری که مشعر از تصرف ایشان بود افتتاح آن من تصرفاته بسرخی مینگارم. میآرند که جناب حضرت قیّوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالی عنه که فرزند اکبر وخلیفه اوّل وقائم مقام بی بدل ایشانند ومنصب قیومیّت فی سائر اخوان بطریق

اصالت بایشان رسیده وممتاز تمامی فرزندان ومستفیضان والد بزرگوار خود انداز ایشان مروی شده.

من خرق عاداته: که روزی حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه باهل خانه خود که والده فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امروز ظهور روح پر فتوح قطب المحققین وارث المرسلین شفای دلهای دردمند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضي الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات من بچند واسطه در خانه شما ورود میفرماید باید که در تعظیم وتوقیر او کما ینبغی کوشش رود اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت در لباس او که از وراثت فقر است دیدهٔ بخندهٔ پیش آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت امّ المریدین از استماع این کلام از اوّل روز بدروازه حرم سرا رفته انتظار قدوم برکت لزوم آن مخدومه نموده نشستند تا ورود سعادت آمود آن مخدده گردید به ادب وتواضع بسیار پیش آمد نموده لوازم نیازمندی بجا آورده وخدمات شائسته نموده تا مدّت اقامت در ملازمت خدمت خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند وچون ایشان توجه برفتن فرمودند آنچه لوازم خدمت کاری است مهیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المریدین شکرانه خداوندی جلّ شانه بجا آوردند که امر حضرت خواجه بزرگ رضي الله عنه بجای آمد ونیز مخدومه محترمه از خدمات ایشان راضی ومسرور رفتند.

من تصرّفاته: میآرند که در وقتِ عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دار الارشاد سرهند واقع شده بود سلطان وقت اورنگزیب عالمگیر بود که از جمله مریدان بلکه از زمره مستفیضان ونسبت یافته‌گان ایشان بود چنانچه در مکتوبات ایشان بطرف سلطان مذبور بسا مکاتبات ورود یافته وبشارات عالی واشارات متعالی در باره او مندرج شده بلکه بشارت فنای قلب وفنای نفس نیز مذکور گردیده وبطرف کشمیر عنان توجه ظل الله مصروف بود چون سلطان منسلک

طریقه شده بود وبهره کلّی یافته اهل عساکر تمامرا رجوع نمودند واکثر دست ارادت در فتراك ایشان زده واز فیوضات باطنی وتصرفات ظاهری کامیاب مطالب دو جهانی گردیدند ازان جمله یك شخصی را زنجیر بپا آوردند وپدرش که از مریدان قدیم بود بعرض حضرت عروة الوثقی رسانید که این فرزند من گرفتار چنك عشق مجازی شده دست از خدمت سلطان وجاه ومنصب خود برداشته اسیر وبیقرار دیوانه وار لیل ونهار در یاد قد ورخسار معشوق صوری گردیده اگر تصرفی در باره او رود تا بخود آید موجب آسایش این مخلص صمیمی خواهد بود خدمت ایشان خطاب بآن بیقرار نموده فرمودند که از این اندیشه باطل وخیال لا طائل در گذشته روی همت بمرغزار حقیقت آری واز بستان معرفت ثمره یابی هر آئینه بهتر خواهد بود **بیت:**

عشق حقانی شعار خویش کن * عشق صوری را بطفلان واگذار

آن گرفتار بندیار فی الحال زبانرا مترنم این فرد حضرت خواجه حافظ شیرازی نمود **فرد:**

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند * گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

خدمت ایشان در آن وقت بجذب فرمودند که تغیر کردند قضارا بمجرد استماع این کلام عقل رفته بسرش عود کرد وعشق مجازی مبدل بحقیقی شده وبسعادت ارادت مشرف شده از فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمرهٔ اولیاء وصلحاء در آمد کامل ومکمل گردید.

من خرق عاداته: روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند وبرغبت تمام میخوردند میآرند که آن اَنْبهْ بود که اعلای میوهای هندوستان است صالحه از مخلصات بزیارت آمده بود بخاطرش خطور نمود که اهل الله را اکل باین رغبت میباشد تا وجهش چه بود فی الحال از اشراف خاطر در یافته فرمودند وجهش آنست که هر چه اولیا تناول میفرمایند همه نور میشود پس نور هر قدر که بیش

بود مرغوب است.

من تصرّفاته: آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار وجوه مداخل از صوفیان کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه اسبابی منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشانرا ملاحظه نموده معروض داشت که این مخلص اراده حج دارم واین داعیه دامنگیر شده در نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دارد که مساس آن آهن اسود را طلاء احمر میسازد آنرا همراه نمیتوانم برو دایبی چون شما منظور نیست ونیز موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آنچه جهة اخراجات فقرا از آن سنگ طلاء نموده شود وبکار رود موجب رفاهیت ملازمان عالی باشد اگر حیات باقی بود ومراجعت نصیب شود بمن عنایة نمایند والا نه بخدمت حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگرا گرفته بر طاقچه انداختند وآن مرد مرخص شد بعد مُدت دوسه سال که آنعزیز ازان سفر مراجعت نمود بدار الارشاد سرهند رسید وبملازمت عالی بار یافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته بودیم افتاده است بر دارید وسبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین سفر از نزد شما میرفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز میکرد آن گاه بخادمی امر فرمودند که سنگ وکلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فِرمودند که همه طلای شوید به مجرد فرمودن طلای ناب شدند بعد ازان فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شده باشد اورا نمیرسد ونمیسزد که باین چیزها گراید **فرد** لمحرّره:

در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری * زانکه اکسیر اثر نرگس شهلا داری

من تصرفاته: صاحب کتاب برکات معصومی می آرد واز والد خود نقل مینماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه یك سال مدخل

خودرا که یك لك شده بود ومصرف خانقاه معلّی که یك لك وپنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارك وتعالی بزبان مبارك آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجه احرار قدّس سرّه یك لك وپنجاه هزار بوده ومصرف ایشان یك لك ثابت شده مدخل ما یك لك وخرج یك لك وپنجاه هزار وبا وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشایش کامله ورفاهیت تام شامل حال است زیاده چه تصرف باشد.

من خرق عاداته: چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد وانتقامات کلی از اینها خواهند نمود وتغیرات عظیم روی خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوّق میبود به نسبت پیغمبر علیه الصّلاة والسّلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه (**مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ** * الأنفال: ۳۳) وچون باز مراجعت نمائی موجب رفاهیت امن وامان خواهد شد فوقع کما کوشف له میآرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان باراده مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد وعیان نمود که مرا زوجه جمیله بود که بسیار مطبوع ومقبول من بود روزی رانا نام هندو که از رؤسای فرقه هنود بود ومقرب سلطان اورا بدید وفریفته او شده وجبرًا اورا از من ستاند از این ممرّ هرجا استغاثه بردم نظر بحشمت او نموده کسی عرض مرا بسلطان نرساند وغور من ننمود خدمت حضرت عروة الوثقی با برادر بزرگ خود خواجه حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالی عنهما از استماع این مقدمه از کمال غیرت که لوازم ولایت است متغیر شدند وفرمودند در نزد سلطان رفته احوال ترا اظهار خواهم ساخت اگر بغور تو رسید فبها والاّ نه تغیر سلطنت او خواهیم کنانید ودران وقت نزد سلطان

رفتند در آن وقت دارا شكوه[١] سلطان بود احوال سيّد مذكور باو رسانيدند وطلب غور فرمودند سلطان بنابر خاطرِ رانا كه يكى از اعاظم امرا بود در غور اين مقدمه تساهل نمود وگفت بخاطر يك زن نميتوان چنين اميرى معتبريرا فضيحت نمود بآن سيد بنابر خاطر شما مباليغ كثير ميدهم كه ديگر تزويج نمايد خدمت حضرتين از اين سخن متغير شده فرمودند كه هرگاه بغور اين سيّد نميرسى وآن كافررا بسزا نميرسانى مايان از اين سفر كه در پيش داريم هرگز بملك هند مراجعت نخواهيم كرد تا تو پادشاه باشى در جواب ايشان گفت حضرات مخير اند ومن در اين ايام عزيمت لشكر بطرف اورنگزيب دارم بجانب دكن كه از من باغى شده باين امور نميتوانم پرداخت ونميتوانم مثل رانا اميرى را از خود رنجانيدن حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه در جواب فرمودند كه تا رانا واعوانش بسزا نرسند انشاء الله تعالى مايان بهند نخوهيم آمد واز مجلس سلطان برخاستند هيبت باطنى ايشان آن قدر برو غلبه كرد كه هيچ نوع اذيّت بايشان نتوانست رسانيد خدمت ايشان چون ببلاد دكن رسيدند واورنگزيب بدان طرف بود از اخبار قدوم ايشان باراده سفر حرمين ومشاجرت ايشان بدارا شكوه با خبر گرديد از اين معنى اميد قوى حاصل روزگار خود دانسته خودرا بخدمت حضرت عروة الوثقى رسانيد ومريد شد ومعروض داشت كه نسبت من بداراشكوه هيچگونه مقاومترا بر نمى آيد الاّ بدست آويز محكم ايشان كه عروة الوثقى جهان جهانيان اند ايشان فرمودند باك مدار بموجب آيه كريمه (**كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ** * البقرة: ٢٤٩) به عنايات ايزد تعالى تا سلطنت تو مقرر شده هرگز رجوع ما بهند واقع نخواهد شد از اين بشارت اورنگزيب قوى دل گرديده تهيه عساكر نمود ومقابله داراشكوه را مستعد شد چون خدمت ايشان بزيارت روضه منوّره جناب

---

(١) دارا شكوه ولد شاهجهان وبرادر بزرگ اورنگزيب است

اقدس کامیاب شدند وعده که باورنگزیب فرموده بودند معروض داشتند چنان مأمور گردیدند که سلطنترا باورنگزیب عنایت فرمودیم اما چون داراشکوه خودرا در زمره مریدان حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سیّد عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه در آورده است وخدمت ایشان جانب اورا دارند محمد صبغة الله فرزند اکبر خودرا به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا حاصل سازد تا بخاطر او ایشان از طرف داراشکوه دست بر دارند لهذا حضرت عروة الوثقی موجب فرموده امر شریف خدمت حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله را ببغداد شریف فرستادند وایشان بشرف زیارت مبارك مشرف شده مطلوبرا معروض دشاتند خدمت حضرت جناب غوث الجن والانس مقصودرا قبول نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بحضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد بر سر اصل سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رضي الله عنه در بلاد عرب بلدان هند ببلادهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط دو باد زوال سلطنت وتغیر آن وقتل ونهب وانواع ابتلا سبب هلاکت وذلّت اهل آن گردید چون خبر زوال سلطنت داراشکوه وتسلّط اورنگزیب عالمگیر رسید خدمت حضرت عروة الوثقی از احکام حج وزیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بهند آوردند با هزاران انعامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله یواقیت الحرمین مذکور است فی الجمله بورود ایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی گردید واهل آن از مهالك نجات یافتند واورنگزیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدّت متمکن تخت سلطنت فیروزی میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان مستقیم بانواع دینداری وخداپرستی وظاهر آرائی واستحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهور انام است حاجت بیان ندارد.

من خرق عاداته: خداپرست خان نام مردی از امرا از جهة تطبیق اسم با مسمی ترك امارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملتزم خانقاه عالی شان حضرت عروة الوثقی بود در آن هنگام که در ظلّ هما آثار آن دیار میگذرانید اتفاقا روزی شش نفر مهمان از اعزه زمان که بآن خان نسبت قرابت ومعرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذبور از ممر افلاس که از لوازم فقراست در مهمانداری آنها مشوش شد واظهار احوال خودرا به متصدیان خانقاه از غایت تمکین نتوانست نمود ووقت ختم مقرری حضرت عروة الوثقی شد از خوف فوت آن وقت مهمانان را بجای خود گذاشته خودرا به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده در ختم شریك شد اما در خاطر اندیشه مذکور مرکوز بود بعد از ادای ختم بدستور معمول فواکه حاضر آوردند وتقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود که اهل ختم را ده ده دانه انبه میدادند وغیر حضاررا پنج پنج دانه تقسیم میکردند بخان مذبور نیز بدستور معمول ده دانه دادند همانا در خاطر خان مذبور مهمانان عبور کردند فی الفور حضرت عروة الوثقی خان را طلب داشته ویك سبد انبه را بخود قریب فرموده از دست مبارك خود ده انبه جدا کرده دادند وفرمودند که این تقسیم یك ضیف شما وده دانه دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف دویم شما همین قسم شش رسدرا جدا کرده عنایت کردند که جمله شصت دانه انبه وشش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند وفرمودند که شما بجای فرزند مائید هرگاه در وقت بودن خانقاه مهمانی ورود فرماید بلا تحاشی عیان مینموده باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل روزگار شما خواهد شد فوقع کما اخبر رضي الله تعالی عنه این قصّه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است.

من خرق عاداته: خدمت مخدومزادهٔ خامس حضرت شیخ محمّد سیف الدین قدّس سرّه که فرزند پنجم ایشان بودند در مکاتیب خود در مکتوب صد وچهل

ویکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود یافته نگارش فرموده اند وبعینه عبارت آن مخدومزاده ایراد میرود در بلده کابل عزیزی حضرت ایشانرا یعنی حضرت عروة الوثقی رضي الله عنه را بخواب دید وآن حضرت اورا نیمه ترکی عنایت فرمودند چون با فاقت آمده آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف.

من تصرّفاته: از خدمت حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل قدّس سرّه منقول مینویسند که روزی حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بوضوء نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارك داشتند بجوش تمام بر دیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگررا حاضر آورد از این مقدمه وهم برداشته بخدمت حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا نمود خدمت ام المریدین احوال خوف خادمه را بعرض رسانید فرمودند باو بگوئید خوف نکند در آن اثنا یکی از مخلصان مارا در صحرا شیر غرنده مقابل شده بود وقصد هلاك او کرده او از کمال عجز متوجه باطن ما شده استخلاص خود خواست نزد ما در آنوقت جز آن آفتابه اسلحه حاضر نبود بر سینه آن شیر زدیم وآن بیچاره را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مریدان حضرت عروة الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود که در صوبه بنگاله بجا میرفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار خود کردم فی الفور به چشم سر بفتح سین دیدم که حضرت عروة الوثقی رسیدند آفتابه که در دست مبارك داشتند بر آن شیر زدند که زهره آنشیر ترقید واز نظر من غائب شدند ومرا نجات از شر شیر دادند بعد ازان پرچهای آفتابه مبارك را تبركا برداشته ام وتا حال در پیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پر نور یافت بی آنکه او عرض نماید فرمودند لله سبحانه الحمد که مدد بر وقت در حق شما واقع شد والاّ نه شیر کار شمارا بآخر رسانیده بود.

من تصرّفاته: از زبان پادشاهزاده گوهر آرا بیگم که مرید مخلصه ایشان بود

مینویسند که دران ایام که حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه با برادرم داراشکوه مناظره رویداد بشارت سلطنت را ببرادرم اورنگزیب عنایت کردند بدستخط مبارك خود بشارت مذکور نوشته باورنگزیب دادند ومتوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگزیب بشارت مسطوررا بوالده خود اظهار نمودند من حاضر بودم بیقین میدانم که برادرم محمد عالمگیررا سلطنت هندوستان از تصرف حضرت عروة الوثقی رسیده رضي الله تعالی عنه.

من تصرّفاته: میآرند که سعد الله خان در حضور شاهجهان بتقریبی تکذیب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه نمود فی الفور بدرد قولنج مبتلا شد وبر قبح کلمه ناشایسته خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز وکوزه آب فرستاد واز خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آبرا دمیده بفریسند که بخوزدن آن شفا یابد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدومزاده گان بشفاعت بسیار نمودند ایشان بغضب فرمودند دروغگویان دم نمیکنند بآدمیان او گفتند زود بروید که روح او منتظر همین جواب است خادمان او مأیوس شده گردیدند وبسعد الله خان آنچه شنیده بودند معروض داشتند فی الفور رحلت نمود نعوذ بالله من غضب الله تعالی وغضب اولیائه **بیت:**

این قوم چو تیغ آبدارند * جان از تنِ بی ادب برآرند

من تصرّفاته: مینویسند که روزی یکی از امرای ایران که مذهب رفض داشت متوجه دار السلطنة هند بود وعبور بدار الارشاد سرهند نمود از روی استهزا خادم بخدمت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آیم خدمت ایشان از روی «اکرموا الضیف ولو کان کافرا» امر تیاری اسباب مهمانداری نمودند تا نماز عصر منتظر بودند که خبر رسید که امیر مذکور سوار شده رفت وغرض او استهزا بود اتفاقًا در آن اثنا خدمت عرفانپناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعاظم خلفای ایشان بود از کابل رسید وما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر

آوردند خدمت خواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذرانید در آنها چند عدد کارد ولایتی بود. خدمت حضرت عروة الوثقی یك کارد برهنه نموده فرمودند تربوزی حاضر آورید تربوزه حاضر کردند بآن کارد تربوزه را بریدند وفرمودند که در اثنای تربوزه محسوس شد که سر رافضی را بریدیم همچنان شد که از اینطرف بریدن تربوز بود وازان طرف جدا شدن سر رافضی مذکور

بیت:

مکن بازی که سر اینجا ببازی * در این میدان نشاید ترکتازی

من تصرّفاته: میآرند که شخصی در بلده اکبر آباد بوده در وقت احتضار خود خواهرزاده خودرا طلبید وفرمود که احوال تو ناتمام مانده باید که بخدمت عروة الوثقی رفته سلوك نمای تا بکمال رسی بعده بزبان آورد که چنان معلوم میشود که بعد از دوازده سال باین دولت مستسعد خواهی شد اتفاقًا در این مدت هر چند اورا سفرها دست داد بدار الارشاد سرهند نتوانست خودرا رسانید تا که مدّت موعود بسر آمد **بیت:**

گل بختش شگفتن کرد آغاز * هُمای دولتش آمد بپرواز

خودرا بسرهند مبارك رسانید وبشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون اورا دیدند فرمودند که دوازده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آنعزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشانرا بر آمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما وحضار مجلس همه از کمال او با خبر شوید وعزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالمپناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر وسلوك نموده بخلافت امتیاز یافته مرخص وطن مألوف خویش گردید.

من تصرّفاته: صاحب برکات مینویسد که روزی این درویش را صحبت پادشاه وقت محمد معظم شاهعالم اول بهادرشاه که فرزند اورنگزیب بود دست داد

ذکر تصرفات حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مرا در ایامی که حضرت اورنگزیب بسیر کشمیر متوجه بودند وعبور از دار الارشاد سرهند نمودند وبشرف زیارت مشرف شدند وآن سال پنجم از جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت وبعد از چهل وپنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگزیب پنجاه سال بود **بیت:**

اول وآخر أزل هم تا أبد * پیش علم عارفان پیدا بود

من تصرّفاته: میآرند که خدمت که خواجه محمّد حنیف کابلی که از اعاظم خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی بخواب دیدند که ایشان بدار الارشاد سرهند رفته اند ودر خانقاهِ ملائك پناه رسیده میبینند که دو عزیز نورانی نشسته اند وشمع در حضور ایشان میسوزد خواجه مذکور بخاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیایند فی الفور شخصی بطرف او آمد خواجه استفسار نمود که این دو عزیز کیانند آن شخص گفت که هردو فرزندان حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه اند یکی خازن الرّحمة خواجه محمد سعید رضي الله تعالی عنه نام دارد ویکی عروة الوثقی خواجه محمّد معصوم موسوم است خواجه بدان شخص گفت که مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجه محمد معصوم برسان آن شخص میگوید که من نیز باشاره ایشان بترد تو آمده ام آخر الامر خواجه را برده بخدمت ایشان رسانید چون خواجه ازان خواب دولت مآب بیدار شد احوالرا باقارب خود در میان نهاد وشوق وجذب بخواجه غلبه کرد وبا جمعی از احبّه خود روانه سرهند شریف شد اتفاقًا چون قریب دار الارشاد سرهند شریف رسیدند وقت شام بود تا بخانقاه عالمپناه میرسید شب شده بود بنوعیکه دیده بود در خواب دید که دو عزیز نشسته اند وشمع در حضور ایشان میسوزد همان شخص که در خواب اورا دلیل

کعبه مقصود شده بود بخواجه ملاقی شده اورا بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید خواجه مذکور در خدمت عالی مشغول شده در اندك مدّت بدرجات کمال فائض شد وبخلافت ممتاز شده مراجعت وطن مألوف یافت بعد از رسیدن بوطن واظهار خلافت اهل وطن متّفق الکلمة بانکار برخاستند وباستهزا میگفتند که خواجه از پیر خوابکی خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شده بخواجه گفتند که مایان بغیر دیدن خارق بتو نمیگردیم مایان تیاری مهمانی پیر تو میکنیم امروز وقت طعام اورا بما بگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان همه مریدان تو میشویم واگر حاضر نشدند پس اظهار کمال خود نزد مایان متما خواجه از کمال اعتقاد وغلبه جذبه که لوازم مبتدیان است قبول نموده فرمود که غالبًا وقت طعام ایشان بعد از نماز عشا میباشد شمایان تیاری طعام بکنید امید است که ایشان حاضر شوند جماعت تمسخر کنان به تیاری طعام پرداختند واستبعاد مینمودند که پیر خواجه در یکروز از سرهند به کابل چگونه خواهد آمد همه اکابر کابل از اهالی وموالی وقت حاضر شدند ومنتظر وقت بعد عشا بودند وخواجه بعد از نماز عشا مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند خواجه فرمودند طعام بر آرید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آوازپای بگوش غفلتزدگان رسید دیدند که از راه زینه حضرت خواجه عروة الوثقی با حضرات مخدومزاده گان بصحن خانه خرامیدند وبر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند ومخدومزاده گان عالیشان گرداگرد والد مذکور خود حلقه بسته نشستند جماعة مرضاء القلوب از مشاهده این حال متحیر شده بقدم مبارك افتادند وعذر تقصیر خواستند خدمت ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم والاّ مارا سر اظهار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیا طلب کرامات نمینموده باشند که ضرر خالص است القصّه طعام تناول فرموده وشبرا با جماعت بسر بردند

واکثر آن جماعت داخل طریقه علیّه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدومزاده گان برداشتند وفواکه خشك وغیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پشاور ولاهور بخدمت برساند وخود در یك لمحه بدار الارشاد سرهند رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز براه متوجه وطن شوید فرمودند که خبر بکسي نکرده ایم از این واقعه مبادا اضطرابی در متعلّقان واقع شود بالجمله نماز بامداد در مسجد خود با یاران ادا نمودند وفواکه مرطوبه را بذوی القربی وغیره محبّان تقسیم نمودند **فرد:**

چه شود گر بسر وقت من خسته جگر * قدمی رنجه نمائی ودلم شاد کنی

من تصرّفاته: از خدمت اخوند موسی صاحب ساکن همبنّی کونّی منقول است که چون حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه باجازت مرا ممتاز کردند وخلعت خلافت عنایت فرمودند ورخصت بوطن مألوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا افاغنه اند وشدید بی آنکه تصرفی ظاهر معاینه ننمایند ارادت نخواهند آورد بلکه استهزا خواهند کرد اگر از تصرف عالی چیزی به بنده عنایت شود که دران سر زمین افاعی گزنده بسیار است وایذای کلّی ازانها بخلق متعدیست در آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند هر آئینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر هر گزنده که مذکور گردد سر از اطاعت شما نه بردارد دیگر در هر امراض دم شما موجب شفا است وجای دوا وهمه مردمان آنجا بشما مخلص ومطیع خواهند شد فوقع کما اخبر رضي الله عنه.

من تصرّفاته: از صوفی پاینده طلا کابلی منقول است که وقتیکه این مخلصرا مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیخترا خرج خانقاه میباید دانید رویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی قدری کاغذ سرخ وسفید بیارید فقیر تجسس نموده پاره کاغذ سُرخ وسفید بهمرسانیده بخدمت حاضر

نمودم بدست مبارك خود ازان كاغذ بطور روپيه واشرفى مدور قطع نمودند وبلعاب دهن مبارك خود آلوده بدست بنده دادند روپيه واشرفى شده بودند بخاطر فقير خطور نمود كه اگر اين تصرف به بنده عنايت شود خوبتر خواهد بود از اين روپيه واشرفى به مجرد اين خطور امر نمودند كه اين تصرف بشما عنايت نموديم بشرطيكه زياده از احتياج نكنيد بعده هر وقت كه محتاج ميشدم كاغذ سُرخ را مدوّر نموده بلعاب دهن مى بر آوردم اشرفى ميشد واگر كاغذ سفيدرا مى بر آوردم روپيه ميشد واين تصرف او مشهور بوده لهذا ملقب بصوفى پاينده طلا كابلى شده بود.

من تصرّفاته: كذلك صوفى پاينده كرباس نيز از مجازان ايشان بوده در وقت رخصت باو پاره كرباس عنايت نموده بودند وفرمودند كه در اين كرباس بركت است صوفى مذكور مدّت عمر خود ازان كرباس ميفروخت وخرچ ما يحتاج خود مينمود واز كرباس هيچ كم نميشد تا انقضاى مدت حيات او بعد از ارتحال صوفى مذكور همان كرباس را بأمر او تكفين او نمودند وصوفى مذبور مشهور بصوفى كرباس پاينده بوده اين قدر از خوارق وتصرفات كه مذكور شد در رنگ آنست كه از بحر بى پايان بجرعه آب اكتفا رود **بيت:**

بحررا گر آورى در كوزهٔ * چند گنجد قسمتِ يكروزهٔ

اگر كتب ورسائل كه در احوال ايشان وفرزندان وخلفاى ايشان جمع شده ودر آنها آنچه ذكر يافته جمع نمايم از قسم خوارق وتصرفات هر آئينه از احصاى آن عاجز آيم **فرد:**

ذكر حالاتش نيايد در شمار * عاجزم گر يك نويسم از هزار

تذكره پنجم از منتخب چهارم در ذكر ارتحال

حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه از اين جهان بفراديس جنان

ميآرند كه خدمتِ ايشان دوسه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحالرا از فراست معنوى دريافته به تهيه سفر اخروى مستعد شده دست حق پرست از جميع

بایست دنیا برداشته بترنم الرفیق الاعلی مترنم بودند واظهار این مقدمة جانکاه اشارة وعلانية بانواع باحبّا واقربا مینمودند چنانچه کتبخانه که کلان تر خزینه سرکار معرفت مدار بود ومحبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار ومشتمل بر کتب متداوله وغیر متداوله از غرائب علوم وعجائب فنون مجتمع بوده که در جایهای دیگر یافته نمیشد آنرا بفرزندان گرامی خود وغیره محبان ومخلصان ومستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند ونیز بشب پانزدهم شعبان در سال انتقال امر فرمودند که تفحص از نور قمر نمائید که بدستور معمول منور است یا در شعاع وضیای آن فتور است هر چند بیننده گان غور مینمودند اصلا در قمر اثر نور نمیدیدند با وجودیکه اثر از آثار برابر اطراف فلك پیدا نبود حتّی که شب بنصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگ سیاه بر روی فلك انجم سپاه ایستاده واثر ضیا در وی مشاهده نمیشود فرمودند که نام قطبی از صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمانرا نیلگون ساخته است اما هیچ یکی از حضّار محفل خلد مشاکل دریافت معنی این مقوله ننمود تا آنکه واقعه این رحلت آن قیّوم وقت روی داد بعد ازان از سرّ آن مطلع شدند ونیز مینویسند که دران نزدیکی روزی در باغیچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند وجای که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند وفرمودند که نزدیك است که مکان فقیری از فقیران صاحب کمال گردد ومردم از استماع این مقوله گمان بردند که مگر ورود کدام بزرگی در آنجا خواهد شد ودران ایام در واقعه بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله عنه مشرف شدند ازان جناب استفسار احوال آن جهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند که اینجا مآل همه برحمت است فردای آن مخلصانرا بنوید فرحت جاوید خبردار کردند ومثل ما عاصیانرا امیدوار ساختند میآرند که قبل از وصال ایشان بشش ماه این رؤیای صالحه دست داده بود میآرند که ایشان در این ایام بتمام جمال صرف شده

بودند که بوی از جلال در ایشان در یافته نمیشد گویا وجود شریف ایشان مظهر رحمت عام شده بود وهر کسی را بکمال شفقت ومهربانی وبشاشت تمام پیش آمد مینمودند وکثرت ارشاد آن قدر عالمگیر شده بود که بموجب کریمه (**اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ اَفْوَاجًا**) کثرت خلائق در اطراف واکناف عالم بمرتبه رجوع یافته که افواج رجال ونساء وپیر وصغیر وکبیر وبرنابر نهجی ورود مینمود که تعداد آن جز در علم علام الغیوب نگنجد ورود فیض وبرکات بر صلحا وعصات ابر نیسان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت اشتباه وارد میشد از خوان الوان رحمت ایزدی بفیوض وبرکات سرمدی میرسید با وجود این فیاضی از خوف مالك یوم الدین لیل ونهار بناله زار میگذرانیدند ودر مکاتیب مبارك نیز از این مقوله مذکور میبود. **منها** در مکتوبی بر نگاشته اند که افسوس که اشرف عمر در هوا وهوس رفت ودر حرمان ومعصیت گذشت ودر ودیوار بر کردار این دور از کار گریان وزارزار است وهر سنگ وسفال بزبان حال فریاد میکنند ما لهذا خلقت وما لهذا امرت **بیت**:

هردو عالم در لباسِ تعزیت * اشك میبارند تو در معصیت

اذکروا الله وتوبوا الی الله جاءت الرّاجفة تتبعه الرّادفة جاءت الموت بحذافیرها انتهی کلامه الشریف. آورده اند که شروع مرض مبارك ایشان چنان بود که در عین عافیت وکمال صحت روزی بدرس کتاب مشکاة المصابیح اشتغال داشتند در حین قراءت این حدیث مبارك الحدیث هذا عن جابر رضي الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم (**یود اهل العافیة یوم القیامة حین یعطی اهل البلاء الثواب لو أنّ جلودهم کانت قرضت في الدنیا بالمقاریض**) رواه الترمذي. وقال هذا حدیث غریب همانا از روی ابتلا در خاطر عاطر خطور نمود فی الفور وجعی بساق مبارك هم رسید بدست شریف ساق مبارکرا سخت گرفتند ودرسرا موقوف فرمودند ومعلوم اهل مجلسرا شد که وجعی بساق ایشان لاحق شده اما

بزبان مبارك نیاوردند چه آن متمنّا بوده. القصه آن وجع بحدّی غلبه نمود که از ساق وزانو متجاوز شده بتمام بدن اوجاع محیط گردید در وقت غلبه اوجاع اکثر بتلاوت کلام مجید شغل مینمودند وبنماز جمعه وجماعت خمسه حتی الامکان از دست نمیدادند وبصبر وشکیبا بسر میبردند واین شعر عربی در آن اوجاع اکثر بزبان مبارك میراندند **شعر:**

إن قال لي متَّ متُّ سمعًا وطاعةً * وقلتُ لداعي الموت اهلا ومرحبا

ودیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی وفارسی نیز بزبان مبارك میگذشت ازانها یکی این است **بیت:**

گر بجان دادن میسر میشدی کسرا وصال * طالب وصلش بدی هرکس که جانی داشتی

ونیز تکرار این شعر مینمودند **شعر:**

ولیتك تحلو والحیاة مریرة * ولیتك ترضی والانام غضاب

ولیت الذي بیني وبینك عامر * وبیني وبین العالمین خراب

القصه وجع بر نهجی مستولی شد که روزی دست یکی از خدمه بعضوی از بدن مبارك رسید تمام بدن در رعشه در آمد آنعزیز از غایت تعجب معروض داشت که مجروح یك جز وبدن مبارك است که زانو وساق باشد واز دست رسیدن بدیگر اجزای بدن چرا موجب لرزه کل بدن کرد فرمودند که کدام عضو است که مجروح نیست از کمال صبر ووقار هرگز بلب مبارك حرف صادر نمینمودند که مخبر از شدت وجع باشد بلکه در حین غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگار ایشان میشد چه بمشرب مجددی ومعصومی ایلام محبوب را لذیذتر فرموده اند از انعام او چه در انعام رضای محب ومحبوب است ودر ایلام رضای خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبة رضای خالص محبوب از رضای مشترك جانبین لذیذ ودلپذیر است آورده اند که بتقریبی بیان نمودند که سجده من فوق العرش واقع میشود بلکه خادمه که در این وقت مرا ممدّ رکوع وسجود است

سجده او نیز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ایشان منقول است که شش ماه قبل از وفات میفرمودند که هر سجده که بوقوع می آید خواه از فرض خواه از نفل فوق العرش واقع میشود بلکه تمام نماز آنجا که لفظ جا در آن بارگاه از تنگی میدان عبارت است وقوع می یابد بحکم کلام صادق سیّد البشر علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام (**السّاجد یسجد علی قدمي الله فلیسجد ولیرغب**) میآرند که خدمت حضرت مخدومزاده بر جاده شیخ ابو القاسم که فرزند حضرت قیوم زمان اند ونبیره حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهم از مشاهده دیدار پر انوار در شدّت اوجاع وآزار کثرت صبر وقار ایشانرا ملاحظه نموده میفرمودند که هر کرا آرزوی دیدار سیّد الابرار باشد باید که مشاهده جمال با کمال حضرت عروة الوثقی نماید وازانجا پی بوقار صوری واستقلال معنوی جناب نبوی برد علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام آورده اند که حضرات مخدومزادگان که همه بدرجات کمال فائض بودند وتصرّفات عالی داشتند از غایت ملاحظه آزار والد خود همه در توجه ودر جذب آزار واوجاع مشغول میبودند ساعتی تخفیف لاحق میشد بدستور سابق عود میکرد چه عافیت صوری بحقیقت تمام شده بود ومعامله بعافیت معنوی کشیده آورده اند که در ایام عُرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه که بجهت نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند وجناب حضرت عروة الوثقی در شدت مرض بودند چه عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بیست هشتم شهر صفر المظفر واقع است ووفات حضرت عروة الوثقی هم شهر شریف ربیع الاول ورود یافته در میانه زیاده از یازده روز مفاصله نبود وایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر نمیتوانستند شد امر نمودند که مردم مدعورا طعام بدهند چون طعام بر آوردند ونزد مردم گذاشتند ومردم بخوردن طعام مشغول بودند جناب حضرت عروة الوثقی با وجود شدّت مرض در محفه محفوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که

از محفه مقدسه بیرون شوند ودر آن محفه نشسته ماندند وشله پرهیزانه که برای ایشان تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس با مدعوان در تناول پرهیزانه مشغول شدند دران اثنا یکی از حضار مجلسرا بخاطر خطور نمود که اگر از پرهیزانه خاص این فدوی را تبرکی عنایت شود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین اطعمه متلون که اهل مجلس تناول مینمایند آن پرهیزانه که الوش ایشان است در کام این مخلص عزیزتر است خدمت ایشان از اشراف باطن خطره را فهمیده نام اورا بزبان مبارك آورده طلب نمودند چون قریب ایشان شد فرمودند که این شله بی روغن طبیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما افتاده بگیرند آن مرد آن پرهیزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطره خود کرده از خدمت شریف برداشته با رفقا واحباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده برغبت تمام خوردند واز برکات آن که دوسه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوارتر قیامت بسیار شدند هذا من ادنی تصرّفاته رضي الله عنه مینویسند که به قرب ارتحال خدمت ایشان رقعات بطرف فقرای گوشه نشینان که در دار الارشاد بودند داشته اند در آن رقعات اکثر این عبارت میبود که فقیر محمد معصوم از دنیا میرود باید که بدعای خیریت خاتمه ممد ومعاون باشند هر یکی ازانها بموجب حوصله خود چیزی در جواب رقیمه مبارك نوشته اند از آنهارا سیّد میرزا نام عزیزی صاحب کمال بوده مینویسند که مزار آن عزیز در وسط بازار دار الارشاد واقع است در جواب رقعه این دو بیت نوشته اند **نظم:**

دری هر پیره زن میزد عزیزی * که ای زن در دحاها یادم آویزی
یقین میدان که شیران شکاری * در این راه خواستند از مور یاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت ایشان در این ایام آخر ایشان باریاب شدم این فردرا بشوق تمام تکرار مینمودند **فرد:**

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من * پیاده میروم وهمراهان سوارانند

آورده اند که یك روز قبل از رحلت مبارك ایشان عبد الملك که یکی از فقرای مبتدع بود اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بهم رسانیده بود واز جهت حفظ مشیخت خود از خدمت ایشان دور میبود خلاف عادت جهت عیادت آمده بخدمت ایشان بارياب شد ایشان چون بطرف او دیدند واثر فرحت درو مشاهده کردند یعنی ایشانرا بشدت مرض دید چون مریض القلب بود از آن فرحناك گردید ایشان آن معنی را درو مشاهده نموده از راه غیرت که لوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت که از خواندن اسمای سیفی بهم رسانیده وآنرا کمال نشاتین تصور نموده واهل روزگاررا مسخر ومنقاد ساخته از دریافت کمالات ولایت که ثمره اش حضور ومشاهده است بجز حصول مشیخت که عین مباعدتست مطلب کار نه فهمیدهٔ واستغنا از صحبت اکابر اولیا که اهل حضور اند پیدا نمودهٔ عن قریب فرزندی سیف الدّین اورا منهدم وناچیز خواهد نمود فوقع کما اخبر در اندك مدّت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدّین رحمه الله چنان شد که از مشیخت او نام ونشانی نماند نعوذ بالله من غضبه وغضب اولیائه **بیت:**

این قوم چو تیغ آب دارند * جان از تن بی ادب بر آرند

فقیر بعضی از اولاد اورا دیدم که دربند آمده اند واسیر مردم اند **بیت:**

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد * چنان افتد که هرگز بر نخیزد

میآرند که روز وصال مبارك خود بحضرت مخدومزاده بزرگ قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالی عنه که حاضر الخدمة بوده اند وخدمات ادویه وغیره مینمودند باو خطاب نموده فرمودند که نزدیك آی با وجود نزدیکی نزدیك تر شد سرا پا گوش گشته منتظر مواهب نشستند فرمودند که رضاء الله في رضاء الوالدین زیاده متوجه شدند از استماع اینکلام فرخنده مآل بمصداق این مصرعه ع:

همه گوشیم تا چه فرمائی

عنایت نموده گفتند که وضع بی نظیر شما در همه وجوه همیشه مقبول ومحبوب ما

است تغیر وتبدیل را در آن تجویز نخواهد بود دوم برادران وهمشیره های شما همه از شما خورداند اگر ازانها تقصیری وکوتهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت ودل خودرا ازآنها رنجه ننمایندکه برای آنها ضرر است ورشته اتفاقرا مضبوطتر خواهید ساخت سیوم صحبت سلاطین را بی ضرورت اختیار نخواهند نمود خدمت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خداوندی جلّ سلطانه توفیق بران مسألت نمودند تا آنکه در حین وصایا منصب عالی ونسبت متعالی خود که کنایه از معامله قیومیّت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحبِ برکات معصومی مینویسد که دران شب که فردای ایشان از دنیا رحلت مینمایند بر هر دری از درهای دار الارشاد هاتفی ندا میکرد که فردا قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار البقاء جاودانی میکشد هر کرا سودای جمال با کمال او در سربود بشتابد ونقد وقترا دریابد **فرد:**

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه * که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

ونیز مینویسند که در قصبات سرهند مبارك وغیره بلدان بعیده مثل لاهور وپشاور که وقوف این ماجرا نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود وآن شبرا نوشته گذاشته بودند که اثر این آواز وشورش این ندا ازکی پرتوِ انداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافته تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد ونیز دران روز زلزله عظمی واقع شده حتی که اشیا مائیکه بر طاقچه ها افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت برپا شده بود لاشك که مقدمهٔ قیامت بوده چرا که قیوم عالم وعالمیان بودند از انتقال ایشان در قوام عالم شکست آمده موجب (**اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْئٌ عَظِيمٌ** * الحج: ۱) شده چنانکه مینویسند که یکی از بنات طاهرات ایشان در آن ساعت بدوگانه نماز شغل داشتند چون از نماز فارغ شدند میبینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشانرا منقلب نموده یا در حواس ایشان از کثرت غم واندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله نانموده مشرقرا زمغرب فرق نمیکردند چنانکه در باره قیامت صادر است کریمه (**وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى** * الحج: ۲) وآخر کلام

ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السّلام علیکم مانا که حضور سراپا سرور جناب نبوی علیه الصّلاة والسّلام با ملائکه کرام واولیای عالی مقام شده باشد **بیت:**

چه خوش بود که بسر وقت من رسد دلدار * رخش به بینم وجانرا فدای او سازم

وصال مبارك اشتمال ایشان نصف یوم السبت نهم شهر رفیع القدر ربیع الاوّل هزار وهفتاد ونه هجری بعالم رویداد إنّا لله وإنّا الیه راجعون **بیت:**

نه پنداری که جان را رایگان داد * فروغی روی جانان دید وجان داد

بعد ازین واقعه جان کاه آنقدر ورود آفات وبلیات بلا نهایات بر کافه اهل جهان رخنمود که شرح آن از تحریر وبیان بیرون است گویا که رحلت ایشان وتولد غم ومحن توامان افتاد **بیت:**

تا تو رفتی زچمن لاله رخان خار شدند * نرگس وسوسن وگل این همه بیمار شدند

تواریخ وصال ایشان اهل فضل زمان چه نثر وچه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی ازانها ایراد مینمایم. منها حضرت وحدت قدّس سرّه[۱] فرموده اند **نظم:**

ازین زندان فانی در گذشته * شهی کین نه طبق را بود سرپوش

بنات النعش شد امروز هیهات * همان مجمعهٔ که پروین دیدمش دوش

برسمِ ماتمی از ساز نامهید * فلك از ابر کرده پنبهٔ در گوش

خروش از شش جهت بر خواست آندم * که مرغ گلشن حق گشت خاموش

جهانرا آتشِ در خر من افگند * خود اندر خلوت وصلش هم آغوش

بسا کس خانمان برباد دادند * بسا کس رفته رفته گم شد از هوش

زداغِ غم بصحرا رو نهادند * چو لاله نازنینان خانه بر دوش

پئی تابوت آن قطبِ زمانه * چو رعد نعره زن احباب در جوش

(۱) حضرت وحدت: نام عبد الأحد فرزند محمد سعید

درِ پیرِ مغان بستند افسوس * کنون کورند کومی خانه کو نوش
چنان مرآت دلرا حیرت افزود * که گشته صورتِ حالش فراموش
چو پنهان شد زچشمِ مردمان او * چو جان در جسم تربت گشته رُوپوش
ندا آمد که آن معصوم مطلق * بگوئی وحدت آمد دوش بر دوش
بگو سالِ وصالش غیب دان بود * که بود از جام غیب عشق مدهوش
اگر خواهی نشانِ سال عمرش * بگو واللہ دیگر باش خاموش
غیب دان سنه ۱۰۷۹ ھ.   واللہ سنه ۷۲ ھ.

خدمت حضرت اورنگزیب عالمگیر فرموده اند **نظم:**

قیّوم جهان خلیفةُ اللہ * داننده ٔ رازهای مکتوم
در دائره ٔ وجود تا بود * بودش بجهان مثال معدوم
تاریخ وصال او خرد گفت * رفته زجهان امام معصوم
رفته زجهان امام معصوم سنه ۱۰۷۹ ھ.

ناصر علي که ملك الشعراء وقت بود واز جمله مخلصان چنین گفته **بیت:**

چراغی خاندانِ نقشبندان * فروغِ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن جنت قدم زد * ازین ویران رباطِ کهنه ٔ بوم
طلب کردم زدل سالِ وصالش * ندا آمد زعالم رفته معصوم
زعالم رفته معصوم سنه ۱۰۷۹ ھ.

خدمت حضرت مروّج الشریعت یافته اند به جنّت خوابید.

بجنات خوابید سنه ۱۰۷۹ ھ.

نیز عزیزی یافته نقشبند ثانی بود.

نقشبند ثانی بود سنه ۱۰۷۹ ھ.

نیز عزیزی گفته: الموت جسر به یوصل الحبیب الی الحبیب.

خدمت قدوة الواصلین امام العارفین مجتبی رب الجلیل حضرت شیخ میان

محمد اسماعیل فرموده اند خدیو ولایت بود.

خدیو ولایت بود سنه ۱۰۷۹ ﻫ.

وعدد سنین عمر مبارك ایشان هفتاد ودو سال كامل آمده چنان كه از اصل حساب بشمار تواریخ مبارك ایشان پوشیده نیست غسل مبارك ایشانرا آخوند سجادل كه از فحول علمای زمان واستاد فرزندان ایشان بود واز مریدین قدمای وصاحب نسبت والای بود باذن حضرت مخدومزادگان داده میآرند كه چون مضمضمه رسید عرض نمود كه مرا قدرت كشودن دهن مبارك نیست خود دهن مباركرا برنگ احیا كشودند وقبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند كه حاضران متحیر ماندند ازین معنی مخلصان را موجب ازدیاد عقیدت گردیده وغیر مردمرا باعث اخلاص شد كفن مبارك بموجب مسنون سه جامهٔ دادند كه ازار ولفافه وقمیص باشد وعمامه ندادند چه مسنون نیست بلكه بدعت است ونزدِ حضرات مجددی در هیچ بدعتی حسن نیست اگر چه اورا حسن نامند ومقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه جیو[۱] بامر حضرات مخدومزاده گان وگویند كه بنوعی اجتماع خلائق شده بود كه از تعداد بیرون بود. حتا كه باغ فتحی كه از سندل پوره كه محل ایشان بود مسافت كثیر دارد همه مملو از خلائق بوده در وقت دفن مبارك آسمان بنوعی گریان شده كه از شدت باران خیمه بر مدفن مبارك بر پا نمودند تا دفن صورت بندد ومدفن ایشان همان باغیچه قرار گرفت كه در حیات خود فرموده بودند كه اینجا محل یكی از فقرای صاحب كمال خواهد شد چنان كه در ابتدای این تذكره مذكور شد هر چند كه گفت كو بسیار شد ومرضی حضرت مخدومزاده گان آن بود كه در روضهٔ حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بگذارند اما مخلصان عرض نمودند كه ایشانرا كه

---

(۱) شاه جیو: محمد یحیی (صحیفه ۲۷۲)

مثل حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه اند باید که بمسافت از ایشان گذاشته شود **مصرعه:**

یك تخت دو شاه بر نشاید

تا در مابین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای قبور خلایق حاصل گردد که در آن امید است که موجب رحمت ایزدی گردد واز عذاب مأمون مانند وقرب جوار موجب شفاعت وسبب مغفرت جمعی کثیر شود نوشته اند که بر قبر مبارك ایشان خواهر حضرت اورنگزیب عالمگیر قبه مرتفع عالی بنا نموده که از مسافت بعید برنگ قبه خضرای نبوی علیه الصّلاة والسّلام ظاهر ومبرهن ایست بسه اشیا نه قرار داده اند قبر مبارك ایشان وقبور اکثری از فرزندان آن قبله صفاکیشان در آن مکان عالی شان اقتران یافته **بیت:**

رفعت قبه اش از تارك افلاك بلند * چار دیوار وی وهشتِ جنان شد هم سر

طُور یك بار تجلّی گهِ سبحان گردید * هست هر لحظه برین روضه تجلی دگر

صورتش لؤلؤ صافی چو قصورِ جنت * خاك آن پاك زمین است چو مشكِ اذفر

هر که از فیضِ ازل شد بجوارش مدفون * یافت در روضهٔ رضوان بعنایات مقرّ

القصه روضه واقعه شده که خبر از ریاض جنان میدهد کثرت فیوض وبرکات آن که بر زائران چون ابر نیسان ریزان است از شرح وبیان خارج است ع:

لذت مَیْ نشناسی بخدا تا نه چشی

هر که بشرف زیارت مشرف شده واز انوار بیکیفی وبیرنگی آن پی برده در رنگ حضرت امام العارفین شیخ محمّد اسماعیل که گویا این فرد ایشان شده **بیت:**

کور بینا شود وپیر جوان میگردد * کوی میخانه عجب آب وهوا دارد

لطافت دار الخلد از دَرْ وبامش ظاهر وحوران معانی در نقوش قصور آن ناظر وقوف آن مورد به معنی وارد مدینه است ونزول آن سر منزل بدان جهت صعود عرش را زینة از کعبه مقصود منزل است وبمقام محمود مماثل لله در القائل **بیت:**

گر شنود قصهٔ این بوستان * کعبه شود طائفِ هندوستان

لله الحمد والمنة که این فقیر بعنایات الله سبحانه وصدقة حبیبه علیه الصّلاة والسّلام بشرف زیارت مزار فیض آثار حضرت مجدد الف ثانی وحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما مشرف شدم اما این موهبترا به تبعیّت حضرت بی بی صاحبه که والده این فقیر اند حاصل نموده ام چه اصلا عازم زیارات عالیات جناب ایشان بوده اند وفقیر بمتابعت ایشان باریاب گردید **بیت:**

مور مسکین هوسی داشت که تا کعبه رسد * دست در پای کبوتر زد ناگاهِ رسید

هم چنین امید واثق در جا وافق از جناب اقدس خداوندی آنکه از جمیع کمالات آن قدوة الصالحات این ضعیف نحیفرا بهره مند وکامیاب گرداند انّه قریب مجیب.

تذکره ششم از منتخب چهارم در ذکر خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بتمام عالم منتشر شده بود واطراف اربعه جهان چه شرق چه غرب وچه جنوب وچه شمال از فیض عام ایشان ما لا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده اند زیاده از یك لك وچهل هزار اند وجماعت مریدان ایشان از حیطه تحریر وتقریر بیرون است امّا کمّل خلفای ایشان که بدرجه کمال واکمال رسیده اند واز زمره مکملین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها اکتفا رفت وتفصیل احوال آنها ننمود خلیفه اوّل وخلف بی بدل وقائم مقام مکمل ومبشّر باصالت ومتحقق بکمالات نهایة النهایة وصاحب منصب قیّومیّت وفردیّت وارث کمالات قطبیّت وغوثیّت قبله جهان وجهانیان حضرت قیوم زمان شیخ محمّد صبغة الله رضي الله تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان وبرادران ایشان حواله منتخب خامس شده انشاء الله تعالی آنجا قدری نوشته خواهد شد وخلیفه ثانی

فرزند ثانی آن قبله دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور وملقب بحضرت حجة الله رضي الله تعالی عنه وخلیفه ثالث ایشان فرزند ثالث ایشان است مسمی بحضرت محمّد عبید الله مشهور وملقب بمروّج الشریعت رضي الله تعالی عنه وخلیفه رابع فرزند رابع ایشان حضرت محمّد اشرف قدّس سرّه وخلیفه خامس ایشان حضرت شیخ محمّد سیف الدین قدّس سرّه وخلیفه ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدّس سرّه این هر شش مخدومزاده بر جاده باعلی درجات کمال واکمال مشرف شده اند واز نسبتهای خاصه والد شریف خودها حظ وافر وبرخ کامل یافته واین هر شش به قطبیّت جهات سته فائض بودند تفصیل احوالات ایشان انشاء الله تعالی در منتخب خامس چنانچه ایما بدان رفته است خواهد شد. وخلیفه هفتم ایشان نبیره ایشان حضرت شیخ ابوالقاسم که فرزند حضرت قیّوم زمان شیخ محمّد صبغة الله اند وخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه ایشانرا داخل فرزندان گرفته اند وارث ظاهری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود داده اند چنانکه تفصیل آن در ذکر ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی خدمت حضرت وحدت برادرزاده ایشان اند هر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الرّحمة مشرف شده اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله عنه نیز تشریفات یافته اند واز صحبت حضرت حجة الله نیز بهره‌ور شده اند وخدمت خواجه محمد حنیف کابلی بعد از حضرات مخدومزاده گان در سائر مجازان ممتاز اند وبعد از ایشان خواجه محمد صدیق پشاوری ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی که از جمله مجازان جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بوده است در باقی خلفا امتیاز تمام دارند واین ده نفر که مذکور شد از جمله طبقه اولی خلفای حضرت عُروة الوثقی اند در رنگ عشره مبشره که در اصحاب نبوی صلّی الله علیه وآله وسلّم امتیاز داشتند نیز اینها از اکثر خلفای معصومی ممتاز اند والعلم عند الله سبحانه بحقیقة الحال وسوای ایشان برخی از خلفای جناب

حضرت عروة الوثقى رضي الله عنه نيز مذكور مينمايم واسامى مبارك ايشانرا ثبت ميكنم بگوش هوش استماع نما.

منها خدمت حضرت مير امان الله برهانپورى وخدمت شيخ ابوالمظفر برهانپورى وشيخ عليم جلال آبادى ومولانا حسن علي پشاورى ومولانا شيخ باقر لاهورى وسيادت وولايت مآب آخوند موسى پهطى كوهى ومولانا بدر الدين سلطانپورى وشيخ بايزيد سهارنپورى ولد شيخ بديع الدّين حاجى حبيب الله حصارى ثم بخارى شيخ مراد كشميرى[١] ثم شامى مخدوم شيخ آدم نتهنى شيخ ابراهيم بكرى شيخ يوسف كرديذى ثم ملتانى مير شرف الدّين حسين لاهورى شيخ انور الله لاهورى شيخ حسين منصور جان پرى آخوند سجادل سرهندى مير رفعت بيگ گرزبردار شاه حسين عشاق خواجه عبد الصمد كابلى شيخ عبد الكريم كابلى شيخ ابوالقاسم كابلى ولد صوفى مغربى كه الحال مقيين واعزّه كابل از اولاد اويند مولانا محمد امين حافظ آبادى وشيخ عطاء الله سورتى شيخ نور محمد سورتى حافظ محسن سيالكوتى محمد شريف لاهورى حاجى امان الله لاهورى شيخ محمد فاروق لاهورى شيخ محمد عارف لاهورى شيخ محمد حكيم ومولانا محمد حكيم ومولانا محمد امين بخارى ثم پشاورى شيخ حاجى سليم بلخى شيخ حاجى عاشور بخارى شيخ حافظ صادق كابلى سيد اسرائيل ومولانا حسن وخواجه ماه دهلوى مير غضنفر داراشكوهى دهلوى مير عبد الفتاح وشيخ محمد جان ولدان مير محمد نعمان قدّس سرّه مير عارف نبيره حضرت مير محمد نعمان قدّس سرّه مير عماد هروى الحسيني مير شرف الدين حسين ولد مير عماد مذكور جامع جلد ثانى مكتوبات سامى معصومى مير مفاخر حسين ايضا ولد مير عماد مذكور مير محمد زمان وملا محمد شريف وصوفى مشهور بصوفى پاينده طلا كابلى وصوفى عبد الرّؤف مشهور بصوفى پاينده كرباس كابلى وصوفى عبد الرّحمن ومير

---

(١) شيخ مراد كشميرى در شهر استانبول مدفونست

ماه عرب وصوفی سعد الله کابلی میان شیخ محمد عبد الخالق بنگالی شیخ رحیم داد افغان شیخ غلام محمد افغان شیخ حاجی خان افغان وشیخ احمد خان افغان خواجه عبد اللطیف پشاوری شیخ عبد اللطیف لشکر خانی شیخ میر محمد خان شیخ شاه خواجه ترمذی شیخ اسد الله افغان خواجه محمد فاروق ومولانا جمال الدین ومولانا محمد افضل وشیخ حاجی حسین وصوفی نور بیگ ومولانا قائم وملا فیض محمد فتح آبادی ومیان دینار که خواجه سرای شاه جهان بوده شیخ محمد یار ملقب بخداپرست خان ومولانا احمدترک[۱] که بارشاد اهل حرمین کامیاب شده بود ومولانا محمد یوسف ومیر محمد معصوم سرهندی خواجه محمد مؤمن جذبی شیخ حاجی محمد خان طالقانی مولانا مؤمن بیگ برهانپوری میر مغل کابلی وشیخ مؤمن بیگ کابلی ملا خواجه مسافر وشیخ عبد الحمید برهانپوری ومولانا محمد کاشف رحمة الله تعالی علیهم أجمعین. واز جمله اغنیا که بتشریفات معصومی مشرف شده اند واز برکات مجدّدی کامیاب گردیده اند اوّل واعظم آنها حضرت اورنگ زیب عالمگیر است رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعةً در ذکر فضائل او مستحق کتاب علیحده است بعضی خصوصیات او با احوال بعضی خلفای مذکور در برکات معصومی یافته میشود فَإنْ شئت فارجع الیه.

منتخب خامس از منتخبات سبعه در ذکر قطب دوران قیّوم الزّمان حضرت شیخ محمّد صبغة الله وفرزندان واخوان ایشان رضي الله تعالی عنهم

تذکره اوّل از منتخب پنجم در ذکر ولادت حضرت قیوم زمان ورسیدن ایشان بدرجات کمال واکمال رضي الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعادة حضرت قیوم الزّمان واقف اسرار **(لي مع الله)** خدمت شیخ محمّد صبغة الله رضي الله تعالی عنه یازدهم شهر ربیع الثانی سنة ۱۰۳۳ ه.

---

(۱) سید أحمد ترک، پدر زن حضرت شیخ محمّد معصوم است (صحیفه ۲۵٦)

یکهزار وسی وسه در ایام حیات جناب جد بزرگوار ایشان حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه در بلده متبرکه دار الارشاد سرهند واقع شده میآرند که خدمت جدّ شریف ایشان در آن ایام در بلده دار الخیر اجمیر بتقریب آنکه سلطان وقت ایشانرا با خود میداشت تشریف داشتند ووالد ماجد ایشان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه نیز برای سعادت زیارت والد خود ببلده مذبور رفته بودند بعد از تولد ایشان والده ماجده ایشان اسم آن نوباده بستان ولایترا موقوف باستصواب جد ووالد ایشان گذاشته چون خدمت حضرتین مذکورین از بلده مذبوره مراجعت نمودند در اثنای راه خبر ولادت آن قرّه عین الولایت رسید خدمت حضرتین از این خبر فرحت اثر مسرور ومبتهج گردیدند چه وارث نسبت خاصه خود ایشانرا میدانستند **بیت:**

از آمدنت چو گل شگفتم * دامن دامن بهار رفتم

واعظم نبائر حضرت مجدد الف ثانی واکبر فرزند آنحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما ایشانند القصه چون بدار الارشاد در رسیدند برای دیدن ایشان آمدند بمجرد دریافت آن قرة العین حضرت مجدد الف ثانی فرمودند السّلام علیکم ملا صبغة الله بعدهٔ روی مبارك خود قریب گوش ایشان آورده کلمات خفیه بگوش سراپا هوش وی در میان آوردندکه کسی از کیفیت آن کلمات مطلع نشده همانا که با اسرار خاصه وعلوم ومعارف مختصه مبشر ساختند زهی سعادت طفلی که زبان از آلایش شیر پاك نکرده باسرار خاصه مجددی سرفراز شد **بیت:**

نیست امروزی میان ما وجانان اتحاد * بلبل مارا به طفلی چوب گل گهواره بود

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بوالد ایشان خطاب کرده فرمودند که درین فرزند تو رنگی از اصالت یافتم بنابران نام نامی اورا محمّد صبغة الله گذاشتم چه رأی حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه برین قرار گرفته که منصب قیومیت بی بهره اصالت متعذر الوجود است وچون برخ اصالت

در ایشان ملاحظه نمودند از فراست معنوی وارث منصب قیومی ایشانرا شناختند وباشارۀ اصالت بشارت معامله قیومیت دادند وخدمت حضرت مرشدی قیوم جهان گویا باین معنی اشارت فرمودند جائیکه در مدح ایشان گفته اند **بیت**:

چون شه کنعان در اقلیمِ شهود * گوی از اخوان بطفلی در ربود
هم چو والد آن شهِ کونُ مکان * فخر عالم بود شرفِ انس وجان

بلی ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مصرعه**:

قیاس کن زگلستان من بهارِ مرا

آورده اند که خدمت ایشان پنج یا شش ماه بودند که به مرض شدید گرفتار شدند بنوعیکه مردم تیمار دارد حکمای بلند اقتدار دست از معالجه ایشان باز داشتند ومأیوس شدند حتی که روزی نفس تحرك نبض که لوازمه حیات اند ایشان محسوس نمیشد والدین ایشان در تهیه اسباب تکفین وتجهیز شدند این خبر بسمع مبارك حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه رسید ایشان تشریف آوردند ونقاب از روی معشوقانه ایشان برداشت دست حق پرست بر خساره شریف ایشان گذاشته تبسم نموده فرمودند که بابا اینچه خوش طبعی است که با مادر وپدر خود میکنید واینهارا محزون میسازید برخیزید تا اینها خوش شوند وبآرام بخورند وبخسپند في الفور چشم مبارك کشوده بکریه متحرك شدند وصحت کلّی یافتند که کوی از امراض اثری نبود بعده حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه خطاب نموده فرموده اند که مردم ازین طفل مأیوس اند ودست از حیات او برداشته ومن این را به محاسن سفید مزین مسند مشیخت مشاهده مینمایم وعالم بسیاری در پیرامونش حلقه کنان نشسته میبینم خدمت ایشان کسب باطنی را تمام وکمال از خدمت والد خود حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه نموده اند وبه نسبتهای خاصه ایشان رسیده واز کمال مخصوصه ایشان بهرور کردیده ونیز در طفولیت از انظار فیض

آثار حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه بهره مند شده اند از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه در ماده حضرت قیوم زمان رضي الله تعالى عنه که عمر ایشان در حیات آنقبله صفاکیش زیاده از یك سال نه شده بود که بسا بشارات عالی واشارات متعالی وارد شده که تفصیل آن نه در خور این منتخب است لهذا به بشارات گذشته اکتفا افتاد ع:

سالی که نکوست از بهارش پیدا است

اما آنچه از قسم بشارات که والد ایشان حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه در باره حضرت قیوم زمان فرمودند برخی ازان ایراد میشود از خدمت حضرت قیوم زمان منقول است که حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه باین حقیر خطاب نموده میفرمودند که شما در فرزندان نسبت اصحاب دارید یعنی شما حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه‌را دیده اید وزمان ایشانرا یافته ودیگران نه واین فرق را اندك خیال نکنی که از اصحاب کرام علیهم الرّضوان بیك صحبت حضرت سیّد الرّسل علیه وعلى آله من الصّلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها واتمها که یافته اند ومستسعد شده وهیچ ولی اکمل بدرجه ادنی این بزرگواران نرسد اگر چه جناب حضرت اویس قرنی وعمر مروانی[۱] باشد چه صحبت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنه از کمال متابعت نبوی علیه الصّلاة والسّلام اثر ازان صحبت عالی داشت چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب وافر است صاحب برکات ومعدن الجواهر در کتب خود نوشته که عارفی کامل تام المعرفتی پیش این عاصی راقم نقل فرموده که حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه بحضور من میفرمودند که اگر ملکی مقرب بصورت بشر متمثل شده بر زمین میآمد غالبًا بصورت پیر حقیقت فرزندی محمّد صبغة الله میشد از خدمت حضرت خواجه محمد حنیف کابلی رضي الله عنه که اعظم خلفای حضرت عروة

(۱) عمر مروانی: عمر بن عبد العزیز

الوثقى رضي الله عنه است. منقول است كه در اياميكه حضرت عروة الوثقى رضي الله عنه به طلب دعوت سلطان وقت روانه دار السلطنت بودند وجميع حضرت مخدومزاده گان واكثر خلفا وبسيارى از مريدان ومخلصين كه عدد آنها در كارخانه خيال به محال گنجايش دارد در كاب سعادت انتساب بودند واز توجهات ايشان هر يكى بقدر استعداد خود بهره مى يافت يك روزى حضرت مخدومزاده بزرگ عالى حضرت يعنى حضرت قيوم الزّمان اين فدويرا طلب داشته فرمودند كه خواجه جيو شما بجناب حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه ازين ضعيف سلام رسانيده عرض نمائيد كه ارشاد حضرت تمام آفاقرا در بر گرفته وهر يكى از ياران وخلفا هر روزى به بشارات عالى مشرف ميشوند وترقيات فراوان حاصل مينمايد تا به مخدومزاده گان چه رسد كه ايشان محرم اسرار مخصوصه آن حضرت اند واين فقير بسبب سستى طابع مدّت است كه توجه نيافته وبه بشارتى سرفراز نگشته ازين ممرّ حسرت وپريشانى نقد وقت است اميد از تفضلات قيومانه وترحمات كريمانه آن دارد كه اين غريبرا در راه نگذارند واز توجه غريب پرورى محروم نفرمايند وتوكيد فرمودند كه فلانى عرض احوال نهانى بسمع مبارك آن قبله دوجهانى بعبارتى كه لائق حال دانى برسانى فقير با وجوديكه لياقت آن پيغام در خود نداشت اما امتثال امر ايشان بجا آورده وقت را در يافته معروضه قطب را بموقف قطب الاقطاب رسانيدم ساعتى سكوت نموده آب در چشم مبارك گردانيده فرمودند كه خواجه شما از ما بايشان سلام برسانيد وبگوئيد كه من باين كبر سنّ وضعف بدن بمردم طلاب صحبت مى دارم بحكم حديث قدسى (**اذا رأيت لي طالبا فكن له خادما**) روى ازينها نمى تابم وآنچه در نزد ما بود مدتى است كه بشما ايثار كرده ايم اگر بزيادتى آن شوق باشد در روضه منوره حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه برويد ودر آن نعمتهاى تازه مارا هم شريك سازيد والحال وقت آن است كه مسندى در برابر من فرش كنيد ويارانرا توجه نمائيد ومرا ازين

بار برآرید وقت مدد است نه محل عذر فقیر این مدعارا بعالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان برسانیدم خوش وقت شدند وشکرانه الهی بتقدیم رسانیدند از خدمت زبدة الواصلین اسوة المحققین قدوة ارباب تحقیق حضرت شیخ محمّد صدیق رضي الله عنه که برادر اصغر ایشان بودند چنین مردی مینمایند که ایشان فرموده اند که خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه میفرمودند که در مسترشدان خود ومسترشدان فرزندی محمد صبغة الله یعنی حضرت قیوم الزّمان هیچ فرق نمیکنم بخلاف مسترشدان سائر فرزندان با مسترشدان خود که بلا واسطه وبا واسطه صریحا فرق یافته میشود این مشعر از کمال مناسبت معنوی حضرت قیوم الزّمان امت با والد ایشان که دیگری را نیست چه ایشان در رنگ والد خود بهره اصالت داشتند وبدان از سائر اخوان ممتاز بودند در معدن الجواهر خدمت میان سفر احمد نقل از والد خود حضرت شیخ محمّد فضل الله که خواهرزاده حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه اند میکنند که ایشان میفرمودند که یك مرتبه حضرت قیوم الزّمان ختم قرآن مجید در ماه رمضان المبارك در صلاة تراویح بنفس نفیس خود در مسجدیکه متصل خانه مبارك ایشان بود مینمود در شب ختم چند سوره را موقوف از مسجد خود نموده در خدمت حضرت عروة الوثقی شتافتند بامید آنکه برکات ختمه را با برکات حضرت عروة الوثقی جمع نموده حظ وافر حاصل نمایند وسُوَرِ موقوفه را بایشان شنوانند القصه در چند رکعت اخیر آن سُوَررا بحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه شنوانیدند ودر حین استماع غیبتی واستغراقی بر تمام مجلس رویداد بعد از فراغ ختم حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بحضرت قیوم زمان خطاب کرده فرمودند که در حین تلاوت شما اسراری در میان آمد که مصداق آن (**لا عین رأت ولا اذن سمعت**) توان گفت از جمله اسرار واجب الاستتار چیزها بظهور پیوست ونزول اجلال بلا کیف با کمال عظمت وکبریای معلوم گردید وتاج عالی مکلل به جواهر ویواقیت که روشنی آن

از وادی ناسوت تا تختگاه جبروت آفاق را در گرفته بر فرق شما تافت مانا که در نزول اجلال ملهم گردیده که این نزول برای استماع قرآن مجید محمد صبغة الله است باید دانست که نزول بلا کیف از قبیل متشابهات است کما ورد في الخبر (**ینزل ربّنا الی السّماء الدّنیا**) وکلمات اکابررا بحسن قبول باید شنید وعلم آنرا مفوض بر قائل باید داشت وبردّ وانکار پیش نباید آمد که کلمات الابرار قبول موجب سعادت است وردّ وانکار مشعر شقاوت هذا هو الحق فماذا بعد الحق الاّ الضلال واز خدمت حضرت خواجه محمد صدیق پشاوری که از اعاظم خلفای حضرت عروة الوثقی اند مروی است که این فقیر در حین حیات حضرت عروة الوثقی به جهت شرف زیارت ایشان مشرف شدم ورع وتقوی حضرات مخدومزاده گانرا بیش از حدّ مشاهده مینمودم وهر یکی مزین بحلیه شریعت وراهنمونی طریقت بمرتبه کمال میافتم بناگاه در خاطر این خاکسار راه افتاد که فرزندان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه در فضائل وبزرگی هر یکی را بیش از دیگری میبینم آیا همه ایشان در قرب الهی جلّ شانه برابر اند یا فرق هم دارند اگر فرق بود افضل اینها کدام باشد هر چند این خطره را دور مینمودم وندامت میکشیدم بلکه باستغفار معالجه رفع خطره میکردم سودمند نمیشد بلکه خطره مذبور می افزود وتشفی این معنی را از جناب حضرت عروة الوثقی غوث الثقلین رضي الله تعالی عنه دانسته با وجود ترك ادب وقترا در یافته مقدمه مذکوره را بموقف عرض رسانیدم تبسم نموده فرمودند که خواجه حلّ این معنی در بلده پشاور بعد از دخول شما در شب اوّل خواهد شد فقیر بعد چندی از جناب اقدس مرخص شده روانه پشاور شدم روز دخول فرحت فراوان داشتم که امشب حل این مقدمه بیمن پیر دستگیر خواهد شد چون روز بآخر رسید وشب پرتو انداخت بانتظار بودم چون بخواب شدم در واقعه بشرف زیارت جناب اقدس رسالت مآب صلّی الله علیه وآله وسلّم مشرف شدم میبینم که جناب اطهر صلی الله تعالی علیه

وعلى آله وسلم با چار یار کبار تشریف ارزانی دارند وحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه با سائر فرزندان خود مقابل روی مبارك دست بسته ایستاده اند در این اثنا آن حضرت علیه الصّلاة والسّلام به بنده میفرمایند که فرزندان شیخ محمد معصوم با او در رنگ هر چهار یار من اند با من وسبابه مبارکرا جانب خلفا گردانیده وباز سبابه را بنزدیك حضرت صدیق اکبر رضي الله تعالی عنه برده فرمودند الکبیر کبیر فافهم از این بشارت معتقد حضرت مخدومزاده بزرگ یعنی حضرت قیوم الزّمان بیش از همه گردیدم وفضل ایشانرا بر همه در رنگ قطعی دانستم (من معدن الجواهر) خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه ایشانرا بشارت داده اندکه دنیا ترا آخرت گردانیده اند چنانکه تصریح آن بمکتوبی که بنام حضرت قیّوم الزّمان در جلد اول ورود یافته ومعنی این کلمه را نیز دران مکتوب حلّ فرموده اند وبدین عنوان بیان فرموده اند که حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه مبشر ساخته اند که دنیا ترا آخرت گردانیدیم سطری چند در حلّ شرح این عبارت علیه وحلّ این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد بگوش هوش استماع نما. تم کلامه العالي. در آخر همین مکتوب نوشته فافهم فانّ کلامنا اشارة وبشارة لك مکتوب شریف طولانی است ان شئت فارجع الیه نوشته اند که وضع شریف حضرت قیوم الزّمان رضي الله تعالی عنه با وجود وفور علائق وکثرت وابستگان ونیازمندان در غایت بی تعلقی ونهایت بی تعیّنی افتاده بود چنانچه دنیا وما فیهارا به پشت پازده وعلّت غائی بیش از آخرت نشمرده متوجه مطلبی بودند که دست اکثر از اهل الله ازان شجرهٔ بلند بالا کوتاه ودر راه است حتی که حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه میفرمودند که درین بی تعلّقی وبی تعیّنی که سرمایه عمر گرامی فرزند محمد صبغة الله مصروف است مرا آرزوی آنست که یك روز ما باین صرافت بگذرد میسر نیست چنانکه وقت رحلت خود نیز تحسین وضع نموده اند چنانچه در منتخب رابع در ذکر وفات حضرت عروة

الوثقى رضي الله تعالى عنه مذكور شده مجملش آنكه حين ارتحال خود ايشانرا قريب طلب داشته فرموده اند كه وضع بى نظير شما هميشه مقبول ومحبوب ما بوده است تغير وتبديلرا در آن وضع بى نظير تجويز نخواهيد فرمود دوم برادران وهم شيران همه از شما خورداند اگر ازانها كوتهى وتقصيرى سرزند بر آن نخواهيد رفت سيوم صحبت سلاطين بى ضرورت كلى تا ممكن باشد اختيار نخواهيد كرد عادت مبارك ايشان بر ستر احوال چنان مائل افتاده بود كه هرگز اظهار احوالرا تجويز نداشتند تا اين كه بعضى از مخلصان به عرض عالى ايشان رسانيدند كه با اين همه كثرت اسرار وواردات اين قدر تسترا چه سبب باشد فرمودند كه آنچه حق گفتن ونوشتن بود حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه وحضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه گفته ونوشته اند ديگرى را بهتر ازين گفتگو درين عصر ممكن نه واگر همونرا تكرار كند تحصيل حاصل كرده باشد وبزبان الهام ترجمان اين فرد آوردند **فرد:**

در مكر زبستن مضمون رنگين حسن نيست

كم دهد رنگ ار كسى بندد حنائى بسته را

واكثرها ميفرمودند كه قيامت محك هر كمال است ودرانجا هر كس بتمام عيار خواهد گرفت يا از اعتبار خواهد افتاد وخلص كلام آن كه خاطر حضرت قيوم الزّمان مائل بر كمال ستر افتاده چنانكه مكاتيبى كه از حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه بنام نامى ايشان كه مشعر از درجات ايشان بود وارد ميشد بعد از مطالعه آن مكاتيبرا شسته آب آنرا مينوشيدند وكسى را اطلاع بدان نميدادند وهر چه مكاتيب كه الحال در مكتوبات معصومى بنام ايشان يافته ميشود ازان قبل اند كه قبل رسيدن مكتوب با ايشان مخلصان نقل آنرا برداشته بعده مكتوبرا به ايشان رسانيده اند با اين همه تستر وپوشيدگى آن قدر كه خوارق ومعارف وتصرّفات عالى كه از ايشان ظهور يافته در حضرات مجدّدى از كسى شنيده نشد بلى لله درّ

القائل مصرعه:

پریرو تاب مستوری ندارد

چنانچه بعضی ازان درین تذکره ثبت یافت وبعضی در تذکره آینده نوشته خواهد شد وخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه حضرت قیوم الزّمان را بلکه سائر اخوان ایشانرا بشارت داده بودند که فرزندان ما همه محمدی المشرب اند وهمه ایشان بمنصب محبوبیت مستسعد اند چنانکه در کتاب مواهب القیوم في اسرار المعصوم که تصنیف مخدومزاده با کمال میان شافی الحال است بتفصیل آورده اند خصوصا که خدمت حضرت قیوم الزّمان بشر باصالت اند واستعداد قیومیّت بی بهره اصالت ممکن نه لهذا ایشانرا در سائر اخوان باین منصب ممتاز فرمودند وپیش طاق ایشانرا مرتفع گردانیدند. صاحب برکات معصومی مینویسند که حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه میفرمودند که اگر پدری تعظیم پسری مینمود من تعظیم فرزندی محمد صبغة الله نمایم هر چند بعضی اخوان وبنی اعمام نیز این منصب را در خود یافته اند بلکه اظهار نموده وجه توفیق این را حضرت والده فقیر که اعظم اولیای زمان وقدوة صالحات دوران بوده اند چنین فرموده اند که فرزندان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه هر شش بمتابعت والد خویش درجه کمال داشتند وهیچگونه درجه از درجات اتباعرا نمیگذاشتند وتابع کاملرا از جمیع کمالات متبوع حظ وافر وبرخ کامل است وقیّومیت نیز از مناسب خاصهٔ والد ایشان بود وهر یکی ازانها مظهر کمالات قیوم بوده اند وبه تبعیت آثار وعلامت قیومیّت را در خود مشاهده میکردند لاچار حاکم بر قیومیت خود بودند پس هر یکی را مظهر قیوم باید دانست وبه تبعیت قیوم باید گفت اما باصالت بموجب دلائل وبشارات که ذکر یافته حضرت قیوم الزّمان را که شیخ محمد صبغة الله باشند قیوم باید شناخت وهر یکی را بفرق مراتب باید دید خدمت حضرت مرشد قیوم جهان بعد از استماع این تطبیق وتوفیق خیلی محظوظ شده

بحضرت والده فرمودند که هر چند مردم در این معنی غور بسیار نموده اند ودلائل بیشمار بیان کرده اما آنچه شما فهمیده اید کسی بادراك آن نرسیده بود گویا که این ودیعت برای شما بود جزاك الله سبحانه خیر الجزاء.

تذکره ثانی از مُنتخب خامس در ذکر فضائل وخصوصیّات وتصرف وخرق عادات جناب حضرت قیّوم الزّمان شیخ محمّد صبغة الله رضي الله تعالی عنه

اعمال یومی ولیلی ایشان تمام بمتابعت سنت بوده تقاعد از اتباع سنت اگر امر سهل میبود چون کوه عظیم بنظر مبارك ایشان مینمود تفصیل آنرا میان سفر احمد در معدن الجواهر نموده ویك معدن تمام در تمام عبادات وعادات ایشان بیان کرده وچون وضع این منتخب بر انتخاب است لهذا از تفصیل آن تقاعد نموده شد که اگر بتفصیل میداخت هر آئینه مثل رابع این کتاب علاوه میشد ما حصلش آنکه در هر امور متابعت سنت از دست نداده اند حتی که در خوردن وپوشیدن ونشست وبرخاست وسفر وحضر ولباس وادعیه موقته وغیر موقته واذکار لسانی وجنانی وصوم وصلاة وحج وعمره وزکاة وخلق واحسان وتوکل وتبتل وحلم وعلم وسخا وکرم وتحمل وغیره محاسن سرموی بی اتباع نبودند ومحاسبه اعمال خود هر روز وشب موبمو مینمودند واعمال ونیات خودرا معیوب می انگاشتند ونادم ومستغفر میبودند وهیچگونه حسنی را در اعمال خود تصور نداشتند وازین ممرّ محزون میبودند واعمل واستغفررا دست آویز داشتند وکشوف وارداترا که اگر مثل فلق صبح روشن میبود وسرِ مو بشریعتِ حقه برابری نمیداشت نمیپسندیدند با وجود کمال علمیّت ادنی مسئله را بی اذن علمای دیندار بعمل نمیآوردند وبا وجود قطبیّت وقیومیّت بمنصب غوثیّت وفردیّت نیز ممتاز بودند. میآرند منصب غوثیّت را از عطایای حضرت شیخ الجن والانس سیّد عبد القادر الجیلاني رضي الله تعالی عنه یافته بودند چنانچه کیفیت آنرا در منتخب رابع در احوال والد ایشان نوشته شد کما لا یخفی علی عابره نورانیت جبهه مبارك ایشان آنقدر بود که نظر

هر که بر جمال با کمال ایشان می اُفتاد بزبان حال میگفت ما هذا بشر ان هذا الاّ ملك کریم صاحب معدن الجواهر مینویسد که این مسکین در واقعه بزیارت جناب اطهر صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم مشرف شدم آن حضرترا بصورت حضرت قیوم الزّمان متمثل یافتم این نیز از کمال متابعت ایشان مخبر است یکی از اولیای زمان ایشان مینویسد که فقیر اراده خرید بعضی امتعه داشتم میبینم که گوینده در واقعه میگوید ولباس التقوی ذلك خیر چنانچه میان صبغة الله جیوراست یا چنانچه میان صبغة الله جی دارند یکی از این دو کلمه میگوید ازان معتقد تقوی ایشان گردیدم. صاحب معدن الجواهر مینویسدکه عزیزی از مجازان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بنزد راقم بیان نمود که جناب حضرت قیوم الزّمان از کابل میآمدند وبدار الارشاد سرهند داخل میشدند مخلصین ومریدین در رکاب سعادت آثار ایشان بودند ومردم شهر نیز جماعت کثیر باستقبال ایشان بر آمده بودند وبادْ به تُندی میوزید وگرد غبار جسم وشمائل خلق را مملو ساخته دران اثنا مرا ملهم ساختند که در مغز هر کسی یا هر یکی ذرّه ازین گرد رسیده یا درون چشمش دویده بلی هر که درین قافله باشد اگر چه نیت استقبال ندارد اما از بزرگی ایشان منکر نبود بطفیل محمد صبغة الله آن کس را بخشیدم وداخل مقبولان گردانیدم فقیر این مقدمه را بعرض حضرت قیوم الزّمان رسانیدم تبسّم فرموده حمد مولی علی الاطلاقرا بجا آوردند میآرند که در اواخر عادات مبارك ایشان چنان قرار گرفته بود که تلاوت کلام مجید بآواز خفی مینمودند یکی از نیازمندان صادق العقیدة وقترا دریافته بعرض پایه ولایت رسانید که در خفی خواندن آیا حکمتی باشد ساعتی خاموش مانده فرمودند که در آخر عمر حضرت ایشان یعنی حضرت عروة الوثقی قدسنا الله بسره الاقدس تلاوترا بصورت خفی اختیار فرمودند روزی یکی از مخلصان همین قسم عرض نموده فرمودند که وقت تلاوت تمام مکوّنات الهی تعالی شانه شریك میشوند ونمیگذارند که این کس بآواز بلند تواند خواند چون رأی

ایشان بر ستر احوال قرار گرفته بود جواب اورا در جواب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالى عنه ادا فرمودند **بیت:**

خوشتر آن باشد که سرِّ دلبران * گفته آید در حدیثِ دیگران

از مرزا محمد مسعود کابلی که مخلص ایشان بوده مروی مینویسند که اهلیه مومی الیه مذکور فوت شده بود خدمت حضرت قیوم الزّمان بجهت فاتحه تعزیت خانه اورا مشرف نمودند مومی الیه بعرض رسانید که متوفی مذبوره خیلی اخلاص واعتقاد بخدمت ایشان داشت اگر مرضی عالی باشد که مرقد او قریب است اگر قدم رنجه فرمایند موجب بنده نوازی خواجه بود حضرت ایشان قبول فرموده به مرقد آن رفتند ودعای مغفرت بر قبر او خواندند ومراقب شدند در اثنای دعا ومراقبه فرحی وسروری بر جبهه ایشان عیان گردید چون به پالگی شریف سوار شدند ورجوع فرمودند مرزا محمد مسعود پالگی مبارکرا گرفته در رکاب سعادت انتساب میرفت در اثنای راه به عرض رسانید که در هنگام دعا ومراقبه اثر سرور وفرحت بر جبین نور آئین مبارك یافته میشد وجهش چه باشد فرمودند که مرا در آنجا ملهم ساختند وندا در دادند که غفرت لك ولمن توسّل بك بوساطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة وهذه المرأة منهم چون عنایت بیغایت او تعالی جلّ شانه بر خود باین مثابه دیدم وآن مرحومه را با وجود عموم بخصوص داخل این حکم یافتم شکرانه الهی بتقدیم رسانیدم باید دانست که این قسم الهام بوالد واجد ایشان یعنی حضرت عروة الوثقی وحضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالى عنهما شده بود چنانچه در مقامات ایشانان مسطور است بسنت والد بزرگوار وجد عالی مقدار این موهبت نصیب این خلف سعید گردید طوبی لهم وبشری کسانی را که توسل ایشانان حاصل نمودند وداخل طریقه علیه ایشان شده اند اللّهمّ اجعلنا منهم ولا تحرمنا من برکاتهم بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام آمین یا رب العالمین. مینویسند که روزی سلطان وقت اورنگزیب عالمگیر طلب ایشان نمود که

از زیارت ایشان مستفیض شود با وجودیکه سلطان مرید وخلیفه والد ماجد ایشان بوده خدمت ایشان قبل از رسیدن خدم سلطان مطلع شدند امر فرمودند که پالگی مبارك حاضر آرند سوار شده به باغی تشریف بردند وبه متعلقان گفتند که هرگاه آدمان ظلّ سبحانی بطلب من بیایند بگوئید که قبل از رسیدن شما ایشان بطرفی رفته اند القصه بعده از انقضای این ماجرا یکی از نیازمندان صمیمی بعرض اقدس رسانید که این قدر فرار از مجلس سلطان با وجود کثرت خواهش او چه سبب باشد وحال آن که برادران شما صحبت سلاطین اختیار نموده اند وکارسازی عالم ازین ممرّ فرموده در پاسخ زبان گوهرفشان کشوده گفتند که برادران ما نیات صالحه داشته باشند فقیر یك دل دارم که بیك پادشاه داده ام دل دیگر ندارم که به پادشاه دیگر بدهم ورباعی عارف جام قدّس سرّه بزبان مبارك بشوق تمام آوردند **رباعی**:

ای آنکه بقبله بتان روست ترا * بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا

دل در طلب این وآن نه نکوست ترا * یکدل داری بس است یکدوست ترا

میآرند که شبها که برای ادای تهجد میبرخاستند بعضی شعرهای پر سوز از زبان مبارك میفرمودند واکثر میفرمودند بسوز تمام کوریم وکریم ومسافریم وسنگیم از عزیزی خدا آگاهی **منقول** است که در اثنای سلوك که بمقام جمع الجمع رسیدم از آنجا که بدایت حال بود هر خس وخاشاك در دیده بصیرت بعنوان حقانیت می در آمد ودلالت بعبادت خود میکرد وگاهی أنا الحق در دل جوش میزد وگاهی همه اوست بنظر می در آمد واین معامله استیلا پیدا کرد روزی بعد از نماز عصر چون مغلوب این معامله بودم وپاس شریعت از دست رفته ازان گریه واندوه روی نمود خدمت حضرت قیوم الزّمان استفسار گریه کردند معامله هائله را به عرض اقدس رسانیدم فرمودند از أنا الحق توبه باید کرد وهمه او است مقامی است که در اثنای راه سالکانرا رو میدهد وبسیاری از عرفا درین مقام مانده وسکونت

اختیار نموده اند وحظهای فراوان فرا برده اما رأی حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بر همه ازو است قرار گرفته باید که شما هم همه ازو است بگوئید واز همه او است در گذرید که محل خطر است بمجرد اشاره شریف از مقام جمع الجمع گذشته بمقام فرق بعد الجمع پیوستم وبجای همه او است همه ازو است یافتم ومعتقد قوت وتصرف صریحه ایشان گشتم مینویسند که میر محمد غنی نواسه مولانا محمد هاشم کشمی قدّس سرّه اظهار نموده که فقیر بدار الارشاد سرهند جهت دریافت زیارت حضرات ومزارات رفته بودم وهر یکی از مخدومزاده گان این فقیررا بدعوت سرافراز میفرمودند خدمت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان روزی این فدوی را فرمودند که میر جیو وقت طعام شما کدام است عرض نمودم که چاشت گاه فرمودند که چنین وقت چیزی خواهد رسید انشاء الله تعالی سعادت خود انگاشته منتظر بودم حتّی که وقت چاشت گذشت بخاطر خطور نمود که آیا ایشانرا فراموش شده باشد اما از غایت ادب چیزی نخوردم تا وقت ظهر شد به مسجد حاضر شدم خدمت ایشان بعد از ادای نماز فرمودند که میر جیو سهو نشده اما بُزی که کشته طعام تیار کرده بودند آن بُز نیاز آمده بود بعد از کشتن وپختن بر صاحبان بُز اظهار مطلبی نمودند طعام مشکوك شد آن طعامرا بآنها دادیم وگوشت دیگر از بازار طلب داشته تیاری طعام شما نمودیم انشاء الله تعالی میرسد عرض نمودم که حضرت از راه ذرّه پروری بنده را از طعام مشکوك نجات بخشیدند بعد از نفسی اطعمه متلوّنه رسید بحلاوت کامله خوردیم وبموجب نص قرآنی (**اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَيكُمْ** * الحجرات: ١٣) از دل وجان معتقد ایشان شدم میآرند که در ایام طفولیت بموجب امری به صحبت سلطان وقت شاهجهان پادشاه غازی غفر الله له رسیده بودند در آن وقت مؤذن بانگ نماز داد پادشاه برای نماز برخاست ایشان نیز برای نماز برخاستند بخاطر شریف آمد که پا جامهٔ خالی از اشتباه نیست ادب سلطانرا گذاشته پا جامه را بدر کرده

لنگ ازار بسته بنماز پرداختند چون از نماز فراغ شدند پا جامه را بسرعت پوشیده نشستند چون برخاستند پادشاه بوزیر سعد الله خان خطاب نموده فرمود که امروز بنده از بندگان خدارا دیدم که غیر از خدا جلّ شانه نمیداند که دیگری هم هست یا نه که بحضور مثل من پادشاهی ذی شانی یك طفلی از مخادیم سرهند پا جامه را فرود آورده ونمازرا بآداب آن ادا نموده الحمد لله که درین عهد من این قسم مردمان هستند وصاحب معدن الجواهر مینویسد که سیّدی از مخلصان عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان اظهار نمود که خدمت ایشان وقتی بسیر بجواره آمده بودند شخصی از اعیان آن بلده دعوت کرده بود وخدمات شایسته به کار برده وقت رفتن ایشان آن داعی چند پرکاله رخت ومبلغ چهل روپیه بخدمت گذرانید ایشان چون به پالگی سوار شدند در رکاب میرفت مسافت بعید در رکاب سعادت انتساب بود چون قریب فرسخی رفت خدمت ایشان پالگی را ایستاده کنانیده فاتحه رخصت برای او خواندند وقت رخصت آن عزیز معروض داشت که برادر این فدوی اراده دار السلطنة دارد وبرادران حضرت آنجا اند که اگر از راه غلام نوازی مکتوبی بعنوان سفارش بطرف حضرات عنایت فرمایند موجب بنده پروری خواهد بود ایشان مکتوبرا نوشته بدست مومی الیه دادند واز خادم نقد وجنس نذر اورا خواسته حواله او کردند بران عزیز گریه مستولی شده قسم یاد کرد که نیازرا باین نیت نگذرانیده بودم واین فکر آن وقت بخاطر نداشتم ومکتوب هم نمیخواهم اما نیاز مرا رد نه فرمایند بمعرض قبول نه افتاده عزیز مذبور سه منزل در رکاب میرفت والحاح در قبول نیاز مینمود آخر الامر بعد سه روز چون بسیار بی آرامی اورا مشاهده نمودند مکتوبرا پس گرفته نیاز اورا قبول فرمودند عزیز مذکور شکر گویان بمقام خود عود نمود **فرد:**

اگر از شبهه خلیدی خاری * پا کشیدندی ازان گل زاری

میآرند که خدمت ایشان از بلده لاهور بدار الارشاد سرهند میرفتند چون

پالگی مبارك که بکنج رسید دو روپیه بخادم عنایت کردند که کنجکها خرید نماید که در اثنای راه برای سائلان بکار می آید خادم بخدمت قیام نمود وپالگی شریف روانه شد چون بمسافت بعیدی رفتند خادم کنجکهارا آورد چون بکنجکها نظر فرمودند پالگی شریفرا ایستاده کرده کنجکهارا شمار فرمودند اتفاق دو عدد کنجك زیاده بر آمد بخادم فرمودند که بقال به سهو دو کنجك زیاده داده برده باو برسان خادم تعلل آغاز نمود وگفت مردم بقال بکسی زیاده نمیدهد من پس نمیروم فرمودند هرگاه تو پس نمیروی لاچار من خود رفته حق اورا میرسانم دیگر خدام معروض داشتند که حضرت رجوع نه فرمایند مایان رفته میرسانم فرمودند که مبادا از راه گردیده بیاید وحق اورا بماند آخر الامر دو روپیه اجوره دادند ومکتوبی بداروغه کنج نوشتند که این دو کنجکرا به بقال داده جواب نامه را بدست آرنده مکتوب با رسید بقال ارسال نمائید ونیز میآرند که خدمت ایشان در سفری به مرض نقرس بیمار شده بودند ودست مبارك هم شکسته اتفاق بیتوته شب بخانه افتاد که در آن خانه اشجار خرما بودند ومکان ایشان تحت آن اشجار قرار یافت دران شب ایشان چار پایه را ترك نموده بر زمین جا گرفتند وتمام شب با وجود اوجاع اضطجاع نه فرمودند بلکه نشسته ماندند وهر خرما وبرگی که می افتاد بادب تمام برداشته آنرا جای مرتفع میگذاشتند تا روز شد صاحب خانه عرض نمود که خدمت ایشان شبرا باین کیفیت بسر بردند وجهش چه باشد فرمودند که در حدیث وارد شده که (**اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقية طينة آدم**) بموجب امر حدیث اکرام او لازم بود این قدر احتیاط واتقا که در ایشان بوده کم از کسی شنیده شد لهذا از کمال اتقا جناب قدس خداوندی جلّ شانه وجود مسعود ایشانرا قیوم الزّمان گردانید وقوام عالم وعالمیانرا بوجود شریف ایشان گذاشت ومنصب مخصوصه جدّ بزرگوار ووالد عالی مقداررا فی سائر اخوان به ایشان عنایت فرمود وتا مادام قیام ساعت نسبت ایشانرا وعده دوام داد الحمد

لله که این مسکین را از جمله محبّان ایشان گردانید وهم از زمره اولاد ایشان ساخت امید واثق در جای کامل از جناب قدس خداوندی جلّ شانه آنکه چنان که از نسبت ظاهری ایشان ممتاز گردانید از معامله باطنی ایشان نیز بهره کامل وبرخی وافر عنایت کند إنّه قریب مجیب **بیت:**

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار واگر گل همه پرورده تست

تذکره سیوم از منتخب خامس در ذکر بعضی خوارق وتصرّفات حضرت قیّوم الزّمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالی عنه

هر چند مکرر نوشته شده که نزد اکابر مستقیم الاحوال خوارقی که تعلّق بعالم کون وفساد دارد از حیّز اعتبار ساقط است چنانچه از عارف سریع السیر شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که بوی گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمود که سهل است ماهی ومرغ آبی نیز بر روی آب میرود گفتند که بر هوا طیران مینماید ودر لمحه از شهری بشهری میرود گفت مرغی وصعوه نیز این طیران دارند وشیطان نیز در یك نفس از مشرق به مغرب میرود مرد آن است که با خلق در آمیزد زن بخواهد وبخورد وبخشد دولش یك لمحه از یاد حق جلّ وعلا فارغ نباشد **نظم:**

در ابلیسِ لعینِ پر شقاوت * بود پیدا هزاران خرق عادت

گهی از در درآید گاهی از بام * گهی در تن نشیند گهی در اندام

رها کن ترهاتِ شطحو طامات * خیالِ نور اسبابِ کرامات

کراماتِ تو اندر حق پرستی است * جز این کبرو ریاءو عجب هستی است

أما عادت نویسندگان جاری شده که در احوال اکابر از این قسم خوارق مینویسند. لهذا هر چند قصص ورع وتقوی ومتابعت شرع وترك هوا که بالا ذکر یافته در بزرگی ایشان کافی است واحتیاج باثبات خرق عادات نمانده اما قاعدهٔ مذکوررا ملاحظه نموده چیزی ازین قبیل نوشته میشود.

من خرق عادته: مینویسند که در سفر حرمین الشریفین که هم رکاب والد بزرگوار خود بودند خبرگیری آب ونان صوفیان تعلق بایشان داشت روزی خادم سرکار عرض نموده که همیه وچوب ناپیداست وخمیر افتاده وقت طعام صوفیان رسیده علاجی فرمایند امر فرمودند که خمیررا حاضر آرید چون حاضر آوردند آنرا برداشته بگوشه بلکه عقب قله کوهی رفتند واز خمیر نانرا ساخته بر سر مبارك خود مینهادند ودر آن وقت سر مبارکرا برهنه کرده بودند ونان پخته میشد حتّی که اکثری خمیر پخته شد اقلی مانده بود که یك خادم جهت تفحص در رسیده ومشاهدهٔ احوال کرد وپیشتر شده به ایشان در گفتگو در آمد چون ایشان همیشه ستر احوالرا مرعی داشتند لاچار سر مبارکرا پوشیده باقی خمیررا برداشته بخدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه آمدند وعرض نمودند که حطب همین قدر بهمرسیده که همین نان پخته شدند زیاده وفا نکرد حضرت عروة الوثقی از راه تبسم در جواب عنایت فرمودند که اگر خادم نمیرسید حطب تمام آردرا کفایت میکرد.

من خرق عاداته: از شرافت پناه میرزا محمد افضل کابلی نقل مینویسند که در ایّام خدمت حضرت قیوم الزّمان رضي الله تعالی عنه به کابل تشریف داشتند وخادمی را جهت اخبار فرزندان بدار الارشاد سرهند میفرستادند در آن هنگام برای بول برخاستند وبعد از فراغ بول کلوخی برای استبرا گرفته بودند ناگاه خادم عرض نمود که خرچ راه مهربانی کنید همان کلوخ بدست او دادند دید که تصرف نموده حقیقت اورا منقلب ساخته طلای احمر کرده بودند فرمودند که خرچ راه تو باشد میرزا محمد افضل مذبور گفته که میر ظریف ومیر غلام حسین ولد ارشدخان دیوان کابل ومرزا محمد مسعود ویاران دیگر بسیار حاضر بودیم که کلوخ از خاك برداشته واستبرا نمودند وطلا کرده به صوفی دادند هر یکی برای خرید طلای مزبور تردد نمودیم اما میر غلام حسین سبقت نموده طلارا از صوفی

خرید وتبرکا نگهداشت **بیت:**

درا مس قلبم نگاه مرحمت کن از کرم * تا زاکسیر نظر در دم طلا گردد تمام

من تصرّفاته: خدمت ایشان در بلده اندکه بخانه قاضی آن بلدهٔ نزول نموده بودند وقاضی در خانه نه بود متعلّقان قاضی بخدمتگذاری حاضر بودند وایام روزه رمضان بوده ایشان بنماز تراویح مشغول شدند به ناگاه شورشی عظیم در بلده مذکور بر پا شد وقریب خانه قاضی آن شورش وغوغا رسید معلوم کردید که افاغنه یوسف زی بجهت تا راج خانه قاضی آمده بودند وقریب هزار کس میشدند از این ممر در عورات واطفال خانهٔ قاضی فغانی شدید بر پا شد چون آن جماعة قریب خانه رسیدند یکبارگی رجوع نمودند وبهزیمت میرفتند وسرهای بریده از آنها می افتاد تا آن که از بلده مذکور بدر شدند فی الجمله تسکین یافتند از هم دیگر تفحص هزیمت نمودند گفتند که چون قریب خانه قاضی رسیدیم مردی سفید ریشی خضروشی را دیدیم که شمشیر عریان بدست دارد وبر هر کس که می اندازد بی اختیار سرش از تن می افتد ناچار باضطرار تمام گشتیم وچون حلیه آن شخص بیان نمودند بعینه حضرت قیوم الزّمان بودند وحال آن که ایشان در نماز ایستاد به فراغت تمام ادای صلاة میکردند واین تصرف ایشان در تمام بلدهٔ مذکور واطراف آن کالشمس فی نصف النهار بدرجه اشتهار است.

من تصرّفاته: حقائق ومعارف آگاه صوفی محمد رفیع کابلی که از زمرهٔ خلفای ایشان بود از وی منقول مینویسند که در اثنای سفری بدریا رسیدیم که کشتی نداشت وگذری هم معلوم من نبوده توکل بر حفظ الهی نموده خودرا بدریا گذاشتیم چندی رفته بودیم که آب غلبه نمود ومرا در ربود وچند غوطه داد دران هنگام یاد ایشان نمودم وناگاه دست ایشانرا دیدم که ظاهر شد ومرا گرفته از امواج نجات داده بساحل رسانید وناپدید شد **بیت:**

چه باك از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

من تصرّفاته: مینویسند که یکی از مخلصان ایشان بسفری میرفت در اثنای راه طریقرا گذاشته بسرکوهی رسید سبز وخرم گوئی اثر خزان بدان اشجار دست تصرف نداشت وبهار سرمدی توطن بدانجا اختیار نموده دلاله قدرت خود بخود روئیده واقسام گل وضمیران وسنبل تخته تخته شگفته وهیچ راهی به طرفی نه برآمده هر چند سیرگاه دلکشا که یاد از فردوس جان افزا میدادند چون از بنی آدم نشانی در آنجا پیدا نبود وجز وحوش وطیور به نظرش نمیآمد ویرا وحشت افزود وهر جانب تردد بسیار کرد مخلص خود نمییافت لاچار تن به هلاك نهاد وآن خرم گلستان در نظر وی بلای جانستان گردید در آن آوان بیاد حضرت قیّوم الزّمان رطب اللّسان شد به چشم سر بجمال با کمال ایشان مشرف شد دید که عنان اسپ اورا گرفتند وفرمودند که چشم بپوش بموجب امر عالی چشم خودرا به پوشید لمحه نگذشته بود که بانگ مردم قافله بگوشش رسید چشم بکشاد خودرا به قافله یافت وایشان مختفی شدند.

من تصرّفاته: از صوفی عبد اللّطیف مردی مینویسند که یك باری خدمت ایشان به کابل تشریف داشتند در حوالی مرزا محمد عادل که متصل پل خشتی واقع است نزول فرموده بودند وبه پای مبارك ایشان آزار نقرس بود حکما منع یخ آب کرده بودند از آن جهت برای ایشان یخ نمی آوردند واز هر که طلب یخ مینمودند عرض میکرد که در بازار یخ هم نمیرسد اتفاقا نیم روزی باین فدوی امر فرمودند که بعضی چشمه‌ها میباشند که آب آن ابرد من الیخ توان گفت درین نزدیکی کدام چشمه باین هیئة یافته میشود عرض نمودم که نیست فرمودند که نادیده جواب ندهید بر خواسته تجسس نمائید هر چند معلوم داشتم که چشمهٔ درین نواحی نیست اما امر عالی را پاس داشته با جمعی از مریدان بر خاستیم به مجرد بر آمدن از دروازه چشمه نمایان شد که آب از زیر دیوار حوالی مذکور جوش زده بر آمده است چون به نزدیك رسیدیم چشمه دیدیم ابیض من اللّبن

واحلی من العسل وابرد من الثلج در شان او توان گفت مایان وعابران آن طریق همه متحیر ماندیم اول خود ازان آب نوشیدیم وظرفی را پرکرده بخدمت آوردیم وقصه تصرف ایشانرا عرض نمودیم خوشوقت شدنده شکرانه الهی جلّ شانه به تقدیم رسانیدند وآن چشمه را مسمی بچشمه نور نمودند مدتی آن چشمه بدان ظرافت جاری بود.

من تصرّفاته: صاحب معدن الجواهر از ملا محمد شوق که خلیفه ایشان بوده نقل مینویسند که خدمت ایشان در کابل تشریف داشتند واین غلامرا بامامت خود سرفراز فرموده بودند یك روزی برای نماز ظهر بخدمت میآمدم در راه جوانی بنظر در آمد شیفته او شدم وبیك بار دل از تصرف من بدر شد واز خود غایب شدم بعد لمحه بهوش آمدم جوان مذکور گذشته رفته بود برخاستم وخودرا بخدمت ایشان رسانیدم خدمت ایشانرا دیدم که در حجره شریف دراز کشیده بودند از خدام پرسیدند که کیست عرض نمودم که فقیر شوق است فرمودند قصه شیخ صنعان وعاشق شدن او بدختر ترسا شنیده اید واین ابیات را خواندند **مثنوی:**

شیخ صنعان پیر عهدِ خویش بود * از کمالش هر چه گویم بیش بود
شیخ بود اندر حرم پنجاهِ سال * با مریدِ چارصد صاحب کمال
دختر ترسا چو برقع بر گرفت * بند بندِ شیخ آتش در گرفت

دانستم که از اشراف باطن بر حالم مطلع شدند بالجمله برخاسته بنماز پرداختند بعد از فراغ نماز چون دل از تصرف بدر شده بود لاچار بر خاسته بنظاره آن محبوب رفتم وقت عصر که باز برای نماز حاضر شدم خواستم که مقدم شوم فرمودند که از امروز شما امامت نمیکرده باشید دیگری را امام کردند بنده خجالتی کشیدم که فوق آن نباشد ازان روز به توبه واستغفار مشغول شدم هر روز محبت در تنقیص میشد تا آنکه بیمن پیر دستگیر رضي الله عنه دلرا تسلّی کلی حاصل شد وازان عشق اثری نماند وقتی عصری بخدمت حاضر شدم چون بطرف

بنده دیدند تبسمی فرمودند گفتند که شما سوره فاتحه بخوانید بامر عالی سُوره فاتحه خواندم فرمودند که بعد از این امامت میکرده باشید زمین خدمت بوسیدم وسرور کلی حَاصل وقتم شد از این سه خوارق ایشان مشاهده کردم اول آنکه از اشراف باطن معامله هائله‌را در یافتند ثانیا از تصرف ازان بلیه نجات دادند ثالثا ستر احوال بنده نمودند وکسی را مطلع نگردانیدند وفرمودند که فقیررا در مخرج ضاد وظا شبهه است که اکثر مردم عجم فرق آن ندارند ودیدیم که شما خوب میخوانید وفرق میکنید.

من تصرّفاته: درویشی از مخلصان ایشانرا مرضی صعب عارض شد شبی بجهت دعای صحت بخدمت ایشان شتافت اتفاق دران وقت خدمت ایشان باکل طعام مشغول بودند چون اورا دیدند فرمودند بکدامی ازین اطعمه میل خاطر شما میشود عرض نمود که بهمه مائل وشائقم اما پرهیز دارم وطبیب که علاج او مینمود نیز از جمله مخلصان ایشان بوده حاضر الخدمت بود بوی فرمودند که این اطعمه در حق وی چونست عرض نمود که سمّ قاتل است بمریض فرمودند که اطعمه بخوریدکه شفای شما در همین است آن مریض باشتهای تمام تکیه بر بشارت آن قبله انام نموده از اقسام اطعمه متلوّنه تناول نمود وفی الحال صحت کلی یافت.

من خرق عاداته: میآرند که در ایامی در بلدان هندوستان قحط کلی افتاده بود وامتداد بهم رسیده مردم بخدمت ایشان به طلب دعا میآمدند وعرض مینمودند که آخر این بلیه کی دور خواهد شد وازین قحط ووبا مردم کی خلاصی خواهند یافت خدمت ایشان امر بصبر مینمودند هر بار که صورت ابر در آسمان پدیدار میشد مردم بخدمت ایشان عرض نمودند که در آسمان ابر محسوس است امید باریدن باران پیدا شده وتفاؤل از زبان مبارك ایشان میخواستند ایشان میفرمودند که این ابر عقیم معلوم میشود وگاهی میگفتند که بی فیض معلوم میشود وگاهی عنایت میکردند که اعتبار ندارد حتی که ایام ابتلا بآخر رسید روزی خدمت ایشان به

یاران فرمودند که به بینید که در آسمان ابری معلوم میشود فقرا تجسّس نموده معروض داشتند هم چون ابری نیست که باو اعتبار شود یك قطعه تاریکی جانب مغرب است فرمودند تاریك نیست این ابریست یارنده عالمگیر به مجرد فرمودن آن ابر وسعتی پیدا کرد پهن شدن گرفت ورعد وشورش آغاز کرد وبرق جهیدن گرفت وبارش بشدت باریدن گرفت وخدمت ایشان به فرحت تمام این آیه کریمه میخواندند (**وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ** * الشوری: ۲۸) تا سه شبانروز باران بشدت تمام میبارید در تمام بلدان هندوستان به همین هیئت میبارید عنایت خداوندی جلّ شانه به همین باران اطفای قحط ووبا نمود وعالم از سر نورنگ تازگی یافت.

من تصرّفاته: مینویسند که فرزندان ایشان مخدومزاده خداآگاه میان شیخ اهل الله قدّس سرّه العزیز به تپ مربوع مبتلا بودند ومدّت یك سال گذشته بود وحکما از معالجه به عجز اعتراف نمودند روزی خدمت حضرت قیوم الزّمان رضي الله تعالی عنه باصحاب فرمودند که مدّت مرض فرزند شیخ اهل الله بامتداد کشیده وبسیار عاجز شده ومرض او نیز ممتد مینماید باید که مرض اورا بخود کشیم وتصدیع بقیه اورا به خود اختیار کنیم بعد از فرمودن این کلام خدمت مخدومزاده را شفای کامل حاصل شد وخود ایشان تا مدّت دوسال بآن تپ مبتلا بودند وبعده شفای کامل نصیب وقت ایشان شد.

من تصرّفاته: مینویسند که یکی از مریدان ایشان بوده به شامت نفس ارادت بجای دیگر آورد واز خاندان مجددی روگردان شد کسی بخدمت ایشان عرض نمود که فلان دست از فتراك حضرات باز داشته بطرف دیگر رجوع آورده فرمودند از ما چه برد وهر چه کرد به خود کرد آن شخص فی الحال بعلت جنون گرفتار شد وبطوق وزنجیر محبوس شد وبه هلاکت دارین وخسارت نشأتین مبتلا گردید **بیت:**

یا مکن با پیل بانان دوستی * یا بنا کن خانهٔ در خورد فیل

من خرق عاداته: از زبان شرزه خان کلان که قلعه دار کابل بود مینویسند که خدمت حضرت قیوم الزّمان در شهر کابل تشریف داشتند وبنده حاضر بخدمت بودم ناگاه یکی از بعضی بد افعال که در کابل شیوع داشت بخدمت ایشان حالی نمود خیلی طبیعت ایشان ملول شد وفرمودند که از شامت اینها این بلده خواهد سوخت بنده خائف بودم که از زبان اولیا چیزی که می برآید البته وقوع می یابد چون خدمت ایشان روانه دار الارشاد سرهند شدند مدّتی نگذشته بود که باروت خانه قلعه‌را آتش در گرفت وتمام قلعه صورت جهنم گردید ومردم بسیاری با امتعه فروان هلاك شدند در آن اثنا بباطن فیض مواطن ایشان رجوع نمودم واستخلاصی خود دریوزه کردم بچشم سر میبینم که عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان مشکیزه بر کتف مبارك دادند وآب فضل بر آن آتش قهر می ریزند آتش فرو نشست واین مخلص با جمیع قبیله وامتعه واکثر اسباب ازان مهلکه بسلامت ماندیم وحال آنکه ایشان در آن ایام بدار الارشاد سرهند تشریف داشتند.

من تصرّفاته: میآرند که کل اندام نام مردی از مخلصان ایشان ظاهر نموده که ابلیس پر تلبیسرا بر من بسیار دست تصرف بوده اکثر بخطراتی ناملائم وافعال ناشایسته رهنمونی مینمود شبی در عین این ابتلا بخاطر خطور نمود که تو از زمرهٔ با رفتگان عتبهٔ علیّه حضرت قیوم الزّمانی چرا عرض حال خود بخادمان آن درگاه نمینمائی تا ازین بلیه مأمون کردی القصه وقت نماز تهجد ایشانرا خلوت یافته عرض احوال خود کردم فرمودند که شیطان از شما ناامید شد ازان شب تا الیوم که چند سال گذشته از تصرف او بدر شدم وهیچگونه دخل اورا در خود مشاهده نه نمودم حتّی که بعد ازان فرموده تا این زمان محتلم نشده ام.

من تصرّفاته: صاحب معدن الجواهر مینویسند وبعینه عبارت ادبی کم کاست ایراد میرود که مخدومزاده عالی درجه صاحب ناطق اسرار وعلوم فاروق موجود ومعلوم حضرت شیخ غلام محمد معصوم سلمه الله القیوم که نبیره عالی

حضرت اند یعنی حضرت قیوم الزّمان وبه کمالات ظاهری وباطنی آراسته وخداوند مقامات علیّه وواردات عجیبه اند هنگام مراجعت از سفر حجاز به امراض قویه مثل ضعف دل ودماغ وتپ مبتلا گردیدند بعد از رسیدن بلده دار الخلافة شاه جهان آباد معامله بیأس کشید خدمت ایشان عرض داشتی بجناب عالی حضرت یعنی حضرت قیّوم الزّمان به جهت طلب بشارت شفا نمودند ازانجا سرفراز نامه بدست خط خاص در جواب رسیدکه یك فقره او این است وبشارت میدهیم شمارا شفا میشود وبه خیریت در وطن رسیده مارا میبینند فوقع کما بشر رضي الله تعالی عنه.

من تصرّفاته: از احوال شیخ فقیر الله قدّس سرّه مینویسند که مومی الیه مذکور دُزد بی بدل وسارق بی همتا بوده ودر شجاعت بی مانند وبدُزدی وقطع طرق مشهور وقت چنانچه در آن نواحی خانه نبود که از جفای ایشان بسلامت مانده باشد ودیه نبود که دست تصرف ایشان بآن نرسیده چون عنایت بیغایت الهی شامل حال او گردید اتفاقا سارق مزبور در دیه میوه خاتون وارد شد وخدمت حضرت قیوم الزّمان در آنجا بودند روزانه بزیارت ایشان مشرف شدی شبانه با رفقای خود در قریه یعقوب ترکمان که مأوای او بود رفت وکاروان سرای قریب قریه مذکور بوده که آنجا تجار ولایت بلخ نزول مینمودند وآن شب قافله بزرگی نازل آن کاروان سرا شده بود دزد مذبور از احوال قافله با خبر شده بود که با مال بسیار اند خصوصا اسپی در اصطبل دارند که به قیمت بسیار می ارزد شیخ مذبور با رفقا باراده دزدی اسپ متوجه کاروان سرا شدند در سرارا محکم یافتند خود شیخ که رئیس دزدان بود به صنعت کمند داخل کاروان سرا شد ورفقارا بیرون گذاشت وخودرا باسپ مزبور رسانید میخ قدّام اورا برآورد واراده برآوردن میخ عَقَبْ داشت که اسپ آواز کرد صاحب اسپ برخاسته میخ کنده اورا گرفت که بر زمین بکوبد دزد مذکور خودرا قریب اسپ بر زمین انداخته بود به

هیئتی که هرگز محسوس نمیشد اتفاقا صاحب اسپ میخ اسپ را بر کف دست دزد گذاشته به میخکوب کوفتن آغاز نمود دزد از آنجا که گرفتار آمد کشیدن دست موجب هلاکت خود دید لاچار از راه بروباری خودرا هم چنان که بود بی حرکت گذاشته تا صاحب اسپ بحسب مدعا خود میخ را محکم نمود دست مومی الیه زیر میخ بسته شد چون صاحب اسپ از آنجا به مکان خود رفت دزد هر چند سعی نمود خودرا نه توانست رهائی داد چون همان روز بزیارت ایشان مشرف شده بود به باطن ایشان متوجه شد وعرض نمود اگر ازین بلیه نجات میسر شد از دزدی توبه نموده مرید ایشان میشوم ودر ساعت دیدکه ایشان حاضر شدند ومیخ را از دست او بر آوردند وگفتند که برو که ترا خلاصی دادیم دزد از آنجا برخاسته براه‌که آمده بود بدرشد وبا رفقای خود مقدمه هائله در میان نهاد وگفت که من نزد ایشان رفته از دزدی توبه میکنم رفقای او گفتند که در دزدی رئیس ما بودی الحال ما نیز اقتدا به تو نموده تائب میشویم. القصه دزد مزبور با رفقا بخدمت ایشان آمده تائب شدند واز هر جائیکه دزدی نموده بود مهما امکن چیزی رسانیده بحلی حاصل کرد وبسلوك مشغول شدند ودر اندك مدتی بدرجات کمال واکمال رسید وبشرافت خلافت ممتاز شد واز خدمت ایشان مسمی بشیخ فقیر الله شد چه قبل از این مومی الیه خسرو بیگ نام داشت مردم بسیار بوسیله او داخل طریقه علیّه شدند ومردم آنجا الی الیوم بفضائل ومناقب او رطب اللّسان اند حدیث نفیس (**خیارکم في الجاهلية خيارکم في الاسلام اذا فقهوا**) در حق وی صادق آمد.

من تصرّفاته: مینویسند که عزیزی از محبّان صمیمی ایشان از کثرت محبت وفرط اعتقاد از وطن مألوف مهاجرت نموده سکونت بدار الارشاد اختیار فرموده وباهل وعیال خود آمده به مجاورت ایشان سرافراز گشت مدّتی از فیوضات باطنی ایشان کامیاب بوده واز نسبتهای عزیز الوجود بهره مند اتفاقا اهلیه مومی الیه بمرض صعب گرفتار شد وبهلاکت مشرف گردید عزیز مزبور باهلیه خود محبت

بیکران داشت بخدمت ایشان عرض نمود که دعا در حق آن مریضه نمایند ودریوزه شفای او کنند ایشان فرمودند که غم مخور که مرض او بصحت مبدل خواهد شد بعد از چندی احوال آن مریضه بیأس کلی انجامید وشبی مقدمه او به آخر رسید جانرا به قابض ارواح سپارید وچشم ودست وپای اورا چنانچه عادت موتی است درست نمودند عزیز مزبور از آنجا گریه کنان خودرا بدر سرای والا رسانید وفریاد بر آورد که آن مریضه برحمت حق شد امیدوار دعا به مغفرت او میباشم در آنوقت ایشان برای ادای تهجد برخاسته بودند فریاد وفغان آن عزیزرا شنیدند خود بدر سرای آمدند وفرمودند که آن مریضه نمرده است آن عزیز عرض نمود که حضرت دست وپای اورا درست نموده چشم اورا بسته بخدمت آمده ام فرمودند وی هرگز نمرده است وچیزی از قسم مأکولات عنایت فرمودند که رفته دهن اورا بهر نوع که باشد کشوده این طعام را در دهن او اندازند وبه هیچ نوع از مرگ او اندیشه مدار آنعزیز بحیرت رفت باز اتبّاع امر نموده بر بالین آن مریضه آمده دهن اورا بشدت خلاص کرده طعام را در دهن او انداخت به مجرد انداختن طعام در حرکت آمد ومضغ طعام نمود وموت او بحیات مبدل گشت وصحت کلی یافت وطلب شوربا نمود ازین تصرف ایشان جمع کثیره بدل وجان معتقد ایشان شدند ومردم بیمار دار بهرجا ظاهر مینمودند که خدمت حضرت قیوم الزّمان احیای اموات مینمایند بمتابعت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصّلاة والسّلام بلی (**علماء امّتي كانبياء بني اسرائيل**) در حدیث نفیس نبوی است علی صاحبها الصّلاة والسّلام.

من تصرّفاته: میآرند که عزیزی ظاهر نمود که در خانه من درختی بود اما عقیم که بار نمی آورد روزی بخدمت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان عرض این مدعا نمودم فرمودند که عصای مرا برده بر تنه آن درخت برسان امید است که بار درشود بفضل الله سبحانه میوهٔ نفیس فراوان خواهد آورد چون

عصای مبارکرا بر تنه درخت چسپانیدم ازان سال میوه دار گردید ومیوه او در تمام شهر ضرب المثل شد وهم چنین که هر زن عقیمه را که آن عصای ایشانرا التصاق واقعه میشد بعون الله سبحانه وتعالی بار درمیگردید.

من تصرّفاته: از جناب ارشاد مآب صوفی عبد اللطیف کابلی که خلیفه ایشان بود مینویسند که مومی الیه اظهار مینمود که یك باری شوق ملاقات ایشان در دلم پدید آمد وخدمت ایشان بدار الارشاد سرهند بودند بخاطرم خطور نمود که والد ایشان حضرت عروة الوثقی از سرهند در کابل در لمحه بدعوت حضرت خواجه محمد حنیف کابلی حاضر شدند وباز در لمحه رفتند اگر خدمت ایشان نیز بسنت والد خود اقتدا نموده این فدوی را بجمال جهان آرای خود مشرف سازند وبر آتش اشتیاق من آبی ریزند از الطاف کریمانه ایشان بعید نخواهد بود بدین اندیشه بطرف بازار شدم ناگاه دیدم رو بروی من ایشان می آیند سرعت نموده در قدم ایشان افتادم وملازمت نمودم چون خواستم که اظهار مطلوب خود نمایم از نظرم غایب شدند وصار ذلك باعثا لاعتقاد جماعة کثیرة من المنکرین وقصّه حضور والد ماجد ایشان در منتخب رابع در تذکره خوارق آن قبله صفاکیشان بتفصیل نوشته شد **بیت:**

پدر نور وپسر نور است مشهور * از آنجا فهم کن نور علی نور

من خرق عاداته: صالحهٔ مرید ایشان بود اراده سفر مینمود خدمت ایشان منع نمودند که ترا خطری درین سفر در پیش است ازین اندیشه برگرد چون مقدر بود آن صالح خودرا نه توانست ازان سفر باز داشت ومتوجه سفر شد بارادت سبحانه به منزل مقصود رسیده بوطن مراجعت فرمود چون قریب وطن شد روزی در راه بخاطرش آمد که خدمت ایشان مرا ازین سفر منع میفرمودند وحال آنکه از سفر خیریت مراجعت صورت بست درین اندیشه بود ناگاه قوم جاٹ که برهزنی مشهور آفاق اند بر وی تاختند اسباب واموال ویرا بتاراج بردند ورئیس آنها خود

اورا با خادمه که همراه داشت غنیمت دانسته بخانه خود برد شبی باندیشه زفاف نزد وی آمد آن ضعیفه ازین حال ملول گردید استمداد از جناب ایشان خواست وآن گمراه بدست درازی مشغول شد واین ضعیفه رد آن مینمود درین گیرودار میبیند که خدمت ایشان حاضر شدند وشمشیر برهنه در دست دارند بدان کار آن ناپاکرا ساخته به هلاکش رسانیدند وباین ضعیفه فرمودند که زود به همراه خادمان خود بدر شوید که شمارا بخانه شما برسانم هردو در اثر ایشان بسرعت تمام برآمدند خدمت ایشان فرمودند که چشم به پوشید هردو چشم پوشیدند بعد لمحه فرمودند که چشم بکشاید چون چشم خودرا کشودند در خانه خود در محله جسونت پوره که مسکن آنها بود رسیده بودند **بیت:**

ای دست گیر هردو جهان دست من بگیر * کافتاده ام بمهلکه وگیردارها

من خرق عادته: عورتی حامله بخدمت ایشان آمده عرض نمود که هر بار دختر میآرم امید آنکه خدمت ایشان به فرمایند که این مرتبه چه بار دارم فرمودند که «لیس الذّکر کالانثی» دانست که دختر میدارم فوقع کما اشار رضي الله عنه.

من خرق عاداته: ارشادپناهی صوفی عبد اللّطیف کابلی منقول مینویسند که خدمت ایشان یك باری در کابل تشریف داشتند وبه معرفت بنده از بقال برداشت خرچ روز مرّه مینمودند وقت رفتن حساب اورا کرده آنچه برداشته شده بود باو رسانیدند بعد چندی که بعض مخلصان به ملازمت ایشان رفته بودند از پنج وشش منزل رخصت یافته آمدند ومکتوبی بنام این غلام آوردند نوشته بودند که بخاطر میرسد که شش کوژی که ربعه فلوس میشود از بقال مانده دو باره باو حساب کنید وباو برسانید فقیر به موجب امر عالی حسابرا اعادت نمودم چنانچه فرموده بودند همان شش کوژی باقی مانده بود باو رسانیدم وکاغذ رسید اورا گرفته بخدمت ایشان رسانیدم.

من خرق عاداته: صاحب مقامات ایشان مینویسند که میر عوض باقی نام

مردی از زمرهٔ مخلصان ایشان نزد وی ظاهر نموده که من مدتی در خدمت حضرت قیوم الزمان قدّس سرّه میبودم وخوارقی بسیاری از ایشان مشاهده نموده ام اگر بیان آنها نمایم هر آئینه بطول انجامد اما یك خارقی عجبی در خصوص خود مشاهده کرده ام آنست که اینفدوی را بخدمت بوابی سرافراز فرموده بودند واهلیه ام داخل حرم سرای والا میبود اتفاقا روزی بخدمت ایشان بدعوت مخلصی تشریف فرما شده بودند وبنده بدر حرم سرای نشسته بودم ناگاه اهلیه ام از داخل حرم سرای بدروازه خاص آمد وبا من غرضی داشت بر خاسته نزد وی شدم در اثنای گفتگو بخاطر رسید که ازینجا نظری داخل حرم سرای اندازم وچگونگی آنرا معلوم سازم چون قدمی پیش نهاده نظر در حرم سرا انداختم اهلیه من گفت که خدمت ایشان غیور اند ترا لازم نیست که نظر در حرم سرای اندازی گفتم که آنجا همه مادران من اند اگر در نظرم آیند چه باك ناگاه چشم از بینا معزول شدند توبه کردم باز بینائی عود نمود باز نظری در حرم سرای سردادم باز نابینا شدم باز توبه کردم باز بحال اصلی آمدم باز نظری انداختم بدستور سابق نابینا شدم هم چنین شش مرتبه بدین دستور بینا ونابینا شدم مرتبه هفتم هر چند توبه کردم سودمند نشد ونابینا ماندم اهلیه من دست مرا گرفته بحجره که بمن تعلق داشت برد در آنجا بگریه وزاری مشغول شدم که خدمت ایشان از دعوت عود نموده آمدند بدر حجره فقیر ایستادند فرمودند که هر چند نیت شما بد نبود اما حق سبحانه وتعالی غیور است وخلافت اولیای خود میکند وإنّ الله یتولّی الصالحین میفرماید عرض عضو تقصیر نمودم فرمودند عفو است چشم بکشائید چون چشمرا کشادم بر جمال ایشان مشرف شدم در قدم ایشان افتادم وتجدید توبه کردم.

من تصرّفاته: از حافظ نظام کابلی که بشرف خلافت از ایشان مشرف بود مینویسند که وی بیمار بوده وبشدت حمی گرفتار خدمت حضرت قیوم الزّمان بعیادت ایشان آمدند فرزند حافظ مذکور انگور وخربوزه بخدمت ایشان بر

آوردند وخدمت ایشان به طبیبی که حاضر بود ومعالجه مومی الیه مینمود فرمودند که این فواکه برای حافظ جیو چون است عرض نمود که سمّ قاتل است پس از دست شریف چند کرچ خربوزه وچند خوشه انگور دادند که حافظرا هوشیار کرده بخورانید که خدای تعالی قادر است که همین سمرا موجب شفای او کند کسان حافظرا با خبر کرده هوشیار نمودند وانگور وخربوزه را باو دادند بمجرد خوردن آن شفای کامل عاجل یافت.

من تصرفاته: مینویسندکه خدمت ایشان از بلده لاهور باراده دار الارشاد[۱] بدرشدند ودران ایام راه مسدود بوده چه طائفه قطاع الطریق دست تظلم دراز نموده بودند وقافله عظمی هم رکاب ایشان بوده روزی که از سلطانپور بر آمدند در عرصه راه بقافله فرمودند که مردم قدامرا بگوئید که پیش نروند در عقب پالگی باشند مردی پیش شده مردم قافله را با خبر کرد بعضی گردیدند ودر عقب پالگی مبارك شدند وبعضی گفتند ما بضرب شمشیر خود میرویم پس نمیگردیم خدمت ایشان فرمودند که الرّاضي بالضرر لا يستحق النظر اتفاقا شخصی عرض نمود که حضرت دو بار من پیش رفته به همراهی مردمانی که پیش رفتند فرمودند که غم نیست شما پیش نروند بمال شما ضرری عائد نمیشود ساعتی بران نرفته بود که قوم هارونی که براهزنی بمفسدی مشهور بوده اند قریب بدو صد سوار بر قدام قافله تاختند وکسانیرا که به شمشیر خود اعتبار داشتند اکثری را کشتند وبعضیرا اسیر کرده واموال قافله بتاراج برده مکر دو بار که بدان دست تصرف نیافتند ودرین اثنا پالگی مبارك با بقیه قافله رسید سواران خودرا از اسپ انداخته به قدم بوسی مشرف شدند وعرض نمودند که از مردم قافله آنچه متعلق ایشان اند به آنها غرض ما نیست فرمودند که آنچه همراهان ما اند همه به ما تعلق دارند ودو بار از همرهان ما پیش بودند آنرا تجسس کنید که چه شده ودزدان عرض نمودند که دو

(۱) مراد از سرهند شریف است

بار اند که دو شیر غرنده در اطراف آنها میگردند وکسی را از هیئت آن سباع بدان بارها رسیده نمیتواند فرمودند که همان بارها از همراهان ماند بصاحب بارها امر فرمودند که رفته بارهای خودرا دریاب آن شخص چون قریب بارها خود شد هر ده شیر از نظرش غائب شدند دزدان ومردم قافله تمامی بخدمت ایشان گردیده مرید شدند واموالرا به مردم باقی مانده قافله دادند وخودها رخصت یافته رفتند.

من تصرّفاته: مینویسند که صوفی الف بلخی که یکی از زمره خدمتگاران فدوی ایشان بوده به رکاب مبارك از دار الارشاد به کابل می آید اتفاقا در مترل باریك آب چند قدمی از خدمت ایشان پیش شده بود دو پاره مال تجارت با خود داشته چون به مقام بینی گرگ که جای مهیب وخطرناك بود رسید فرقه از افاغنه که به قطاع طریق مشهور اند تاخته متاع صوفی را بغارت بردند صوفی مزبور مالرا به تاراج داده خودرا بخدمت ایشان رسانید خدمت ایشان فرمودند که چرا از ما پیش شده بودی عرض نمود که شومی اعمال خود داد بار اقبال فرمودند که خاطر جمعدار که آنچه از تو رفته به بعنایات ایزدی باز به تو خواهد رسید رفته تجسس مال خود نمائید صوفی از مردم آن نواحی نشان آن بدکیشان یافته خودرا به مترل آنها رسانید واظهار نمود که من خدمتگار حضرت قیوم الزّمان میباشم جماعت مفسدان نام ایشان شنیده بظاهر با صوفی بتملق پیش آمدند ودر خودها جمع شده مشورت قتل صوفی نمودند ناگاه آتشی در خانه های آنها افتاد وبچشم سر مشاهده مینمودند که حضرت قیوم الزّمان تشریف دارند وآتش در خانهای آنها میزنند از مشاهده آن رجوع بصوفی نموده در قدمهای او افتاده عذر تقصیر میخواستند واطفای آتش میجستند وبر مال او قسمها یاد میکردند چون خاطر صوفی جمع شده آتش فرو نشست ودزدان متاع صوفی را ذره ذره از خانها جمع نموده دادند وظاهر نمودند که بچشم سر میدیدیم که حضرت قیوم الزّمان حاضر اند وآتش بخانه های ما میزنند از این تصرف اکثر از جمله مخلصان شدند.

من تصرّفاته: صاحب مقامات ایشان مینویسد که عزیزی از مخلصان ایشان ابوالبنات بوده وفرزند نرینه در خانه او متولد نمیشد چون آرزوی فرزند نرینه داشت روزی بخدمت والای ایشان معروض داشت که اگر حضرت در باره من دعا فرمایند که جناب تقدس خداوندی بیمن دعای ایشان مرا فرزند نرینه عنایت کند از کمال مهربانی خواهد بود خدمت ایشان دعا نموده فرمودند که انشاء الله تعالی امید است که این مرتبه بخانه شما فرزند نرینه تولد شود فوقع کما بشر رضي الله عنه.

من تصرّفاته: مینگارند که شبی بعد ادای نماز شام در مجلس ایشان بعضی از اصحاب ایشان بیان نمودند که فلان امیرزاده که از آبا واجداد از مخلصان حضرات عالی شان است الحال از شامت نفس بلیس واغوای ابلیس باین خاندان بی ادب شده الفاظ ناملائم از وی صادر میشود که نسبت باین اکابر میگوید خدمت ایشان بعد از استماع این قول متغیر شدند وغیرت ولایت که نمونه غیرت الهی است جلّ شانه در ایشان پدید آمد وساعتی فرو رفتند واین فرد که از گفته صائب است بزبان آوردند **فرد:**

انتقام هرزه گویانرا بخاموشی گذار * تیغ میگوید جواب مرغ بی هنگامرا

حضار محفل خلد مشاکل از دیدن آثار غیرت وشنیدن این فرد ترسیدند روز دیگر آن امیرزاده بشمشیر مقتول شد بعد از واقعه او از راه کرم بر جنازه او رفته نماز گزراندند وبه بشارت ایمان وامید خیر خاتمه مبشر گردانیدند.

من تصرّافاته: صاحب معدن الجواهر مینویسند که یکی از نیازمندان دانش دران نقل نموده که قبل از دخول طریقهٔ علیهٔ نقشبندی ملتزم طریقهٔ حضرات کبرویه بودم رضي الله تعالی عن اربابهما وهیچ کشادکار خود مشاهده ننمودم حتی که بخاطر رسید که این گرده معارف شکوه مخصوص زمان پیشینیان بودند درین عصر حکم عنقای مغرب دارند پس پیری ومریدی درین زمان عیب است مدتی بدین عقیده میبودم تا آنکه روزی از یاری بخت بلند وطالع ارجمند در رهگذری

به سواری اسپی میگذشتم که پالگی مبارك حضرت تاج الاولیا قیوم الزّمان مقابل آمد ونظر بر روی مبارك ایشان اُفتاد **فرد:**

بیك دیدار کار از دست رفته * زمامِ اختیار از دست رفته

واز اسپ فرود آمده بقدم بوسی مشرف شدم ورفاقت عالی اختیار نمودم وملتزم صحبَتْ شدم ومورد توجهات گردیدم ودیدم آنچه دیدم وصد چند معتقد اولیای این وقت گردیدم ولذت قرن اول در آخر دیدم ومضمون حدیث نفیس (**مثل أمتي كمثل المطر لا يدري اوله خير ام آخره**) فهمیدم **بیت:**

صائب جماعتی که بمعنی رسیده اند * تسخیر دل بیك نگهی آشنا کنند

تذکره چهارم از منتخب خامس در ذکر ارتحال

حضرت تاج الأولیاء قیّوم الزّمان ازین جهان بفرادیس جنان رضي الله تعالی عنه

صاحب برکات میان سفر احمد مینویسند که روزی این حقیر بی پروبال حاضر الخدمت بودم وبمالیدن پای مبارك مشغول عنایات بسیار در ماده خود مشاهده نمودم القصه چون اراده سفر دکن داشتم به خاطر گذشت که دولت قدم بوسی بعد از انفراغ این سفر هم به موجب بشارت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزّمان میسّر خواهد شد یا نه جانب فقیرنگاه کرم آلوده کرده به بنْد فرمودند که عارف سریع السیر شیخ ابوسعید ابوالخیر میفرماید **قطعه:**

در عالم از ما بجز نام نماند * وز صبح وجود ما بجز شام نماند

مرغیکه فتاده بود در دام وجود * بگریخت زنزد ما بجز دام نماند

فقیر ازین رباعی معلوم کرد که اشارت بقرب ارتحال خویش میفرمایند چه غالب وضع شریف بر اظهار اسرار به طریق رمز واشاره بود ونیز مومی الیه مزبور نوشته که مرتبه اول که وزیرخان فوجدار دار الارشاد حضرت سرهندرا جنگ با کفار نگونسار نانك پرستان بد کردار افتاد داعیه جهاد در خاطر مبارك داشتند اما آنچه ازانجا که غلبه آزار با کبر سن مجتمع بود خیر اندیشان تجویز بر آمدن ایشان

نه نمودند اتفاقا که در شبی که کارسازی از طرفین بود وتیر وتفنگ دهن موت کشوده بودند خدمت ایشان جانب آن قریه جهت تحقیق مقدمه متوجه بودند وبه قصد بول برخاستند فی الفور پای مبارك ایشان بلغزید وزیر افتادند چون خدام برداشته آوردند زخمی قریب بسرین مثل زخم تیر یافتند معلوم شد که در آن مجموعه بطریق استمداد حضور فرموده بودند ازانجا مجروح شدند چه این مقدمه چون بعرض هم رسید نفی آن نه فرمودند ودران مرتبه فتح مسلمانان با وجود غلبه کفار باستمداد آن قبله عارفان دست داد وازان زخم شش ماه بشدت تصدیع آزار کشیده به شهادت واصل حق شدند ازان پس بر اهل شهر شکل جمعیت صورت نه بسته بلکه جمعیت از اهل عالم رخت بسته یکی از علامات ظهور رفتن واختلالات که در بلدان هند واقعه شده رحلت ایشان بوده ودر شروع فتنه ثانیه که اشد ودیر پا بوده ازین عالم رخت بستند.

وفات ایشان: روز جمعه نهم شهر ربیع الثانی سنه هزار وصد وبیست ودو هجری ومدت عمر مبارك ایشان حضور حق ۱۱۲۲ **بیت:**

در حضور حق چو روحش بار یافت * سال تاریخش حضورِ حق مثال

یك کم نود سال وقیل هفتم یا هشتم شهر مذکور که مولد ایشان است ودر این اختلاف نیز اتباع سنت بدست آمد چه ایشان در هر امور مولع به سنت بودند که در روز رحلت جناب نبوی علیه السّلام نیز اختلاف است وقت نماز عصر این واقعه رویداد إنّا لله وإنّا الیه راجعون تواریخ ایشانرا مخلصان وفرزندان عالی شان بسیار جمع نموده اند ازانها چیزی ثبت مینماید. **منها** آن آیت رحمت سنه ۱۱۲۲ بود. **منها** فضل ربّی سنه ۱۱۲۲. **منها** خوجهٔ نقشبند سنه ۱۱۲۲. **منها** وی چه گلدستهٔ قیومیّت سنه ۱۱۲۲ بود. **منها** آهِ یا رب امام عالم رفت سنه ۱۱۲۲. **منها** فرزند محبوب مجدّد الف ثانی سنه ۱۱۲۲. **منها** چنانچه گوهرراز رفت سنه ۱۱۲۲. **منها** افسوس از دنیا رفته قیّوم. **منها** نوباده بستان اصالت بوده. **منها** آن

اعظم اولیا بود. **منها** او فیض باری بود. **منها** یکی از علمای راسخین بود. **منها** چه وارث مرسلین بوده. **منها** آه چه آیت ایزد رفت. **منها** آه چه حجت ایزد رفت. **منها** قیوم معصوم رفت. واین ابیات در تاریخ ایشان تصور کرده فقیر است **ابیات:**

زین جهان تا رفت قیومِ الزّمان * صبغة الله حجتی پروردگار
در قوامی عالمِ آمد شکست *
بود ذاتش شعشهٔ مرآت حق * نقد قلب وقت زد دیدی عیار
یعنی از لطفِ اِلهِ لم یزل * بود غوث‌و قطب این ثانی هزار
چون مجدّد صاحبِ تجدید بود * عروة الوثقی بدو معصوم وار
چون شهِ کنعان بالطافِ اِله * در ربوده گوی زاخوان صغار
واقفِ شرع نبی در هر عمل * عارفِ حق خواجهٔ عالی تبار
سیّدِ دوران امامِ وقتِ خویش * مرجع افراد وملجاءِ مدار
در مقاماتِ ولایت هرچه بود * جمله‌را دریافت آن صاحِب وقار
در کمالات نبوت نیز یافت * وزتبعیت بهره آن صاحب وقار
کرد عالم را منور از فیوض * بعد زان شد عازم دار القرار
از لباسِ تن مجرد گشت یافت * خلعتِ وصلِ جناب کردگار

مینویسندکه نماز عصررا روز واقعه خود بحضور ادا نموده صد مرتبه درود بر پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرستاده متصل آن رحلت فرمودند میآرندکه چون عمر مبارك ایشان بحدود ثمانین رسید اکثرها میفرمودند ابناء الثمانین عتقاء الله من النار وچون از ثمانین تجاوز نمودند امیدواری برحمت باری بیش از بیش مینمودند وحمد الهی جل شانه بجا میآوردند وآرزوی شهادت بسیار داشتند لهذا ایزد تعالی ایشانرا بدرجه شهادت مشرف گردانید خلائق بسیار بر جنازه ایشان حاضر شدند وداخل گنبد مبارك حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه مدفون نمودند قبل از این احوال آن مکان در ذکر وفات حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بیان

شده در پردهٔ خاك بغواصی دریای انوار والد بزرگوار خود مشرف شدند **فرد:**

از برای عیش عشرت ساختن * صد هزاران جان بباید باختن

تذکره پنجم در ذکر هر چهار فرزندان حضرت قیوم الزّمان وسائر خلفای ایشان

خدمت حضرت شیخ ابوالقاسم فرزند نخست حضرت قیوم الزّمان اند وخدمت ایشانرا حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه که جد ایشان اند داخل فرزندان خود گرفته حتی که چون کتب وغیره اسبابرا به فرزندان تقیم مینمودند قسمت کامل در رنگ فرزندان خود به ایشان داده اند وشفقت ومهربانی در باره ایشان زائد التحریر داشتند ونیز خدمت ایشان آن قدر تعشق ومحبت که بجد بزرگوار خود داشتند مافوق آن متصور نباشد چون محب کامل از جمیع کمالات محبوب خود بهره‌ورست واتباع محبوبرا بر خود فرض عین میدان شد ودر متابعت کما ینبغی تقصیر نمینماید لهذا منصبغ به کمالات او شده در رنگ او مینماید چه تابع کامل از جمیع کمالات متبوع بهره وافر است در اندك مدت به کمالات معصومی فائض شدند ومأذون ومجاز گردیدند وباعلی درجات کمال او کمال رسیدند بشارات عالی واشارات متعالی از خدمت حضرت عروة الوثقی یافته اند چنانچه در مکاتیب معصومی مشروح است واز متتبعان آن مستور نیست وبشارت وصول بحقیقت کعبه ربانی صریحا بایشان از جناب حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه در جواب عریضه ایشان وارد شده چنانچه در مکاتیب ثبت است وپایه علمیت ایشان بمولویت رسیده بود اکثر علومرا در نزد عمّ عالی مقدار خود حضرت مروّج الشریعت شیخ محمّد عبید الله خوانده اند از خدمت ایشان منقول است که میفرمودند که ابوالقاسم باعتبار دیدن خلائق سبق ازین فقیر میگیرد وباعتبار قوت مدرکه وجودت طبیعت نکتها بمیان میآرد که گوئیا میخوانانند اکثر علوم عقلیه ونقلیه از ایشان گذرانیده اند وبعضی را از دیگر فضلای وقت حاصل نموده حد

تحصیلرا باتمام رسانیدند فضائل صوری ومعنوی ایشانرا درین منتخب جمع نمیتوانم نمود اشعار ایشان خیلی رنگین ونازك افتاده اند فردی از آنها ایراد میرود **فرد:**

زسر بیرون کنم چشمی که از حنش تهی باشد
چرا بر طاق ابرو جا وهم مینای خالی را

میآرند که حافظ محمّد صادق کابلی که از خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما بودند در بلدهٔ دار الخلافة بارشاد مشغول مأمور چون عبور حضرت شیخ ابوالقاسم رضي الله عنه آنجا شد مومی الیه مذبور در خدمت گذاری تقصیری ورزید وبعضی انمامان از جانب او امور غیر مرضی عالی بایشان رسانیدند خاطر مبارك روی در بار شد احوالرا در خدمت جد بزرگوار خود نوشتند خدمت حضرت عروة الوثقی از رسیدن عریضه ایشان از وی نیز برنج شده سلب نسبت ومنع ارشاد فرمودند ومکتوبی بمشار الیه باین معنی نوشتند این فقره از افتتاح آن مکتوب است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم (رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸) ایذای فرزند شخص مستلزم ایذای آن شخص است الی آخره میآرند که بعد مدّتی حضرت حجة الله وحضرت مروّج الشریعت عذر تقصیر نموده واورا از خدمت والد خود عفو او کنانیدند اما از خدمت شیخ محمّد فضل الله مردی مینویسند که بعد عفو نسبت او عود نمود اما ارشاد باز عود نکرد خدمت ایشان بعد از وصال جدّ بزرگوار خود بمدّت سه سال بطرف اکبر آباد تشریف فرما شده بودند در آنجا رحلت نمودند مدت عمر شریف ایشان به بیست وهفت سال رسیده بود تابُوت مبارك ایشانرا از بلده مذبور بدار الارشاد آوردند ودر روضه منوّره حضرت عروة الوثقی بیرون گنبد شریف مدفون نمودند رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة تاریخ وصال ایشانرا مانا که افلت شمس العلوم یافته اند.

ذکر حضرت امام العارفين قدوة العالمين
صاحب كمال وتكميل شيخ محمّد اسماعيل رضي الله تعالى عنه

خدمت عارف بی بديل شيخ محمد اسماعيل فرزند دويم حضرت قيّوم الزّمان اند وصحبت جد بزرگوار خود يعنی حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه دريافت .بملازمت ايشان مستفيض گرديده اند وبسا فيوض وبركات از ايشان اخذ نموده وبعد از ارتحال آن قبله ارباب كمال بخدمت والد خود حضرت قيوم الزّمان اتمام كسب باطنی نموده اند وباعلى درجات كمال واكمال فائض شده وعالم عالم فرورفتگان بوادی هوا وجهان جهان سرگردانان تيه اغوا از آثار تربيت وارشاد وانوار هدايت رشاد ايشان بهره ور گرديده ومسند ارشاد از تمكن ايشان آباد وسلسله اجداد از تمكين شان قوی بنياد كلام مبارك ايشان مرهم دلهای افگار است وسكوت شريف شان موجب ورود انوار واسرار است صفات حميده ايشان نه آن قدر است كه در تقرير آيد ومراتب سنيه ايشان نه ازان قبيل اند كه در تحرير گنجد قصص ورع وتقوی ايشان لا تعد ولا تحصى وعلوم ومعارف والای شان از بيان مستغنی بحكم (**اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقيكُمْ** * الحجرات: ۱۳) شمه از اتقای ايشان در معرض تبيان ميرود به گوش هوش استماع نما از زبان الهام ترجمان مرشدی وسيدی حضرت قيوم جهان مسموع دارم كه خدمت حضرت شيخ محمّد اسماعيل در ايام آغاز جوانی در خدمت والد شريف خود حضرت قيوم الزّمان بدار الخلافة دهلی تشريف فرما شده بودند وخدمت ايشان در وجاهت وحسن ظاهری در رنگ كمال باطنی خود بی نظير وقت وبی بدل دهر بودند اتفاقًا عورتی از اعيان آن بلده مفتون ايشان شده بود صبر وآرام از دست داده **فرد:**

عشق با صبرگی وشد همتا * آتش وپنبه چون بود يك جا

از كمال بيطاقتی پرده از روی مدعا برداشته مادر خودرا به طلب داشته اظهار نمود كه آتش عشق فلان در پنبه زار دلم افتاده وشعله آن سربلند شده بحدی

که کار از اندیشه ننگ وناموس گذشته الحال فکر وصال در حق این آواره نما یا رسوائی افشای حالرا آماده باش ومادرش چون احوال دخترا بدین منوال یافت کیدی بر انگیخت به حکم (**إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ** * یوسف: ۲۸) نزد داماد رفته اظهار نمود که دختر مرا مرضی از قسم سودا شده آنرا مرخص کن که بخانه خود برده علاج نمایم دختر را به این بهانه از خانه داماد آورده وخانه خودرا از اغیار خالی نموده خود به خدمت حضرت قیوم الزّمان آمده عرض نموده که این مخلص مرید خاندان والا شان ایشان میباشم ودختری دارم که به سودا مبتلا شده میخواهم که داخل طریقه عالی کرده شود تا بیمن بزرگان از بلیه سودا نجات باید وچون که جوان است اینجا بخدمت رسیدن او محال امید که از کمال ذره پروری حضرت صاحبزاده را اذن فرمایند که به کلبه فقیره رفته طریقه را باو بگوید خدمت قیوم الزّمان مأمون از کید زنان بودند فرمودند که چه مانع دارد پالکی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیلرا حاضر فرموده ایشانرا اذن نمودند که همراه این مخلصه رفته دختر اورا داخل طریقه علیه ساز آن مکّاره ایشانرا تا خانه خود بلدی یعنی واقف نمود چون بدر سرای رسیدند گفت که صوفیان در همین جا باشند وشما داخل شوید ایشان فارغ البال بدرون سرای او شدند واین زن در عقب ایشان شد ودر سرا محکم نمود وخود قدام شده ایشانرا به حجره ازان سرا برد وفرشی مکلفی آنجا گسترده بود ایشانرا نشانیده وخود رفته دخترا آراسته به‌خدمت ایشان فرستاد دختر با کمال حسن واراستگی با هزار غنج ودلال در حجره در آمد وبر سرسم محبوبانه خودرا در آغوش ایشان انداخت وطریقه انبساط در پیش نهاد وخدمت ایشان متحیر شده دریافت نمودند وآن زن اظهار نمود که من مدتی در آتش عشق تو در افتاده ام وهیچگونه خودرا بشما رسانیدن نمیتوانستم باین حیله بخدمت رسیده ام ایشان علاج مگر اورا بجز حیله ندانستند فرمودند که هرگاه هم چو تو وحیده عصری مرا بخواهی من زیاده چه میخواهم اما مرا حاجت ضروری انسانی

درین وقت غالب شده آبریزرا بنما که تا از حاجت فارغ شده بیایم آن زن بر خاسته راه آبریز به ایشان نمود خدمت ایشان فرمودند که آبریز نمیروم راه بام بنما آن زن راه بامرا نشان داده وخود براهی آب استنجا رفت که خدمت ایشانرا برساند ایشان فرصترا غنیمت شمرده بر بام رفته خودرا زبام به کوچه راه گذار انداخت اتفاقاً آنجای برابر بدروازه آنسرای بوده که صوفیان آنجا نشسته بودند به مجرد افتادن از غایت که بام بلند بود بیهوش شدند واعضای ایشان مجروح شد صوفیان متحیر شده ایشانرا برداشته در پالگی انداخته بخدمت والد ایشان رسانیدند چون والد ایشان از کیفیت مقدمه پرسیدند ایشان اظهار احوال نمودند خدمت حضرت قیوم الزّمان شکرانه الهی جلّ شانه بتقدیم رسانیدند که حق سبحانه از کمال کرم خود فرزند ایشانرا قوت پرهیز داده از بلیه کید زنان محفوظ داشت ازینجا پایه پرهیز ایشانرا باید دریافت وازان پی به کمالاتی که متفرع بر تقوی است باید برد وعلمیت ایشان به پایه مولویت رسیده بود واشعار رنگین دارند دیوانی جمع نموده اند وتخلص ایشان عاشق است در رنگ برادر بزرگ ایشان شیخ ابوالقاسم که تخلص او شان فائق بود در مدح اجداد مبارك خود بسیار مضمونهای عالی بسته اند وفردی چند از اشعار ایشان رونق ده این اوراق میگردد **نظم:**

آبرو گر طلبی گیر قوی پیشهٔ ما * رو بهی گر گذرد شیر کند بیشه ما

صحبت گلشن ما بوی جدائی ندهد * کنده شد بیخ جدائی زرك دریشه ما

ونیز این فرد از فرموده ایشانست **فرد:**

درد مارا بر کعبه مقصود بس است * عینك دیدهٔ دل داغ نمك سود پس است

ونیز این فرد فرموده ایشان است **فرد:**

نثار از ماه وپروین دادن وگرد سرش کشتن

چو عاشق کرده ام هر شب من این تعلیم گردونرا

دار الارشاد ایشان در اطراف واکناف عالم منشر شده بود وعزیزانی بسیار

از ایشان بروی کار آمده خصوصًا مشعر کمالیت ایشان آنکه مثل حضرت قطب الأقطاب غوث الاحباب قیوم دوران محبوب سبحان کاشف الاسرار والعلوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم فرزندی از ایشان بوجود آمد که قائم مقام اجداد کبار خود شدند ودر رنگ حضرت مجدد الف ثانی وحضرت عروة الوثقی به مراتب والا رسیدند چنانچه در منتخب ششم بیان احوال ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی وخدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل را امام العارفین خطاب است چه در وقت خود مقتدای عرفای زمان بودند لهذا ملقب بامام العارفین شدند خدمت حضرت قیوم الزّمان که شیخ ووالد ایشانند در سائر فرزندان ومجازان ایشانرا ممتاز دانسته در حیات مبارك خود مجازان وغیره مریدانرا حواله ایشان نموده اند چنانچه در مکتوبی که در جواب عریضه ایشان نوشته اند تصریح بران فرموده اند.

هذا مکتوبه الشریف

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب نور چشمی رسیده ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اند واز تفقد دوستان دور افتاده فارغ نه از دخول بلده کابل وکرمهای یاران نوشته بودند بوضوح انجامید حضرت حق سبحانه یارانرا جزاء خیر دهاد وبعضی دیگران که چیزهای غریب بیان میکنند نوشته بودند مطالعه آن سبب فرحتی فراوان گردید اگر استقامت آن جماعت معلوم میکنند واحوال آنها بی شبهه بحصول پیوست است گنجائش دارد که اجازت ارشاد بدهند وآنچه از عدم توجه مجازان نوشته بودند وچیزهای دیگر بآن منتظم بود فقیر بآواز بلند میگویم که بهمه یاران چه مجازان چه غیر مجازان همه از شما توجه میگرفته باشند واز جانب فقیر هم هیچ ملاحظه درین باب نکنند که همیشه مرضی فقیر درین است دیگر از نسبتهای خاص الخاص که نوشته بودند امیدوار باشند فقیر هیچ چیز از شما دریغ نداشته ونخواهد داشت امید که نسبت خاص الخاص بحصول انجامیده باشد هر چند علم به نسبت نباشد چه حصول دیگر است

وعلم چیز دیگر شتّان مابینهما فقیر درین روزها بسیار خوب است پا پیاده بمسجد میرود ومی آید لیکن یك قسم ناتوانی در پای وزانو هست حق سبحانه آنرا نیز دفع خواهد کرد انشاء الله تعالی. مکاتیب شما رسد خوشوقت ساختند والسلام آن قدر محبت ومحویت بوالده خود که شیخ ومقتدای ایشانند داشتند که مافوق آن متصور نه باشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض نمودند چه مدار فیض این طریقه به محبت شیخ مقتداست چه مرید بقدر محبت اخذ فیوض از باطن مرشدی مینماید خدمت مرشدی وسیدی حضرت قیوم جهان در مدح جدّ خود که خدمت حضرت امام العارفین اند چنین میفرمایند **نظم:**

مدح من کلام حضرت قیوم جهان

دلا چه گونه نشینی زدیدن گلذار * بیا به سیر گلستان که آمداست بهار
چه بسته تو درین موسم بهار زبان * بگو چو طوطی شیرین بیان شکر گفتار
بمدح اهل ولایت زبان خود کن پاك * بوصف اهل صفا صاف ساز این منقار
بمدح قدوه اقطاب شیخ اسماعیل * نما ترنم رنگین که سامع اند خیار
جمال اهل حقیقت کمال مجدد علی * چراغ نور طریقت به مجلس ابرار
امام سرور عشاق عارفان زمان * ظهور شمس هدی برگزیده جبار
گرفته است ازو افتخار قطبیت * ولایت است ازو درجهان به استشهار
دلش چو منبع اسرار فیض ربانی است * جبین او شده بی شبهه مظهر انوار
غلام همت آن قطب شد صفی که دلش * شد است مطلع انوار ومصدر الاسرار

وعمر مبارك ایشان از حدود سبعین تجاوز نمود قریب ثمانین رسیده بتاریخ کذا از این عالم پر ملال انتقال فرمودند إنّا لله وإنّا الیه راجعون مجازان ایشان بسیار اند اما در کتب مقامات مذکور نشده لهذا از ذکر آنها تقاعد نمود واختصار بذکر فرزندان ایشان نمود رضي الله عنه فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند یکی حضرت شاه محمد صبغة الله که ارشاد ایشان در نواحی کابل وپشاور

بسیار بود وخلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار آمده اند چنانچه ازانها یکی خواجه حسن اتا بوده که در نواحی کابل در قریه گذر میبودند وآثار ارشاد ایشان الی الیوم در خلفای ایشان مانده ودر ملك ماوراء النهر وروم وبلغار خلفای مومی الیه منتشر شده وطریقه را مروج اند اللّهمّ ثبّتهم وثبّتنا علی الطّریقة المرضیّة یرحم الله عبدا قال آمینًا از خدمت حضرت محمد صبغة الله پسری نمانده یك صبیه خلف شده بود آنرا مجد راقم در نکاح داشتند ازان عفیفه یك پسری تولد شده میان مسجدی نام دارد والحال در قید حیات است در نواحی با وجود به سیر میبرد ع:

هر کجا هست خدا یا بسلامت دارش

مزار فیض آثار ایشان در بلده پشاور در باغ عبد الرّحیم خان واقع است یزار ویتبرك به وعبد الرّحیم خان مذبور مرید ایشان بوده بعد از واقعه ایشان باغرا وقف مزار ایشان نموده وزیارت ایشانرا آنجا ساخته است وفرزند ثانی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل حضرت حاجی غلام محمد معصوم اند که از زمری خصوصیات ایشان بالا ذکر شده ومنتخب سادس این کتاب در ذکر ایشان وفرزندان ایشان قرار یافته انشاء الله تعالی تفصیل احوال ایشان آنجا خواهد شد.

ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الأولیا قیوم الزّمان رضي الله تعالی عنه

حضرت شیخ اهل الله رحمة الله تعالی علیه فرزند سیوم حضرت تاج الأولیاء قیوم الزّمان اند باعلی مراتب کمال فائض بودند ودر خدمت والد ماجد خود واسترضای ایشان حریص میبودند علم وعمل وشایستگی ونکته دانی واستغناء از مخلوق وکمال تمکین وثبات شیوه مرضیه ایشان بوده والد ماجد ایشان میفرمودند که فرزندی میان اهل الله صابر وشاکر است با کفار نانك پرستان همراه شمشیرخان افغان یکجا شده جهاد فی سبیل الله نموده اند وشمشیرخان مذبور شهید شد وایشان کفار بسیاررا بدست مبارك خود به قتل رسانیده اند وکلمه حق را هرجا بی تحاشی ادا مینمودند ودر آخر عمر شریف از دار الارشاد بدار الخلافة بطریق

سیر تشریف فرما شد آنجا رحلت فرمودند إنّا لله وإنّا اليه راجعون تابوت ایشانرا از آنجا بدار الارشاد آوردند ودر روضه منوره حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه مدفون شدند مدت عمر ایشان پنجاه سال بوده رحمة الله علیه رحمة واسعة.

ذکر فرزند رابع حضرت قیوم الزّمان مخدومزاده صغیر

شیخ پیر نام مبارك ایشان رحمة الله است ارشاد ایشان در نواحی کابل بسیار شده بود ومردم بیشمار از ایشان بدرجه کمال واکمال رسیده میآرند که چون ایشان نو تولد شدند مقارن آن ایام ماه رمضان آمد تمام آن ماه را روزه داشتند چه در ایام آن ماه شیر نمینوشیدند بعد از شام خواهش شیر مینمودند مناقب ایشان بسیار است اما به همین قدر اکتفا نمود که القليل يدل على الكثير.

ذکر أسامي خلفای تاج الأوليا حضرت قیوم الزّمان رضي الله تعالی عنه

سوای فرزندان سائر مجازان بسیار از خدمت حضرت قیوم الزّمان بر وی کار آمده اند اما آنچه میان سفر احمد صاحب معدن الجواهر بطریق چه که بیان کرده سیزده نفررا مجاز فرموده اند ازانها یکی خود مصنف معدن الجواهر که برکات معصومی نیز تصنیف او است در هردو کتاب نسبت خودرا بایشان ظاهر نموده وخودرا ازیشان مجاز قرار داده واین عزیز هم خواهرزاده وهم داماد حضرت قیوم الزّمان است وبسیار اطلاع در احوال ایشان وارد وبسیار وصول فیوض وبرکات زایشان در حق خود بیان نموده که از مطالعه کنندگان آن کتب صدق اینمقال پوشیده نیست وشیخ زین العابدین مشتهر میان فقیر الله برهانپوری نیز مجازان از ایشان است وشرافت پناه میر عزیز وشهرافت پناه میر محمّد غنی ومشیخت پناه شیخ ابونصر سلطانپوری وشیخ محمد رفیع کابلی وشیخ عبد اللطیف کابلی وشیخ ملا محمد شوق کابلی وشیخ فقیر الله شکر در برهٔ از قریه یعقوب ترکمان وحافظ محمد نظام کابلی وصوفی الف بلخی وصوفی محمد کابلی رحمهم الله رحمةً واسعةً وخدمت حضرت قیوم الزّمانرا پنج برادر اند که همه آنها بدرجات کمال

واکمال رسیده اند واز خدمت والد خود مجاز اند چنانچه در اسمای خلفای حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه اسامی وخصوصیات ایشان رمزی رفته اینجا تفصیل احوال آنها به طریق ایجاز میشود.

تذکره سادس از منتخب خامس در ذکر فرزند ثانی حضرت عروة الوثقی نام او محمد حجة الله معروف به نقشبند ثانی قدّس سرّه السّامی

خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری وکمالات باطنی بتبیّن احوال ایشان مستحق کتاب علحده است اینجا به قدری اکتفا رفته تولد ایشان در شهر ذیقعده یکهزار وسی وچهار هجری اسم مبارك ایشان محمد نقشبند قدسّنا الله تعالی بسرّه الأقدس ولادت ایشان به قرب واقعه ارتحال حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه در بلده طیّبه دار الارشاد واقع شده میآرند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه بوالد ایشان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه فرموده بودند که این فرزند تو که در حمل است صاحب معارف واسرار والا واز عجائب روزگار خواهد شد فوقع کما بشر رضي الله عنه حجة الله لقب ایشانست ومنصب خلّت به ایشان رسیده چنانچه از فحوای عریضه ایشان که به طرف والد خود نوشته اند استنباط میشود هذا هو. قبله عالم وعالمیان سلامت درین دوسه روز آنقدر شمول عنایات ومواهب وعطیّات الهی جلّ شانه در باره خود احساس نمود که شمه ازان بیانرا بر نتابد علی الخصوص درین نزدیکی آنقدر بدقائق اسرار خلّت نواختند وبآن سر بلند نمودند که تفصیل آن از حیطهٔ بیان خارج است وموافق آن بالهامات بزرگ سر افراز گردید دیروز بعد از نماز عصر متوجه حال خود گشت همان اسرار واجب الاستتار به قوت وغلبه تمام ظاهر شدن گرفت وعجائب غنج ودلال در میان آوردند درین اثنا ملهم ساختند که خدای تعالی پیش آمده است احساس نمود که در همان بالا خانه با خیر وبرکت گوئیا نزول بلا کیف با عظمت وکبریا واقع شده وخصوصیاتی که باین بنده عاجز در میان آمد

توان گفت که لا عين رأت ولا اذن سمعت يضيق صدري ولا ينطلق لساني زياده برين جرأت نميتواند نمود اطلاق اين قسم الفاظ بر آن حضرت از تنگى ميدان عبارت است ومصروف از ظاهر است والاّ فهو سبحانه منزه عن الزمان والمكان والنقائص كلها سبحان ربّك ربّ العزّة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله ربّ العالمين. مدّت عمر شريف ايشان هشتاد يك سال شب بيست نهم محرم الحرام ليلة الجمعة سنه هزار وصد وپانزده هجرى برحمت پيوستند إنّا لله وإنّا اليه راجعون مزار فيض آثار ايشان واقع دار الارشاد متصل باغ فتح تاريخ وصال ايشانرا يافته اند نور محض بود واز ايشان سه فرزند خلف شدند اكبر آنها شيخ ابوالعلى رضي الله تعالى عنه كه فرزند ايشان ميان محمد زبير بوده است وفرزند ثانى حضرت حجة الله شيخ محمد اند سه چهار سال بعد از وفات والد خود رحلت نمودند در گنبد والد خود مدفون شدند شيخ محمد كاظم فرزند ثالث حضرت محمد حجة الله اند رحمة الله تعالى عليهم أجمعين.

تذكره سابع از منتخب خامس در ذكر فرزند سيوم حضرت عروة الوثقى شيخ محمد عبيد الله رضي الله تعالى عنه

خدمت ايشان باعلى درجات علوم ظاهرى ومعارف باطنى ممتاز بودند ولادت با سعادة آن قبله ارباب ارادت در شهر رجب المرجب سنه يكهزار وسى وهشت اتفاق يافته مينويسند نقل از زبان حضرت خازن الرّحمة كه روز ولادت اين مخدومزاده بقرب مكان ولادت او فرشته ميخواند والسّلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيّا. ومحاسن اخلاق ومكارم اوصاف ايشان زائد التحرير است. ميآرند كه خدمت مولانا عبد الحكيم بخدمت حضرت عروة الوثقى تشريف آورده بودند اتفاقاً استفسار نمودند كه دل پارچه گوشت است چه طور ذاكر ميگردد وخدمت اين مخدومزاده حاضر بودند ودر آن ايام در جواني هفت وهشت سالگى بودند بى تأمل فرمودند كه زبان نيز پارچه گوشت است بقدرت خدا چگونه

گویا وذاکر است دل چرا گویا وذاکر نباشد اهل مجلس همه جواب شافی از ایشان با وجود کودکی شنیده متحیر ادراك ایشان شدند خدمت حضرت قیوم الزّمان در وصف این برادر خود میفرمودند که اخوی مرحومی حافظ وفاضل وحاجی وعارف وسخی وولی ومتقی ومقبول حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه وعاشق جمال جناب ایشان بود مینویسند که حفظ کلام مجید در یك ماه نمودند وآن ماه روزه بود هر روز یك سیپاره یاد فرموده شب در تراویح میشنوانیدند. میآرند که این مقدمه در کشتی بوده چه به سفر حج تشریف میبردند وماه مبارك در کشتی واقع شد هر روز یك سیپاره یاد نموده به شب در تراویح میخواندند کشف ایشان به نوعی بوده که آنچه در عالم میگذشت بایشان معاینه میشده ازو در بار شده بخدمت حضرت عروة الوثقی التجا آوردند تا ازانجا ایشانرا کشیدند کذلك مینویسند تمام بدن ایشان حکم چشم گرفته بود وهر جز وبدن مبارك ایشان در رنگ چشم بینا بود واین معامله تا مدت حیات ایشان بوده جلد اوّل مکتوبات معصومی که مسمی بدرّة التاج است جمع ایشان است ورساله یاقوتیه به عبارت عربی تصنیف ایشانست که در واردات حرمین الشرفین از احوال والد خود جمع کرده اند بعده بامر ایشان ملا شاکر ولد مولانا بدرین بعبارت فارسی نقل فرموده تا کثیر النفع باشد تفصیل احوال ایشان در برکات نوشته است إن شئت فارجع الیه میآرند که قریب ایام وصال بدار الخلافة تشریف بردند بودند بعد از رجوع در سرای سنبهالکه که ما بین کنور پانی پت است ودر همین منزل واقعه حضرت خازن الرّحمة شده بود وایشان نیز بدان منزل رحلت نمودند روز جمعه بود سؤال نمودند که وقت نماز شده آخوند سجادل به عرض رسانید که وقت است چون دست تکبیر بر میداشتند گفتند السلام علیکم یا رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم وهردو دست بسر گذاشتند بعده نیت نماز فرموده ودر سجده جان بحق تسلیم نمودند انّا لله وإنّا الیه راجعون مدّت عمر شریف چهل وچهار یا چهل وپنج سال شده بود در هم

شهر ربیع الاول سنه یکهزار وهشتاد وسه رحلت نمودند در تاریخ ایشان قطعه گفته اند از هر مصراعی اگر تمام حروفرا بشماری سال انتقالرا بیابی **قطعه:**

تا شد زمیان دیدهٔ ارباب طلب * احمد قدر آن محمدی المشرب

پوشیده فلك جامهٔ ماتمزده گان * واز ناله شده روز محبان چون شب

تابوت ایشانرا بدار الارشاد بردند وداخل قبه شریف حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه متصل قبر مبارك دفن نمودند خدمت ایشانرا سه فرزند خلف شدند اوّل شیخ محمد هادی وفرزند ثانی شیخ محمد پارسا وفرزند ثالث ایشان شیخ محمد سالم رحمهم الله تعالی.

تذکره ثامن از منتخب خامس در ذکر فرزند چهارم حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه شیخ محمد اشرف قدّس سرّه

خدمت ایشان باعلی درجات کمال واکمال ممتاز بودند واکتساب کمالات از خدمت والد ماجد خود نموده اند واز نسبتهای خاصه ایشان بهره کلی یافته مجاز وممتاز گردیدند ولادت کثیر السعادة آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار وچهل وسه هجری در بلده دار الارشاد سرهند اتفاق افتاد کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید بخدمت عمّ عالی مقدار خود حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالی عنه نموده اند وتحصیل انواع علوم عقلیه ونقلیه از ایشان فرموده وبعضی نزد مولانا بدر الدین سلطانپوری وتفسیر بیضاوی را تیمنا از خدمت والد خود حضرت عروة الوثقی خوانده اند خوارق وتصرفات ایشان مستغنی از بیان است مینویسند منقول از حضرت قیوم الزمان که والد مارا دخول مقامی از مقامات قرب متمنا بود روز تولد این برادر آن متمنا به حصول پیوست وخدمت ایشان در حسن ظاهری نیز درجه کمال داشتند وتمام مشابهة در صورت بوالد خود داشتند میآرند که خدمت والد ایشانرا محبت کلی بایشان بوده مینویسند که خطاب ایشان برهان الله رضي الله تعالی عنه بود چه باین لقب از جناب قدس خداوندی ملهم شده باشند عمر

مبارك ايشان هفتاد وپنج سال شد وقت رحلت باين كريمه متكلم شده جان دادند وهو حسبي ونعم الوكيل شب بيست وهشتم صفر المظفر كه روز آن عرس جناب مجدد الف ثاني باشد رضي الله عنه سنه هزار وصد وهژده وقت سحر جان بحق تسليم كردند إنّا لله وإنّا اليه راجعون در قبه شريف حضرت عروة الوثقى رضي الله عنه مدفون شده اند وفرزند ايشان چهار اند اول شيخ محمد جعفر دويم شيخ محمد حيات سيوم شيخ محمد روح الله چهارم ميان شافى الحال رحمة الله عليهم أجمعين.

تذكره تاسع از منتخب خامس در ذكر فرزند پنجم

حضرت عروة الوثقى شيخ محمد سيف الدّين رضي الله تعالى عنهما

خدمت ايشان صاحب درجات والا وكمالات عليا بودند وجود شريف ايشان آيتى بود از آيات ايزدى ورحمتى بود از رحمتهاى صمدى ترويج شريعت شعار ايشان بوده وتخريب بدعت كار ايشان شده ارشاد ايشان آن قدر وسيع شده كه جهان بر مرشدان مبتدع تنگ گرديد چه ايشان از خدمت والد خود براى تربيت سلطان وقت در دار السلطنة ميبودند اُمرا وسلاطين زمان همه در فرمان ايشان بودند ميآرند ولادت با سعادت ايشان در شهور سنه هزار وچهل ونه هجرى در بلده طيّبه دار الارشاد سرهند وقوع يافته ونيز همان بشارت كه در احوال تولد حضرت مروج الشريعت ذكر يافته همان بشارت از جناب حضرت خازن الرّحمة رضي الله تعالى عنه در حق ايشان منقول شده كه ملكى را ديدند كه وقت ولادت ايشان آية كريمه (**وَالسَّلاَمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيّاً** * مريم: ٣٣) ميخواند چون بسنّ تِدريس رسيدند بعد تلاوت كلام مجيد علوم عقليه ونقليه را از خدمت عم خود خواندند ودر اندك مدّت در علوم كثيره ممتاز شدند وكسب باطنى از خدمت والد ماجد خود حضرت عروة الوثقى نمودند وباعلى درجات رسيدند وعالمى از نور فيوض وبركات باطنى ايشان منور شد مينويسند كه چون ايشان براى تربيت سلطان زمان اورنگزيب عالمگير از خدمت

والد خود مأمور شدند وبدار السلطنة رسیدند بدروازه شهر تصاویر بود خصوصا صورت دوپیل مست بوده که بر پشت آنها صورت دو پهلوان مهیب کشیده بودند ایشان بدروازه اندرون نشدند تا آن صورترا منهدم نکردند وانواع بدعت که در آنوقت بود به اوّل صحبت با سلطان همه‌را از قلم رو سلطنت او موقوف کنانیدند ودین اسلام آن قدر در بلدان هند قوت پذیرفت که هیچ وقت مثل آن نشده بود واهل بدعت ذلیل وخوار شدند وهیچ جا در بلدان هند رواج آنها نماند نیز نوشته اند که وقتی در آن ایام پادشاه ایشانرا در باغ خاص دعوت کرد در میان آن باغ حوضی بود که بکمال زینت ترتیب یافته ودر آن صورتهای ماهی از طلا درست نموده وچشمهای آنهارا از جواهر والماس ساخته بودند وجهت جلوس ایشان فرش بر کناره همان حوض انداخته بودند چون خدمت ایشان با سلطان برای جلوس بر آن مکان رسیدند اوّل امر فرمودند که آن ماهیهای طلارا شکسته از آنجا دور کردند بعده جلوس نمودند وسلطان ازانجاکه بهره ولایت یافته بود ازین امور ایشان محظوظ میشد وشکرانه الهی بتقدیم میرسانید که در عصر من این نوع مردمان پیدا میشوند ورجوع خلائق آنقدر شده بود که رزی پادشاه زاده محمّد اعظم شاه بخدمت ایشان برای توجه میآمد وآن قدر جمهور خلائق بدروازه ایشان بود که از هجوم دستار از سر پادشاهزاده افتاد وبمشقت تمام دخول سیر شد وبخدمت ایشان رسیده توجه شریف حاصل نمود چون بخدمت سلطان رسید واحوال هجوم خلق بعرض رسانید والدش ازین سخن بسیار محظوظ شد که الحمد لله که ازین نوع مردم اهل الله درین زمانه که سلاطین را بدر آنها بدین مشقت راه حاصل میشود وخدمت ایشان آنقدر در تعظیم اخوان خود میکوشیدند وحقوقرا مد نظر داشتند که روزی همین شاهزاده مذبور دعوت ایشان نموده بود ویکی از برادران ایشان که بعمر از ایشان کلانتر بوده حاضر بودند بایشان بدعوت رفته بود چون طعامرا میآوردند پادشاهزاده آفتابه ولگن بدست خود گرفته برای شستن دست ایشانان آمد ایشان

از دست او آفتابه و لگن گرفته اوّل دست برادر بزرگ خودرا شستند باز آفتابه ولگن‌را به شاهزاده گذاشتند که دست ایشانرا وباقی مخدومزاده گانرا شست این از کمال بی نفسی وحق پرستی ایشان هم دلالت میکند مدت عمر شریف ایشان چهل وهفت سال شد در سنه هزار ونود وشش هجری ازین دار پر ملال انتقال نمودند إنّا لله وإنّا الیه راجعون تاریخ وصال ایشانرا یافته اند هی هی ستون دین افتاد روضه مبارك ایشان در بلده دار الارشاد سرهند واقع است. طوبی لمن زارها از خدمت ایشان هشت فرزند خلف شدند سه ازان در حضور ایشان بدرجه کمال رسیدند وپنج از ایشان خوردمانده بودند از سه فرزندان کلان ایشان اوّل شیخ محمد اعظم قدّس سرّه ثانی شیخ محمد حسین قدّس سرّه ثالث شیخ محمد شعیب قدّس سرّه.

تذکره عاشر از منتخب خامس در ذکر فرزند ششم

حضرت عروة الوثقی شیخ محمد صدیق رضي الله تعالی عنهما

خدمت ایشان اصغر اخوان خود اند چون فرزندی که در شیخوخیت متولد شود در نظر والد محبوب میباشد ازان جهت محبوب والدین خود بودند وخدمت حضرت عروة الوثقی بر کمالی که فرزندان کلان خودرا به بشارت داده اند ایشانرا نیز بشارت داده اند ولادت کثیر السعادت آنقدوة ارباب ارادت در شهور سنه هزار وپنجاه ونه در بلده دار الارشاد واقع شده تعلیم علوم عقلیه ونقلیه در اندك مدت نموده بخدمت والد خود به سلوك مشغول شده اند چون عمر مبارك ایشان به حد بلوغ رسید وکسب باطنی ایشان نیز مقارن آن باتمام انجامید ودر سن هجده سالگی مبشر بوصول ولایت احمدی شدند هرچندکه قبل برآن به چند سال در طفولیت از سرور دین ودنیا بشارت این دولت یافته بودند خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه ایشانرا کامل ومکمل دیده اجازت کامله در رنگ دیگر فرزندان عنایت فرموده اند میآرند که در صورت ایشان مشابهت تام بحضرت والد خود داشتند علی الخصوص جبهه وابرو وچشم وبینی ایشان مشابهت

بسیار داشت میآرند که اکثر مرض به ایشان حائل میشد درین بسیار شاکر میبودند واکثر عمر مبارك ایشان در پرهیز گذشته است چه از اطعمه لذیذه وفواکه وغیره اشیای مرغوبات طبعی تناول نمینمودند میفرمودند که پرهیز که برای خوف مرض کرده شود خیلی تصفیه باطن مینماید چه ازین ممر در دل خطور ریاضت نمی آید که به عجب بکشد روز آخر عمر شریف در دار السلطنة دهلی تشریف فرما شده بودند ومحمد فرخ سیر که پادشاه وقت بود مرید ایشان بود وصال ایشان پنجم شهر جمادی الأولی سنه هزار وصد وسی ویکم هجری در دار السلطنة مذبور روید او ازانجا تابوت شریف ایشانرا بدار الارشاد آوردند وقبه مبارك وروضه علحده متصل روضه حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی ساخته اند مدفن ایشان آنجا قرار گرفته یزار ویتبرك به رضي الله تعالی عنه از خدمت ایشان دو فرزند خلف شدند اوّل شیخ محمد مهدی وثانی شیخ محمّد عبد الباقي رحمة الله علیهما مخفی نماند که خدمت حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه شش صبیه بودند واز هر شش پسران ایشان نیز صبیات بودند وهمه این صالحات بدرجه ولایت مشرف شده صاحب کشوف وکرامات ظاهره وخداوند معارف وخوارقات باهره اند که تفصیل آن موجب تطویل میشود رحمهن الله تعالی رحمة واسعة چون تسوید این منتخب ورود یا وقوع یافته وصعوبت کشتی مانع تفصیل احوال حضرات خمسه از فرزندان حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه شده ازین ممر کوته اندیشی کمان نبرد که راقم نسبت باین اکابر کم عقیده یا بی اطلاع از احوال ایشان بوده خدا جلّ شانه گواه است که فقیر هر یکی از فرزندان حضرت عروة الوثقی را به مرتبه معتقدم وهر یکی را بتدریج بعد هم دیگر چنانچه ذکر شده ردیف همدیگر میدانم وامید استمداد از ارواح طیبه ایشان در حصول نسبتهای خاصه این اکابر مینمایم **فرد:**

یقین عذرم بزرگان در پزیرند * کلاهٔا خورده بر خوردان نگیرند

منتخب سادس از منتخبات سبعه در احوال حضرت قطب الاقطاب غوث الأغواث سرمست باده قيوم حضرت شيخ حاجى غلام محمد معصوم وقدوة الأولياء ملاذ الأتقياء مستغرق انوار سرمد حضرت شاه غلام محمد رضي الله تعالى عنهما

مخفى نماند که خدمت حضرت قطب الاقطابرا در سائر اولاد حضرتِ مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه در زمان خود امتياز تام بوده ودر عصر خود جامع بودند در منصب قيوميت وغوثيت وقطبيت وبه نسبت اصالت نيز محقق چنانکه بطور حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنه منصب قيوميت بى نسبت اصالت ممتنع الوجود است اين معنى از محرمان کلام والاى ايشان مخفى نيست وخدمت ايشان به قطب الأقطاب ملقب بودند وامام الاولياء نيز خطاب ايشانست در رنگ جدّ خود قيوم الزمان که تاج الاولياء خطاب ايشان بود ودر حق ايشان بشارات اين مناصب مذکوره قبل از تولد مبارك ايشان بسنين از حضرت عروة الوثقى رضي الله تعالى عنه بحضرت تاج الأولياء قيّوم الزّمان شيخ محمد صبغة الله شده بود که از نسل تو فرزندى عزيز الوجود تولد خواهد شد خواه از تو بى واسطه وخواه از فرزندان تو بواسطه چون آن عزيزرا دريابى آنرا قائم مقام من دانسته اسم مرا بوى گذارى که وارث نسبت مجددى ومعصومى بالاصالت وى خواهد بود وفيوض وبرکات او الى يوم القيامة در اولاد ومنتسبان او خواهد ماند وطريقه عليّه اکابررا رواج ديگر خواهد افزود اين مژده بشارت که در حق ايشان از جدّ شريف ايشان واقع شده در رنگ بشارتى است که حضرت سلطان العارفين بايزيد بسطامى رضي الله تعالى عنه در حق شيخ ابوالحسن خرقانى رضي الله تعالى عنه قبل وجود ايشان بمدت مديد عنايت نموده بودند خدمت مولوى معنوى در مثنوى بآن تصريح فرموده اند ودرين مجموعه نيز در منتخب اول در احوال ايشان تفصيل آن شده است چون عمر مبارك ايشان بحدّ تعليم رسيد بدرش مشغول شدند واز انواع علوم عقليه

ونقليه در اقران خود ممتاز گرديدند تا سن مبارك ايشان بحدود عشرين رسيد از تحصيل فارغ شده بخدمت جد والاى خود حضرت تاج الأولياء قيوم الزّمان بكسب سلوك باطنى مشغول گرديدند در مدت قليله اخذ فيوض كثيره كردند وبدرجه كمال واكمال فائض شدند واز خدمت جد خود بخلافت كلى سرفراز گرديدند وعالمى از انوار ارشاد ايشان منور شده وطريقه عليه را رواج كلى بوجود ايشان حاصل گرديد نسبت اجداد كبار خودرا بتازگى وطراوت تمام در معروض جلوه در آوردند وارشاد ايشان عالمگير شده وبشارت موعوده مذكوره بحصول پيوست وبمناصب اعلى كه رمزى ازان رفته سرافراز گرديدند واين معانى را در نسخه خود خدمت مير غياث الدين قدّس سرّه كه يكى از خلفاى جهت مندان ايشانست وبسيار عزيز الوجود وشيرين سخن بود در قصيده بوزن مثنوى بنظم كشيد. ميآرند كه آنقدر استغراق وحضور بر ايشان غلبه داشت كه به محسوسات ظاهرى اگر چه در نظر ايشان ميگذشت ادراك نميفرمودند مگر از حضّار مجلس ايشانرا بر آن مطلع ميساخت اين نقل اشاره باين مدعا مينمايد ميآرند كه در ايام كبر سنّ نوعى بامراض بارد مبتلا شده بودند وطبيب جهت پرهيزانه ايشان گوشت مرغ معيّن نموده بود وخادمى كه در طبخ معيّن بود هميشه يكران را ازان بحضور عالى نميبرد روزى مرغى بيك پا چنانچه عادت مرغان رفته است ايستاده ميشوند ايستاده بود آن مرد جهة رفع مظنّه كه هميشه يك پارا براى خود ميداشت ايشانرا مطلع ساخت كه حضرت به بينيد كه مرغان اين ولايت يكپا دارند خدمت ايشان ديده يقين وانموده فرمودند كه سبحان الله چه قدرت كامله است كه بعضى مرغانرا يكپا خلق نموده وما يحتاج اورا بيكپا كفايت كرده اين از كمال استغراق وحضور ايشان مخبر است كه تا اين حد از احوال ظاهرى بيخبر ميبودند وتمام همت والاى شان در امور كمال باطنى مصروف بوده در نزد فقير بياض خاص ايشان است ودران از كشوف والهمات وعلوم ومعارف بنوعى تدقيقات وتحقيقات

نگارش نموده اند ودر صفاوت ذات وآثار وافعال بطرز خاص خود از عبارات عالی واشارات متعالی بیان فرموده که عقل عقیل از دریافت آن عاجز ودرك درّاك آن قاصر وآن بیاض مبارك تمام بدستخط شریف ایشان است ودران از الهامات وخصوصیات خود آن قدر باریك مقدمات آورده اند که ظاهر نمودن آن بیاض جز بنظر خواص از جمله محالات است مسموع از اکابر است که خدمت ایشان در رنگ اجداد کبار خود باین الهام نیز ملهم شده اند که غفرت لك ولمن توسّل بك بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة واین الهامات بجناب حضرت مجدد الف ثانی وحضرت عروة الوثقی وحضرت قیوم الزّمان شیخ محمد صبغة الله رضي الله تعالی عنهم شده بود واین خلف رشید به نسبت اجداد کبار بدان ممتاز شد عادات وعبادات ظاهری ایشان تمام بمطابقت سنت واقع شده وموافقت حضرت اجداد خودرا در افعال واطوار وآثار آن قدر حریص بودند که ما فوق آن متصور نباشد ودر اموری که سُنت ازان ساکت است تابع الهام بودند حتی که از اکابر مسموع است که نوشیدن آب بی اذن الهام بایشان میسّر نبود در ایامی که خدمت ایشان بزیارت حرمین الشریفین تشریف میبردند وخدمت حضرت حجة الله وحضرت وحدت ودیگر کبار حضرات نیز عازم آن سفر بودند چون خدمت ایشان خوگر بملازمت جد خود حضرت قیوم الزّمان بودند وصحبت دیگران بر ایشان گران مینمود از این ممر بجناب حضرت قیوم الزمان عرض نمودند که فقیررا سوای صحبت حضرت صحبتی نمیسازد وباخوان وبنی اعمام حضرت درین سفر همراهم هر چند ایشانان همه کامل ومکمل اند اما از آنکه این فدوی سوای ایشان بطرفی مد نظر ندارم وآداب صحبت دیگران کما هو از من بوقوع نخواهد آمد بلکه حضور مجلس عالی ایشانان نیز بر من گران است مبادا موجب آزار ایشانان شود ونقصی ازان بمن عاید شود خدمت حضرت قیوم الزّمان فرمودند که کشف کونی را با شما همراه میسازم چه شما واین اکابر همه ازان بمقام عبور نموده اید ودر عرصه

سفر احتیاج بدان میشود چون این نسبت ملازم شما شود همه همراهان شمارا احتیاج بشما خواهد بود چون محتاج شما شدند در استرضای شما خواهند بود وخدمت ایشان مرخص شده با حضرات دیگر ملحق شدند روزی واقعه عظمی بایشان نمودند که اگر امروز کوچ نموده بدان منزل رفته شود موجب این بلیه خواهد بود آن واقعه بعینه در حفظ فقیر نمانده اما دیگر صاحبزاده گانرا ظاهر بیاد باشد وحاصل آن همین است که ایشان بحضرات اعلام نمودند که امروز چنین وچنان بمن نموده اند ومنع در کوچ فرموده اند حضرات فرمودند که ظاهر مقدمه بنظر نمی آید وکشوف چندان اعتبار ندارند گاهی واقع میشود گاهی واقع نمیشود توکل بهتر است القصه بعد اللتیا والتي کوچ نمودند ایشان آن روز از حضرت تخلف فرموده فردای آن بایشان ملحق شدند آن واقعه بحضرات رویداده بود وموجب بسیار آزار ایشانان شده بعد ازان روزانه هیچ منزل کوچ نمینمودند که از ایشان استصواب آن نمیدیدند ونیز مسموع شده که در همان سفر چون کشتی ایشان بدریا قریب جده رسید گونه باد مخالف وزید وکشتی در تباهی آمد وامید خلاصی از تمام رُکاب آن بکسی نماند همه از همدیگر بحلی ووداع میخواستند وغوغای محشر در اهل آن مرکب افتاده بود خواص وعوام حیران وسراسیمه شده بودند وشبیهه (**يَوْمَ... وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُمْ بِسُكَارَى** * الحج: ٢) پرتوی انداخته بود وخدمت ایشان در آن هنگام بفراغ کلی بمراقبه واستغراق شغل داشتند یکی از حضرات ایشانرا جنبانیده از کیفیت معامله با خبر کرد ایشان فرمودند که خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی روز جمعه بجامع جده بخیریت نماز ادا خواهد یافت وهیچگونه مکروهی واقع نیست فوقع کما بشر رضي الله تعالی عنه مشهور است که روزی ایشان بطواف مشغول بودند دران اثنا سارقی بجیب مبارك ایشان دست انداخت وحال آنکه جیب مبارك ایشان خالی بود ایشان بران مطلع شده دست اورا گرفته با خود میگردانیدند تا دوره طواف بآخر رسید وآن شخص بهیچ نوع

خودرا از دست ایشان رهانیدن نتوانست لاچار خودرا بایشان گذاشت چون فارغ شدند دست اورا کشیده بگوشه بردند وخادمرا فرمودند که مبلغ کذا حاضر ساخته وبدان سارق عنایت نمودند وفرمودند که مرا شرم آمد که دست او از کیسه من خالی رود میآرند که خدمت ایشان بر کنار دریا آنکه منزل داشتند جهت وضو بر کنار دریا آمدند وخدمت میر غیاث الدین که خلیفه جهتمند ایشان بوده ونظمی که بالا ثبت شده تصور فرموده او است حاضر الخدمت بود بر کنار آب سنگیرا باو نمودند که فارس است وخاصیت آن وارد که ممسوس آن طلا شود اگر بکار شما است بردارید خدمت میر مذکور چون در جذب بود موافق مذاقش نیامد وبعصائیکه در دست داشت آن سنگرا بدریا انداخت سنان عصای او آهنی بود فی الفور طلا شد آنرا نیز بر آورده بدریا انداخت خدمت حضرت قطب الأقطاب تحسین همت او کردند وطالب صادق دانسته القای نسبت خاصه خود بقدر استعداد فرمودند ونیز مسموع است که یکبار در کشتی اٹک سوار شده عبور مینمودند ودریا در آن ایام در طغیان بود کشتی را از حدّی که می برآید پایان برد آن مکانرا کمالی وجلالی مینامند محل مهیب ومهلك است چنانچه از عابران دریا پوشیده نیست ملاحان فریاد بر آوردند ایشان از استغراق با خبر شده فرمودند که چه غوغا است صورت حال بعرض آن قدوهٔ ارباب کمال رسانیدند ایشان فرمودند باك مدارید که فقیر ملهم شده ام که اهل این کشتی از غرق وحرق دنیا وآخرت محفوظ اند ملاحانرا از بشارت ایشان دلقوی شده در تردد کشتی شدند ایزد تعالی خلاص آنها از غرق نموده کشتی را بما من رسانید چون از کشتی فرود آمدند شخصی ازانها به عرض رسانید که حضرت بشارت خلاصی غرق وحرق دنیا وآخرت عنایت نمودند در حق تمام اهل کشتی در دنیا خود این مژده بحصول پیوست در عقبی نیز امید است که ثابت شود اما درین کشتی چند نفر هندوان اند در حق آنها این بشارت چگونه راست آید درین

مقوله بودند که هندوان مذکور آمده بخدمت ایشان اظهار نمودند که مارا اخلاص کلّی حاصل شده بما کلمه عرض نمایند که مسلمان میشویم همه بخدمت ایشان اسلام آوردند میآرند که ایشان روی مبارك خودرا پوشیده میداشتند یا در پالکی مبارك خود دثاری میکشیدند که در رهگذار مبادا عدوّ خدا جلّ شانه ورسول الله صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم بنظر من درآید اتفاقا اگر هندوی بشرف دیدار ایشان مشرف میشد وحال کلمه میخواند ومسلمان میشد واین واقعه بکرات وقوع یافته هندوان از این معنی با خبر شده از رهگذار ایشان دور میشدند.

ومنقول است که خدمت ایشان درین فرد از دیوان حافظ اعتراض مینمودند که فرموده **فرد:**

من ازان حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخارا

میفرمودند که باعث بر عصمت زلیخا عشق حضرت یوسف علیه السّلام شد نه آنکه موجب نقض عصمت او گردید ومیفرمودند **فرد:**

کمالِ حسن یوسف را چه دانی حافظا بشنو

که عشق او سبب گردید بر عصمت زلیخارا

درین معنی هم ادب جناب حضرت یوسف صدیق صلوات الله علی نبینا وعلیه میماند وهم ادب حضرت زلیخا که حرم محترم او است آن قدر در آداب انبیا میکوشیدند که بالاتر ازان متصور نباشد ودر استماع این فرد که ذکر میشود بجای اولو العزم اولو الفضل تجویز مینمودند **فرد:**

دران روز کز فعل پرسند قول * اولو العزم را دل بلرزد زهول

میفرمودند هر چند از عظمت کبریا جناب قدس خداوند جلّ شانه مخبر است وبصعوبت قیامت مشعر اما از صریح کنایه بهتر است که بآداب انبیا صلوات الله علیهم الیق واین کریمه مبارك بدان دال (**إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ**

عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ اْلاَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيهُمُ الْمَلَئِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * الأنبياء: ١٠١-١٠٣) مروى است که شبی خدمت ایشان در ملازمت مرشد خود که جدّ ایشان نیز بودند از خانقاه معلی بدر حرم سرا تشریف آوردند ازان مکان طلب رخصت نمودند که بخلوت خود تشریف برند خدمت حضرت قیوم الزّمان فرمودند که ساعتی توقف نما تا من از اندرون گردیده بیایم بتو حرفی دارم خدمت ایشان آنجا ایستاده ماند وجدّ ایشان چون بحرم محترم رفتند از خاطر مبارك ایشان نسیان شد ایشان تا صبح ازان مکان بیجا نشدند بهمان هیئت ایستاده ماندند حتی الصبح چون جدّ ایشان برای نماز صبح بر آمدند ایشانرا در همان مکان ایستاده یافتند معلوم نمودند که از همون وقت ایستاده اند استفسار نمودند بعرض رسانیدند ازان وقت منتظر بودم رخصت نمودند که وضو کرده برای نماز بیا ونسبت خاصه خودرا بایشان القا فرمودند بلی مریدانرا بدین صفات باید بود تا از فیوضات پیر بهره‌ور گردند مشهور است که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است کسانی که بخدمت وادب توفیق یافته اند آنها بفیوض وبرکات مستحق اند نه غیر آنها من خدم خدم **فرد:**

هرکه عاشق شد اگر خود نازنین عالم است * نازکی کی راست آید ناز میباید کشید

تذکره ثالث از منتخب سادس در ذکر وفات
حضرت آیات جناب قطب الأقطاب رضي الله تعالى عنه

مروی است که چون عمر شریف ایشان از حدود تسعین تجاوز نمود قرب وصال خودرا اظهار میفرمودند ومقارن آن ورود آفات در بلدان هند پیدا شد وخلل در سلطنت چغتائیه پدید آمده بود دران ایام احمد شاه پادشاه درانی با عسکر عظیم باراده دهلی بلاهور رسید وبیرون بلده مذبور فرود آمد از آنجا شاه ولی‌خان که وزیر او بود با سردار جهانخان هردورا بخدمت ایشان فرستاد وخدمت ایشان بیرون قلعه در میادنی محله سکونت داشتند هردو امیر مذکور بخدمت ایشان

مشرف شدند وقدم بوسی حاصل نموده معروض داشتند که سلطان سلام فرستاده وجهت فتح همت دریوزه نموده خدمت ایشان فرمودند که عمر فقیر بآخر رسیده سالی پیش بودن خودرا نمیبینم در آخر عمر ننگ سلاطین هندرا نمیگذارم هر چند سلطان هند از این خاندان گردیده وقبله توجه خودرا پراگنده نموده وازان جهت خلل کلّی در سلطنت او راه یافته بر زوال سلطنت آماده شده اند أما مدت حیات فقیر کم مانده تا زندگی فقیر باو متعرض نشوید که فتح کلی نخواهید یافت وسال آننده فقیر ازین دنیا سفر خواهد نمود فتح کلّی نصیب شما خواهد بود ودستار مبارك خودرا از خادم طلب نموده امر فرمودند که دوجا کنند یك قطعه بوزیر شاه ولی خان عنایت نمودند وقطعه ثانی را بسردار جهانخان شفقت فرمودند قطعه که بوزیر عنایت شده بود بر قطعه سردار می چربید فرمودند که قدر منزلت شما هردو بزیادتی وکمی این قطعه متفاوت خواهد افتاد ورخصت نمودند هردو امیر مذکور بعرض سلطان کیفیت ارشاد ایشانرا رسانیدند هر چند که در آن مرتبه ترددات نمودند نافع نه افتاد وبفتح صورت پذیر نشد سال دیگر که ارتحال ایشان از این دار پر ملال واقع شد باز سلطان درانی آمد وبحسب مدعا کامیاب شد نیز مسموع شده که بعد از تولد مرشدی حضرت قیوم جهان رضي الله تعالی عنه فرموده بودند که مرا برای وجود این فرزند داشته بودند چون این فرزند بوجود آمد سبب بودن من در این عالم نمینماید وبشارات بسیار در حق ایشان فرمودند انشاء الله تعالی در احوال ایشان مذکور خواهد شد واز این نوع اشارات بقرب ارتحال خود بسیار نموده اند در سنه یکهزار ویکصد وشصت یکم از حدود تسعین متجاوز شده بقرب صد رسیده در پنجم تاریخ ذی الحجة الحرام بوصل جناب قدس خداوند تعالی شانه شرف شده اند إنّا لله وإنّا الیه راجعون تاریخ وصال ایشانرا بسیار یافته اند اما بترد فقیر از آنها منظومه که میر غیاث الدین تصور نموده است موجود بود بتحریر آمد **نظم:**

زبستانِ مجدّد الف ثانی * بباغ قطب معصوم زمانی
بر آمد از نهالِ صبغة الله * عجائب گل چو چشمِ آسمانی
مه از بُرجِ امامِ العارفین بود * که مهر آسمان جانش بخوانی
نبی را نائبِ کامل مکمّل * مجدّد شان قیّوم جهانی
امام الأولیا از حق خطابش * باسمِ معرفت معصوم ثانی
پس الف بیکصد شصت یکم * بجنت رفت خوش زین دار فانی

وقبر مبارك ایشان واقعه دار الارشاد در روضه مبارك حضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنه بیرون گنبذ شریف متصل قبر شریف والد ایشان حضرت امام العارفین واقع است طوبی لمن زارها وقبه خوردی بر ایشان بنا یافته خدمت حضرت میر غیاث الدین در اتصال شجره ایشان وانتساب ایشان بسلسله علیه نقشبندیه رضي الله تعالی عن ارباب اهالیها زیبا بنظم کشیده اند.

هر چند خلفای جناب حضرت قطب الاقطاب سوای فرزندان عالی مقدار ایشان نیز بسیار بودند اما حضرت امیر غیاث الدین بسیار در اقران خود ممتاز بودند وبدرجات کمال واکمال رسیده شمه از احوال ایشان لازم که بیان آید اما چون درین منتخب تمام اختصار منظور است لهذا بطریق ایجاز از کلام خود او که در مبادی احوال خود در عین جذبه فرموده است نوشته میشود **مصرعه:**

بر حال تو هم حال تو برهانو دلیل

خدمت ایشان باعلی درجات کمال مشرف شدند ومجاز گردیده بولایت خود فیض آباد که توابع بدخشان است تشریف فرما شدند وطریقه ایشانرا دران ولایت رواج کلّی شد وخلائق کثیر بتوسط ایشان بدرجات کمال مشرف شدند الی الیوم نسبت ایشان در اولاد ومنتسبان ایشان جلوه گر است ومزار مبارك ایشان چون لعل درکان بولایت بدخشان واقع شده یزار ویتبرك به رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة.

تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب امام الاولیاء شاه حضرت غلام محمد معصوم رضي الله تعالی عنهما

خدمت ایشان بعد از تحصیل علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود حضرت قطب الاقطاب نموده اند وبه نسبتهای خاصه ایشان مشرف شده بدرجهٔ کمال واکمال رسیده مجاز شدند چون والد ایشان خدمت ایشانرا کامل ومکمل یافتند مسند مشیخترا بایشان تفویض فرمودند وسائر فرزندان ومریدانرا بایشان حواله نمودند وخدمت ایشان در حیات والد شریف خود بر مسند ارشاد اتکا نموده برهنمای بریه مشغول شدند وهنگامهٔ ارشاد ولارشاد ایشان در اطراف واکناف عالم انتشار یافت وجهان جهان خلائق از اطراف وطرائق بخدمت ایشان رسیده داخل بطریقه علیه شدند واخذ فیوض وکمالات نمودند ومظهر اسرار وبرکات گردیدند القصّه مرجع کل در عصر خویش بودند وهمه اخوان واکثری از اقوام ایشان اخذ فیوض وبرکات از خدمت ایشان نمودند بموجب آیة کریمه (**اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ اَفْوَاجًا**) جوق جوق مردم از فقرا واغنیا وسلاطین وحکّام ومشائخ واکابر وفضلا وعلما رجوع آوردند وخلفای ایشان در اطراف واکناف عالم انتشار یافتند وآن قدر رواج این طریقه که در ایام ایشان شد چه از نفس نفیس خود ایشان چه از فرزندان وبرادران وغیره مجازان ایشان که حوصله کاتب از تعداد آن عاجز وزبان قلم از تکتب آن قاصر از اکابر شنیده شد که در مراقبه صبح وشام معموله ایشان زیاده از دوازده هزار مردم جمع میشدند ودر مراقبه بعد از جمعه آن قدر جمعیّت خلائق میشد که از اندازه حساب بیرون میبود حضرت جی صاحب کلان وقدوة الاولیاء لقب ایشان بوده وعادت مبارك ایشان چنان قرار یافته بود که شش ماه با عیال واطفال واخوان واقربا در لاهور تشریف میداشتند وشش ماه دیگر به پشاور

میبودند وهمه عیال واطفال واقربا وملازمانرا با خود می آوردند ومیبردند ودر رنگ اردوی پادشاهی جمعیت خلائق در راه بایشان میبود حتّی که مسموع شده که پالگیهای مردانه وپالگیهای زنانه که از متعلّقان ایشان همراه میبود گاهی بصد عدد میرسید وگاهی زیاده ازان میشدند وسواری های دیگر مثل کجاوه وگاوی وستور وغیره برین قیاس باید نمود شنیده شده که ماهی قبل از سفر قومرا برای اصلاح راههای میفرستادندکه از رهگذارها با قطع خبگل وخاروخاشاك مینمودند وما یحتاج طریق ومنازلرا تهیه میفرمودند وبخشش وسخا وکرم آن قدر که از ایشان بوقوع آمده چه شرح نماید فی الجمله آیتی بودند از آیات الهی ورحمتی بودند از رحمتهای سبحانی وتمام عمر شریف خودرا بشغل احادیث بسر بردند ومسموع شده که چندین هزار احادیث باسناد یاد داشتند وبر هر فعلی که از ایشان صادر میشد حدیثی در آن باب می آوردند وآن فعلرا مطابق بحدیث مبارك مینمودند حتّی که بر نوشیدن آب احادیث کثیره میفرمودند.

فقیر از زبان یکی از منتسبان ایشان شنیده ام که یکی از علمای پشاور بحرکت بعضی مرضاء القلوب با جماعة از طلبه جیده خود برای مذاکره بخدمت ایشان آمد واین عزیز در قوت علمیه وفصاحت تقریر وبلاغت تحریر سرآمد علمای زمان بود چون در حضور عالی باریاب شد صورت علوم تمامی وکمال از لوح دل وی محو گردید بطرف تلامیذ اشاره نمود همه آنهارا نیز همان حالت روی داده بود هیچ یکی ازانهارا حرفی بر زبان وبر دل نیامد از مجلس عالی برخاستند وبمحل خود رفتند وکتب‌را کشودند خودرا بقوت اصلی یافتند وبعضی مباحثه‌های دقیقرا بتکرار همدیگر ضبط گرفته روز دیگر باز به نیت سابق آمدند همان حالت اول دیدند باز رجوع نمودند چون از مجلس عالی بیرون شدند خودرا بقوت اصلی یافتند روز ثالث باز آمدند وکتب‌را نیز با خود آوردند به مجرد ملاقات ایشان در خود نظر کردند ومتوجه شدند خودرا عاری محض دیدند کتب خودرا کشودند

از الف تا با فرق نمینمودند آن عزیز با تلامیذ خود بر قدمهای مبارك ایشان افتاده واظهار معامله خود نمودند خدمت ایشان فرمودند که فلان بحث وفلان بحثرا ضبط نموده آمده بودند وجواب هر یکرا بیان فرمودند آن عزیز با طلبه خود مرید ایشان شدند وصحبت والا اختیار نموده از برکت صحبت ایشان بهره کلّی یافتند واز مجازان شدند وخدمت والده شریفه فقیر حضرت بی‌بی صاحبه قدّس سرّها که خواهرزاده ایشان ویکی از صالحات کاملات زمان بودند میفرمودند که در سنّ هفت سالگی بودم روز بیست نهم رمضان مبارکرا روزه داشتم وهمان روز بخدمت ایشان مرید شدم چون از تلقین فارغ شدند متوجه من گردیدند حالتی بمن رویداد که لذت آن الی الیوم از من نرفته همانا که خلص نسبت علیه‌را بطریق اندراج النهایه فی البدایة بمن القا نمودند وآن قدر رسوخ عقیدت وکمال محبت که بجناب ایشان داشتند در تحریر می آید وکسیکه فی الجمله از جناب ایشان کم اخلاص بود آنرا بی بهره محض میدانستند واگر از اهل طریق بوده باو سوء معامله مینمودند اگر متنبه نمیشد سلب نسبت او میفرمودند ازانها این معنی‌را فقیر در حق یکی از منتسبان مرشدی حضرت قیوم جهان قدّس سرّه دیده نعوذ بالله من غیرة اولیاء الله چون مدت عمر مبارك ایشان بانقراض رسیده شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرد طالب وداعی آن شدند وبقرب ارتحال خود مطلع گردیدند واظهار آن مینمودند وحظّ با ازان بر میداشتند مسموعست که سی روزه ماه رمضان مبارکرا تمام به صحبت ادا نمودند وختمات تراویحرا بطریق معمول خود تمام کردند شب عید فطر با صحت کلی بمستراح خود اضطجاع نمودند وقت نماز تهجد برای نماز بر خواسته وضو نمودند وادعیه موقته آن وقترا خواندند وبنماز مشغول شدند بعد از فراغ نماز به مستراح رجوع نمودند تا صلاة بین النومین واقع شود چون بخواب رفتند بر نخواستند وقت صبح خادمه ایشانرا برای نماز بیدار نمود والحاح کرد از ایشان اثر حسّ وحرکت ندید فغان بر آورد وفرزندان ومتعلقان جمع شدند چون دست بر

نبض میگذاشتند نبض متحرك میبود ولطایف در سینه بی کینه ایشان بذکر مشغول بودند وزعفران چون بر جبهه میمالیدند خشك میشد وآئینه را چون قریب دم ودماغ میآوردند اثر بخار نفس بر آن ظاهر میشد حکما وغیره متحیر ماندند آخر الامر اهل کشف در یافتند که ایشان رحلت نموده اند سنه هزار ویك صد وهفتاد وهفت هجری بتاریخ شب غره شوال که شب عید فطر باشد ازین دار پر ملال بدین نوع ارتحال نمودند إنّا لله وإنّا الیه راجعون[۱] پس از رحلت مبارك ایشان صورت جمعیت ظاهری در این خاندان کما هو نماند وتفرقه کلّی رو نمود فقیر از زبان یکی از مریدان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب ارتحال ایشان بخدمت رسیده بودم مبلغ سه روپیه نذر بخدمت گذاشتم فرمودند این مبلغرا بردارد نزد خود امانت بدار فردای عید فطر بر قبر من بیا شخصی آمده اظهار خواهد نمود که همین عدد مبلغ بذمه این شخص قرض داشتم باو بده اما این معنی را مخفی دار آن شخص گفت که از خدمت عالی رخصت شدم وبمکان خود رفتم روز مذکور بشهر آمدم خبر رحلت ایشان شنیدم بر قبر مبارك رفته بزیارت مشرف شدم بموجب امر عالی ساعتی در آنجا متوقف ماندم دیدم شخصی غریب بیامد وزیارت کرد وبمن گفت که بذمه ایشان مبلغ کذا قرضداشتم الحال بفرزندان ایشان اظهار کنم یا نه که ایشان در عزا والد خود اند من آن وجه‌را بر آورده بوی دادم وگفتم ایشان این مبلغ برای تو بمن امانت داده بودند بگیرد بفرزندان ایشان حاجت اظهار تو نمانده وازین مقدمه زیاده از پیش معتقد ایشان شدم تواریخ ایشان بسیار جمع شده است اما میر غیاث الدین قدّس سرّه چند فردی نظم فرموده **نظم:**

غلامِ محمد شهِ اهلِ دل * امام هدی قطب ارض‌و سما

([۱]) در بیرون شهر پشاور در باغ اسدخان که یکی از مریدان خاص بود دفن نمودند وعمارات ومساجد عالی در آنجا بنا نمودند که عاقبت از دست سکهان خراب شد.

مجدّد صفت شاهِ معصوم فر * سعید ازل صبغة الله لقا
زنور دلش منفعل آفتاب * بسانِ پدر بود صاحب لوا
چو زین دار فانی ملال آمدش * بشد عازمِ ملك دار البقا
ملائك همه خیر مقدم کنان * بتشریف روحش مباهت نما
پشاور شد از مرقدش معتبر * چو شد روضهٔ قدوة الاولیا
زانوار آن روضهٔ پر ز نور * بساطِ زمین گشت رشكِ سما
بتاریخ او شد ندایم زغیب * بفردوس جا کرد آن مقتدا

سوای فرزندان واخوان واقربای مبارك ایشان نیز دیگر عزیزان بسیار از خدمت ایشان بدرجه کمال رسیده اند ازانها خدمت مرزا عمرخان شرزه خانی وخلیفه مسجدی استالفی ترکنه‌ئی وخواجه نظام خواجه خدری وخواجه حبیب الله آئینه ساز کابلی این هرچهار عزیزان از باقی مجازان ممتاز شدند ومردم بسیار از اینها اخذ طریقه نمودند الی الیوم خلفا وفرزندان آنها ملتزم طریقه اند وذکر باقی خلفای ایشان بتطویل میکشد وذکر فرزندان ایشان در تذکره خامس وسادس قرار نموده وذکر اخوان در تذکره سابع این منتخب ثبت میشود انشاء الله تعالی وختم این تذکره بایراد شجره مبارکه که خدمت میر غیاث الدین بطریق مثنوی در انتساب نسبت علیه نقشبندیه تا بایشان نظم فرموده میشود هذا هو **نظم**:

چون پیشتر از ظهور کونین * کز غیر نبود نقش ما بین
جز شاهِ سریر لا یزالی * کو بود بتخت بی زوالی
میخواست بخودکه عشق بازد * تصویر بشر بهانه سازد
دریای تجلی صفاتش * جنبید زاقتضای ذاتش
ناگاه ازان محیط بیحد * گردید ظهور نور احمد
زان نور ظهور انبیا شد * بنیاد سرادقِ سما شد
آمد زعدم پدید کونین * خیلِ ملكو گروهِ صنفین

بشنو صفتش زایزدِ پاك * لولاك لما خلقت الأفلاك

سلطان مقربانِ درگاه * شایان سریر لی مع الله

تاج سرِ انبیاء مرسل * نور دلِ اولیاء اکمل

منشی صحائفِ حقائق * عنوانِ مکاتبِ دقائق

دُرّ صدفِ وجودِ آدم * مسجود ملائك مکرّم

یك لحظه زهفت چرخ افلاك * برجست چو برق چستُ چالاك

در راهِ تو ای رسول یزدان * میکائیل جبرائیل حیران

نه طاق سرادقات خضرا * بوسید قدوم مرکبت را

ای خواجهٔ بارگاهِ مقصود * مخصوص تو شد مقام محمود

این رتبه نه هیچ انبیاراست * این جامه بقامتِ تو زیبا است

یا رب بجمالِ شاهِ لولاك * فخرِ دو جهانِ تاج افلاك

یا رب بشهِ سریر تصدیق * سلطان صحابه یعنی صدیق

با حرمتِ آن امیر عادل * با آن شهِ تخت کشور دل

یا رب بحق علوم عثمان * غواص محیط نور فرقان

یا رب بحق علي شهِ دین * ابن عم خاتم النّبیّین

یا رب بشهادتِ امامین * سبطین رسول فخر کونین

یا رب بامام اهل ارشاد * تاج الملوك زین عباد

با حرمت باقرو جلالش * با جعفر صادقو کمالش

یا رب بحق امام کاظم * آن کهف جماهر اکارم

با آنکه علي رضاست نامش * باید زعلومو فیض عامش

با نور دل تقی شهِ دین * با سر نقی امام حق بین

با جذبهٔ عسکری وحالش * با بحر کمال بی زوالش

با حرمت مهدیو خروجش * با طالع اخترو عروجش

یا رب بصفای شیخ الاسلام * آن قطب زمانه پیر بسطان

یا رب بامیر گرکانی * با حرمتِ پیر خرقانی

یا رب بابوعلي جان باز * شهباز فضای گلشنِ راز

با یوسفِ تخت ملك ایقان * با آن سه آسمان عرفان

با حرمت شاهِ غجدوانی * سرمست شراب لامکانی

یا رب بولای خواجه عارف * آن بحر حقائق معارف

یا رب بولای خواجه محمود * با خواجهٔ علي که شمع دین بود

یا رب بیقین پیر سماس * آن شاه سریرِ ملك انفاس

با حرمتِ آن امیر سادات * آن بحر خوارقات عادات

با حُرمت آنکه نقشبند است * از پرتوِ ذات بهره مند است

یا رب بحق علاء الدین عطار * با مقام قطبی بوده بر خوردار

یا رب بحقِ کمال یعقوب * کو داشت بجذب حال مغلوب

یا رب برضای پیر احرار * مواج محیط بحر انوار

با حرمت زاهد نکو نام * کو بود روّاج دین اسلام

یا رب بخشوع آن حق اندیش * فیاض زمانه خواجه درویش

با حرمت امکنه شهِ دین * سیمرغ فضای قاف تمکین

با حرمت ذات خواجه باقی * کز خویش فنا است با تو باقی

با آن شهِ بارگاهِ سرمد * قطب ملکوت شیخ احمد

یا رب بوقار خواجه معصوم * کو در صفِ اولیا است قیوم

با حرمتِ آن شهِ فلك جاه * قیوم زمانه صبغة الله

با آنکه امام عارفان است * شمس فلك محققان است

با آن جذبات شاه مرحوم * قطب دوجهان غلام معصوم

یا رب برموز آن نکو زاد * فرزند رشید قطب اوتاد

شائستهٔ آن سریر مسند * یعنی شهِ دین غلام محمد
با حلقه ذکر صوفیانش * با جذب دل قلندرانش
با پادشهان کشور فقر * با جوهریانِ گوهر فکر
با تیز روندگان آن راه * با هم نفسان ذکر الله
با شیر وشان بیشه راز * طائر صفتان عرش پرواز
با ذکر مسبّحان علیا * با منجذبان صحن غبرا
فیض بغیاثی از کرم بخش * یك مشربه زان میقدم بخش
گر چه به فعل زشتم و بد * بخشا بطفیل آل احمد
در محفل قدس محرمم ساز * با نور تجلّی همدمم ساز
یك جرعه زجامِ نحن اقرب * دل میطلبد بده تو یا رب

از خدمتِ ایشان شش فرزند خلف شدند اول خدمت حضرت جیو صاحب که در احمد شاهی مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسین است ثانی خدمت حضرت جیو صاحب که با والد خود در پشاور مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسن است این هردو حضرات از باقی اخوان ممتاز بودند ونسبت علیه با وجود صحبت پدر از جدّ بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب حاصل نموده بودند وبه بشارات عالی از ایشان سر افراز گشته چون احوال این هردو اکابر تفصیل میطلبد برای ذکر احوال هر یکی تذکره علیحده مذکور میشود انشاء الله تعالی واین هردو بزرگوار از یك والده بودند والده ایشان از اولاد حضرت شیخ الجن والانس جناب حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ سیّد عبد القادر جیلانی رضي الله تعالی عنه بوده است ازان خدمت والد وجدّ ایشان حرمت این هردو فرزندرا زیاده از فرزندان دیگر داشتند باقی چهار فرزندان ایشان در این تذکره مذکور میشوند فرزند ثالث حضرت قطب الاقطاب نهنگ دریای عرفان غوث الزمان حضرت میان عبد الرّحمن قدّس سرّه از جمله اصحاب ویاران مخصوص

وممتاز بحضرت پیر دستگیر خود در قید حیات بارشاد طلاب ومرجع خلائق آن وقت اعلی وادنی صاحب کشف وکرامات در شان آن ولایت پناه هویدا وآشکارا بود اکثر خلفای ایشان در اتکای پشاور واحمد شاهی خلافت وارشاد بر پا وفائز اند ومیان عبد الرّحمن که فرزند ثالث ایشان است در حضور والد خود رحلت نمود وبسیار مردم داخل طریقه علیّه بوسیله او شدند وبسیار صحبت مؤثر داشت از وی یك پسر خلف شد حضرت میان محمد شاه نام از چشم معذور بوده وحفظ کلام مجید داشت وبعضی علوم لابدی را بیاد داشت وارشاد مینمودند فرزند رابع ایشان حضرت میان محمدی نام داشتند خدمت ایشان در علوم ظاهری پایه مولویت داشتند وشعر بسیار خوب میفرمودند ودیوانی دارند تمام در نعت ومدح جناب نبوی صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم جمع نموده اند وتخلص خودرا لطفی قرار داده اند این غزل نعت از فرموده ایشان بیاد فقیر بود ایراد نمود نعت محمدی صلّی الله علیه وسلّم:

ای که تو احمد ومحمود ومحمّد لقبی * سیّد ابطحی وهاشمی ومطّلبی

ای که شاهان جهان جمله گدایان تو اند * رحمتی عالمی وخواجه قدسی نسبی

بو البشر را زوجود تو شرف در کونین * که زنسلش چو تو ممتاز نه شد هیچ نبی

چه خلیلو چه کلیمو چه نجیو چه مسیح * همه حیران کمال تو بدین بو العجبی

هود با صالحو داود وسلیمان یوسف * روز محشر بتو محتاج شفاعت طلبی

توئی ای مرسل امّی که به پیشت دارد * با همه علمو خرد روح امین حکم صبی

گشت مست می اخلاق تو ای مرجع کل * چه جنوبی چه شمالی وچه شرقی غربی

ای قریشی مضری المدنی المکی * مه خورشید لقا نخل حدیق عربی

جز ثنای تو نیاید زمن نامه سیاه * ذکر فکری سحری ناله وافغان شبی

دعوای مدح تو کردن نه بلطفی زیباست * گر چه گفته سخنی چند وی از بی‌ادبی

وخدمت ایشان بعد از والد شریف خود بخدمت عم بزرگوار خویش

حضرت مرشدی قیوم جهان گردیده اخذ فوائد زوائد نموده اند از ایشان پسر خلف نشده وفرزند خامس ایشان مَیان خیر الدین انداز ایشان یك پسر خلف شده میان محمد عمر نام فرزند سادس ایشان میان عبد الرّحیم نام بودند واز ایشان پسری نماند رحمة الله علیهم أجمعین.

تذکره خامس از منتخب سادس در ذکر حضرت جیو صاحب شاه غلام حسین اولاد ایشان قدس الله اسرارهم

خدمت ایشان ابتداء اخذ طریقه علیه از خدمت جدّ بزرگوار خود نموده واز نسبت عالیه ایشان مستفیض شده بامر مبارك رجوع بوالد ماجد خود کردند وسلوك تسلیك را بخدمت ایشان با تمام رسانیدند ومجاز شدند ودر حضور والد خویش بارشاد مشغول بودند جماعت کثیر از ایشان مستفاد گردیدند وارشاد ایشان عالمگیر شده چنانچه در عصر خویش مرجع کلّ بودند وقوت علمیت ایشان بنهج کمال بوده وپایه معرفت ورای حال واحوال بلکه از حال گذشته بمحول حال پیوسته بودند خلفای صاحب کمال از ایشان بوقوع آمدند ودر اطراف عالم انتشار یافتند وطریقه را رواج کلی دادند اگر تعداد خلفای ایشان نموده شود بتطویل خواهد انجامید وسخا وکرم ایشان زائد البیان ومذکور هر لسان است وفات ایشان در غربت واقع شده در بلدهٔ قندهار ومدفن مبارك ایشان در بلدهٔ مذبور قرار یافته وبر مزار مبارك ایشان مخلصان احاطه در مسجد وحوض وامکنه فقرا ساخته اند امروز مرجع کل احیای آن بلده مزار فیض آثار ایشان است وقبور اموات آن شهر در جوار رحمت دثار عالی قرار یافته طرف شرقی شهر متصل بدامان کنار جوی شاه واقع شده طوبی لمن زاره وفرزندان گرامی ایشان چهار بوده اند اکبر آنها میان غلام مجتبی نام داشتند واز والد خود مجاز بودند وخلائق بسیار از ایشان اخذ طریقه نموده اند وخلفا بسیار از ایشان بر وی کار آمده ودر قندهار وهرات خلفای ایشان رواج کلّی دارند وعلمیّت ایشان بحدّ

مولویّت بوده از ایشان دو پسر خلف شده اما در حیات ایشان صغیر بودند.

ذکر فرزند ثانی حضرت جیو صاحب که الیوم در قید حیات اند وصاحب مسند اجداد کبار ایشان اند اسم ایشان میان ادریس است ومشهور بحضرت میان قاضی اند اخذ طریقه علیه از والد ماجد خود نموده اند وبدرجات کمال فائض شده در صغر سن مجاز گردیده بودند وعالمی از ایشان اخذ طریقه علیه نموده فائض گردیدند الحال وجود شریف ایشان بسی مغتنم است وسلسله اکابر از ایشان بر پا اخلاق واوصاف ایشان در قید قلم وبند رقم بتعسر گنجایش یابد وقوت علمیت ایشان مستغنی از بیان است وتمام عمررا بتدریس بسر برده اند الحال مشغل دائمی ایشان قراءة صحیح بخاری شب وروز در آن مشغول اند فقیر چون اکثر بصحبت ایشان رسیده مجلس ایشانرا خالی از شغل کتاب مذبور نیافته ام ودر علوم ومعارف حضرات الیوم کم کسی را چون ایشان اطلاع خواهد بود وبیان معارف به تدقیقات لازمی وتحقیقات واجبی از ایشان باید شنید في الجمله مجموعه فضائل کمالات ظاهری وباطنی اند وبا حضرت میان فضل احمد جی مرحوم صحبتها نموده خطها گرفته اند اللّهمّ متّع المسلمین بطول حیاته یرحم الله عبدا قال آمینا.

وفرزند ثالث حضرت جیوصاحب میان محمد عیسی نام داشتند ودر علمیّت فائق وقت بودند واز نسبت والد خود بهره ور ومجاز ورسوخ عقیده کلی باجداد مبارك خود داشتند وآثار صلابت وشجاعت از ایشان ظاهر ووجد وکمالات از ناصیه ایشان پیدا چون مدت عمر ایشان بانقراض رسیده در بلده پشاور رحلت نمودند در جوار جد بزرگوار خود آسودند رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

چهارم فرزند حضرت جیو صاحب میان غلام رسول نام داشتند در ابتدای نشو ونمای جوانی رحلت نمودند رحمة الله علیه رحمة واسعة.

تذکره سادس از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام حسن وفرزندان ایشان قدس الله تعالی اسرارهم

خدمت ایشان اخذ طریقه علیه از خدمت جدّ بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب نموده اند وبه نسبتهای خاصه ایشان بهره‌مند گردیده باذن مبارك ایشان رجوع بوالد خود نمودند وسلوك طریقه‌را بترتیب از ایشان کرده اند وبدرجات کمال واکمال رسیده مجاز شده اند ودر حیات والد خود بارشاد مشغول بودند وعالمی از ایشان اخذ طریقه نموده اند آن قدر ارشاد ایشان وسعت پذیرفته که مرتبه اول که بکابل آمدند روز اول هژده هزار کس رجال ونساء در نزد ایشان داخل طریقه شدند وروز دیگر از کثرت خلائق حساب وسیاهه‌را موقوف نمودند وخلفای صاحب کمال از ایشان بسیار ماندند وارشاد ایشان انتظام کلّی یافت ودر هر قریه از قرای کابل خلیفه از ایشان متمکن است وکذلك در دیگر بلدان ومسموع گردیده که آن قدر جذب در صحبت ایشان بود که اکثر مردم حلقه ایشان بیهوش میشدند وبعضی بجنون میرسیدند با وجود مراعت طریقه که مدار آن خفیه است اهل حلقه ایشان ضبط خود نمیتوانستند نمود ومآل بوجد میکشید واز کثرت تواجد غلغله در تمامی محله میافتاد ورهگذار از هجوم خلائق بسته میشد وبر همه آنها وجد سرایت مینمود ودر کوچه وبازار مدهوشان سرشار افتاده بودند یکی از مریدان ایشان نزد فقیر نقل نموده که روزی وقت را در یافته بخدمت عرض نمودم که مدار طریقه عالی بسکوت است وحضرت نیز امر سکوت مینمایند اما مردم خودرا نمیتوانند یافت باعث آن چه باشد تبسّم نموده فرمودند که شیر مستان نقشبندی کاسات می قادری مینوشند یعنی نسبت ما از نسبت مادری چاشنی از نسبت قادری گرفته ازان نشه دو بالا دارند وضبط خود نمیتوانند نمود **فرد:**

ازین افیون که ساقی در می افگند

حریفانرا نسر ماند ونه دستار وآخر عمر نسبت موروثی بر ایشان غلبه کرد

اهل صحبت ایشان بتمکین ووقار آمدند واز غلغله وبیقراری تسکین یافتند خدمت ایشان رساله در بیان سلوك وتسلیك املا فرموده اند وکاررا بر طالبان سهل نموده ودران بسی مدارج معارفرا بیان کرده اند ودر مجلس عالی ایشان آن قدر صلابت ایشان مستولی بود که کسی‌را یارای تکلم نبود ومزاج مبارك ایشان جلال‌آمیز بود وهیبت ایشان در دلها متمکن فقیر صحبت ایشانرا در صغر یافته بودم آن قدر التفات ومهربانی که مینمودند هرکز یارای تکلم نداشتم بخاطر فقیر نیست که در حضور ایشان متکلم شده باشم نقل تصرفات وخوارق ایشان از حدّ زیاده مسموع شده اکثری بخاطر نمانده واز آنچه بخاطر مانده دوسه تصرف ایشان نوشته میشود صوفی عبد الله نام مردی از مستفیضان ایشان ظاهر نمود که روزی در نواحی کابل بقرب چادرهی بایشان بودم پالگی مبارك ایشانرا در راهی میبردند ناگاه قطعه ابری بر آسمان ظاهر شد وپهن شدن گرفت مقارن دامان کوه چند سیاه خانه از قبیله مهمند نزول نموده بودند خدمت ایشان بجانب ابر نگاه نمودند باز بطرف سیاه خانه‌ها دیدند وساعتی متأمل شدند وبفقیر خطاب نموده فرمودند که زود خودرا باین سیاه خانها برسان وباهل آن بگو که فلانی در اینجا می آید اگر قبول کردند زود بیا فقیر خودرا رسانیده پیغام رسانیدم آنها از قبول نزول ایشان ابا کردند بخدمت رسیده معروض داشتم سر مبارك خودرا جنبانیده بر زبان مبارك آوردند الراضي بالضرر لا يستحق النظر فرمودند که مردم قدامرا بقلعه خود راهنما شده خود مقدم شود زود تهیه مکان نما که باران شدید بنظر می آید فقیر صوفیانرا که در قدام بودند بقلعه خود راه نمودن شدم وخود مقدم شده تهیه مکان نزول ایشان نمودم چون خدمت ایشان بدر قلعه رسیدند باران بشدت تمام ریزش نمود وخدمت ایشان مکدر بقلعه درون شدند فقیر ترسیدم که مبادا از من طول شده اند معروض داشتم که باعث ملال ذات عالی چه باشد فرمودند که در ابر بلا بسر اهل سیاه خانها بنظر آمده ملتجی برفع آن شدم معلوم نمودند که اگر

بترغيب ترا در خانهاى خود برند ازين بليه نجات يابند وآنها نزول مرا در مكان خود قبول نفرمودند آن بليه بر آنها واقع شد بر برج قلعه بر آمده مشاهده احوال آنها بكن فقير از برج متفحص شدم ديدم كه سيلى عظيم از كوه آمده وخانهاى آنهارا برداشته بدريا ملحق نمود واقعه‌را بعرض رسانيدم فرمودند كه الراضي بالضرر لا يستحق النظر **نظم:**

زهی غلام حسن پير عارفِ كامل * چو كرد عزم مسلّم بسير باغ عدن

بفرقتش زهمه شهر غلغله برخاست * بماتمش همه‌جا جمع شد چه مرد چه زن

سحر زچشم كواكب فشانده قطره زاشك * زغم بخون شفق شام كرد نزد امن

زپير عقل جو جستم وصال تاريخش * جواب داد كه تاريخ شان مجو از من

زاهل شهر شنو كز غمش چه ميگويند * شنيد از همه سو نعره هى غلام حسن

سنه ١٢٠٤ هـ.

مزار شريف ايشان در پشاور در جنب والد بزرگوار خود متصل مرقد حضرت قدوة الاولياء سمت مغرب است إنّا لله وإنّا اليه راجعون. خدمت ايشان كثير الاولاد بودند اما پسران ايشان سواى بنات هفت نفر خلف شدند **فرزند اول** ايشان ميان غلام اسماعيل نام داشتند وبمحاسن وكمالات آراسته بودند تمكين ووقار شعار ايشان بود از علوم ظاهرى بهره كلى داشتند وسلوك باطنى را بخدمت والد خود با تمام رسانيده بودند ومردم بسيار اخذ طريقه از وى نموده بودند وبعد از والد شريف خود بر مسند والد در پشاور بودند. **وفرزند ثانى** ايشان والد فقير اند كه حضرت شاه غلام نبى نام داشتند ووالده ايشان نيز از سادات كرام بودند بعد از بهره علوم ظاهرى كسب كمالات باطنى از خدمت والد خود نموده اند ومجاز گرديده ونامه ارشاد بدستخط جدّ شريف براى ايشان نزد فقير موجود است ايراد ميرود **بسم الله الرّحمن الرّحيم** والصّلاة والسّلام على الرّسول الكريم معلوم جميع طالبان راه حق سبحانه وتعالى وجميع مخلصان حضرات عالى شان غزنى وكابل

وکوه وامان وقندهار وترکستانرا بوده باشد از این جانب فقیر غلام حسن سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند وخمس الاوقات با جماعة درویشان در حلقه‌ها وازکار ختم در دعای سلامتی ایمان شمایان مخلصان مشغولیم بعده آنکه مخفی نماند در این وقت فرزندی ارشدی جامع الکمالات نور چشمی میر غلام نبی که اجازتنامه چهار طریقه که مراد نقشبندیه وقادریه وچشتیه وسهروردیه است بموجب امر حضرات عالیشان رخصت این چهار طریقه‌را داده شد هر طالبرا که ذوق طلب راه حق جلّ وعلا در طریقه حضرات عالیه نقشبندیه وجمیع طریقه‌ها باشد مرید شوند که بهره خواهند یافت وخوشنودی حضرات عالیشان خواهد شد ونجات دارین در این است از کمالات حضرات ایشان بشرط آنکه بر سجادهٔ شریعت مستقیم وبرحب اولیاء الله ومرشدان طریقت مستقیم وسرگرم باشند انشاء الله تعالی بکمال مکمل خواهند رسید وخدمت فرزندی ارشدی جامع الکمالات میر غلام نبی‌را نیاز تمامی اینجانب داده باشند که باعث رضای حضرات عالی شان ورضامندی این فقیر خواهد شد چرا که شما جمیع خلیفه‌ها ومریدهارا بایشان سپرده شد میباید که در خدمت ایشان حاضر باشند واگر هر کدام رو گردان این خاندان حضرات شود خدا ورسول خدا وحضرات عالی شان ونیز این فقیر از او نارضا باشد چرا که رضای فرزندی رضای فقیر است زیاده چه نوشته شود والسلام علی من اتبع الهدی.

ذکر خوارق عادات ایشان یعنی غلام نبی رضي الله تعالی عنه

خوارق بسیار از ایشان مخلصان اظهار مینمایند که ایراد آن بتطویل میأنجامد ازآنها نقلی از زبان حضرت والده بیاد فقیر است نوشته میشود والده فقیر میفرمودند که در ایامیکه ترا حامله بودم روزی والد تو فرمودند که بخانه ما فرزند نرینه تولد خواهد شد وهمچون این خال سیاه که بر صدر من است بر صدر او خواهد بود وطویل العمر وغیره بشارات عنایت نمودند چون تولد شدی بعینه همان

نوع خال که بر صدر والد تو بود بر سینه تو بوده است والی الحین آن خال بر صدر مائل به پهلوی چپ فقیر موجود است وکذلك وقت حمل برادر فقیر میان ضیاء الحق نیز فرموده بودند که خالی که بر کتف من است بر کتف این پسر خواهد بود وهم چنین وقت حمل همشیره نیز فرموده بودند که این مرتبه بخانه ما دختر تولد خواهد شد ودر جوانی رحلت خواهد کرد فوقع کما اخبر خدمت مرشدی حضرت قیوم جهان میفرمودند روزی والد شما کتابتی بجانب من نوشته بودند ودر آن کلمات ناملایم ثبت نموده بود بخاطر گران آمد شخصی پرسید که چه مکتوب است که شمارا ملول ساخته است گفتم کاغذ غلام نبی است که مقدمات ناملائم نوشته است در آن هنگام ملهم ساختند که حضرت غلام نبی بگو که وی پایه محبوبیت دارد واز محبوبان ناز معقول است خدمت مرشدی حضرت قیوم جهان قدّس الله سره الأقدس میفرمودند که زهی طالع والد شما که در آخرت اورا هم مقام حضرت بی بی صاحبه میباید شد که مقدمه زوجیت این امررا مستدعی است روزی رساله منظومه والد شریف در دست فقیر بود فرمودند که چه در دست داری رساله‌را بخدمت گذاشتم دیدند وبسیار پسندیدند وتحسین نمودند خدمت ایشانرا در توکل پایه بلند وعالی بوده حتی که ادرار معین هرگز نمی پسندیدند ومردم از مشاهده اخراجات وکثرت عیال وخدمت صادر ووارد وصوفیان مقرری که همیشه در خانقاه بودند متحیر میماندند وحمل مینمودند که ایشان در کیمیا دسترس دارند بعضی بخدمت ایشان ظاهر نمودند که شمارا در کیمیا دسترس عظیم است چه شود که مارا نیز بنمائید خدمت ایشان تبسم نموده فرمودند که کیمیای ما مکتسبی نیست موهبتی است که بنمودن راست نمآید وآن توکل کامل است که از مواهب ایزدی است مرتبه ثانی که فقیر بعزم حج بقندهار رسیدم وبزیارت ایشان مشرف شدم بفقیر فرمودند که قرب ارتحال معلوم میشود ترا نباید که از نزد من بر وی حج فرض ادا ساخته باید که با من باشی وبعد از

من سر پرستی عیال وخدمت فقرا نمای فقیر معروض داشت که از کابل باراده ٔ حج بر آمده‌ام والحال تقاعد خیلی بر من گران است امید از کرم عالی آنکه فقیررا رخصت فرمایند آب بچشم آورده فرمودند که حسبنا الله ونعم الوکیل ترا بخدا سپردم وقت رخصت تا بیرون شهر بوداع بر آمدند وادعیه مسنونه وداع خوانده فرمودند که از راه خدا گردانیدن محال است والا نه رخصت نمیدادم چرا بار دیگر ملاقات معلوم نمیشود از فقیر گریه کنان جدا شدند وفقیر نیز گریان بودم فقیر چون بشرف زیارت روضه مشرف شدم معلوم نمودم که بطریق غرا پرسی معامله در میان آمد چون فقیر از احکام حج خلاص شدم واز زیارت کامیاب گردیدم بسرعت از راه خشکی مراجعت نمودم در راه موانع بسیار واقع شد چون بشکارپور رسیدم خبر ارتحال ایشان رسید تأسف دامنگیر شد إنّا لله وإنّا الیه راجعون سنه هزار ودوصد وبیست وشش در ماه جمادی الاولی بجوار رحمت حق مشرف شدند ومدت عمر ایشان پنجاه وشش سال شد ودر ایام مرض مریدانرا فرمودند که تا آمدن محمد فضل بکسی رجوع ننمایند وچون او بیاید ازو مشغول شوید ودیگر وصایا بمریدان نمودند ووصیتنامه برای فقیر نوشته بدست ملا هراتی که از ملتزمان صحبت ایشان بود دادند وتأکید نمودند که بدست دیگری نخواهی داد ودر آن بعضی اشعار رنگین از زاده طبع خویش ثبت فرموده بودند لله الحمد که آن ودیعت بفقیر رسید ع:

بوسیدم وبر مردمك دیده نهادم

واین قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده **نظم:**

آن عارفِ ولی که غلام نبی بداد * چون شد برون زحیطه این تیره خاکدان

عریان شد از لباس جسد بهر وصل یار * در بر گرفت شاهد مقصود در زمان

در مرغذار قدس بصد گونه آب وتاب * با داردان اقدس والاش جاودان

گفتم خرد بسال وصالش چه یافتی * چون خرده بین اهل جهانی ونکته دان

گفتا که رد تو با سرسالش حساب کن * بردند روح انور اورا بقدسيان

ب ر د ن د ر و ح ا ن و ر ا و ر ا ب ق د س ي ا ن

٢ ٢٠٠ ٤ ٥٠ ٤ ٢٠٠ ٦ ٨ ١ ٥٠ ٦ ٢٠٠ ١ ٦ ٢٠٠ ١ ٢ ١٠٠ ٤ ٦٠ ١٠ ١ ٥٠

سنه ١١٦٦ + ٦٠ = ١٢٢٦ هـ.

فرزند ثالث جد شريف ميان مسجدى اند والده ايشان صبيّه جناب فرد الكاملين سرمست باده قيّوم فنا فى الرسول حضرت شاه صبغة الله جيو است كه در ذكر او شان رمزى بدان رفته الحال اكبر اعمام فقير ايشانند در باجور بارشاد فيض رشاد مشغول اند ومردم آن نواحي بايشان اخلاص كلّي دارند حكّام ورعاياى آن نواحي از مخلصان ايشانند. **وفرزند رابع** جدّ شريف ميان ابوالحسن اند **وفرزند پنجم** ايشان ميان عبد الوهاب است. **وفرزند ششم** ايشان ميان حاجى نام دارند. **وفرزند هفتم** ايشان ميان غازى است واين هردو صاحبزاده كه اخير ذكر شدند از بطن والده والد فقير اند وتربيت بنزد والد فقير يافته اند.

تذكره سابع از منتخب سادس در ذكر احوال حضرت شاهِ عزة الله وباقى فرزندان حضرت قطب الأقطاب شاه غلام محمّد معصوم رضي الله تعالى عنه

فرزند دويم حضرت قطب الأقطاب شاه غلام محمد معصوم احمد نام داشتند در محبت والد شريف خود فانى بودند وازان محبت نتائج كلّى يافتند از ايشان يك پسر خلف شده ميان نثار أحمد نام وميان سراج احمد فرزند وى بوده فرزند ثالث حضرت شاه نوردين نام داشتند ميان بدر الدين ولد ايشان بود فرزند رابع حضرت قطب الأقطاب ميان عبد القدوس نام دارند از ايشان يك پسر خلف شده فرزند خامس ايشان حضرت شاه عزة الله اند خدمت ايشان اول از والد خود مشرف شده سلوك بخدمت برادر خود قدوة الأولياء حضرت شاهِ غلام محمد نموده اند وباعلى درجات كمال فائض شده وبه نسبت خاصه مجدّدى رسيده اند واز خدمت برادر خود مجاز گرديدند وجهانى از ايشان منوّر شده معامله ارشاد ايشان عالمگير بود خلفاى ايشان طرق جارى دارند ارباب جاه درياست را رجوع كلى بخدمت

ایشان بوده اوصاف واخلاق ایشان مستحق کتاب علیحده است خدمت ایشان مرتبه مداریت داشتند سخا وکرم ایشان سنّت بر اهل زمان گذاشته بود همت عالی ایشان بنوعی بود که دنیا ومافیها در نظر ایشان حکم متاع غرور داشت اگر بالفرض تمام امتعه دنیا با ایشان تعلق میداشت وآنرا بیك کس میدادند هنوز از عطایای خود محجوب میبودند آن قدر مهربانی که بر فقیر داشتند اگر احصای آن نمایم مثل ربع این مجموعه جمع شود وخدمت ایشان بعمر مسنون رسیده در بلده کابل بوصال حضرت باری مشرف شدند بتاریخ دوازدهم بمتابعت سیّد البشر سرافراز گردیدند إنّا لله وإنّا الیه راجعون بیرون شهر کابل بر تپه مشرف بر چمن در دامن پشته مرنجان شرقی بلده مذکور آسودند احمدخان نورزئی که از مریدان صمیمی ایشان بود بنای مزار فیض آثار ایشان نموده مسجد واحاطه وچاه ومکان ترتیب داده وتیمورشاه پادشاه دُرانی باغیکه قریب مزار ایشان است مسمی بگلاب باغ در صرف مزار ایشان گذاشت واحمدخان مذبور بعد از وفات بموجب وصیت در تحت قدم ایشان مکان یافت طوبی له وبشری الیوم مزار مبارك ایشان مرجع خلائق است یزار ویتبرك به رحمة الله علیه از ایشان هفت پسر خلف شدند اکبر آنها میان شاه بیگ است که مسند ایشان باو تعلق دارد امروز در یار کند برهنمونی بریه مشغول است فرزند ثانی ایشان میان شاه نواز نام داشت در صورت این مخدومزاده را خیلی مشابهت بوالد شریف خود بود اکثر عمر در بدخشان بسر رود آخر به بخارا رفت وآنجا رحلت نمود این هردو مخدومزاده مذکور خیلی محبوب والد خود بودند سوای این دو مخدومزاده پنج فرزند دیگر حضرت شاه عزة الله قدّس سرّه داشتند حافظ عباس ومیان الیاس ومیان علیم الله ومیان نعمت الله ومیان حرمت الله اند اللّهمّ وفّقهم فیما تحب وترضی. **ذکر فرزند سادس** حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم رضي الله تعالی عنه جناب قطب الأقطاب والعارفین غوث الکاملین حضرت پیر محمد صادق در قید حیات پیر سرمست باده

قیوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم نور الله تعالی مرقده. وجناب قطب الأقطاب حضرت غلام محمد قدّس سرّه بر شریعت نبوی علی صاحبها الصّلاة والسّلام محکم بدرجهٔ کمال ومحبت حضرات ذو البرکات قدس الله اسرارهم مزین بعلم وتحصیل علم ظاهری وباطنی آراسته وبخدمت حضرت قبله دارین خود بطریقه مبارك مشرف شده بودند ومخلوقات الهی جلّ شانه از ارشاد ایشان در دار السلطنة کابل وکوه دامن وتوابع واطرافها هر طرف واز جلال آباد از دست مبارك ایشان هزاران کسان بتوبه وانابت وتلقین مشرف شدند واز اعزازان وشرفایان وعزیزان تأثیر مجلس وصحبت ایشان بهر کس تأثر وسرایت میشدند وحرص وهوا وریا بوجود مسعود راهی نداشت وهمواره ظاهرا وباطنا بخُلق محمدی علیه الصّلاة والسّلام آراسته وعمر مبارك ایشان شصت وسه سال بود در پشاور بجوار حق رحلت نمودند ازان حضرت سه فرزندان خلف شدند هر واحد مسند ارشاد بکمالات صوری ومعنوی آراسته بودند حضرت میان محمد اسحاق ومیان حضرت غلام محیي الدین وحضرت میان محمد یعقوب. **ذکر فرزند سابع حضرت** قطب الأقطاب میان عبد الأحد اند مشهور بمیان کالو جیوْ از ایشان چهار فرزند خلف شده. میان غلام رسول ومیان غلام حیدر وحافظ عبد الحمید ومیان فضل حق. **ذکر فرزند ثامن** حضرت قطب الأقطاب حضرت میان بشیر الله قدّس سرّه اند. خدمت ایشان در عین نشونمای جوانی وقوت نسبت باطنی لا ولد رحلت نموده اند مکارم اخلاق زائد البیان است مردم کوهستان وبخراب وکابل وتوابع مریدان ایشان اند که بعد ارتحال ایشان بحضرت مرشدی قیّوم قیوم جهان گردیده اند. یکی از مریدان ایشان نقل نمود که در ایامیکه ایشان امرد بودند روزی من در رکاب ایشان بودم در رهگذر شخصی بطرف ایشان نگاه انداخت گستاخانه متصل آن نگاه کور شد بعده بخدمت ایشان آمده گریه وزاری آغاز نمود پس از التجای بسیار پارهٔ خاکی برداشته دادند که در چشم خود بکش چون کحل

الجواهر آنرا بچشم انداخت فی الحال بینا شد تصرفات ایشانرا اگر بیان نمایم باید که نصف این مجموعه دیگر بیفزایم رحلت ایشان در غربت واقع شده در بلده لاهور ازانجا تابوت ایشانرا بدار الارشاد سرهند بردند ودر جوار والد ماجد خود مدفون شدند خدمت ایشان وحضرت قیوم جهان قدس الله تعالی سره الأقدس ووالده حضرت بی بی صاحبه از یك مادر بودند. **ذکر فرزند تاسع** حضرت قطب الأقطاب حضرت مرشدی قیّوم جهان اند اسم مبارك ایشان در افتتاح کتاب ذکر یافته وکیفیت احوال ایشان به منتخب سابع حواله نموده شد وباعث بر جمع این مجموعه ذکر ایشان شده **بیت:**

مثنوی را چون تو مبدء بودهٔ * گر فزون گردد تواش افزوده

منتخب سابع از منتخبات سبعه متضمن بر هفت تذکره در احوال مجدّد مائة ثالث عشر غوث الجن والبشر قُطب زمان قیّوم جهان زبده اهل الله حضرت حاجی محمّد صفي الله رضي الله تعالی عنه ومنتسبان ایشان: تذکره اوّل از منتخب سابع در ذکر ولادت صوری حضرت قیّوم جهان رضي الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعادت ایشان چهارم ذی القعدة الحرام سنة هزار ویکصد وپنجاه وشش هجری وقوع یافته از والد شریف ایشان منقول است که شبی که فردای آن خدمت ایشان متولد شدند در واقعه بزیارت حضرت ابوالبشر علی نبیّنا وعلیه الصّلاة والسّلام مشرف شدند وخدمت حضرت ابوالبشر در آنواقعه بوالد ماجد ایشان بشارت دادند که فردا بخانه تو فرزندی تولد خواهد شد که عجوبه روزگار وبرگزیده کردگار خواهد بود ونسبت آبا واجدادرا وارث خواهد گردید وعالمی ازو منور خواهد شد قدوم میمنت لزوم اورا بسی مغتنم دانسته اسم مرا بوی گذار چون خدمت حضرت قطب الأقطاب از خواب چشم کشودند وقت صبح بود بوضو ونماز پرداختند در خانقاه معلی با جماعت فقرا بمراقبه مشغول بودند دیدند که کعبه حسنی بخانه ایشان نزول نموده ومیگوید که برای زیارت

فرزند نو متولد شده تو آمده ام درین بودند که خادمه از حرم سرآمده بشارت ولادت آن قرة العين الولايت بسمع مبارك رسانيد خدمت ايشان از بشارات پی در پی بفرحت تمام داخل حرم سرا شدند وبمولد والای آن نوباده بستان مجددی ومعصومی شتافتند وبوسه بر طاق ابروی آن ثمرة الفؤاد داند ودر کوش ذی هوش ایشان اذان واقامت رسانیدند میآرند که چون آغاز تکبیر نمودند طفل نو متولد شده لب به تکبیر کشود چنانچه حضار همه استماع نمودند بعد از فراغ بوالد ایشان آنچه شنیده بودند معروض داشتند خدمت ایشان امر باخفای آن فرمودند وگفتند که این طفل فرد عصر خویش خواهد شد وصاحب معاملات شگرف خواهد شد وعالمی از نور ارشاد او منور وکامیاب خواهد کردید ومرا برای تولد او گذاشته بودند الحال چون این نادره پیدا شد سبب بودن خودرا درین عالم نمیبینم از والدهٔ ایشان منقول است که این طفل من چون اطفال دیگر اول لب بگریه نکشوده بلکه ابتدای لب بذکر مبارك اسم ذات کشوده وسه مرتبه بفصاحت تمام اسم مبارك الله را بزبان آورده بعده بگریه پرداخت ووالده ایشان میفرمودند که عجائبی که ازین طفل میبینم اگر اظهار نمایم اکثری باور ندارند لهذا اسرار اورا پوشیده میدارم **بیت**:

عرض نادادن زحالاتِ تو حال دیگر است * چهرهٔ پوشیده حالانرا جمال دیگر است

وخدمت والد ایشان در ایام طفولیت این شجره ولایت توجهات عالی خودرا از ایشان دریغ نمیداشتند چنانچه خود حضرت قیوم جهان در دیباجه (مخزن الأنوار صفی أحمدی في کشف اسرار المجددي) ایما بدان نموده اند هذا هو هر چند که در ایام حیات صوری آن کعبه ارباب حقیقت این فقیر صغیر وخورد سال بود فامّا ازانجا که در حصول کمال وبرکات طریق درین سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیهٔ جلیله صغیر وکبیر وبرنا وپیر ونساء ورجال واحیاء واموات مساوی اند لهذا آن حضرت قبلهٔ دارین وکعبهٔ کونین قدّس سرّه بموجب عنایتی که در حق من داشتند بمقتضای

امر الهی جلّ شانه که بدان مأمور بودند کمال اشفاق وعنایات خودرا در باره این فقیر فی سائر فرزندان مصروف داشتند ودر همان ایام طفولیت بدل ناقابل این بیحاصل متوجه گردیده توجهات کثیر البرکات خودرا از این ذره بیمقدار دریغ نداشتند واکثری به بشارات عالیه واشارات متعالیه نیز مینواختند چنانچه برخی از بشارات که از زبان درفشان آن عالی حضرت متعالی منقبت که در حق این بی بضاعت صدور یافته در سائر احباب اخیار آن قبلة الابرار در رنگ آفتاب نصف النّهار بدرجه اشتهار است وچنانچه مقربان آن درگاه فلك جاهرا از استماع آن کلمات زاکیات در حق طفل چند ساله که مشاهده مینمود تعجب وحیرانی می افزود **بیت**:

نیستِ امروزی میان ما وجانان اتحاد * بلبلِ مارا به طفلی چوب گل گهواره بود

تم کلامه العالی وکذلك از جد أمجد ایشان حضرت قیوم زمان وحضرت عروة الوثقی رضي الله تعالی عنهما نیز در حق ایشان بشارات عالی واشارات متعالی علی التواتر والتوالی منقول است که شمهٔ ازان خدمت ایشان در قصیده مدح حضرت قیّوم الزّمان نظم فرموده اند اینجا چند فردای ازان تیمّنا مذکور میگردد **نظم**:

عروة الوثقی بآن شه وانمود * بهر این مسکین بشاراتی که بود
گفت از نسلِ تو آید در وجود * بو العجب فردی بالطافِ ودود
کویگانه عصر خود باشد چو من * بل خلیفه حق بود اندر زمین
بر همه ذرات عالم زامر هو * هم چو خور تا بنده باشد نور او
از محیط فرش تا عرش عُلی * جمله زو یابند ارشادو هدی
اندرین دیر کهن زان نام دار * در وقوع آید عجائب روزگار
ای خدائی پاك بیچونو چنان * دستگیرو رهنمای بیکسان
این صفی بیچارهٔ مسکین گدا * دارد امید عطا بی انتها
حامل بار امانت شد به جهل * لطف کن از قوتش آور به فعل

بر سرش از چارسو صد آفت است * دست بر گیرش که وقت رافت است

از حواس خمسه خسته جان شده * شش جهت‌را چار طبعش ره زده

خاطرش اندر شش‌و پنج ابتر است * نرد جانش پای بند شش در است

ماه کنعانش فتاده در چهی * آفتابی دل در ابر ناگهی

یونسش در بطن ماهی شد زبون * از کرم آور زظلماتش برون

ای بحق شاه فرقان مجید * کن در آغوش آنچه در گوشش رسید

وی بحق سائر ربّانیان * گوهر گنج نهانش کن عیان

تا کند جان اندران حالت نثار * هر دل افسرده‌را بخشد بهار

از خدمت ایشان مسموع است که میفرمودند که در ایام طفولیت عجائب معاملات در نظر من می در آمد وظهور ارواح طیبه وملاقات صلحای جنیان اکثر وقوع میبافت روزی در ایام صبی با اطفال هم عمر خود بیرون شهر لاهور رفته بودم ودران ایام سواران نانك پرستان بر نواحی بلده مذکور تاخت مینمودند اتفاقا دران ساعت بر درخت کناری سوار بودم وبرای اطفال کنار میأفشاندم ناگاه کرد سواران پیدا شد واطفال گریختند وبه شهر رفتند ومن مطلع نشدم همچنان کنار خوب چیده باطفال ندا کردم که کنارها بگیرند اطفال گفتند اندازید ومن بر آن اطفال مینگریستم دیدم که از وهن اطفال آتش میبرآید متحیر شدم گفتم چه شده شمایان‌را که آتش از وهن شما میبرآید گفتند که ما اطفال جنّیانیم چون اطفال که همراه شما بودند از هیبت سواران سِکه گریختند وشمارا اطلاع ندادند مایان برای خدمت گذاری ومحافظت شما آمدیم ونیز میفرمودند که در ایام طفولیت روزی در جنگل شدیم وبا من کسی نبود شیری‌را دیدم که در عقب من می آید وبهر طرف که میروم متابعت من میکند ودل من قوی بود هیچگونه خطره بمن راه نداشت چون از جنگل برآمدم شیر از من تخلف ورزید دانستم که بدرقه من شده بود ونیز میفرمودند که روزی بر اسپ سوار بودم

وخادمان متعقب شده بودند براهی میرفتم ناگاه اسپ ایستاد ونمیرفت چون تفحص نمودم دیدم که شیری حمله کنان از روی من می آید بمجردی که چشم من بر وی افتاد بسرعت تمام پس گردیده میگریخت دانستم که حفظ الهی با من است

مصرعه:

وانرا که تو رهبری زکس با کش نیست

ازین نوع معاملات در طفولیت بایشان روی داده ومسموع شده اگر ثبت نمایم بتطویل انجامد خدمت ایشان بسنّ چهار سالگی از سایه بلند پایهٔ والد شریف خود جدا شدند ودیعت نسبت علیه‌را اجمالا از والد خود گرفتند وبقیه سلوك را به تفصیل از خدمت برادر خود حضرت قدوة الأولياء حضرت شاه غلام محمّد رضي الله تعالى عنه بعد از رسیدن بسنّ بلوغ نموده اند چنانچه رمزی ازان در رساله خود آورده اند وخدمت حضرت قدوة الاوليا بوصيت والد بزرگوار خود دقیقه از دقائق افاضه در حق ایشان نامرعی نداشتند میفرمودند که در ایام طفولیت یاد دارم که در هر مرضی که عارض میشد از فکر خود مصالح آنرا دانسته طبابت میکردم نافع میأفتاد ونیز عنایت نموده اند که هر که بسن ده سالگی رسند ودر مزاج خود محتاج بطبیب شود این معنی از نقص عقل او خبر میدهد.

تذکره ثانی از منتخب سابع در ذکر رسیدن حضرت قیّوم جهان بسن بلوغ وکسب کمالات ورسیدن ایشان بدرجات عالیات رضي الله تعالى عنه

چون عنایت بیغایت جناب قدس خداوندي جلّ شانه شامل حال ایشان بود از ابتدای نشو نمائی جوانی شوق این راه دامنگیر ایشان شده عنان توجّه شریف آن مستغنی التعریف را در پی حصول کسب کمالات ووصول به محول حالات گردانیده شورشی وجنونی در طلب ارزاقی نمود وآتش عشق در کانون سینه معارف گنجینه ایشان انداخته خس وخاشاك ما سوای مطلوب را بدان شعله جانگداز در داد وجود شریف ایشانرا چون طلای ناب از تاب التهاب بدر آورده

بجواهر بیشمار ولآلی آبدار معارف واسرار مرصع ومزین گردانید چنانچه رمزی ازان کلام مبارك فرجام ایشان استنباط میگردد هذا هو خلّص کلام آنکه چون پس از وفات آن خجسته صفات این پس مانده سرگردان صغیر وخورد سال مانده بود از سایه بلند پایه پیر وپدر بزرگوار جدا افتاده لهذا از غم مفارقت والم مهاجرت آن عالی حضرت متعالی منقبت زارزار چون ابر نوبهار میگریست وسینه بریان خودرا بآب دیده گریان تسکین میداد وگرد یتیمی را از جبهه غبار آلوده خویش برو مال بیکسی میأفشاند وبا هر که از جماعت اقارب شیشه دل غمگین مجروح خودرا مینمود بعضی بلفظ بشکن بشکن تا شکسته تر گردد واشارت بسنگ ملامتم مینمودند وجمعی به نیش سنان زبان جگر ریش نموده نمك پاشی چشم حقارت طباتیم میفرمودند تا سالی چند بر این حال بر آمد که عنایت ازلی حضرت لایزالی شامل حال درویش گردیده دستگیری رحمت فرمود اورا بخدمت فرزند رشید وخلیفه آن ایام همام قبلة الانام روح الله روحه رسانید وطریق اندراج النهایة في البدایة این اکابررا به برکت صحبت شریفش حاصل نموده باجازت تعلیم وتلقین طریقه علیه شریفه از جناب فیضمآب او مفتخر وممتاز گردید الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ومبارکا علیه تم کلامه الشریف. مخفی نماند که این معاملات که مذکور گردید مخبر از مبادی احوال ومشعر از طلوع اختر اقبال آن کعبه وارباب حال دارد اما کمالاتی ومراتبی که از جناب اقدس الهی به محض عنایت نامتناهی در حق ایشان مرحمت شده مصداق **(ما لا عین رأت ولا اذن سمعت)** توان گفت **بیت:**

وصف حالاتش نیاید در شمار * عاجزم گر یك بگویم از هزار

وارشاد ایشان در اطراف عالم منتشر شد وخلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار آمدند وبگرمی هنگامه غلغله ارشادرا به مشرق ومغرب رسانیدند وچون عمر شریف ایشان بحدود اربعین رسید متصل آن سفر ترکستان بایشان

رویداد دران سفر شورشی وجذبی در نهاد ایشان افتاد وقلق واضطرابی دیگر پدیدار گردید چون ازان سفر مراجعت واقع شد وبه کابل رسیدند آن حالت متزائد گردید ومعامله ایشانرا بجای رسانید که از جمیع بایست خود یکسو شدند وترك کلّی گزیدند حتی که آنچه در ملك او بود همه‌را بفقرا ومساکین ایثار نمودند ومداخلی که مقرّری سرکار ایشان بوده از همه دست بردار شدند فرامین وارقامرا بسلاطین وحکام پس فرستادند ودر آمد شد اهل روزگاررا روی بر خود بستند حتّی که امرای ذو الاقتدار چون بزیارت ایشان میآمدند در دیوان خانه یا در خانقاه نشسته انتظار بسیار کشیده میرفتند وصحبت میسر نمیشد بعضی که خوگیر صحبت ایشان بودند انواع تردّدات بکار بُردند نافع نه افتادی ومردم در نظر ایشان چون شیر ببر مینمودند تا آنکه فقرای خانقاهِ معلی‌را طلب داشته اظهار نمودند که فقیر بنقص خود اطلاع یافته ام وخودرا مناسب بمنصب ارشاد نمیدانم باید که شمایان از قِبل من خودرا رخصت دانسته از هر جای که بوی به مشام شما آید بوی بگیرید ومرا معذور دارید ودرین امر الحاح فرمودند اما محبان از آنچه داشتند بر نگشتند بمصداق این فرد **فرد:**

تو خواهی آستین افشان وخواهی دامن اندرکش
مگس هرگز نخواهد رفت از دُکان حلوائی

دید آنچه بودند پا فشرده نشستند دران ایام خدمت ایشان بقدر ادای صلاة خمسه بمسجد خود میآمدند بعد از ادا بسرعت بزاویه که در حرم سرای اختیار نموده بودند میشدند وآنجا بگریه وزاری والتجا وتضرع بسر میبردند ومتعلقان ومحبّان از دیدن آن حالات وترك تنعمات والتزام ریاضات واستماع وتعب وبیقراری روز وشب وانواع قلق واضطراب ایشان ورغم والم میبودند وچارهٔ آن نمیدانستند بلکه حکم بجنون وسودا میکردند بیاد فقیر است که روزی دران ایام بخاطر ایشان آمد که کتب واسباب تبرکات نیز داخل اموال اند آنهارا نیز باید

بفقرا داد چون اظهار این امر نمودند حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها فرمود که کتب واشیای متعلق تبرکاترا فقرا سهل دانسته باندك چیزی از دست خواهند برآورد بهتر آنست که اشیای مذکوره‌را فروخت نموده مبلغی که حاصل آید بفقرا بدهند حضرت ایشان امر بفروخت آن اشیا نمودند آنچه قیمت آنها مقرر شد حضرت بی‌بی صاحبه از خود داده آن اشیارا داشتند ونیز روزی اهل حرم سرای‌را در یك حجره انداخته مساکین‌را طلب داشته اشیا ما یحتاج خانه‌را تمام بآنها دادند ازین نوع معاملات بسیار دران اوقات از ایشان بوقوع میآمد تا روزی سنگی طلب نمودند وچهار دندان علیای مبارك خودرا شکستند چون دندانهای مبارك مضبوط بودند بضرب شدید بر آورده شدند وبایشان محنت کلّی روی نمود ومدتی بزحمت بسر بردند واین امور هیچگونه مسکن اضطراب ایشان نمیشد وجمال مقصود بحسب خواهش نمینمودند تا روزی در معامله بزیارت حضرت سرور کائنات صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم مشرف شدند وازان سرور مهربانی وشفقت بسیار مشاهده نمودند وبعد ازان روز والد خودرا میدیدند که به ایشان توجه مینمایند بعد چندی حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه‌را دیدند که در ایشان تصرف نمودند ونسبت خاصه خودرا القا فرمودند ومعامله ایشان روز بروز مترقی گردید وسکر ایشان بصحو ممتزج شد فی الجمله دریافت معامله خود نمودند روز بروز بعروجات ومکاشفات والهامات سرافراز میگردیدند وتسلّی‌ها مییافتند تا بار دیگر بزیارت حضرت خواجه کائنات صلّی الله علیه وآله وصحبه وسلّم مشرف شدند وآن حضرت عنایت فرمودند که تا الحال در من مرضی بوده الحال صحت کلّی حاصل روزگار من شده زهی مراتب متابعت وسرایت محبت که تا بچه حدّیك جهت میسازد که احوال محب‌را محبوب بخود اشاره مینماید **بیت:**

هست معذوریش معذوری من * هست بیماریش بیماری من

بعد ازان بالکلیه بافاقه آمدند اما رجوع بارشاد نمینمودند وکسانیکه در

خانقاه معلّی درین مدت معطل مانده بودند بعرض میرسانیدند واظهار اشتیاق توجه مینمودند خدمت ایشان بوعدهای محبوبانه می پرداختند وتسکین آنها میدادند ومحبان هجران دیده اینقدر التفاترا عطیه عظیم انگاشته شکرانه‌های خداوندی بجا میآوردند وحظها میبرداشدتند ومیگفتند **بیت:**

خوش این زمان که بترا بوعده گشت بدل * امید وصل از این رهگذار میبینم

خدمت ایشان روی بترول آوردند وشعوری بعالم پیدا کردند وآمیز شی بهم رسانیدند در این اثنا بعنایات بی غایات جناب اقدس خداوندی سرافراز شده بمنصب قیومیت ممتاز گردیدند وخلعت بغایت عالی وتاج مکلّل ومرصّع یواقیت ولآلی که شعشعان آن تمام عالمرا منوّر ساخته بسرو بر خود یافتند وبدعوت ارشاد کل مأمور گردیدند وطوقی‌را نیز بایشان نمودند که هر که انکار منصب تو نماید این طوق بگردن او خواهد افتاد بعد از ورود این معامله اول خدمت حضرت بی‌بی صاحبه‌را که خواهرزاده ایشان بود طلب داشته توجّه نمودند والقای خلاصه نسبت خود فرمودند واظهار معامله خود کردند واز حرم سرای بیرون آمدند خواجه حبیب الله آئینه ساز از زمرهٔ خلفای حضرت قدوة الأولياء شاه غلام محمد معصوم بودند بدر سرای ایستاده یافتند مومی الیه سلام ونیاز بجا آورده مبارکی منصب عالی وتاج وخلعت متعالی رسانید واظهار نمود که باین جرأت مأمور گردیدم والاّ مرا چه یارا که اظهار مکاشفه خود بخدمت عالی نمایم خدمت ایشان بخانقاه شریف تشریف فرما شدند مریدان‌را طلب داشته اظهار عطایای پروردگار نمودند وتلقین جدید عنایت کردند وبمراقبه وتوجّه پرداختند یاران هجران دیده از این معامله چنان تازگی یافتند که زندگی از سرِ نو گرفتند واین آوازه در شهر واطراف افتاد جوق جوق خلائق از هر طرائق رجوع آوردند ومظهر برکات ومورد فیوضات شدند **بیت:**

جمله عالم شد ازان می در سرور * جزّ که خفاشِ عدوّی دیده کور

وبعد ازان مدتی در دار السلطنة کابل صانها الله عن الآفات والتزلزل اهل روزگاررا بارشاد سرافراز داشتند واز اطراف واکناف مردم ترك علائق وعوالق خودها نموده بخدمت میرسیدند ومیدیدند فقیر درین ایام چنان یقین داشت که مثل این مجمع اهل الله وصحبت لله وفي الله که امروز در مجلس عالی ایشان است اگر گرد عالم گشته شود بوی ازان بمشام نخواهد آمد ومشیخت دیگرانرا در مقابل ایشان همچون بازی کودکان میدانست **بیت:**

بلی هر کس گرفتار هوا است * مهی دیگر به چشمش اژدها است

معاملات عرفان ومقالات پنهان آن قدر بروز واعلان کرد که شب وروز مستفیضان در بیان انواع این وآن میگذشت وبجز نعره مدهوشان ووجد وحالات درویشان بگوش نمیآمد جمعی را میدید که سر بگریبان فرو برده ودر بحر شهود ومشاهده مستغرق گردیده وخلقی از ذوق یافت وبعضی از قلق نایافت بیحوصله شده از خود وخودی بریده چون مُرغ نیم بسمل بشوق خنجر قاتل دست وپا زده در گوشه افتاده ومترنم به مضمون این فرد گردیده **بیت:**

از من اکنون طمع صبر دل وهوش مدار * کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد

سرعت وصول که در مسترشدان ایشان دیده میشد از جاهای دیگر کم شنیده ومعاملات که بشهور وسنین تعلّق داشت از برکت ایشان بایام وساعات بحصول می انجامید **بیت:**

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ عجیب وحدیث غریب هست

خدمت ایشانرا جامع گردانیدند در مناصب قرب وکمال ومنصب قیومیّترا با قطبیت وفردیترا با غوثیت وخلترا با ندیمیت وغیره مناصبی که زبان قلم از تکتب آنها عاجز است به محض عنایت بی غایت بایشان مرحمت فرمودند وخدمت ایشانرا مبشّر گردانیدند والهام در دادندکه شفاعت اهل کبائر این اُمت فردای قیامت حواله تو خواهد شد وترا مأذون بشفاعت اهل کبائر خواهند ساخت فردای آن

روز طعام بسیار بشکرانه این عطیّه تیار نمودند ومردم اعزه وغیره‌را دعوت عام کردند وفقرا ومساکین‌را مبلغ بسیار ایثار نمودند بحکم (**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**) اظهار این الهام نمودند ونیز در رنگ آباء واجداد کبار ایشانرا بالهام غفرت لك ولمن توسّل بك الی یوم القیامة نیز مشرف ساخته اند ونیز ایشانرا معلوم نموده اند که دنیا ترا آخر گردانیدیم وکذلك این الهام بحضرت مجدد الف ثانی وحضرت عروة الوثقی وحضرت قیوم زمان رضي الله تعالی عنهم شده این خلف رشیدرا بسنت آبا باین دولت سرافراز نمودند (**ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** * الحدید: ٢١) وخدمت ایشانرا بر مقامات اجداد کبار خود عبور عنایت نمودند ومقامات هر یکی‌را متصل در زیر مقام دیگر یافتند مگر یکی از اجداد خودرا دیدند که مقام ایشان اندکی پائین تر واقع شده آنجا توجه گماشتند تا آن مقام‌را عروج واقع شد ودر مکانی که ایشان میخواستند جای یافت **بیت**:

کمال طفل هنرمند زینت پدر است * شود ز آب گهرنام ابر نیسان سبز

وبایشان معلوم گردانیدند که بر هر جنازه که تو نماز گزاری آن نیت مغفور گردد وبایشان معلوم ساختند که نسبت تو در منتسبان تو تا انقراض این نشاء خواهد ماند اگر مثل این عطیات که بایشان عنایت شده مذکور گردد هر آئینه بتطویل انجامد ومعارفیکه بایشان نموده اند همه موجب کتاب وسنت اند خدمت ایشان عنایت میکردند که من حیرانم از معارف بعضی اکابر که فی الجمله از کتاب وسنت انحراف دارد وفقیررا ازین قسم معارف هیچ معلوم نساخته اند لله الحمد والمنة که آنچه بمن نموده اند همه موافق کتاب وسنت بوده چه در مبادی احوالی وچه در وسط وچه در انتها وخدمت ایشان هم بروحانیت والد شریف خود اویسی بودند وهم بجناب حضرت مجدّد الف ثانی رضي الله تعالی عنه وآخر بجناب اقدس نبوی اویسی گردیدند واخذ اعزّ کمالات از خدمت آنسرور فرموده اند چنانچه در شجره که میر حسن علي نظم فرموده ایما بدان نموده است اینجا آن

شجره‌را ثبت مینمایم هذا هو **النظم:**

اولِ هر امر ذی بال است حمد ذو الجلال * بعده زیبا است نعت سرور اصحاب‌و آل
واز پس این بشنو از من نسبتِ کبرای دین * از صفی صفوة الحق تا رسولِ لا یزال
کو خلیفه ایزد است‌و نائبِ شاهِ رسل * قبلهٔ اشیای عالم کعبهٔ ارباب حال
شافع اهلِ کبائر رحمتِ حق را ظهور * آیتِ فضل الهی مرده جانان را زلال
اندر این اعراض فانی جوهر قائم بذات * صاحب تجدید قیّومِ جهان تاج الرّجال
هم امام‌و سرورِ وقت است فرد عصر خویش * هم کفیل کعبه هم شیخ حریم بی زوال
هم مربائی اله‌و هم اویسیئ رسول * هم مریدو هم مراد حضرت عزّو جلال
از علوم‌و از معارف کو بدو ممتاز گشت * عاجز اند از فهم آن ارباب علم‌و حال قال
حامِلِ آن نیّر ذات است قلب اقدسش * که ابا کردند زد ارض‌و سموات‌و جبال
از مناصب هرچه امکان است در نوعِ بشر * جز نبوّت جمله‌را دریافت آنصاحب کمال
خلت‌و قربت محبیت ندیمی وصور * از صباحت وز ملاحت با همه آمد بقال
مرشدِ او فی الحقیقة شد روانِ جدّ خویش * شیخ احمد کو مجدد بود فردِ بی مثال
هم طفیل او مربی گشت سلطانِ رسل * هم بامدادش جنابِ اقدسِ ایزد تعال
لیك اول بانی ارشاد آن قیوم دین * سوی جدّ امجدش هم یا رسولِ ذو الجلال
روح پاك ابّ او شد فرد دوران قطب‌و غوث * شاه معصوم ولی با عون لطفِ لایزال
قطب عالم شیخ اسماعیل امام العارفین * والدِ معصوم ثانی بود آن کانِ کمال
غوث اعظم صبغة الله مرشد این حضرتین * کرد تجدید صدِ اثناعشر در حسب‌و حال
مقتدایش عروة الوثقی است قیومِ جهان * شیخ ثانی ثانیِ شیخِ خود اندر حال‌و قال
پیر او قائم مقام حضرت خیر البشر * الف ثانی را مجدد مانع دین از زوال
مبدءِ فیضِ جزو کل مرشدِ جنّ‌و مَلك * قطب ارشاد دو عالم بحر علم حال‌و قال
قبلهٔ اوتادو بدلا کعبهٔ هر قطب‌و غوث * مرجع افرادو نجبا مهدیِ اهل ضلال
بی حجاب‌و هم نخر امید فردی از بشر * بعد پیغمبر چون آن شه در نهایات الوصال

مقتدائی نیست جز آن واصل اصل الاصول * با چنین سرعت روی‌ها در اصول‌و در ظلال
کس نفهمیده است در اقطاب امت همچو او * فرق در ذاتُ صفاتُ شبه شانُ هم مثال
مرشدِ او در طرقهای وساطت مصطفی است * زابتدا تا انتها در اکتسابِ بر کمال
نیك در راهِ اصالت نائبی پیغمبر است * بی وساطتها بذات الله دارد اتصال
با وجود این اصالت خانه زادِ آنشه است * لیك عبدی کو فزاید خواجه‌را عزو جلال
پیش زین شرح کمالش ناید از من که خرد * اندرین حیرت زسر رفت وزبانم گشت لال
لا جرم زاصلِ معانی باز میکردم بحرف * کانشهِ تجدید را مرشد بفضلِ لا یزال
در کمالات نخستین خواجه عبدالباقی‌است * گرچه جانِ خواجه‌را بگرفت آن شه درمال
ظلّ رحمان خواجهٔ کز انعکاس باطنش * ماند باقی تا قیامت اولیاء ذو الجلال
شیخ ایشان قطب عالم خواجگی امکنه * خواجه درویش است اورا والدو هم پیرحال
بود پیرو خال مولانا محمّد زاهدش * خواجهٔ او خواجه احراراست قطبِ بی مثال
سر بپای خواجه میمالید آن چرخِ برین * کو بپای پیر خود یعقوب بودی چهره مال
نقشبندِ دین‌و دنیا خواجهٔ او نقشبند * خواجه کانرا خواجه شد از خدمت میر کلال
چون منقش بود لوح دل زمدح نقشبند * خواستم تا سر کنم مدحش زبانم گشت لال
میر او بابا محمد خواجهٔ سماس یافت * ره بسوی دولتِ عرفان بلطفِ لا یزال
خواجهٔ سماس‌را خواجهٔ علي رامیتنی * خضروش بنمود در جوی دلش آب زلال
شیخ او چون خواجه محمود است زان محمود گشت * طالبانِ راه حقرا عاقبت بی قیل‌و قال
مرشدِ او خواجه عارف یافت از خواجه جهان * لعل کانِ جوهر عرفان بفضلِ ذوالجلال
خواجه یوسف یوسف ثانی مصرعصر خویش * غجدوانی چون زلیخا یافت آن یوسف جمال
خواجهٔ او بوعلي فارمدی غواص عشق * خورده او از خرقانی بو الحسن آب زلال
پیشوای راه عرفان است سلطان بایزید * رهبر خود برگزیده جعفر صادق زآل
با امامِ سیّد جعفر دو نسبت شد قرین * از رسولِ حق در این راه بهر افراط کمال
آن یکی دادش باقلیم ولایت سروری * وان دگر بخشیدش از خوان نبوت صد نوال
اولین نسبت که ابواب ولایت بر کشود * از جناب والد خود یافت آنصاحب کمال

والدش باقر محمد از شهِ زین العباد * او زآب خود حسین مجتبی بی قیلو قال
آن شهنشاهِ شهیدان از امیر المؤمین * حیدر صفدر علي مرتضی تاج الرّجال
راهبرِ شاهِ ولایت شد شفیع المذنبین * صدر بدر هردو عالم شمع بزم لا یزال
آمدم اکنون بشرح نسبت ثانیه اش * آنکه بر قربِ کمالاتِ نبوت هست دال
اخذ کرد از باطنِ قاسم که ابّ ام او است * آن امام المسلمین جعفر بفضلِ ذو الجلال
پیرِ او سلمان فارس مقتدای عصر خویش * یافت از صدیق اکبر پرتوِ صدقو کمال
افضل الاصحاب خیر الاولیا صدیقرا * رهنما خیر الرّسل شد آفتابِ بی زوال
ای حسن گر میتوانی مدح شان احسن بگوی * تاکه گردی از طفیلِ مدح شان احسن مآل

تذکره ثالث از منتخب سابع در ذکر تصانیف واشعار وتصرف وخرق عادات وبعضی عبادات معمُوله حضرت قیّوم جهان (زبدة اهل الله حضرت صفي الله) رضي الله عنه

خدمت ایشان سه رساله تصنیف دارند یکی را مسمی به «آداب الارشاد» نموده اند و«معدن الاسرار» نیز نامیده اند واین رسالهرا در ایام آغاز جوانی تصنیف فرموده بودند در سنه یکصد وهفتاد وشش بعد الألف رساله دومرا مخزن انوار صفی أحمدی تاریخ است ومسمی به «مخزن الانوار احمدی في کشف الاسرار المجددي» کرده اند ودرین رساله بیان سلوك هر چهار طریقه فرموده اند وتصنیف این رساله در دار السلطنة کابل صانها الله تعالی عن الآفات والتزلزل واقع شده در سنه هزار ویکصد ونود وهشت از هجرت حضرت خیر البریة علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات افضلها واتمها ورساله ثالث منظوم است بطریق مثنوی مسمی «بچهار جوی» وهر طریقهرا بجوی از انهار رضوانی مناسبت داده اند چنانچه طریقه نقشبندیهرا قدس الله تعالی اسرار اهالیهم بجوی شیر نسبت داده اند وطریقه اکابر قادریهرا رضي الله سبحانه عنهم بجوی شهد نسبت داده اند وطریقه حضرات چشتیهرا قدس الله تعالی اسرار اکابرهم بجوی خمر مناسبت فرموده اند

وطریقه حضرات سهروردیه‌را بجوی آب خطاب کرده اند رضوان الله تعالی علیهم أجمعین واین جوی رابع ناتمام مانده وهر چند مدت حیات ایشان بعد از تصنیف این رساله بتطویل کشیده اما بارادة الله سبحانه وقت ایشان مساعد نشد که در اتمام آن میکوشیدند واز افتتاح این رساله فردی چند تیمنًا اینجا ایراد میرود هذا من رسالته الشریفة المسماة بچهارجوی **نظم**:

حمد بیحد وثنای بیعدد * مرقدیم لا یزالی را سزد
کو بایمای دو حرفِ کافو نون * هستها از نیستها آرد برون
عقل‌را در کنه ذاتش راهِ نیست * فکر از ماهیتش آگاهِ نیست
حالو استقبال ماضی همدگر * زابتداءو انتهایش بی خبر
آسمان گوید زمین حیران کیست * ارض گوید چرخ سرگردان چیست
عرشو فرشو کرسیو ارضو سما * وانچه ما فیها الی تحت الثری
جمله حیرانند بذاتِ پاك او * عاجز اندو قاصر از ادراك او
خواست چون روزی نخستین کردگار * که نماید سرّ مخفی آشکار
تا کند اظهار ذاتِ خویشتن * در مراءات صفاتِ خویشتن
پس تجلّی کرد بر خود آن چنان * کش ازو نور محمّد شد عیان
نجم ثاقب نیّرِ برج هدی * بدر اوجِ لامکان شمس الضحی
نی غلط بل نور بی مانند چون * از شبیهو مثل کیفیت برون
حق بخود آن نوررا آئینه ساخت * واندرآن آئینه با خود عشق باخت
بال آثار صفاتِ خود کشود * با عدم بخشید تشریفِ وجود
از فروغ نور پاكِ آن وحید * هر چه دیدیو شنیدی آفرید
چونکه او بُد سرورِ سردار کل * نور او شد موجبِ اظهارِ کل
بعد زان آن نور پاكِ مصطفی * گشت ساجد در مقام عابدی
تا بوقتو ساعتِ موعود خود * بود دائم عابد معبود خود

عقدهٔ کرد بیان او میکشود * قدسیان‌را راهِ روشن مینمود
بود انواعِ ملك‌را رهنما * عالم ارواح‌را هم مقتدا
زورقِ افلاك‌را ملاح بود * ناخدای کشتی ارواحِ بوذ
چونکه هنگامِ ظهورِ او رسید * نوبهار آمد خزان رو درکشید
غنچهٔ دل بر شگفت از مقدمش * زندهٔ شد جان فسرده از دمش
روز روشن شد شبستانِ جهان * افتاب آمد سها گشته نهان
منهدم شد قلعه کفرو فساد * بلدهٔ ایمانیان آبادو شاد
از جنابِ حضرت رب المجید * مژده رحمت بعالم در رسید
اتفاقش کند بنیادِ نفاق * وصل جستند عهده داران فراق
کعبه شد بتخانهٔ دار الحرب * بت شکستند بت پرستان بوالعجب
ظلمت عالم تمامی نور گشت * صبح نوروزی شبِ دیجور گشت
زانکه در عالم چو رشدو تربیت * نیست ممکن غیر جذب جنسیت
لا جرم آن نور پاك من لدن * در بشر رو پوش شد از امر کن
جامهٔ چون‌و چنان در برکشید * دعویِ جسمانیان بر خود گزید
بی نشان پوشید پیرایه وجود * لامکان اندر مکان خودرا نمود
نور پاکش همچو شمس خاوران * کرد منزل در سپهر جسم‌و جان
هست بر چرخ چهارم آفتاب * نیست مرآت فلك اورا حجاب
خاصه خورشیدیکه از انوار حق * کرد روشن عرش‌و فرش‌و نه طبق
تافت بر ذرات عالم در حجاب * نور پاكِ او برنگ آفتاب
صد جهان روشن شد از انوار او * قوت جانها گوهرِ گفتار او
مقتبس شد هر یك از نزدیك‌و دور * جز که خفاشِ عدوّی دیده کور
هر زمان خفّاش لافی میزند * که عدوّی آفتابم از حسد
چشم من هرگز ندیده روی او * دل نمیخواهد که آیم سوی او

خود نداند آن لئیم خود پرست * که بمعنی دشمنِ جانِ خود است

همچنان مظاهر نور مقدّس اورا بیان فرموده از حضرات خلفای اربعه تبیین کرده باز به اکابر طرق اربعه آورده وهر طریقه‌را بجوی نسبت نموده اند إن شئتَ الإطلاع فارجع الیه ونیز خدمت ایشانرا در اشعار دیوانی بود بغایت رنگین وعالی در ایام جذب ثانی آنرا شستند دوسه غزلی ازان یافته شده اینجا نوشته میشود غزلی ازان در نکوهش دنیا دنیه واهل آن فرموده اند ودران مدح شریف حضرات انبیای کرام صلوات الله تعالی علیهم واصحاب واحباب ایشان وسائر مشائخ وابرار که ترك آن نموده اند ومفتون نشده بیان کرده اند هذا هو **النظم**:

چیست دنیا جانتان زهرِ شکر پیچیدهٔ * جیفهٔ سگ دیدهٔ در نافهٔ پوشیدهٔ

بی وفای زشت رای گاهشِ لیلو نهار * قحبهٔ مکّارهٔ دهرِ دغانامیدهٔ

محنتو رنجو بلای غفلت آباد نهیب * دل نه بندو کس درو جز ابله نادیدهٔ

حال این ماتم سرا پرسیدم از پیرِ طریق * گفت بادی یا خیالی یا چو سیلِ تیرهٔ

گفتمش چون است حالآنکه بندد دل درو * گفت واویلا بحالِ پر غلط فهمیدهٔ

غافل استو بیخبر یا احمق است آن بدگهر * یا خری یا غول یا دیوانه یا لغزیدهٔ

باز پرسیدم کدام است آنکه دل برکند ازو * گفت یا آدم صفی یا نوح طوفان دیدهٔ

یا خلیل خلّت حق یا کلیمِ طور عشق * یا مسیحِ مریمِ یا احمدِ بگزیدهٔ

یا زاصحاب هدی یا زاهل بیت اجتبا * یا اویسی مصطفی از غیر حق ببریدهٔ

یا سر اقطاب عالم شاه تجدید هزار * یا ضیاء الحق بهاء الدین موژولیدهٔ

یا محیي الدین جیلان یا جلال الدین روم * یا جنابِ خواجه باقی بحق بگزیدهٔ

یا زاقطاب است یا غوث است یا قیوم وقت * یا چو ابراهیم أدهم رند صاحب دیدهٔ

یا امام عاشقان یا مقتدای عارفان * زاهدی از خائفان یا عابدی ترسیدهٔ

یا زمستانیکه مدهوشند از جامِ الست * یا مگر دُردی کشی لائی خُمِ نوشیدهٔ

زلف مشکین ترا نازم که در دام فریب * هم چو من داروهزاران دل بمو پیچیدهٔ

ای صفی در عالم فانی کسی یکدم مباد * بی میو چنگ ورباب‌و شاهدِ بگزیدهٔ
ونیز این غزل از دیوان مبارك ایشان است ودر این ایما بقوت نسبت خود نموده اند
غزل:

گدای کوی ترا ذوق پادشاهی نیست * اسیر دام هما سایهٔ الهی نیست
بتاج تخت‌و گهر گنج حشمت‌و اقبال * مخور فریب کزین هیچ با تو راهی نیست
تو یونسی بحقیقت فتاده در ظلمات * برابرا که مقامِ تو بطن ماهی نیست
بهر طرف که روی صد هزار طوفان است * برا به کشتی قیوم کو تباهی نیست
زفیض پرتوهٔ مهرجانش رقص کنان * کدام ذره که از ماه تا بماهی نیست
فنا اتم وبقا اکمل اثر زائل * نشان هستی موهوم گر بخواهی نیست
هزار حسرت افسوس ای صفی که ترا * قیام لیل نه دورو صبح گاهی نیست

واین غزل نیز از زادهٔ طبع مبارك ایشان است **غزال:**

وی بمن نگاهی کرد ظالمی جفا کوشی * جان کنی جگرکاهی دلبر ربا هوشی
قاتلی ستمگاری خونخوری دل آزاری * بی پیاله سرشاری ذبح کن فراموشی
مهوشی پری روئی فتنهٔ شر رجوی * خانه جنگ بدخوی بآنکه قدح نوشی
لاله‌رخی سمن بوی غنچه‌لبِ فسون گوئی * نو نهال دل جوی نسترن بناکوشی
کبر نامسلمانی آفتی دل و جانی * خصم دین وایمانی کافری سیه‌پوشی
جامهٔ زری در بر طره گهر بر سر * چهرهٔ ارغوان طاسی تپه بند در کوشی
دام زلف کافر کیش بهر صید ایمانم * چون کمند زناری کج فگنده بر دوشی
ترك چشم خونخوارش باسنان مژگانها * کرده غارت دلها زد قلم رو هوشی
دور خط مشکینش آتشی بجانم زد * مهر خاورم کرده ماهی هاله آغوشی
وی بطاق ابرویش سجدهٔ ادا کردم * کعبهٔ رو برو آمد قبله شد فراموشی
ای صفی چه افسون خواند عِشق معجزانگیزت * کان صنم بگفت آمد باد ولعل خاموشی

خدمت ایشانرا بیاضی است در قصائد مناجات وحمد سرور کائنات ومدح

حضرات عالی درجات چنان مقرّر شده که در خاتمه این کتاب آنهارا جمع کرده شود وتکمله این رساله گردد انشاء الله تعالی.

ذکر بعضی عبادات وعادات حضرت قیّوم جهان حاجی محمد صفي الله محبوب الرّحمن رضي الله عنه السّبحان

خدمت ایشان در عادات وعبادات واکل ولبس ودر جمیع امور حتی المقدور رعایت سُنت‌را از دست نمیدادند ووظائف یومی ولیلی ایشان ادعیه واوراد مسنونه بودند که از احادیث وآثار نبوی اخذ فرموده بودند صلاة وصیام نوافل نیز بدستور مسنونه ادا میشد ودر نماز رعایت آداب وتعدیل ارکان وحضور وخشوع وطمأنینت ووقار وطول قیام وسجود بنوعی دیده میشد که ما فوق آن متصوّر نه باشد وعادت ایشان در صیام نوافل چنان قرار یافته بود که در هر هفته چهار روز صائم میبودند وسه روز افطار مینمودند ایام صیام ایشان متصل میبود ابتدا از روز دوشنبه مینمودند وسه شنبه وچهارشنبه وپنجشنبه‌را متصل روزه میداشتند وجمعه‌را عید میفرموده اند لهذا از جمعه شروع افطار میکردند وشنبه ویکشنبه متصل مفطر میبودند واگر در این سه روز ایشانرا بعطیه مینواختند آنروزرا نیز بشکرانه آن صائم میبودند گاهی چنان واقع میشد که تمام هفته‌را بصوم میگذرانیدند خواه بوقوع صیام ایام بیض این واقعه میبود خواه بصیام شکرانه ودر لباس نیز رعایت سنت‌را بنوعی داشتند که در لباس مسنون تزاید وتغیّر وتبدل‌را مجوز نمیداشتند کیفیّت ازار وقمیص وردا وعمامه‌را از کتب تحقیق نموده معمول داشتند ودر پای مبارك نیز نعلین می انداختند وسراویل وکفش وغیره انواع‌را بپا نمیکردند ودر هیچ امر بدعترا از قلیل وکثیر نمی پسندیدند ودر هیچ بدعت حسن نمیدانستند حتی که سبحه نمیداشتند ودر تسبیح وتهلیل اگر عدد مقصود میبود بانگشتان حساب میفرمودند ودر ختمات بسنگریزه می پرداختند وصاحب بدعترا در مجلس خود بار نمیدادند واز صحبت اغنیا متنفر میبودند ودرِ آمد وشدرا بسته حتی که تیمورشاه

بوقت مرض موت خود انواع سعی بکار برد که خدمت ایشانرا زیارت کند واکثری اُمَرَارًا بطلب ایشان فرستاد هرگز بسمع قبول نیامد ودر اواخر بجمیع امور محتاج باذن بودند ودر هر امری که ازان اذن نمییافتند بعمل نمی آوردند وهندووانرا نزد ایشان بار نمیبود ودر رهگذار وبازار هرجا هندوی بنظر میآمد روی مبارك را میگردانیدند وگاهی بر سر مبارك ردا میداشتند تا چشم ایشان بر منکران نبوت نیفتد احیانا اگر هندوی بایشان ملاقی میشد مآل او باسلام میکشید چنانچه رمزی ازان در خوارق ایشان نوشته خواهد شد.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: روزی برای دیدن حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها که همشیره زاده ایشان ووالدهٔ فقیر بودند تشریف آوردند ارادة الله هندوئی در زیر دروازه برای حاجتی آمده بود چون دید که خدمت ایشان تشریف میآرند گریخته از رهگذار دور شده باسطبل در آمد ودر رابند نمود ارادة الله خدمت ایشان ساعتی زیر دروازه ایستاده ماندند وبا کسی سخن نمیکردند آن هندو از عقب در بطرف ایشان نگاه میکرد نظر مبارك بآن طرف افتاد فرمودند که این چه کس است که از عقب درنگاه میکند شخصی عرض نمود که هندو است جهت غرضی آمده بود چون درود حضرت شد در عقب در پنهان گردید فرمودند با وجود پنهان شدن چون بما دزدیده نگاه میکند بعد لمحه فرمودند که عنقریب با ما همنشین خواهد شد چون خدمت ایشان اندرون تشریف فرما شدند هندو بر آمد ویکی با وی اظهار نمود که بشارت اسلام یافته امید است که زود مسلمان شوی هندو از سخن او ناخوش شده رفت در عرصه راه یکی با او مخاصمه نمود وصورت دعوی در میان آورد بخانه قاضی رفتند در آنجا بنوعی از زبانش کلمه صادر شد که حکم اسلام بر وی آمد وبزور مسلمان کردند روز دیگر بخدمت آمد وداخل زمره مریدان شد.

من تصرفاته: سالی تیمور شاه[1] بیمار بود بخدمت ایشان کس فرستاد که حکما از دوا عاجز شده اند وقت همت است الحال آنچه فرمایند از قسم ادویه همان کرده شود فرمودند که یکپاده اسفرزه‌را بخورد در سه روز انشاء الله تعالی شفا خواهد یافت پادشاه از حکما استصواب آن در خواست همه متفق الکلمة عرض نمودند که این مرض عارض از برودت است اگر این دوا کرده شود موجب هلاکت بهر نوع در نظر است اما گفته ایشانرا تجربه باید کرد معالج خان که از حکمای حاذق آن وقت بود گفت که این تجربه نمیباید کرد که بجانبازی کردن است موافق طبع پادشاه گفته وی نیامد طلب مقدار اسفرزه نمود وبخدمت ایشان فرستاد وبخادم گفت که گفتگوی حکمارا نیز بعرض ایشان برسان واسفرزه‌را بخدمت بگذران که از دست مبارك خود سه جا نمایند تا از یمن دست مبارك مضرت نرساند چون اسفرزه‌را بخدمت ایشان آورد واحوال گذشته بعرض رسانید ایشان تبسّم فرمودند واسفرزه‌را سه حصه برابر کردند وفرمودند که بی اندیشه سه روز پی در پی بخورد که صحت او در این ودیعت شده چون بعمل آورد موجب شفای کامل گردید پادشاه وحکما همه معتقد تصرّف ایشان شدند ومعالج خان مذکوررا بخدمت ایشان فرستاد که مرید شود ومعروض داشت که اگر صحبت عالی بوی اثر نمود وکشودی در کار او پیدا شد در عقب او نیز بخدمت رسیده سلوك طریقه علیّه خواهم کرد چون معالج خان دو سه روز آمد شد نمود توجه عالی در وی اثر کرد در درك وعقل وی خللی پیدا شد چنانچه تشخیص احوال نبض نمینمود وعادت پادشاه چنان جاری بود که طعام هر روزه‌را باستصواب او میکردند مومی الیه بصبح نبض پادشاه‌را دیده تجویز طعام وادویه مصالح آن میکرد چون صبحی معالج خان در حضور رسید پادشاه تکلیف دیدن نبض بدستور سابق نمود معالج خان بعرض رسانید که من بحال خود نیستم نوعی حالتی بمن رویداد که

---

(۱) تیمورشاه در کابل سی سال در مسند حکومت ماند ودر سال ۱۲۰۷ وفات یافت

رأسًا شعور تشخیص‌را از من برده باید که حکیم دیگری برای این خدمت معیّن شود حضّار مجلس سلطانی بعرض رسانیدندکه معالج خان با وفور عقل وتمیز کامل بدینحال رسیده که تشخیص نبض نمیتواند نمود اگر ظلّ سبحانی صحبت ایشان اختیار نمایند کارخانه رو بخرابی خواهد آورد پادشاه از خوف این از صحبت عالی محترز شد وامر فرمود که معالج خان‌را نگذارند که بار دیگر بخدمت ایشان رود وطعام مشتبه بوی بدهند که در صفائی وقت وی خلل آید وبهیئت اصلی شود خدمت ایشان از استماع این ماجرا تبسّم فرمودند وگفتند الرّاضي بالضرر لا یستحق النظر **فرد:**

نگفتم فلانی که بد میکنی * نه با من که با نفس خود میکنی

من خرق عاداته رضي الله تعالی عنه: روزی حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها فقیررا به طلب ایشان فرستادند چون بخدمت ایشان رسیدم در مجلس عالی از اکابر وقت بسیاری جمع بودند در اظهار طلب توقف نمودم روی مبارك بسوی من آورده فرمودند بگو تا چه داری معروض داشتم که از رای عالی پوشیده نخواهد بود تبسّم نموده فرمودند که بابا تو هم آزمایش ما میکنی برو بخدمت بی‌بی صاحبه بگو که اینکه آمدم فقیر عرض نمودم که توقف من از روی آزمایش نبود بلکه از ادب معروض داشتم گفتند راست گفتی چیزی از ادب چیزی نوع ثانی.

من تصرّفاته رضي الله تعالی عنه: برادر فقیر میان ضیاء الحق بانواع سرفه وتپ گرفتار بود هر چند علاج مینمودند فائده نمیکرد روزی کسی روغن گاو بخدمت ایشان آورده بود دران اثنای حضرت بی‌بی صاحبه برادرم‌را بخدمت ایشان فرستادند که رفته عرض احوال خودرا بکن وبگو که از دوا عاجز شده ام وقت تصرّف است میان ضیاء الحق رسید واحوال خودرا معروض داشت فرمودند که دوای شما پیشتر از شما آمده با طعام وبیطعام از این روغن خورده باشند که شفای شما درین نهاده شده چون روغن‌را بخدمت حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها

آوردند خادمه ایشان بعرض رسانید که در تپ وسرفه روغن چگونه دوا باشد فرمودند که روغن چیز خوردن است اگر ایشان زهر دهند شفا است ازان روغن برادر فقیر میخورد چون روغن خلاص شد آزار او هم بصحت مبدل گردیده.

من تصرّفاته رضي الله تعالى عنه: درخت بیدی در خانه ما بود واز مدتی خشك شده روزی ایشانرا وضو میدادم وآب وضو ایشانرا در زیر درخت انداختم فرمودند که این آبرا بچه نیّت زیر درخت انداختی عرض نمودم که بطمع آنکه سبز شود فرمودند که چنان خواهد شد آن درخت از سرِ نو سبز شد وشاخها بر آورده ومدتی تازه ماند بعد از چند سال باز روبخشکی آورد روزی بطرف درخت نگاه کرده فرمودند که این درخت ما دام حیات ما چون ما گاه خشك وگاه سبز است بعد از وفات ما خشك خواهد شد فوقع کما قال رضي الله عنه.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: فقیر از مدتی مریض بوده واز دواها دلم سرد گردیده روزی در حضور ایشان برای من دوا حاضر کردند طبع من ازان متنفّر بود اما از ادب نمیتوانستم که ردّ آن نمایم خدمت ایشان بر ضمیرم واقف شده فرمودند که میل تو بدوا نمیشود عرض نمودم که خیلی طبیعت من ازین متنفّر است اگر در حضور عالی نمیبودم نمینوشیدم فرمودند منوش فقیر خوش دل شده آن قدح را از دست انداختم تبسّم فرمودند وگفتند که این قدر از دوا دل تنگی گفتم بمرض خوشم نه بنوشیدن این دوا فرمودند دهن بکشا دهن خود بکشودم لعاب دهن مبارك را بدهن من انداختند آنرا آبَ حیات انگاشته برغبت فرو بردم ودر حال صحت کلّی یافتم.

من تصرّفاته رضي الله تعالى عنه: روزی وضو فرمودند وبخادم گفتند که این آبرا نگهدار که بکار خواهد آمد آن خادمه از نادانی گفت که چه کار میآید فرمودند که جهت دفع زهر مار بکار میآید وخود برای ادای نماز جمعه تشریف فرما شدند بعد از ادای نماز از مردمان کوچی ضعیفه را بخدمت آوردند که اینرا مار گزیده

است وبحالت مرگ است وطفلی وارد دو ماهه که بمرگ این آن طفل نیز خواهد مرد دعا فرمایند که حق تعالی اورا شفا دهد فرمودند که آب مستعمل وضورا که داشته بودیم برای این بود بیارید آبرا حاضر کردند وبآنها دادند که باین آب مکان گزیده‌را بشوئید وبقیه آبرا بخورانید چون بعمل آوردند فی الفور بصحت آمد.

من خرق عاداته رضي الله تعالى عنه: یکی از فرزندان ایشان میان مطیع الله نام داشت ودر ایام شیرخوارگی بود بسیار مریض شده اورا برداشته نزد حکیمی بردند آن حکیم چون اورا دید بخادم گفت زود ببرید که در راه خواهد مرد چون بخانه آوردند احوال آن طفل متغیّر بود مادرش از مشاهده آن در گریه وفغان آمد خدمت ایشان در مشغولی بودند از استماع آن آواز متوجه آن طفل شدند بایشان الهام در دادند بزبان هندی که معنی آن بفارسی این است که مادرش ریوند بخورد وبخورانند بطفل وبمالند بطفل از استعمال آن شفا یافت ومدت عمر بهر مرضی که مبتلا میشد از خوردن ومالیدن ریوند شفا میبافت.

من تصرّفاته رضي الله تعالى عنه: یکی از مشایخ وقت بایشان مخالفتی داشت وسلطان وقت‌را با وی اخلاصی بود وبصحبت سلطان آمد وشد داشت گاه گاه سخنان ناملائم از جانب ایشان در محفل سلطان مذکور مینمود یکی از ملازمان سلطان که بخدمت ایشان اخلاص کلی داشت از شنیدن سخنان او متغیر شده بخدمت ایشان معامله مذکوره‌را معروض خدمت ایشان نمود بغایت رنجیدند ورنگ مبارك سرخ شد حاضران آن ملازمرا اشارة نمودند که زیاده از این حرفی بر زبان نیارد ایشان از اشارة آنها مطلع شده فرمودند که چرا منع مینمائید واز ملازم پرسیدند که وقتی که فلان از این نوع سخنان در میان داشت در مجلس که حاضر بود وی اسمای امرای که حضار مجلس بودند یك بیك بزبان برد ایشان فرمودند که کسی از او شان تکذیب اورا نه کرد آن شخص گفت که همه تصدیق وی نمودند بلکه سخن اورا آبداری میکردند زیاده ملول شدند ساعتی مراقب بودند

وبعد لمحه فرمودند که بما نمودند که هفده گاورا تصدق ما کردند کذلك آن امرا هفده نفر بودند از غضب سلطان بمرور ایام بقتل رسیدند ویکی از آنها نماند وآن شیخ باندك مدّت هلاك شد واز مشیخت او اثری نماند وبساط آن سلطنت نیز چیده شد نعوذ بالله من غضب اولیائه اگر از این نوع معاملات که بنظر فقیر از ایشان گذشته بی آنکه از دیگران شنیده ثبت نماید پس مثل این کتاب دفتری انشا کنم با آنکه مرضی ایشان در اظهار این معاملات ظاهر نشده معترضا عن التطویل بهمین مقدار اکتفا نمود **فرد:**

عنان از کف مده کاین راه دور است * رجوعی جانب مطلب ضرور است

تذکره رابع از منتخب سابع در ذکر ارتحال حضرت قیّوم جهان بفرادیس جنان رضي الله تعالی عنه

چون عمر مبارك ایشان بآخر رسید در دل ایشان اشتیاق طواف بیت الله المعظم وزیارت روضه منوّره حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم وزادهما الله تعالی شرفا وتعظیما غلبه کرد هر چند که این عزم ایشانرا از مدّتی بوده وحج فرض‌را با وجودی که در ابتدای جوانی ادا نموده بودند چنانچه در رساله آداب الارشادرا دران راه تصنیف فرموده بودند ودران رساله از احوال وارده آن سفر خود نوشته اند اما شوق بنوعی داشتند که نذر فرموده بودند که تا براه حج نه بر آمده ام گوشترا که محبوب ترین اطعمه نزد من است نخواهم خورد واز این نذر دوازده سال گذشته بود که روانگی ایشان رویداد ودر این مدت مدید گوشت نخورده اند وچون بمنزل اول بر آمدند خدمت حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها دعوت نمودند واقسام گوشترا بانواع تیار کنانیدند وخدمت ایشان ازان تناول فرمودند وچون شب اول از کابل بر آمدند منزلرا قریب غارها اختیار فرمودند بقرب ده فرسنگ وسه روز آنجا بودند بمتابعت هجرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم ونیز جهت متابعت شب از کابل بدر شدند ومطابق کردند کوچ خروجرا

بتاريخ هجرت ودران منزل بايشان معلوم ساختند كه از تحرك تو كرّهٔ زمين بحركت شد كذلك ازانروز انواعى سرگردانى بعالم رخ نمود وجمعيت از اهل جهان رخت بربست ودران سفر در اوراد ووظائف وعبادات وصيام مقرريه خود افزودند فقير به عرض رسانيد كه درين ايام سفر بعبادات زياده از عادت ما سبق افزوده ايد آيا باعث شكرانه اين سفر خواهد بود تبسم فرموده گفتند كه بابا عمر بآخر رسيد هر چه از دست بيايد غنيمت است **فرد:**

در دو روزى زندگى جامى نشد سير از غمت

كاشكى در عشق عمر جاودان ميداشتى

از اين نوع اخبار مشعر بر قرب ارتحال از ايشان شنيده ميشد چون باحمد شاهى رسيدند چند روزى آنجا اقامت فرمودند وخلق بسيار داخل طريقه عليه شدند وكذلك چون بقلات نصيرخان رسيدند مردم قلات بيك منزل استقبال نموده بودند جمهور خلائق بنوعى بود كه زياده ازان متصور نباشد كذلك در هر بلده كه ميرسيدند قدوم ميمنت لزوم ايشانرا غنيمت شمرده جوق جوق خلائق بزيارت شريف مشرف ميشدند وازان نتائج كلى برميداشتند ودر قلات چند روزى جهت بعضى مصالح ماندند واز آنجا روانه بندركاراچى از راه كوهستان شدند وفقير بعرض رسانيد كه اگر براه سِنده رفته شود عالمى از نور ارشاد عالى منوّر گرد وفرمودند كه بابا ايام حيات بسيار كم بنظر ميدرايند در راه رفتن سرعترا ازان مرعى ميدارم كه بملك عرب رسيده شود اگر بطرف سنده ميروم ايام بسيار ميبايد ورسيدن بعرب دشوار ميشود روزى در عرض راه فقير بايشان در شق ثانيه كجاوه سوار بودم وخدمت ايشان غنوده بودند بعد لمحه بيدار شدند فرمودند كه معامله عجب بنظر در آمد جماعت از اهل اللّٰهرا كه امواتند ديدم كه بطرف عرب روانه اند وبر اسپان بس بزرگ سوار اند كه فقط گردنهاى آن اسپان از تمام وجود اسپان دنيا كلان تر است وفقير خودرا بر پالگى ميبينم سوار واز قافله جدا شده

بایشان ملحق شدم وپالگی من بی کهار میرفت واز اسپان پس نمیماند از این معلوم نمودم که من با روحانیان همراه خواهم رفت واز شمایان جدا خواهم شد چون به بندرکاراچی رسیدند فرمودند که دریا بنظر من از خون میدراید معلوم میشود که وفات من در دریا واقع خواهد شد بعد از رکوب کشتی وقرب کوا در طوفانی شدید رویداد وبسه شبانروز بکشید مردم عاجز آمده التجا بخدمت ایشان آوردند وطلب دعای نجات از شر طوفان نمودند خدمت ایشان عنایت کردند که بهتر آن است که بنده خودرا برضای خالق بگذارد وآنچه ازان جناب آید محبوب دارد اما چون مردم الحاح بسیار بکار بردند دست مبارك بدعا برداشتند هنوز دستهای ایشان بدعا بود که طوفان تخفیف شد وباران ایستاد وآفتاب از ابر برامد چون از دعا فارغ شدند بالکل امن حاصل شد وباو از وزیدن ماند چنانکه سه روز کشتی جا بجا مانده بود بعد از سه روز باو وزیدن آغاز نمود چون به بندرمسقط رسیدند در قریه اربق فرود آمدند چه خدمت مخدوم ابراهیم در اربق سکونت داشتند دران ایام که خدمت ایشان در آنجا بودند مخدوم صاحب انواع خدمتگاری بجای آورده حتی الوسع در خدمت کوشیدند اتفاقا در آنجا دندان مبارك ایشان بدرد آمد تجویز بر آوردن آن نمودند چون آنرا بر آوردند بیخ دندان قوی بود تمام نه بر آمده وپاره ازانْ در محلّ خود بماند بدان سبب زحمت بسیار از وجع بدیدند روزی در آن وجع ضعف بر ایشان غلبه نمود ومدّتی بی حسّ وحرکت بودند چون بهوش آمدند فرمودند که عجب معامله در این ضعف رویداد خودرا در حضور مقدس جناب نبوی یافتم وعنایات بیغایات در خود مشاهده نمودم ونسبت خاصه آنحضرت مرا در بر گرفت ووصل عریان میسّر شد ومعاملاتی در میان آمدند که مصداق **(ما لا عین رأت ولا أذن سمعت)** تواند بود همانا که متمنا به حسب خواهش بدست آمد وازین معلوم گشت که وقوف جسدی من در حضور روضه شریفهٔ واقع نخواهد شد چه اگر بحیات آنجا رسیدن میبود این امور درانجا وقوع میيافت چون از بندر

مسقط روانه شدند وبه بندرمخه رسیدند سواری دریارا موقوف نموده ازانجا براه خشك به نیت زیارت یمن تا بندرحدیده روانه شدند چون بشهر زبید رسیدند مردم بسیار از ایشان مشغول شده مورد فیض وبرکات گردیدند وازانجا بقریه هما که قریب همان شهر بود رفته از زیارات مزارات کامیاب شدند ودر ملك یمن در هر منزلیکه میآمدند در اطراف آن مرحله تفرج مینمودند وخیلی توصیف یمن بزبان مبارك میگذشت روزی یکی از مخلصان معروض داشت که ملك خراسان که مراد کابل وقندهار باشد از این ملك بمراتب بهتر است خدمت ایشان فرمودند که مگر نشنیدهٔ خبر (**إنّي أجد ريح الرّحمن من جانب اليمن**) ونشنیدهٔ (**اللّهمّ بارك لنا في شامنا ويمننا**)که دیگر ولایاترا بران فضل میدهی این ولایت عرب است وخراسان عجم وعجمرا با عرب چه مساوات وچون به بندرحدیده مبارك رسیدند بقرب مکانی که زیارت ایشان آنجا واقع شد نزول فرمودند ومردم بسیار بسعادت قدم بوسی مشرف شدند چند روز آنجا انعقاد حلقه ومجلس ارشاد گرم بود چنان سرعت فیاضی بوده که کار سنین بساعات تعلق داشت وبنصیب هر که از هر چه رسیدن بود رسید تا خدمت ایشان مریض شدند وحمی شدید بایشان عارض گردید روز اول بحلقه صبح پرداختند وآن روز جمعه بود بار دیگر حلقه میسر نشد **بیت**:

درِ پیر مغان بستند هیهات * کنون کو رند کو میخانه کو نوش

تمام ایام مرض ایشان هفده روز کشید اما از روی شدّت اوجاع وتپ اگر هفده سال گفته آید بجا است فقیر در عمر خود الی الیوم شدّت حرارت تپ که از ایشان دیدم از هیچ محمومی بنظر نیامده روز چهاردهم از مرض بکشتی سوار شدند هر چند محبان معروض داشتند که وقتی سواری دریا بسیار است چون حق تعالی صحت عنایت فرمود سوار شوید با این همه شدّت مرض سواری دریا مصلحت نیست فرمودند که کار از مصلحت رفته **بیت**:

رند عالم سوزرا با مصلحت بینی چه کار * کار ملك است اینکه تدبیرو تحمل بایدش

اگر بمصلحت کار کرده شود در قاعدان محسوب خواهم شد روزی دوسه بیش بنظر نمیآید هر چه پیشتر رفته شود اولی تر خواهد بود ارادة الله کشتی‌را مانعی در پیش آمد دو روز جا بجا ماند شب سیوم حوائج کشتی تمام میسر شد وناخدا بخدمت ایشان عرض نمود که فردا علی الصباح لنگر خواهم برداشت اگر مرضی حضرت باشد والاّ آنچه امر فرمایند بجا آورده شود فرمودند علی الصباح لنگر بردارید وچون پاسی از شب بگذشت بفقیر فرمودند که امشب از شبها گذشته آرامم آیا مرض کار خود کرده فارغ شده حضرت بی‌بی صاحبه که از کثرت غم واندوه مریض شده بودند از استماع این سخن مطلب ایشانرا فهمیده بهر نوع از جا برخاسته بر بالین مبارك شدند ودست بر پیشانی انوار نشانی گذاشتند وجهت تسلّی فرمودند که آثار عرق دیده میشود امید که عرق شفا باشد تبسم نموده فرمودند که چون از زبان شما لفظ شفا صادر شده امید که شفا اخروی حاصل باشد ومردم قافله که همراه در کشتی بودند طلب فرمودند واز آنها بحلی خواستند وقرض که از آنها دادنی داشتند ادا فرمودند بدین وجه که بعد حساب قرض که هشتصد روپیه بر آمد فرمودند که کسی باشد که این قرضرا به خود بردارد ومرا فارغ سازد خدمت حضرت بی‌بی صاحبه فرمودند که من بذمه خود برداشتم قرض خواهانرا فرمودند که شما قبول دارید همه معروض داشتند که قبول داریم دست مبارك برداشته در حق حضرت بی‌بی صاحبه دعا فرمودند چون نیم شب شد فرمودند گونه تعب وتشنگی ظاهر شد آب حاضر کردند چون بدهن مبارك رسید رغبت نه فرمودند وبحضرت بی‌بی صاحبه گفتند که معلوم چنان است که وقت احتضار است باید که متوجه احوال من باشند که مبادا در این وقت خللی واقع شود چون پاسی از شب ماند بفقیر امر فرمودند که دست خود بر زانوی من گذشته زورنما چون چنان کردم فرمودند که محسوس من نمیشود که بزانوی من دست نهاده شد یا نه معلوم است که جان از آنجا بالاتر رفته فرمودند که دست بر سینهٔ من بگذار

چون گذاشته شد فرمودند که اینجا محسوس من میشود وآنقدر در آنوقت آزار بشاشت وفرحت بر چهره مبارك ظاهر بود که حضاررا ازان تحیّر دست میداد وقت صبح اول لنگر کشتی‌را برداشتند ودر حین برداشتن شراع احوال ایشان تغیر مانده بپهلو شدند وامر بخواندن یسن بر بالین خود نمودند وبذکر مشغول شدند با ذکر تبسمی فرمودند وجان بجانان سپردند إنّا لله وإنّا الیه راجعون **فرد:**

آنچنان زی که وقت دادن جان * همه گریان شوند تو خندان

بعد از ارتحال حضرت بی بی صاحبه ناخدارا طلب داشته که اگر تا جدّه تابوت ایشانرا بکشتی برسانی آنچه اجوره آن باشد بحسب مدعای دل بخواهی بتو داده میشود کشتیبان قبول ننمود وگفت که معمول مایان نیست که میّترا در کشتی نگهداریم واز این امر بسی احتراز مینمائیم لیکن من کشتی‌را لنگر میکنم وخدمت ایشانرا تا بندرحدیده میرسانم ازانجا اگر مقصد شما بردن تابوت باشد براه خشك ببرید بعد اللّتا والّتی ایشانرا به بندرحدیده برده شد ومردم آنجا از مخلصان وغیره ظاهر نمودند که اگر بی اذن شریف آنجا برده شود موجب باز آوردن خواهد شد باید که اول ایشانرا بگذارید وبعد از رسیدن شما اگر اذن شریف داد باز برده خواهد شد مکان گذاشتن ایشان متصل مسجد روشن هندی مقرر شد مکان شریفه‌را روزی در صحت خود پسندیده بودند آنجا درختی بود خدمت ایشان زیر سایه آن درخت نشسته بودند وفرمودند که اینجا کاملی مکملی مکان خواهد یافت وقبر ایشان زیر آن درخت واقع شد وقت غسل ایشان این فقیر ایستاده بود خدمت مخدوم صاحب نیز ایستاده بودند وغسال چون بغسل مشغول شد وجامه مبارك برداشت وآب بر جسد مبارك ریخت ساعت بساعت حُسن ایشان میأفزود وچنانچه مردم از دیدار ایشان سیر نمیشدند ومتحیر میماندند چون غسلرا با تمام رسانیدند فقیر بطرف روی مبارك ایستاده بودم چنان معلوم نمودم که اشاره بپای مبارك خود میکنند چون بطرف پای مبارك ایشان شدم اندکی خشکی

در پای مبارك ایشان مانده بود آنرا بشستم وکفن مبارك ایشان بعدد مسنون داده شد وبر عدد مسنون افزوده نشد پاس آنکه ایشان در حیات خود تمام ملتزم بسنّت بودند بعد ممات نیز مرضی ایشان بمتابعت است ارباب مکاشفه میدیدند که ظهور ارواح طیّبه حضرات انبیا واهل بیت واصحاب واولیا بود وکذلك حین حمل جنازه وصلاة این حضور مرئی بود چون در کفن پیچیدند حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها که والده این راقم اند وهمشیره زاده ایشان بودند ذکر ایشان در آخر منتخب خواهد شد خبر فرستادند که مردم از آنجا دور شوند که من بزیارت ایشان مشرف شوم چون ایشان آمدند وروی مبارکرا کشودند در رنگ کسیکه از خواب باز چشم بکشاید بآهستگی چشم مبارکرا کشوده بطرف ایشان نگاهی انداخته پوشیدند چون ایشانرا برای نماز برآوردند آنقدر جمهور خلائق بودکه عدد آن از حوصله کاتب بیرون مینمود مخدوم صاحب مقدم بنماز ایشان شدند. وچون بمدفن آوردند فقیر در قبر مبارك ایشانرا گذاشت چون روی مبارکرا خواستم بقبله کنم مرئی شد که بحرکت ضعیف که مخبر بتصرف قوی است خود روی مبارك خودرا بقبله برابر فرمودند چون روی مبارکرا کشودم آن قدر تجلّی انوار بر روی ایشان بود وحسن متزاید شده میرفت که عقل عقیل از درك قاصر میشد **فرد:**

چرا از کاسه سر چشم من بیرون نمی افتد

که دیدار اخیر استو بجا ماندن چه میباید

وفات مبارك ایشان صبح یوم الاثنین ششم شهر ذیقعدة الحرام فی سنه هزارو دوصد ودوازده واین تاریخ تصوّر کرده فقیر است هذا هو **النظم:**

زباغ مجدّد شهِ ملك دین * که فردوسرا زواست صد زیبو زین

چو معصوم اولی که قیّوم وقت * بشد صبغة الله زفیضش قرین

درختی که بد بر فلك سایه اش * که معصوم ثانیش خوانند امین

بسر نوگلی داشت خوبو لطیف * کزو بود خوشبو گلستان دین

قوام جهانرا قضا چون شکست * نزول نمود آن بسوی زمین
همه قدسیان زین بماتم شدند * ازانرو فلك جامه نیلی است بین
هجوم غمش عالمی گشت باز * بملك دل فضل شد جانشین
چو تاریخ جستم ندا شد زغیب * بجنت مکان کرد آن شاهِ دین
سنه ۱۲۱۲ ه.

مخلصان ومحبّان تواریخ بسیار جمع کرده اند. از آنها خلیفه احمد خان نظامانی که خلیفه مخدوم صاحب است قصیده طویله جمع کرده است مانا که این دو فرد از قصیده او است **بیت:**

ذی قعده بدو پگاه ششم * کان اختر برج شد گم
دوشنبه دوازده صد وسال * کان باز زده از جهان پروبال

ونیز در حروف غم ولم افزود یافته وخدمت مخدوم صاحب بزبان تازی مرثیه املا نموده اند ودران بعضی خصوصیات ایشانرا نیز درج فرموده وتاریخ ایشانرا نیز دران قصیده بدو سه ماده در آنجا ذکر کرده اند آن مرثیه‌را ذکر میسازم **مرثیه**

الشیخ الاجل قطب الاکمل غوث الاغوات قیّوم البشر مجدّد مائة ثالث عشر مولانا ومرشدنا حضرة الحاج محمّد صفي الله السرهندی المحمدی حسبا والفاروقی نسبا رضي الله تعالى عنه وارضاه.

تذکره خامس از منتخب سابع در ذکر فرزندان جناب حضرت قیوم جهان رضي الله تعالى عنه

خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند حتی که نساء ورجال زائد از شصت نفر از ایشان بولادت رسیده اند اکثری در ایام صبی رحلت نموده اند وآنچه بعد از ایشان خلف شده اند هشت پسر وسیزده صبیه بودند واز جمله پسران اوّل واکبر ایشان حضرت شاه ولي الله بودند خدمت وی باعلی درجات کمال واکمال رسیده واز خدمت والد شریف خود مأذون شده وخلقی از وی مشغول گردیده

فقیر بعضی مسترشدان آن مخدومزاده‌را دیده محفوظ شدم وحضرت مُرشدی قیوم جهان خیلی وصف استعداد وی مینمودند ومکاشفات ومعارف اورا می پسندیدند وچون مسکن این مخدومزاده بعید افتاده بود همیشه در حضور نمیبود اکثر احوالات خودرا بقلم معروض میداشت وبصحّت وسقم احوال بورود ومکاتیب عالی سرافراز میشد فی الجمله اعجوبه روزگار وپرتو لطف کردگار بوده مردم آن نواحی بوجود شریفش مفتخر وممتاز بودند واز فیوض وبرکاتش بهره مند وپرهیز وتقوی وی بسرحدّی بود که بی اعانت خداوندی بوسع بشری بدان رتبه تورّع از جمله محالات است از بسکه در امور احتیاط بکار میبرد که مردم حکم بجنون مینمودند فقیر بیاد وارد که شخصی پیزار پشاور بخدمت حضرت هدیه آورده باین مخدومزاده دادند مخدومزاده بنات اورا کنده وپیزار بپا کرد چون بخدمت حضرت آمد پیزار اورا دیدند خیلی محظوظ شدند وشکرانه الهی بجا آوردند که در اولاد من چنین شخصی بوجود آمده اگر از این نوع خصائص وی ثبت شود بتطویل کشد خلیفه ملا عبد الکریم بابی از زبان حضرت قیوم جهان در توصیف زهد این مخدومزاده نقل میفرمودند که روزی بتقریبی فرمودند که اگر در زیر جرم آسمان دیده شود همچون ولي الله زاهدی درین زمان بنظر ندرآمد ودر علوم ظاهری نیز برخ کامل داشت واحادیث بسیار بیاد نموده بود بیاد فقیر است که تیمورشاه دُرانی که سلطان وقت بود وفات یافت جماعت صاحبزاده‌گان بنزد شاه زمان که سلطنت باو مقرر بود برای فاتحه میرفتند وچنان مقرر نموده بودند که بمسجد جامع قلعه یکجا شده باز برای فاتحه بنزد پادشاه روند وخدمت حضرت قیوم جهان چون از صحبت سلاطین محترز بودند فرزندان ومتعلّقان خودرا برای فاتحه فرستادند که در مسجد مذبور رفته با قوم یکجا شده بفاتحه بروید ارادة الله چون بدر قلعه پادشاهی رسیدند وقت عصر بود ونوبت ونقاره وکرناه وغیره انواع مینواختند که معمول آن وقت بود چون مخدومزاده استماع نمود گوشهای خودرا

بدست بند نمود وجلوه اسب‌را گردانید چون کبیر همه او بود لاچار همه گردیدیم وبخدمت حضرت رسیدیم وخدمت ایشان استفسار نمودند که چرا جلد آمدید واقعه‌را به عرض رسانیدند حضرت از استماع آن ملول شدند وفرمودند که قوم همه رفتند واز جانب ما کسی نرفته مبادا معاندان وقترا یافته بنمامی دراینند وپادشاهرا در تردد اندازند وساعتی متأمل شده فرمودند حسبنا الله ونعم الوکیل اتفاقا بعرض پادشاه رسانیدند که حضرات صاحبزادگان برای فاتحه آمدند سوای حضرت قیوم جهان که ایشان از مدتی تارك صحبت سلاطین اند پادشاه چون اخلاص کلی در آن وقت بخدمت ایشان داشت گفت من اراده نموده ام که اوّل بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شوم واز ایشان دستار به بندم وچون دیگر صاحبزاده گانرا ملاقات کنم لابدّ با خود دستار آورده باشند وتکلیف بستن کنند هر آئینه رو نمیتوانم نمود بهتر آنست که اول زیارت ایشانرا یافته ثانی ملاقات دیگر حضرات کنم غفارخان صندوقداررا بخدمت صاحبزاده گان فرستاد وعذری در میان آورد ووعده ملاقات بروز جمعه کرد وهمان شب بخدمت حضرت قیوم جهان پیاده آمد ودستار از ایشان بست باز ملاقات بدیگران نمود خدمت حضرت قیوم جهان فرمودند که نتیجه ورع میان ولی الله بود که پادشاه خود پا پیاده در اینجا رسید واورا از ملامت بر آورد توکل وتبتل وورع وتقوی وانزوا واستغنا وشکستگی وبینفسی زائد التحریر داشت در سنه هزار ودو صد وسی ویك از این دار پر ملال انتقال نمودند إنّا لله وإنّا الیه راجعون فرزند دویم حضرت قیوم جهان میان قدرة الله نام دارند ودر نواحی کوهستان کابل سکونت دارند وفرزند سیوم ایشان میان کرامة الله اند در توابع پکلی سکونت دارند فرزند چهارم ایشان میان امین الله نام دارند واین مخدومزاده طبع شعر بسیار خوب دارند فرزند پنجم ایشان میان ذکر الله نام دارند ودر کوهستان کابل میباشند فرزند ششم ایشان میان ظهور الله نام است واین مخدومزاده در طفولیت خیلی مقبول والد شریف خود بودند فرزند

هفتم ایشان میان مطیع الله بوده بعد از والد شریف خود در جوانی رحلت نمود فرزند هشتم ایشان میان عبد الباقی است عمر این مخدومزاده در حیات والد شریف او بدو سالگی نرسیده بود والده این مخدومزاده از اولاد حضرت خواجه خواجگان بهاء الدین بلاگردان است رضي الله تعالی عنه از این ممر بتولد این مخدومزاده خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان خیلی محظوظ شدند اللّهمّ وفقهم فیما تحب وترضی به این فقیر در ماده جمیع حضرات مخدومزاده گان امید دارم که در نسبت والد شریف محظوظ شوند واز زبان الهام ترجمان والد ایشان نیز بشارت در حق اینها مسموع دارم امید که از گوش بآغوش رسد.

تذکره سادس از منتخب سابع در ذکر خلفای حضرت قیّوم جهان[١] رضي الله تعالی عنه

مخفی نماند که از خدمت ایشان خلائق بسیار به نسبت باطنی مشرف شده اند وصاحب کشوف والهامات گردیده ومستحق بامر خلافت بوده اند اما کسانیکه مجاز گردیده اند بیست وهشت نفر اند اول واکمل همه خدمت حضرت بی بی صاحبه قدّس سرّها اند میبایست که اولی ذکر ایشان نموده میشد ودر ذکر حضرت قیّوم جهان وایشان فاصله نمیشد چنانچه حضرت قیوم جهان عنایت مینمودند که صورت ما هردو جدا است وحقیقت ما یکی اما چون عادت نویسندگان مقامات چنان جاری شده که ذکر نسای صالحات در آخر کتاب میکنند کذلك در نفحات وغیره کتب یافته شده متابعت اینها نموده ذکر ایشانرا در تذکره سابع این منتخب نموده شد وختم کتاب بدان قرار یافت وثانی خلیفه ایشان فرزند ایشان میان ولی الله که احوال این مخدومزاده در تذکره ما قبل ذکر

---

(١) امام ربانی ابنه عروة الوثقی محمد معصوم ابنه محمد صبغة الله ابنه محمد اسماعیل ابنه معصوم ثانی غلام محمد معصوم قطب الاقطاب ابنه قیوم جهان صفي الله ابنه خواجه عبد الباقي ابنه غلام صدیق ابنه غلام قیوم ابن فضل محمد ابنه نور المشایخ فضل عمر ابنه ضیاء المشایخ محمد ابراهیم. تاریخ شهادت ١٤٠٠ هجری قمری

یافته ان شئت فارجع الیه کاتب الحروف نیز بشرف اجازت از ایشان حضرت قیوم جهان رضي الله تعالی عنه مشرف شده ام اما اجازتی که بفقیر عنایت شده از مواهب ایشان است والاّ نه در خود لیاقت آن نمیداند وبرادر عینی این فقیر میان ضیاء الحق نیز مجاز از ایشان است وصاحب حالات بلند ومعارف ارجمندی از خدمت حضرت قیوم جهان وحضرت بی بی صاحبه به بشارات عالی واشارات متعالی سرافراز اند اللّهمّ اوصله الی غایة الکمال بحرمة النبي والآل خدمت حضرت مخدوم صاحب میانِ محمد ابراهیم رحمة الله علیه نبیره مخدوم صاحب جامع کمالات ظاهری وباطنی میان محمد هاشم قدّس سرّه که از فحول سرآمد علمای عصر واحوال ایشان مستغنی از بیان است بودند از ایشان مجاز اند وباعلی درجات کمال واکمال مشرف وجهانی از ایشان منوّر شده در طریقه علیه داخل گردیده وارشاد ایشان کامل آمد وخلفای صاحب کمال از ایشان بر وی کار شدند وسلسله علیه‌را رواج کلی دادند فرزند ایشان مخدوم میان عبد اللطیف بصحبت حضرت قیوم جهان شرف شده اند واز توجهات علیه بهره کلی یافته واز خدمت والد خود بکمال رسیدند ومجاز گردیده اللّهمّ اوصله الی غایة ما یتمنّاه واز جمله خلفای ایشان خلیفه میان سلیمان[١] وخلیفه میان احمدخان نظامانی وسیادت پناه میان سیّد نور محمد مرحوم وقاضی میان محمد قاسم ومیان اسماعیل وخلیفه میان محمد فاضل وخلیفه احمد کهتائی ومولوی محمد حیات هر یکی صاحب معارف واسرار مظاهر کشوف وانوار اند وبراهنمونی خلایق مشغول اللّهمّ زد اخواننا في الدین ویرحم الله عبدا قال آمینا. درین کتاب هرجا مخدوم صاحب در خلفای حضرت مرشدی قیوم جهان ثبت یافته مراد ایشانند وتفصیل احوال ایشان مستحق کتاب علیحده است در اینجا بهمین قدر اکتفا افتاد فضیلت پناه کمالات دستگاه

---

(١) قوله خلیفه میان سلیمان یعنی با وجود نسبت وتجدید از طریقه نو وخلافت از حضرت قیوم جهان قدّس سرّه وبی‌بی صاحبه قدّس سرّها نیز مجاز بودند با وجود خلافت مخدوم صاحب قدّس سرّه

ملا محمد زکی نیز از خدمت حضرت قیوم جهان مجاز شده بدرجات کمال فائض گردیده اند خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان میفرمودند که نسبت ملا محمد زکی ضمنی است حامل نسبت وی منم اما بعد از من عجب است که حفظ نسبت خود تواند کرد فضائل وکمالات شعار آخوندزاده محمد انور بنوئی از جمله مجازان کامل ونسبت یافتگان مکمل حضرت قیوم جهان است وعالمی ازو اخذ طریقه نموده در بلده مذکور بارشاد مشغول است حقائق ومعارف آگاه فضائل وکمالات دستگاه خواجه مقیم صوفیان چارکاری المشهور بصوفی خواجه از زمره خلفای ذو الاقتدای حضرت قیوم جهان است این عزیز خیلی صحبت مؤثر داشت وخلائق بسیار از وی بهره‌ور گردیده در حیات مرشد خود رحلت فرمود رحمة الله علیه پیر اکبر شاه خوستی نیز از مجازان معتبر ایشانست در الکای مذکور بارشاد مشغول است وپیر احمد نیز از زمره مجازان ایشان است با پیر اکبر شاه مذبور در یك نواحی بسر میبرد شاه بزرگ خوستی نیز از مجازان ایشان است وباحوال نادره سرافراز صاحب جذبات قوی است وخلقی ازو بهره‌مند در نواحی کرم برهنمائی خلق مشغول شاه مقصود زرمتی نیز از مجازان ایشان است ومریدان صاحب نسبت دارد یکی از فقرای وی با فقیر شبی بسر برو خیلی ازو محظوظ شدم شیخ صنعان خوستی از جمله خلّص مجازان ایشان است صاحب خوارق وکمالات باهره بوده قبر شریفش در دور واقع یزار ویتبرك به والحال نیز از مزار او مردم خوارق اظهار میکنند که دیده میشود وطریقه در اولاد او باقی است خلیفه ملا سلطان اندری مشهور بملا خلیفه صاحب کمالات ومنبع فیوضات است وخلقی ازو مشغول از زمره خلفای کامل حضرت قیوم جهان است فضیلت وکمالاتپناه حقائق ومعارف آگاه خلیفه ملا مهربان توخی محمد زئی از جمله خلفای کامل ایشان است وصاحب نسبت قوی وخلقی ازو بهره مند وکامیاب فی الجمله عجوبه روزگار است آخوندزاده ملا محمد حسین موسی صاحب نسبت قوی بوده در سفر

سعادت اثر حرمين الشريفين در ركاب سعادت انتساب حضرت قيوم جهان بود قبل از ارتحال آن قلبه ارباب كمال بچند روزى در بلدهٔ زبيد رحلت نمود رحمة الله عليه خليفهٔ ملا حسام الدين دولتشاهى از زمره مجازان كامل بوده بعد حضرت قيوم جهان بمدّتى رحلت نمود رحمة الله عليه سيّد ولايت شاه پشنكى ثم شكارپورى از قدماى خلفاى ايشان است وخلقى ازو فائض شده الحال مزار او در شكارپور است يزار ويتبرك به ملا حاجى ولى محمد بابى ولد حاجى رحيم خان مرحوم نيز از زمرهٔ خلفاى حضرت قيوم جهان است وخليفه ملا عبد الكريم بابى قلاتى از قدماى اصحاب ايشان بوده چون خدمت ايشان از قلات عبور نمودند عازم حرمين الشريفين شدند مومى اليه دوسه منزل در ركاب عالى بود وقت رخصت اورا مجاز فرمودند ومريدان آنجاى‌را حواله مومى اليه كردند وامر بصحبت نمودند اهل صحبت او خيلى محظوظ شدند وصاحب انوار واسرار گرديدند در اين دوسال ارتحال نموده در بلده قلات مدفون شده يزار وتبرك به رحمة الله عليه رحمةً واسعةً وخليفه محمد صادق كنجابى از خلفاى قديم ايشان است بفضائل وكمالات سرافراز حاجى پير محمد چاردهى از جمله مجازان معتبر ايشان است وصحبت مؤثر داشت وملا عبد الله جفتائى الاصل در كوهستان كابل از قِبل ايشان مجاز بود وبخصائص شهور الحال مزارش در كاريزى يزار ويتبرك به وملا عبد الله قهقهانى از قهقهان آمده مدتى در خانقاه معلى بسربرده از فيوضات وكمالات ايشان برخ كامل يافته مجاز شده بولايت خود رجوع نمود مخدوم عبد الواحد سيوستانى مشهور بمخدوم محمد احسان صاحب فضائل وكمالات صورى ومعنوى واز خدمت ايشان اجازت داشت ملا عثمان علي زيئى نيز از مجازان بوده سيادت پناه سيد حسن دهلوى صاحب شجره منظوم كه در اين منتخب ثبت شده نيز از جمله مجازان ومستعدّان بوده وباعلى درجات كمال واكمال رسيده ميان عبد الكريم تتوى وميان قاضى محمد نصرپورى وميان عبد الله نصرپورى نيز از مجازان بودند

فضیلت وکمالات شعار خلیفه محمد کاظم شکارپوری نیز از قدمای اصحاب ایشان بوده بدلالت مخدوم صاحب بخدمت ایشان رسیده بود ومظهر فیوضات شده نقل مینمود که دران ایامی که مخدوم صاحب در شکارپور بودند جزری از ایشان میخواندم روزی برای سبق آمدم ایشانرا بنوعی دیگر یافتم که امکان سبق در ایشان ندیدم گفتم چه واقعه رویداده است که شمارا بنوعی دیگر میبینم فرمودند وی صیادی‌را دوچار شدم ودربند افتادم الحال از ذوق آن از خود رفتم بیا تا ترا نیز با خود ردیف کنم با ایشان برخاسته بخدمت حضرت قیوم جهان رسیدم واخذ طریقه نمودم وبخدمت ایشان آمد ورفت داشتم وروشنی در خود میدیدم روزی شخصی سوار بخدمت رسید واسپرا بیرون مکان بست وبحضور آمد وطلب طریقه نمود خدمت ایشان طریقه باو گفتند چون خواستند که توجه بدهند آن شخص گفت که توجهی میخواهم که از قید هستی بر هم ایشان توجه باو فرمودند چون خدمت ایشان از توجه فارغ شدند آن مرد نشسته ماند هر قدرکه اورا خبر کردند بخود نیامد فرمودند که بیماری که دوا بدل خود بخواهد حال وی چنین شود القصه تا شب در آنجا نشسته ماند واسپش بسته شب رفقاءش تجسّس نموده آمدند اسپرا بآخور بسته دیدند از حال او استفسار نمودند مردم حال اورا بگفتند نزد وی شده هر چه گفتگوی نمودند بخود نیامد وخدمت حضرت قیوم جهان فرمودند که اورا برداشته باو طاقش برند چنان کردند علی الصباح رفقااش آمده اظهار نمودندکه آن مرد مرده‌است خدمت ایشان بجنازه‌اش تشریف بردند تا بمدفن تعقب نمودند **فرد:**

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب * کشتهٔ غمزه خودرا بنماز آمده

بر سر اصل سخن رویم که خلیفه محمد کاظم ناقل بعد از تشریف بردن حضرت قیوم جهان از شکارپور مُدتی بر آنچه داشت اکتفا نمود بعده بکراچی بخدمت مخدوم صاحب رسید وچندی بخدمت ایشان گذرانید وبزیارت حرمین الشریفین رفته از اماکن متبرکه مشرف شده بوطن مألوف آمد وچون فقیر از

حرمین مرتبه ثانی مراجعت نمود با فقیر نیز صحبت داشت باذن ارواح طیّبه فقیر باو اجازت داد ومخلصان آن نواحی‌را حواله وی نمود روزی چند با طلبه نشست وخواست نمود بقرب آن بداعی وصال جانان جان سپر وإنّا لله وإنّا الیه راجعون احوال خلفای حضرت مرشدی قیوم جهانرا اجمالا ذکر نموده شد اگر تفصیل میپرداخت بتطویل میأنجامید.

تذکره سابع از منتخب سابع در ذکر عارفه بالله ومقبوله جناب رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم حضرت بی‌بی صاحبه رضي الله تعالی عنها

خدمت ایشان والده راقم وخواهرزاده حضرت قیوم جهان اند اول به خدمت حضرت قدوة الاولیاء شاه غلام محمد مشرف بودند واز نسبتهای خاصه ایشان بهره یافته چنانچه رمزی ازان در تذکره احوال حضرت قدوة الاولیاء گذشته چون حضرت قیوم جهان بمنصب قیومیت سرافراز گردیدند بی‌بی صاحبه بخدمت ایشان رجوع فرمودند چنانچه در احوال حضرت قیوم جهان اشاره بدان رفته وسلوك آن راه از سر نو بخدمت ایشان از ابتدا تا انتها بانجام رسانیدند وباعلی درجات کمال واکمال فائض ومشرف شدند اول نسب ایشان به بیان آورده شود بعده کیفیت احوال ایشان بطریق اجمال مذکور گردد والد ماجد حضرت بی‌بی صاحبه حضرت شاه عطاء الله نام دارند ودر نسب از طرف آبای کرام از سادات بخاری دهلوی اند از اولاد حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدّس سرّه که در ایام حضرت مجدّد الف ثانی در حضرت دهلی صاحب ارشاد بودند وطریق اجداد خودرا ترویج میفرمودند واز جناب حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه مکاتیب بطرف ایشان ورود یافته دران مکاتیب فقرات مدحیه ایشان بسیار نوشته اند انشاء الله تعالی مکتوبی ازان مذکور خواهد شد نسب حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری رحمه الله بحضرت مخدوم جهانیان میرسد وطریقه نیز از ایشان داشتند مکتوبی که بالا وعده ذکر شده نوشته میشود.

مکتوب پنجاه وپنجم از جلد اول بسیادت پناه نجابت دستگاهِ شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافت در اظهار محبّت

چندگاه است که دلرا محبّتی نسبت بملازمت شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود بناء علیه بدعای ظهر الغیب بی اختیار مشغول است وچون سرور کائنات ومفخر موجودات علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که **(من احب اخاه فلیعلم ایاه)** اظهار حبّ خود نمودن اولی وانسب دانست وباین محبت که نسبت باقربای آنحضرت علیه الصّلاة والسّلام والتحیّة پیدا شده رشته امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانه وتعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمة سیّد البشر علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام. تم مکتوبه الشریف.

شجره ایشان بحضرت سیّد کائنات علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بدینمنوال اتصال می یابد چه حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدّس سرّه ولد حضرت سیّد محمد بخاری اند وایشان از اولاد حضرت سیّد ابوالکرم حسین بخاری ملقّب بسیّد جلال سبز ومشهور بمخدوم جهانیان اند رضي الله عنه وایشان ولد حضرت سیّد محمد غوث بخاری اند وایشان ولد سیّد السادات حسنی الحسینی سیّد جلال الدین اعظم البخاری ملقب بسید جلال سبز رضي الله عنه اند وایشان ولد سید ابوالمؤید علي رضي الله عنه اند ایشان ولد حضرت سید یوسف رضي الله عنه اند وخدمت ایشان ولد حضرت سیّد ابوجعفر رضي الله عنه اند وخدمت ایشان ولد حضرت امام سیّد محمود رضي الله عنه اند وجناب ایشان ولد حضرت امام سیّد احمد رضي الله عنه اند وجناب ایشان ولد امام سیّد عبد الله رضي الله عنه اند وخدمت ایشان ولد حضرت امام سیّد علي عسکري رضي الله عنه اند وجناب ایشان ولد حضرت امام محمد تقی رضي الله عنه اند وجناب والای ایشان ولد حضرت امام محمد نقی رضي الله عنه اند وخدمت ایشان ولد حضرت امام علي موسی رضا رضي الله عنه اند وجناب فیض مآب ایشان ولد حضرت امام موسی

كاظم رضي الله عنه اند وخدمت ايشان ولد حضرت امام الهمام خليفة الله في الانام محمد جعفر صادق رضي الله عنه اند وجناب ايشان ولد جناب امام واجب التعظيم والاكرام حضرت امام محمد باقر رضي الله عنه اند وخدمت ايشان ولد حضرت امام سجاد ومفخر عباد سراج العالمين زين العابدين رضي الله تعالى عنه اند وجناب مقدس ايشان ولد حضرت أمير المؤمنين وإمام الإسلام والمسلمين شهيد وسعيد الدارين حضرت إمام حسين رضي الله تعالى عنه اند وخدمت عالى ايشان ولد حضرت أمير المؤمنين وإمام الأشجعين اسد الله الغالب علي ابن ابى طالب رضي الله تعالى عنه اند وابن حضرت سيّدة النساءِ فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم اند واز حاجى عبد الوهاب دهلوى البخاري قدّس سرّه تا حضرت شاه عطاء الله رح. سرهندى بخارى قدّس سرّه كه والد حضرت بى بى صاحبه اند رضي الله عنها بدينمنوال است كه ولد حضرت حاجى صاحب عبد الوهاب مذكور حضرت سيد مزمل اند قدّس سرّه ولد ايشان حضرت حاجى سيّد عبد الرّحيم اند وخدمت ايشان چون بحج بيت الله وزيارت روضه رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم مشرف شدند واز جناب اقدس مأمور گرديدند كه بسرهند مبارك رفته دختر حضرت شيخ محمد سعيد ولد حضرت مجدد الف ثانى رضي الله تعالى عنهمارا در عقد خود در آورد كه ازان عفيفه فرزندان صالح بنصيب توانست گويا اين اشاره بحضرت بى بى صاحبه رضي الله تعالى عنها بود چون خدمت ايشان بدار الارشاد سرهند رسيدند آنچه معلوم ايشان شده بود وبدان مأمور بودند بحضرت شيخ محمد سعيد رضي الله تعالى عنه ظاهر نمودند خدمت ايشان عنايت كردند كه اگر بمن نيز اشاره شود قبول خواهم داشت دران شب خدمت ايشان بزيارت حضرت سيدة النساء بضعة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم مشرف شدند وخدمت حضرت بى بى فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها بايشان عنايت نمودند كه صبيه خودرا بچادر من انداز چون خدمت حضرت خازن الرحمة بيدار

شدند بسرو دیده منّت داشته عفیفه خودرا به حضرت حاجی عبد الرّحیم بخاری نکاح نمودند همچنین ازان عفیفه ولدی که پیدا شد صبیه حضرت وحدترا نکاح نمودند الی الیوم اولاد حضرت حاجی عبد الرّحیم بخاری احفاد حضرات مجددی اند قدّس سرّهم وحضرت شاه عطاء الله قدّس سرّه صبیه حضرت قطب الاقطاب حاجی غلام محمد معصوم رضي الله تعالی عنه‌را در نکاح آورده که همشیره حقیقی حضرت مرشدی قیوم جهان بودند وخدمت حضرت بی‌بی صاحبه متولد از ایشان اند وحضرت شاه عطاء الله ولد شاه خسرو اند وایشان ولد شاه اهل الله اند وایشان ولد شاه عبد الشکور اند وایشان ولد حاجی عبد الرّحیم مذکور اند قدس الله تعالی اسرارهم ونوّرنا بانوارهم چون نسب ظاهری ایشان بیان شد اکنون اظهار نسبت باطنی ایشان کرده میشود بگوش هوش استماع نما چون خدمت ایشان بسیر محبوبی ومرادی مراتب اظهار کمال واکمالرا حاصل کردند ومعاملات سنین‌را بساعات طی فرمودند وبمقامات عالی ومراتب متعالی مشرف شدند وچون مشرب ایشان محمدی واقعه شده بود بجمیع مدارج ولایات فائض گردیدند دقیقه از دقائق اسرار وکمال نماند که بدان ممتاز نشدند وبالهامات خاصه وعنایات مختصه مفتخر ومسرور آمدند مرشد ایشان حضرت قیوم جهان خدمت ایشانرا تکلیف تام بامر ارشاد داشتند وایشان خودرا ازین امر خطیر یکسو نمودند وموانع آن بیان میفرمودند هر چند مبالغه دران امر مشاهده مینمودند کناره ازان میجستند در این لیت ولعل مُدتی در گفتگوی کشید تا آنکه در معامله بشرف زیارت جناب اطهر صلوات الله علیه وعلی آله الانور مشرف شدند وازان سرور کائنات ومفخر موجودات بخلعت خاصه خلافت ارشاد ممتاز ومجاز گردیدند وتأکید اکید درین امر شریف دیدند لاچار اظهار بخدمت مرشد والا تبار خود نمودند وآن قیوم وقت چون از مدتی خواهش این امر داشتند از این ممر مسرور گردیده نامهٔ اجازت وارشاد برای ایشان نوشته وجبّه ودستار خودرا به تبرکات بایشان عنایت فرمودند وجماعت طلاب که

بخدمت عالی بود بآنها امر کردند که بخدمت حضرت بی بی صاحبه رفته از بیرون حجره شریف توجه گرفته باشند حتّی که خلفای کامل خودرا نیز اذن بتوجه از ایشان نمودند وفرزندان واطفال واهل خودرا تمام چه بنات وچه ازواج بخدمت ایشان مرید کردند ایشان بامر مرشد واشاره ارواح طیبه طوعا وکرها مشغول شدند بسرعت تأثیر در مسترشدان ایشان بنوعی شد که مافوق آن متصور نباشد ومردم از دور ونزدیك خصوصا از عالم نساء بایشان رجوع آوردند وهنگامه ارشاد فیض رشاد ایشان در اطراف واکناف منتشر شد بسا نسوان از خانمان خود دست برداشته بذیل وامان ایشان افتادند واز انوار واسرار سرمست وسرشار شدند وبسیاری از مسترشدات ایشان مجذوبه گردیدند حتی که در خانه ایشان مجذوبات زنجیر بپا همیشه افتاده بودند در عالم نسوان مثل این اجتماع لله وفی الله که در خدمت آن مقبوله رسول الله شده بود چه در متقدمین ومتأخرین از صالحات شنیده نشده بلکه در عالم رجال خال خال دران حال باین قوت کمال واکمال بوده باشد **بیت**:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

ارشادنامه که خدمت حضرت قیوم جهان رضي الله تعالی عنه نوشته اند اینجا ثبت میشود. هذا هو الحمد لله الذي خلق آدم علی صورته وکرّمه بخلافته واجری تلك النسبة بین انبیائه واولیائه صلوات الله علی نبینا محمد وآله الطاهرین وصحبه المهتدین وکذلك علی الانبیاء اجمعین واولیائه المرضیین وعباد الله الصالحین. **أمّا بعد** نموده میآید که خدمت مخدومه محترمه معظمه مکرمه مظهر انوار القیوم نور العین وثمرة الفؤاد امة المعصومة سلّمها الله تعالی چون سلوك وتسلیك طریقه علیه حضرات نقشبندیه مجدّدیه رضي الله تعالی عنهم‌را نزد فقیر حاجی صفي الله السرهندي باتمام واختتام رسانید وباعلی درجات کمال واکمال مشرف شد وقطع مراتب ولایات صغری وکبری وعلیا وسیر الی الله وفی الله عروج در مدارج کمالات نبوت ورسالت واولو العزم وصعود بمقامات انبیاء ورسل ودخول در صفوف آن

اکابر ووقوف از علوم معیت احاطه وسریان توحید وجودی وشهودی بتفصیل حاصل نمود واز حضور خاصه نقشبندیه بطرز خاص حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه وفناء اتم وبقاء اکمل وزوال عین واثر وفناء فنا تحقق یافت وارتقا از جمیع مقامات ظلال واصول ووصول باصل الاصل که از شائبه ظلیت مبرا ویکسو است حاصل وقت او شد وسوای آنچه مذکور گردید بمعاملاتی مشرف شد که این کمالات نسبت بآن حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط چه این کمالات از علوم واجب الاظهار است وآن از اسرار لازم الاستتار یضیق صدري ولا ینطلق لساني ایما بدان مینماید وقطع هذا البلعوم اشاره بآن میکنید ودر مقام نزول چون عروج کامل آمد بخاطر فقیر افتاد که معزی الیهارا اجازت تعلیم وتلقین نماید تا خلائق از فیوض وبرکاتش بهره‌ور کردند اما مخدومه معظمه ومکرمه در قبول این امر اهمال ورزیده وتعویق درین امر افتاد تا عنایات بی نهایات ازلی شامل حال او گردیده کار اورا از حضیض باوج رسانید وبمنصب خلت ومحبوبیت وبهره اصالت وفردیت وما یناسب ذلك من الخصوصیات والانعامات از جناب اقدس خداوندی علی التواتر والتوالی سرافراز وممتاز شد ودر معامله بشرف زیارت حضرت خیر البریة خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والبرکات والتحیّات مشرف گردید وازان جناب بخلعت خلافت وارشاد مأذون وکامیاب شد ودر قبول این امر تأکید اکید یافت الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا هر چند الحال خدمت مخدومه مشار الیهارا احتیاج بأذن نیست أما چون از اکابر مرسوم گردیده که بی اذن پیر در این امر خطیر اقدام نمینمایند لهذا قلمی میگردد که هر که از قسم نساء ورجال که طالب راه ایزد متعال باشد وبخدمت شریفش برسد واخذ طرّیقه نماید گویا باین فقیر رسیده باشد وبقدر استعداد از انعکاس باطن شریفش بهره‌ور گردد. وشرط الاجازة الاستقامة بالشریعة المرضیة والسنة المصطفویة علی صاحبها الصّلاة والسّلام والتحیة والرسوخ بمحبة شیوخ السلسلة العلیة رضي الله تعالی عنهم أجمعین ثم الصّلاة

والسّلام علی خیر الانام وعلی آله العظام وصحبه الکرام الی یوم القیام بعد از این مدتی ارشاد ورزیدند وجهانی از قسم نسوان از خدمت ایشان مستفیض شدند جماعه که بنقص عقل ودین متصف اند بکمال عرفان ویقین موصوف شدند **بیت:**

حنظلِ صحرا چو سیبِ بوستان * میزند پهلو بقند ای دوستان

خدمت ایشان از کثرت مشاهده عنایات بیغایات جناب ایزدی در باره خود گاهی این فرد میخواند **فرد:**

اگر پادشه بر درِ پیر زن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن

روزی نقل حضرت رابعه قدّس سرّها در مجلس ایشان میگذشت در آن اثناء بخاطر مبارك ایشان گذشته که نسبت حضرت رابعه معاینه کنم چون آن بَوقوع یافت نسبت اورا دون نسبت بعضی از مسترشدان خود یافتند این معنی بخدمت حضرت قیوم جهان معروض داشتند ایشان عنایت نمودند که اگر رابعه درین وقت میبود خدمت ایشان اختیار میفرمود فردای آنروز ایشانرا در معامله الهام باین لفظ نمودند که ای فاطمه ثانیه ایشان این الهام‌را بخدمت حضرت قیوم جهان معروض داشتند خدمت ایشانرا امر بشکرانه آن نمودند حضرت بی بی صاحبه فردای آن طعام بشکرانه آن بفقرا دادند وخیراتها نمودند **فرد:**

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

چون خدمت حضرت قیوم جهان باراده سفر سعادت اثر حرمین الشریفین از کابل بر آمدند خدمت ایشان نیز باراده مذکور با مرشد خود روانه شدند ودران سفر در هر بلده وقریه که عبور ایشان واقع میشد اهل آن از برکات صحبت شریف ایشان بهره‌ور گردیده داخل طریقهٔ علیّه میشدند وچون به بندر حدیده شریف رسیدند واقعه مرشد ایشان رویداد بعد از دفن وعزا خدمت ایشان روانه حرمین شدند وچون بحرم کعبه محرمیه معظمه رسیدند واز احکام عمره فارغ شدند ایشانرا به خلعت قیومیّت سرافراز فرمودند وبانواع عنایات نواختند که شرح آن در خور این مختصر

نیست مرتبه اول که بدیدار کعبه مشرف شدند حقیقت آن باکمال بشاشت بایشان معانقه نمود وفنای اتمّ وبقا ایشانرا باز رویداده حتی که میفرمودند که چون متوجه خود میشدم سر خودرا کعبه میبافتم وچهار جوارح خودرا چهار مصلی میدیدم وسجده عابدانرا بسوی خود مییافتم تا آنکه بتوجه وسعی بسیار این معامله را از من جُدا ساختند ومیفرمودند که وقت طواف هر باری که بقرب حجر اسود میرسم از حجر اسود ندا میرسد که تعال یا مقبوله گاهی تعال یا محبوبه گاهی تعال یا هندیه بموجب امر چون تقرب میجویم حق تعالی در آن وقت آن مکانرا از طائفان خلاص میکند وبمدّعا تقبیل حجر واقع میشود از این نوع معاملات که ایشانرا دران اماکن متبرکه وقوع یافته ثبت آن بتطویل میأنجامد وچون بعد از فراغ حج در شهر مکه معظمه رسیدند فرمودند نامه قبول حج این ضعیفه‌را عنایت نمودند وچنان ندا در دادند که در این سال حج همه حجاجرا بطفیل حج تو قبول کردیم چون بطرف طیبه طیبه روانه شدند در هر منزلی ایشانرا بنو عطیّه مینواختند تا آنکه بشرف زیارت روضه منوّره علی صاحبها الصّلاة والسّلام مشرف شدند حضور جناب اطهر با هردو خلیفه مکرم بایشان حاصل شد وعنایت بی نهایت دیدند واز جناب اطهر خلعت سبزرنگ در بر ایشان شد واز جناب خلفا نیز دو خلعت پیچیده مرحمت گردید فرمودند باحوال شما هردو برادر متوجه شدم که از عطایا بشما هم ارزانی شود بر سر شمایان نیز دستارها بستانیدند الحمد لله علی ذلك وچون بزیارت روضهٔ حضرت سیّدة النساء بنت رسول الله صلوات الله علیه وعلیها مشرف شدند ازان جناب عنایات بسیار دیدند وفرمودند که سر مرا گرفته بر پیشانی من بوسه دادند ومستغرق نسبت ایشان شدم وامر به نشستن فرمودند از کمال مهربانی واز خلّص نسبتهای خود بطریقی که مهمان عزیزرا مینوازند نواختند وکذلك از مزارات بقیع نیز بانعامات مشرف شدند که تفصیل آن تطویل میکشد ومدت هفت ماه بموجب امر عالی در طیبه طیّبه سکونت فرمودند وحالات عجیب

ومعاملات غریب بایشان رویداد روزی رخصت شدند باز از هر جانب عنایات یافتند وچون از حضور روضه منوره رخصت شدند در حضور عرض نمودند که این مسکینه‌را باز در این دیار عُلیا طلب شود وخاك وی در اینجا گردد معلوم نمودند که تراب ترا حضرت علي كرّم الله وجهه کرده اند وفرزندان تو درینجا خواهند رسید بفقیر فرمودند که سؤالی برای خود کردم برای شماها قبول فرمودند وچون مراجعت نموده بجدّه رسیدند ازانجا باز احرام عمره بسته بزیارت بیت الله شریف روانه شدند واز زیارت کامیاب گردیده عیالرا آنجا گذاشته فقیررا با خود گرفته بطرف طائف بقصد زیارت رفتند واز آنجا نیز مستفید گردیده باز بحرم شریف آمدند واراده آن داشتند که تا حجّ دیگر آنجا باشند مدّتی ماندند غره ماه مبارك رمضان بایشان رخصت شد وعنایت نمودندکه ثواب حجّ آینده ترا وهمراهان ترا عنایت کردیم پس بطرف جدّه آمدند وروانه وطن شدند چون به بندرحدیده رسیدند باز بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شدند ودر حین رفتن جهت تعمیر روضه بمخلصان آنجا مبلغی عنایت نموده بودند آنرا بمصرف رسانیده بودند وقدری کار مانده بود بقدر آن نیز مبلغ داند وبطرف وطن تشریف آوردند عبور ایشان درین رجوع از ملك سنده واقع شد ومدتی آنجا ماندند مردم بسیار از برکات ایشان فائض گردیدند وداخل طریقه علیه شدند وصبیه ایشان نیز دران ملك رحلت نمود قبر آن در شهر متعلوی که قریب حیدرآباد است واقع شده مسجدی‌را آنجا بنا فرمودند ومخلصات آن حدود قبه ومکانی آنجا تعمیر نمودند یزار ویتبرك بها فقیر تاریخ آن همشیره‌را در حروف مصراع آخر این فرد یافت **مصرعه:**

باز بجنّات رفت وآن گل باغِ جنان

وخدمت مخدوم صاحب در ماده تاریخ همشیره یافته حروف رضي الله عنها بود ومدت عمر این همشیره معظمه شانزده سال کامل شده ودر این عمر قلیل بفوائد کثیر ممتاز بوده بر سر اصل سخن رویم چون خدمت حضرت بی بی صاحبه

بوطن مألوف رسيدند ومخلصان آنجا از قدوم ايشان مسرور شدند بعد چند ماه بطرف دار الارشاد سرهند جهت زيارت حضرت مجدد الف ثانی رضي الله تعالی عنه تشريف بردند بعد از حصول زيارت ووصول سعادت باز بكابل آمدند سالی در آنجا مانده باز بطرف بخارای شريف بزيارت حضرت نقشبند مشرف شدند ودران ايام كه در جوار مزار فيض آثار بسر ميبردند از جناب ايشان به نسبتهای خاصه سرافراز گرديدند روزی بفقير وبرادر فقير عنايت نموده فرمودند كه ايام عمر كم مانده صحبت مرا غنيمت دانيد وهميشه توجه ميگرفته باشيد باز روی بفقير آورده عنايت نمودندكه مرا چنان معلوم ساختند كه بخانه محمد فضل فرزندی تولد شده وآن فرزندرا در نظر من در آوردند چون بخانه رسی نام او عبد القيوم خواهی گذاشت فقير بخدمت معروض داشت كه شما خود تشريف برند وخود نام بگذارند تبسم فرموده گفتند رسيدن خودرا مشاهده نميكنم در آن ايام كه در جوار مزار فيض آثار بسر ميبردند روزی فرمودند كه خدمت حضرت خواجه عنايت نمودند كه عمر تو بآخر رسيده برای تو سی سال عمر ديگر از حق سبحانه وتعالی خواسته ام وفرمودند كه مرا چنان محبت وصال افتاده كه معروض داشتم كه عطيه كه بر فقير شده نصف آن كه پانزده سال باشد بيك فرزند من عنايت شود ونصف ثانی بفرزند ثانی واثر اجابت مفهوم گرديد وچون از مزار فيض آثار حضرت شاه نقشبند رضي الله تعالی عنه مرخص شده اراده مراجعت نمودند فرمودند كه در وقت رخصت خدمت حضرت خواجه‌را چشم پر آب ديدم آنرا نيز مشعر بر قرب ارتحال خود ميدانم وبفقير ومیان ضياء الحق فرمودند كه عرض شما هردو برادررا بخدمت حضرت خواجه نمودم ايشان عنايت كردند كه نسبت مادر اولاد تو تا انقراض اين نشاء خواهد ماند واز جانب شمايان خاطر مرا جمع نمودند وچون بزيارت حضرت سيد امير كلال رضي الله تعالی عنه آمدند وزيارت فرمودند گفتند خدمت امير مرا بقرب ارتحال مطلع نموده فرمودند كه اين جای ما

خواب روید معروض داشتم که مرا بزیارت حضرت شاه میباید رفت رخصت عنایت فرمودند ازین نوع معاملات مشعر بر قرب وفات بایشان بسیار نمودند وچون بزیارت حضرت شاه مشرف شدند ازان حضرت شفقت بسیار مشاهده نمودند ومکان قبر ایشانرا نیز بایشان نمودند اما خدمت ایشان بفقیر اظهار نکردند چون روزی دوسه در آنجا مانده شد فقیر عرض نمود که شتربانان ظاهر مینمایند که درین مکان پشه ومگس بسیار است وازان بشتران زیان میرسد باید که کوچ کرده شود فرمودند که از مردم اینجا مکانی که برای شتران خوب باشد در این نواحی تحقیق کرده شترانرا بدانجا فرستید ومرا در اینجا معامله در پیش است کوچ نمیکنیم فقیر از مردم آنجا جهت شتران مکان تجسس نمودم گفتند مارمول برای شتران مکان خوب است آنجا شترانرا فرستاده شد روز جمعه فقیر برای نماز در مسجد روضه رفتم چون بمکان آمدم خدمت ایشانرا لحاف بر سر کشیده یافتم عرض کردم که خیر است فرمودند که تپ آمده است وآثار مرگ دیده میشود ومکانی که حضرت شاه بایشان نموده بودند در حین زیارت نیز ظاهر فرمودند وآنچه وقت رخصت از حضرت مدینه منوّره اشارت یافته بودند نیز بیاد دادند فقیر با برادر خود متألم شدیم بما انواع دلداری ومهربانی نمودند وامر بصبر کردند مُدت آزار ایشان بیست وچهار روز کشیده شب دوازدهم ربیع الاول تیاری طعام عرس فرمودند وتأکید نمودند که وقت طلوع آفتاب طعام تیار شود علی الصبح بخدمت عرض نمودم که طعام تیار است دست مبارك برداشته بروحانیت جناب اطهر صلّی الله علیه وآله وسلّم گذرانیدند وفرمودند که بگویند که بزودی طعام بمردم بخورانید وبفقیر فرمودند موی مبارك جناب نبوی علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام بکشا که زیارت میکنم چون زیارت نمودند باز فرمودند که قرآن تلاوت مرا بکشا که بزیارت آن نیز مشرف شوم چون کلام مجید کشوده شد سورة الحمد وآیه از سوره بقره تلاوت کردند بعده فرمودند که پارچه کفن خودرا که

بآب زمزم تر نموده بودم وداخل روضهٔ منوره وکعبه معظمه کرده بودم آنرا بیارید چون حاضر شد در گوشه ازان اثر آب باران که در راه شده بود یافتند بفقیر وبرادرم امر نمودند که شما هردو خود بکنار جوی شده این پارچه‌را باحتیاط نمازی کنید وزمزمی که موجود است آنرا شگافته بآب آن ترسازید وبمکان خوب خشك کرده بیارید چون ازین خدمت فارغ شدیم وبخدمت رسیدیم ایشانرا محتضر یافتیم بطرف مایان نگاه نموده فرمودند که بمن الهام کردند که اگر از برای فرزندان خود سلطنت میخواهی که بآنها داده شود عرض نمودم که بجز فقر دیگر چیزی نمیخواهم وبآن شمارا نواختند وبخدا جلّ شانه شمایانرا سپاریدم وبذکر اسم ذات مشغول شدند وبطریقه خاصه خود رحلت نمودند وقت رحلت ایشان پاسی از روز گذشته بود یا قدری زائد بر آن وآن روز جمعه بود تاریخ دوازدهم از ماه رفیع القدر ربیع الاول سنه هزار دوصد وهجده[۱] از هجرت حضرت خیر البشر علیه وعلی آله الاطهر مع صحبه الانور من الصلوات الاظهر. مدت عمر مبارك ایشان به پنجاه ودوسال کامل رسیده ومکانی که ایشان بدان اشاره فرموده بودند رواقی از قبّه ثانی مزار فیض آثار حضرت امیر کرم الله وجهه الکریم بود که قبر مبارك آنجا کنده شد بعد از نماز جمعه جماعت کثیر در روضه منوره حضرت بر ایشان نماز گذاردند ودفن ایشان وقت نماز عشا شد سبب توقف دفن آن بود که مکان مذبور رواقی از قبّه شریف بود وبنای آن بسیار از زمین عمیق برداشته بودند تا بزمین اصل رسیدند مدت کشید هنگام دفن شریف این فقیر ایشانرا به قبر مبارك گذاشتم وبرادرم میان ضیاء الحقّ سلّمه ربه از بالای ایشانرا بمن رسانید چون روی مبارکرا کشودم چشم کشوده بجانب فقیر وبرادرم نگاه مهر آلوده انداخته ضحك فرمودند برادر فقیر گفت ایشان زنده اند چون در قبر بگذاریم در این اثنا چشم مبارك پوشیدند چون گفتگوی برادرم بسیار شد مردمی که آنجا

---

(۱) تاریخ وفات بی‌بی صاحبه مادر مؤلف ۱۲۱۸ هـ. [۱۸۰۳ م.]

حاضر بودند گفتند که از اولیا از این نوع خوارق بسیار بعد مرگ وقوع یافته چنانچه خدمت حضرت مولوی صاحب جامی رح. در نفحات در ذکر حضرت خواجه محمد پارسا نیز از این نوع نوشته اند باری مسکن گفتگوی ما گردید رضي الله تعالى عنه تاریخ مبارك ایشانرا درین نظم منظوم نموده ام **منظومه:**

عفیفهٔ که در این مرزوبوم مدفون است * وحیده ایست زآلِ رسول یزدانی

بعالم ار چه مسمات امة معصوم است * مخاطبه است بالهام فاطمه ثانی

مراتبی که بوی کرده مرحمت یزدان * نمیتوان که شمارم بوسع انسانی

رسیدن سبب فیضش زشه صفی الله * که بود خال وی آن معدن صفادانی

چو نفس اطهر او بانگ ارجعی بشنید * بگشت راضی ومرضی بامر یزدانی

بصدر جنت فردوس با هزار اکرام * خدا کناد مقامش بفضل سبحانی

هزار دوصد وهجده زهجرت نبوی * گذشته بود که بگذاشت عالم فانی

بر صدر کتاب وعده رفته بودکه ذکر صالحاتی که از صحبت کثیر البرکت ایشان بدرجات ولایت رسیده اند واز خوان الوان ایشان ذائقه کمالات چشیده بعد از ذکر ایشان مذکور خواهد شد اما اعراض از تطویل کلام قلم از تکتیب احوال آنها باز داشت واکتفا بذکر مجمل ایشان نمود وبدان ختم کتاب‌را قرار داد **فرد:**

نمیگردید کوته رشتهٔ معنی رها کردم * حکایت بود بی پایان بخاموشی ادا کردم

والحمد لله الّذي اعانني باتمام هذه الرّسالة وأصلّي على نبيّه صاحب الشفاعة وعلى آله وصحبه الموصوفين بالكرامة وأخلصني من الكتابة مع الكرامة والسّلامة.

قد فرغت من تسويد هذه الرّسالة الميمونة بعون الله سبحانه في يوم الاثنين تاسع وعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ثلاث وثلاثين بعد الف ومائتين من الهجرة الخاتميّة عليه وعلى آله الف الف صلاة وتحية في طنده محمدخان من توابع السّند. وأقول اللّهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي.

فهرست الكتاب

الموضوع	رقم الصفحة

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ الْآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْاِسْتِغْفَارِ

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب - **دار الحقيقة للنشر والطباعة** - هو المرحوم حسين حلمي ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م] بمنطقة -**أيوب سلطان إستانبول**- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من العربية وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع عشرة من التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -**دار الحقيقة للنشر والطباعة**- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشيئة الله وقد تتلمذ للعلاّمة الحبر البحر الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الاروسي عليه رحمة الباري وأخذ منه وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي ليلة ٢٥ على ٢٦/١٠/٢٠٠١ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم سنة إثنتين وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته بمقبرة أيوب سلطان تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

اسماء الكتب العربية التي نشرها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب	عدد صفحاتها
١ - جزء عم من القرآن الكريم	٣٢
٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الاول)	٦٠٤
٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثانى)	٤٦٢
٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الثالث)	٦٢٤
٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى (الجزء الرابع)	٦٢٤
٦ - الايمان والاسلام ويليه السلفيون	١٢٨
٧ - نخبة اللآلي لشرح بدء الامالي	١٩٢
٨ - الحديقة الندية شرح الطريقة المحمدية (الجزء الاول)	٦٠٨
٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين ويليه شواهد الحق ويليهما العقائد النسفية ويليها تحقيق الرابطة	٢٢٤
١٠ - فتاوى الحرمين برجف ندوة المين ويليه الدرة المضيئة	١٢٨
١١ - هدية المهديين ويليه المتنبئ القادياني ويليهما الجماعة التبليغية	١٩٢
١٢ - المنقذ عن الضلال ويليه الجام العوام عن علم الكلام ويليهما تحفة الاريب ويليها نبذة من تفسير روح البيان	٢٥٦
١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الرباني	٤٨٠
١٤ - مختصر (التحفة الاثنى عشرية)	٣٥٢
١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية ويليه الذب عن الصحابة ويليهما الاساليب البديعة ويليها الحجج القطعية ورسالة رد روافض	٢٨٨
١٦ - خلاصة التحقيق في بيان حكم التقليد والتلفيق ويليه الحديقة الندية	٥١٢
١٧ - المنحة الوهبية في رد الوهابية ويليه اشد الجهاد ويليهما الرد على محمود الآلوسي ويليها كشف النور	١٩٢
١٨ - البصائر لمنكري التوسل باهل المقابر ويليه غوث العباد	٤١٦
١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب	٢٥٦
٢٠ - تطهير الفؤاد ويليه شفاء السقام	٢٥٦
٢١ - الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل والكرامات والخوارق ويليه ضياء الصدور ويليهما الرد على الوهابية	١٢٨

اسماء الكتب	عدد صفحاتها
٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين ويليه العقود الدرية ويليهما هداية الموفقين	١٣٦
٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثاني) ويليه ارشاد الحيارى في تحذير المسلمين من مدارس النصارى ويليهما نبذة من الفتاوى الحديثية	٢٨٨
٢٤ - التوسل بالنبي وبالصالحين ويليه التوسل للشيخ محمد عبد القيوم القادري	٣٣٦
٢٥ - الدرر السنية في الرد على الوهابية ويليه نور اليقين في مبحث التلقين	٢٢٤
٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزيغ والضلالة ويليه كف الرعاع عن المحرمات ويليهما الاعلام بقواطع الاسلام	٢٨٨
٢٧ - الانصاف ويليه عقد الجيد ويليهما مقياس القياس والمسائل المنتخبة	٢٤٠
٢٨ - المستند المعتمد بناء نجاة الابد	١٦٠
٢٩ - الاستاذ المودودي ويليه كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية	١٤٤
٣٠ - كتاب الايمان (من رد المحتار)	٦٥٦
٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول)	٣٥٢
٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني)	٣٣٦
٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث)	٣٨٤
٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التوابع ويليه فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية ويليهما الحظر والاباحة من الدر المختار	١٢٠
٣٥ - البريقة شرح الطريقة (الجزء الاول)	٦٠٨
٣٦ - البريقة شرح الطريقة ويليه منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني)	٣٣٦
٣٧ - البهجة السنية في آداب الطريقة ويليه ارغام المريد	٢٥٦
٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النقشبندية ويليه الحديقة الندية في الطريقة النقشبندية ويليهما الرد على النصارى والرد على الوهابية	١٧٦
٣٩ - مفتاح الفلاح ويليه خطبة عيد الفطر ويليهما لزوم اتباع مذاهب الائمة	١٩٢
٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام	٦٨٨
٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول)	٤٤٨
٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليه مسئلة التوسل	٢٨٨
٤٣ - اثبات النبوة ويليه الدولة المكية بالمادة الغيبية	١٢٨

اسماء الكتب الفارسية التي نشرها مكتبة الحقيقة

الكتب العربية مع الاردوية والفارسية مع الاردوية والاردية